

بازرسی شد  
۲۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۱

۲۷۸۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: کتب خطرات  
مؤلف: جاس برلوی  
موضوع: تاریخ  
شماره دفتر: ۱۳۵۵۶  
شماره: ۲۰۸۸

بازدید شد  
۱۳۸۱

۳۰۸۸ ۲۰۹۴ ۳۵

بازرسی شد  
۲۰۸۸



بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۱

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹

۲۷۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: **کتب مناظرات**  
مؤلف: **جاس برنزی**  
موضوع: **تاریخ**

بازدید شد  
۱۳۸۱

شماره دفتر: ۱۳۵۵۶  
شماره ثبت: ۲۰۸۸


۳۰/۱۱/۴۵ ۲۰۹۴

کتاب فهرست شده  
۲۰۸۸

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۱

۲۷۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی		
اسم کتاب: گنج مشغولات		
مؤلف: جاس برنوی		مؤسسه: ۱۳۰۲
موضوع: تاریخ		شماره دفتر: ۱۳۵۵۶
شماره ثبت: ۳۰۸۸	شماره قفسه: ۳۰۸۸	تاریخ: ۳۰/۱۱/۴۵

بازدید شد  
۱۳۸۱

مهر انجمن شد  
۳۰۸۸





۱۳۵۵

کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

کتاب

۱۳۰۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 خمد بجد و ثنائی نیکو در بارگاه آن حضرت معبود  
 ذو الجودی که از محض عنایت و بند پری ما پچار کار را  
 از ظلمت جهل و نادانی رهانیده بنور علم و یقین  
 مبدایت فرمود و از در کات عصیت و انانیت خلاص  
 کرامت نموده بدعجات عدل و انصاف صفا ساخت  
 و بالهام طریق حجت و برهان سعادت حیدر سائید  
 و بدولت انقیاد و اطاعت خاتم انبیاء محمد مظهر صلی الله  
 علیه و آله از همه ام امتیاز نام کرامت گردانید و خلعت

تشیع بسید اوصیا علی مرتضی و اولاد اطهارش مخلع فرمود  
 و بتزیه تبری از اعدای دین مبین و جاحدین طریقه و  
 مذهب ائمه طاهرین منزه گردانید الحمد لله الذی  
 هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله الذی  
 هدانا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله **اما بعد**  
 چنین گوید اضر عباد الله و اخرجهم الى ربهم الرحمن  
 عباس المولوی غفر الله له و لوالدیه و لاخوانه المؤمنین  
 و اخواته المؤمنات که چون بنا بر رخصت حضرت  
 حکیم علی الاطلاق که فرمود ادع الی ربک بالحکمۃ  
 و الموعظة الحسنة و جاد لهم بالحق  
**هی احسن**

حضرت سید بشر و حضرات ائمه اثنا  
 عشر علیهم صلوآت الله الخ لاف الاکبر و علمای صایب  
 الفکر و النظر و عرفای دانش ور را مجادلان و مناظران



بامشکون دین اسلام و مخالفین مذهب حق ائمه کرام  
علیهم صلوات الله اللمک العالم واقع شد که مرید  
مجتبی است واضح و بی همتا نیست قاطع بر حقیقت دین  
اسلام و مذهب حق شیعه اثنا عشریه که فرقه ناجیه  
عبارت از ایشانست و بطلان ادیان جا حدین دین  
اسلام و مخالفین مذهب حق ائمه اثنا عشر صلوات الله  
علیهم اجمعین که فرقه ممالک به تحقیق ایشانند و  
مریدان ازین مناظرات و مجادلات متفرق و در کتاب  
و رساله و مجموعه و اکثر زبان عربی واقع شد و غیر طالب  
علمان و عربی دانان از آنها مستفیع نتوانند بخاطر قاصر  
این ضعیف بی بضاعت رسید که مجموع آنها را بزبان  
فارسی در یکجا جمع و کتاب علیحدہ کنند تا انتفاع طالبان  
حقیقت دین و مذهب حق از عرب و عجم از بخله میسر و از  
جهت این ضعیف نیز مجبور باشد و اولی نمود که مرناظره

را در فصلی مبین نمود فہرست فصول را در اول کتاب  
ذکر کند تا مرناظرہ کہ مقصود باشد فہرست  
رجوع نموده بسہولت آنرا تواند یافت و ما تو فی فی الا  
باللہ و هو حسبی و نعم الوکیل و فہرست **فصل اول**  
فصول اینست **فصل**

در ذکر مناظرہ حضرت خاتم الانبیا محمد  
مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ با اہل دیان خمسہ **فصل**  
در ذکر مناظرہ حضرت اسد اللہ الغالب  
علی بن ابی طالب صلوات اللہ علیہ با مهاجرین و انصار  
**فصل سیم** در ذکر مناظرہ حضرت صلوات اللہ علیہ  
با ابوبکر و عمر **فصل چہارم** در ذکر مناظرہ حضرت  
زابع آل عبا امام حسن مجتبا صلوات اللہ علیہ بامشکون  
فضل انحضرت و پدید بزوارش علیہما السلام **فصل پنجم**  
در ذکر مناظرہ و مکالمہ حضرت خامس آل عبا امام

حسین شهید کربلا صلوات الله علیه **عمر بن الخطاب** **فصل**  
**ششم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت سید الشهدا  
صلوات الله علیه با پیر شامی **فصل هفتم** در ذکر  
مناظره و مکالمه حضرت باقر علوم صلوات الله علیه  
**فصل هشتم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت صادق  
صلوات الله علیه **فصل نهم** در ذکر مناظره و مکالمه  
حضرت کاظم صلوات الله علیه با مروان الرشیید  
**فصل دهم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت رضا صلوات  
الله علیه در مجلس مأمون با اهل دیار مختلفه **فصل یازدهم**  
در ذکر جواب حضرت تصویبات مأمون را **فصل بیستم**  
در ذکر مناظره و مکالمه حضرت تقی جواد صلوات  
الله علیه با یحیی اینا **فصل بیست و یکم** در ذکر  
مناظره و مکالمه حضرت تقی هادی صلوات الله علیه  
**فصل چهاردهم** در ذکر مکالمه حضرت زکی

عسکری صلوات الله علیه **فصل بیست و دوم** در ذکر مکالمه  
حضرت بقیه الله آلهندى الهادی صلوات الله علیه  
**فصل شانزدهم** در ذکر مناظره مفید حمه الله با فاضل  
ابوبکر بن سیدار و شیخ معتزلی و مکالمه علی بن میکش  
رحمه الله **فصل هیفدهم** در ذکر مناظره و مکالمه مفید  
رحمه الله با کاتبی و ابی عمر و شوطی **فصل بیست و سوم** در ذکر  
مناظره هشام بن حکم رحمه الله و علی بن منجم با ضار  
عمر و قتی **فصل بیست و چهارم** در ذکر مناظره مفید حمه الله  
با ورنانی و جواب حضرتش یکی از خواص خود را **فصل**  
**بیست و پنجم** در ذکر جواب حضرت رضا صلوات الله علیه  
مأمون را و نقل مکالمه شیعه با سنی **فصل بیست و ششم**  
در ذکر جواب مفید حمه الله اعتراض ابوالحسن خراسانی  
را **فصل بیست و هفتم** در ذکر جواب هشام بن حکم  
رحمه الله سؤال یحیی بن خالد بن مکی را و مناظره او با عبد الله



بن زید اباحی در حضور فاروق الرشید **فصل بیست و نهم**  
در ذکر استدلال مفید فی الله عنه بر عدم بیعت امیر  
المؤمنین علیه السلام بابی بکر **فصل بیست و نهم** در ذکر  
اجوبه علی بن یحییٰ سؤالان سایل را **فصل بیست و نهم** در ذکر  
جواب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال  
شیخ شامی را **فصل بیست و نهم** در ذکر جواب حضرت  
مفید فی الله استدلال نواصب را از آیه بر فضل ابوبکر  
**فصل بیست و نهم** در ذکر جواب مفید حمه الله نواصب  
را در باب مصاحبت ابوبکر در غار **فصل بیست و نهم** در ذکر  
مفید فی الله عنه استدلال نواصب را بر فضل ابوبکر  
از حدیثی که خود در نقل آن منفردند **فصل بیست و نهم** در  
ذکر جواب مفید حمه الله استدلال نواصب را بر صحت  
امامت ابوبکر از حدیثی که خود بر هم بافته اند **فصل بیست و نهم**  
در ذکر جواب مفید فی الله عنه سایل را که از آیه سؤال

نمود **فصل بیست و نهم** در ذکر سؤال ابو حنیفه از حضرت کاظم  
صلوات الله علیه **فصل سی و یکم** در ذکر مکالمه حسن  
بن فضال با ابو حنیفه و استدلال مفید حمه الله بر  
ظلم ابوبکر و عمر بر ضرب فاطمه علیها السلام **فصل سی و یکم**  
**سی و دویم** در ذکر جواب هشام بن حکم رضی الله  
عنه سؤال مردی را از معنی حدیثی که از امیر المؤمنین  
علیه السلام عامه روایت نموده اند **فصل سی و یکم** در ذکر  
تحقیق شیخ مفید حمه الله حدیث طبر را **فصل سی و یکم**  
در ذکر جواب شیخ مفید حمه الله مرد معتزلی را که از  
غیبت حضرت بقیه الله سؤال نمود **فصل سی و یکم** در  
ذکر جواب ابو محمد فضل بن شاذان سایل را که از امامان  
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال نمود  
**فصل سی و یکم** در ذکر مناظره مفید فی الله عنه  
با ابوبکر بن صخر **فصل سی و یکم** در ذکر جواب مفید حمه

الله از امامت نماز ابو بکر **فصل بیستم** در ذکر قوی  
مفید رضی الله عنه در مسئله فقهی **فصل چهل** در ذکر  
جواب فضل بن شاذان و مفید رضی الله عنه ما حدیث  
خالفین را **فصل چهل یکم** در ذکر قول فضل بن  
شاذان و مفید حمها الله در آیه والوالا احرام  
بعضهم اولی بغیر **فصل چهل دوم** در ذکر جواب یک  
از سادات عالمی که او را عمر الدین بن موسی کوفی  
میگفتند متعصب سنی را در حضور مستنصر عباسی  
**فصل چهل و سوم** در کلام حضرت امام انا محمد بن علی  
الباقی صلوات الله علیه با حسن بصری **فصل چهل و چهارم**  
در ذکر و مکالمه عبدالله بن عباس با معاویه **فصل**  
**چهارم** در ذکر مناظره مفید حمها الله با اعداد  
قول عباس **فصل چهل و پنجم** در ذکر جواب شیخ مفید  
رضی الله عنه اعتراض مخالف جاحد را در غیبت حضرت

بقیة الله صلوات الله علیه **فصل چهل و ششم** در ذکر  
مناظره هشام بن حکم در مجلس یحیی بن خالد برمکی  
و مناظره او در بصره با عبید بن عبداللہ و مناظره او در  
مجلس حضرت امام جعفر صلوات الله علیه **فصل**  
**هشتم** در ذکر مناظره سعد بن عبداللہ القتی رحمه الله  
**فصل چهل و نهم** در ذکر مناظره علی بن باویه القتی  
رضی الله عنه **فصل پنجاهم** در ذکر مناظره محمد بن  
باویه القتی رحمه الله در مجلس رکن الدوله **فصل پنجاه یکم**  
در تحقیق ایمان ابوطالب **فصل پنجاه و دوم** در ذکر  
مناظره شیخ مفید حمها الله با علی بن عیسی الرمانی و  
جواب حضرتش علی بن نصر شامی **فصل پنجاه و سوم** در  
ذکر مناظره شیخ مفید رضی الله عنه با مشایخ عباسیه  
**فصل پنجاه و چهارم** در ذکر اجوبه سید حسن بن سید راجو  
**فصل پنجاه و پنجم** در ذکر مجلس اول مناظره ابن ابی الجهم



با فاضل مروی **فصل پنجم و ششم** در ذکر مجلس دوم  
 مناظره حضرتش با همین فاضل مروی **فصل ششم و هفتم**  
 در ذکر مجلس سیم مناظره حضرتش با همین فاضل مروی  
**فصل نهم و دهم** در ذکر مناظره مامون با چهل  
 کس از فضلاء اهل خلافت **فصل نهم و دهم** در ذکر طغیان  
 شیخ حسین بن علی علیه السلام با فضل جلی **فصل دهم و یازدهم** در ذکر  
 مناظره قاضی زاده کره‌رویی با فاضل زاده اوزبک  
 در مجلس بهشت آبشار جنت مکان شاه عباس علیه السلام  
**مجموعه فصل دهم و یازدهم** در ذکر مجلس اول مناظره  
 یکی از شادان عالی‌رتب در مدینه مشرفه علی‌الکینا  
 السلام با یکی از فضلاء اهل خلافت **فصل دهم و یازدهم**  
 در ذکر مجلس دوم مناظره سیادت و نجابت پناه  
 مذکور با همین فاضل در مدینه مشرفه علی‌الکینا  
 السلام **فصل دهم و یازدهم** در ذکر مناظره یکی از فضلاء

زمان با فاضل از اهل خلافت در بلاد هندوستان **فصل**  
**فصل پنجم** در ذکر مناظره ابو جعفر محمد بن مؤمن  
 الطاف با ابن ابی حذافه در ذکر حکایات  
**عجبه فصل اول** در ذکر مناظره حضرت رسول الله صلی  
 الله علیه و آله با یهود و نصاری و جماعه دهریه و  
 ثنویه و مشرکین عرب و آن اینکه در کتاب  
 انجمن ابحاث شیخ طهری رحمه الله از حضرت ابو محمد حسن  
 العسکری صلوات الله علیه و آله است که آنحضرت فرموده که  
 حضرت صادق از حضرت باقر و آنحضرت از حضرت  
 جواد و آنحضرت از سید شهاد و آنحضرت از حضرت امیر  
 المؤمنین علیهم السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود  
 روزی جمع شدند در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و آله اهل بیچ دین یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و  
 مشرکین عرب پس طایفه یهود گفتند ما قایلیم باین که

عزیر پیر خداست و آمدیم که با تو مناظر کنیم ای محمد و به  
پندیم که توحید میگوید اگر چنانچه تو متابعت ما میکنی پیر  
ما بصواب نزدیکته پیر از تو و از تو افضلیم و اگر با ما  
مخالفت کنی با تو خصومت و جدلی میمائیم و گریه نصاری  
گفتند که ما قایلیم باین که مسیح پیر الله تعالی است و با  
او متحد است آمدیم که به پندیم توحید میگوید اگر چنانچه  
تو متابعت ما نمودی درین قول پس ما بصواب ما بقدر پیر  
و از تو افضلیم و اگر درین قول مخالفت ما نمایی با تو خصومت  
و جداد له میکنیم و جماعت دهر بیه گفتند که ما قایلیم باین  
که اشیا را اولی نیست و همه قدیم اند و آمدیم ایم نزد تو که  
به پندیم توحید میگوید اگر با ما متابعت کنی از تو ما  
افضل و از سبق بصواب خواهیم بود و اگر چنانچه درین  
قول مخالفت ما باشی با تو خصومت خواهیم نمود و گریه  
شونید گفتدای محمد ما میگویم که نور و ظلمت مدینه عالمند

آمدیم ایم که به پندیم توحید میگوید پس اگر با ما متابعت نمایی  
ما از سبق بصواب و افضل از تو خواهیم بود و اگر با ما  
درین قول مخالفت نمایی با تو مخالفت و جداد له خواهیم  
نمود و طایفه مشرکین عرب گفتند ما را اعتقاد اینست  
که بشهای ما اله ما اند آمدیم ایم که به پندیم تو متابعت  
ما میمائی درین قول یا مخالفت اگر تابع ما باشی پس  
ما از تو افضل و پیشتر بصواب خواهیم بود و الا با تو مخالفت  
و مناظرن خواهیم کرد پس حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و آله فرمود من ایمان دارم بخدای که یکی است  
و او را شریک نیست و کافر من بجهت و طاغوت و هر  
معبود سوائی او و بعد از آن بایشان خطاب نمود  
فرمود بدستی که مرا حضرت الله تعالی فرستاد  
است همه مردمان در محالقی که من بشیر و نذیرم و  
حجت عالمیانم و زود باشد که یکدگی که کید کند



باغای خال را ز کرد بگردن او و بعد از آن بجماعت یهود  
متوجه گردیدند فرمود که آیا آمین آید بد پیش من و  
توقع دارید که من قول شما را بی جهت و بی وفای قول  
کم یهود گفتند ما این توقع از تو نداریم حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود چنانچه خود را بر من ظاهر  
نمایند و بگویند چه چیز شما را برین داشته که عزیز را  
پسر حضرت الله تعالی بدانند یهود گفتند بواسطه این  
اوست که شما می دانیم که او توریه را اختیار نمود از جهت بی  
اشتراک یهودان که از دست ایشان رفته بود و این  
نکرد و نتوانست که توریه را اختیار نماید مگر بسبب آنکه  
او پسر خداست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرمود که چون عزیز پسر حضرت الله تعالی باشد  
حضرت موسی پسر نباشد و حال آنکه او توریه را از  
جانب حضرت الله تعالی یعنی اسرائیل آورد یعنی اسرائیل

از و معجزاتی که شما می دانید دیدند پس اگر عزیز  
بواسطه این کرامت که توریه را اختیار نمود پسر حضرت  
الله تعالی باشد پس موسی حق و اولی خواهد بود به  
پسر بودن زیرا آن کرامتی که با اعتقاد شایع پسر  
بودن عزیز است در موسی اضعاف آن کرامت حاصل  
بوده پس نباید که موجب منزلتی باشد از برای موسی که  
نموده از نبوت باشد زیرا اگر شما از پسر بودن عزیز این  
را خواسته اید که در مردم مشاهده میکنید که پدرها  
با مادرها و اطول و می نمایند و اولاد حاصل میشود کافر  
خواهند بود بحضرت الله تعالی زیرا حضرتش را مخلوق  
مشابه نموده اند و صفات محذوف را از جهت حضرتش  
واجب کرده اند و ازین شما لازم می آید که حضرتش  
را حادث و مخلوق بدانید و از جهت حضرتش منافع و  
مضائق قرار دهید که حضرت او را خلق نموده باشد یهود

چون این قول را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
شنیدند گفتند ما از پدر بودن عزیز این را خواسته ایم زیرا  
این که است با اعتقاد ما چنانچه تو گفتی لکن میگوئیم او  
پسر خداست یعنی کرامت و اگر چه ولادت یافته باشد  
مستحین که بعضی علای و اکی را از جهت اکرام میکنند  
ای فرزند من و این فرزند منست نه باین معنی که ولادت  
را اثبات نمایند از برای شخصی زیرا واجب است و نیز  
بیانده او آن شخص نیست و همچنین چون حضرت الله تعالی  
بعضی کرده کرامتی که بغیر او نکرده می دانیم که او  
را بمعنی کرامت بمنزله فرزند خود اخذ نموده اگر چه  
ولادت یافته باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه  
و آله فرمود که همین معنی است آنچه من گفتم شما که اگر  
این وجه کرامت سبب فرزند بودن عزیز باشد پس میجو  
بفرزند بودن احق و اولی خواهد بود و اینست که مقصود

الله تعالی باطل را رسوا میکند اندوختن او را بر او قلب  
میکند زیرا این که گفتید شما چنانچه دیگر عظیم تر از آن  
که من گفتم لازم می آید زیرا شما گفتید که عظیم الشانی از  
علای شما گاه هست که اجنبی را از جهت کرامت فرزند  
میکوید اگر چه میان ایشان ولادت و نسب ثابت  
نباشد ظاهر و هویدا است که کسی از عظمای شخصی را از  
راه اکرام برادر میگوید که این برادر منست و دیگر  
را که از کرامتی تر باشد میگوید که این شیخ من و پدر من  
و کسی دیگر را که کرامتی تر و عزیز تر باشد میگوید این  
شیخ و آقای منست زیرا هر یک که کرامتی تر و عزیز تر  
باشد اکرام او درین قول پیشتر است پس بنا برین باید که  
جای نیاشد نزد شما این که موسی را در خدای تعالی  
باشیخ حضرتش باید دانستند و نباشد زیرا اکرام  
اول پیشتر از عزیز فرموده و او را منازل چند عطا فرموده

میگوید



که عزیز و اینست پس بنا بر آن که هر که کرامی تر  
 باشد او را میگویند از جهت اکرام و اغراض است  
 من یای شیخ من یای عثم یای دیم من یای که موسی  
 با اعتقاد شما برادر یا شیخ یا عم یا برادر یا پسر یا پدرا امیر  
 حضرت الله تعالی باشد پس همود از شنیدن این کلام  
 از حضرت بهوت و منجم گشتند و آنکه گفتند ای محمد  
 ما را از اینانی بدید نادیدین که گفتی فکری بکنیم حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود نظر کنید درین که  
 گفتیم بادل معتقد و از روی انصاف نا حضرت الله تعالی  
 شما را هدایت کند و بعد از آن بکرم نصاری توشه  
 کرد بدین فرمود که شما گفتید که قدیم عزوجل یا پسر خود  
 مسیح یکی شده ازین قول چه ازاده کرده اند که  
 قدیم حادث کرد بدین سبب وجود این محبت که عیسی است  
 یا این محبت که عیسی است قدیم شده بسبب وجود قدیمی که

۱۲۳ ازاده کرده اند

حضرت الله تعالی است یا این که میگویند حضرت الله تعالی  
 یا عیسی متحد شدن یعنی حضرتش عیسی را مخصوص کرده اند  
 بکرامتی که غیر او را نکرده اند اکر این را ازاده نموده اند  
 که حضرت قدیم تعالی حادث کرد بدین این قول باطلست  
 و شما سبب این قول باطلید زیرا محالست که قدیم منقلب  
 گردد به حادث شود و اکر این را خواسته اند که حادث  
 قدیم گشته این قول هم محالست زیرا حادث هم قدیم  
 نتواند شد و اگر ازاده کرده اند که حضرت الله تعالی  
 عیسی را مخصوص ساخت بکرامتی و او را بر دیگران سابر  
 بنده کان خود پس اقرار کرده اند بحدوث عیسی و بعد از  
 آن معنی که متحد شده با عیسی زیرا هرگاه غیر حادث  
 باشد و متحد شدن باشد با حضرت الله تعالی باین  
 معنی که در او چیزی از حادثات کرد که بسبب آنچیز او اکرم  
 خلق شده و نزد حضرتش پس عیسی و آن چیز حادث خواهد

بوده و این خلاف آن قولست که اول گفتند نصاری گفتند  
 ای محمد بدستی که حضرت الله تعالی چون  
 ظاهر کرد ایند از دست عیسی چیزها عجیب که از دست  
 خیر او ظاهر نکرد ایند پس باید که او را فرزند خود گفته  
 باشد از جهت کرامت و اعزاز حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فرمود که شنیدید قول را یا نه  
 درین معنی که شما در باب عیسی میگویند و آنچه  
 بایهود گفته بود نصاری اعاده فرموده بطریق الزام  
 بر ایشان بحث گرفتند و کون نصاری همه بنا کنند  
 شدند مگر یکی از ایشان که او گفت ای محمد شما ابراهیم  
 را نه خلیل الله میگویند حضرت فرمود بلی میگویم نصاری  
 گفت پس از جهت چه ما را منع میکنی که عیسی را پسر خدا  
 بگوئیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که  
 این مثل آن نیست زیرا گفتن ما ابراهیم خلیل الله است

بواسطه اینست که خلیل یا مشتق است از خلّة یا از خلّة  
 اگر مشتق از خلّة باشد یعنی خیر و فاقه است پس یعنی  
 این خواهد بود که ابراهیم محتاج و فقیر خدای خود است  
 و از غیر منقطع و متعفف و معرض و مستغنی است زیرا  
 در وقتی که خواستند او را بکشند اندازند چون در  
 سجن او را کردند حضرت الله تعالی بجزای او وحی کرد  
 که در باب بند مرا پس جبرئیل آمده او را در هوا  
 ملاقات کرد و گفت مرا تکلیف کن یا آنچه میخواهم  
 زیرا حضرت الله تعالی مرا فرستاده است که ترا  
 حضرت کم حضرت ابراهیم گفت حضرت الله تعالی  
 مرا بر است و او نعم الوکیل است و من از غیر او  
 یاری نخواهم و حاجت من نیست مگر با و پس ازین جهت  
 الله تعالی او را خلیل خود گفت یعنی خیر او و محکم  
 بسوی او و منقطع با و از غیر او و هرگاه معنی خلیل



از خلقت باشد خلیل درین صوت این معنی دارد که خلایق  
شدن از معنای خود و واقف گشته باشند از این که غیر  
او نباشد آنها واقف شدن پس معنی خلیل الله این خواهد  
بود که عالم است با او و با او و او را این تشبیه حضرت  
الله تعالی بخلایق لازم نمی آید پس باید که اگر او منقطع  
بحضرت الله تعالی نمیشد خلیل او نخواهد بود  
و اگر عالم باشد را او نبود هم خلیل او نبود اما کسی  
که فرزندی از او حاصل شدن باشد او را غضب شود  
از خود بداند آن فرزند از فرزندی او بدد و فرود رسد  
معنی ولادت متخلف است و بر هم نخورده و دیگر آنکه  
اگر جایز باشد که عیسی را پدر خدای عالم بگویند  
بواسطه آنکه از مریم را خلیل الله میگویند از جهت  
چه مریم را پدر خدا نمیگویند زیرا که از مریم  
سر آمد که از آنچه از عیسی سر زد نبود پس بگویند که مریم

هم پدر حضرت الله تعالی است و اگر چه بنا بر قول یهود  
جایز است که مریم را شیخ و رئیس و ستود و امیر حضرت  
الله تعالی بگویند چنانچه بر ایشان لازم آوردیم چون کلام  
حضرت صلی الله علیه و آله با پنجاری بنضاری گفتند  
که در یک منزله مسطور است که عیسی گفت من بسوی پدر  
خود میروم ازین جهت ما او را پدر خدا میدانیم حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اگر بان کتاب عمل  
بنمایند در آنجا چنین است که عیسی گفت میروم بسوی پدر  
خود و پدر شما پس بنا آنچه در آن کتاب است بگویند جمیع  
آن کسان که عیسی با ایشان خطاب نمود پدر حضرت الله  
تعالی اند چنانچه عیسی پدر اوست و دیگر آنکه آنچه  
در آن کتاب مسطور است باطل میگرداند بر شما  
آنچه را که اعتقاد دارید و میگویند عیسی پدر حضرت  
الله تعالی است از جهت اختصاص بواسطه آنکه شما

گفتند که ما اولی الامر می دانیم بواسطه آنکه عیسی را  
اختصاصی با الله تعالی هست که غیر او را نیست و شما  
میدانید که اختصاص عیسی را انجماست که عیسی باین  
خطاب نموده گفت میروم بسوی پدر خود و پدر شما  
ندانند پس بنا برین باطل شد باینکه عیسی را اختصاص  
باشد که دیگر اثرات باشد نیز ثابت شدن در نزد شما از قول  
عیسی که فرمود میروم بسوی پدر خود و پدر شما اختصاص  
مثل اختصاص عیسی انجماست با شما پس شما کلام عیسی را  
که حکایت کردید بغير وجهش تاویل نموده اید زیرا  
او گفته که میروم بسوی پدر خود و پدر شما پس ازین قول  
غیر از آنکه شما میگویدید حکایت میدانید از آنکه نموده و شما  
که عیسی را ازین قول مراد این باشد که میروم بسوی آدم  
یا بسوی نوح و حضرت الله تعالی مرا بسوی ایشان فرست  
مینماید و با ایشان مجتمع میسازد و آدم و نوح پدر من

پدر شما اند بلکه میتوان گفت که عیسی غیر این معنی را  
از آنکه نموده چون کلام حضرت صلی الله علیه و آله  
باین مقام رسید که من نصاری ساکت شدن از جواب  
و گفتند ما تا امروز چنین مجادل و مخاصمی ندیده ایم  
و بعد از آن مهلت طلبیدند که نظر کنند در کار  
خود و چون نصاری ساکت گشتند حضرت رسول شایسته  
صلی الله علیه و آله بجماعتی که در پی او متوجه شده بودند  
که شما را چه برین داشته که اشیاء را ازلی و ابدی  
بدانید ایشان گفتند از جهت آنکه ما حکم نمی یابیم مگر  
بچیزی که مشاهده نماییم و به بینیم و ما از برای اشیاء  
حدیث و موجودی ندیده ایم پس شما که شدیم باینکه  
اشیاء را ازلی و ازین جهت که اقتضای اشیاء را ندیدیم  
ایم و ندیدید که اشیاء فانی شوند حکم کرده ایم باین که  
اشیاء ابدی و دائمی اند حضرت رسول الله صلی الله علیه



والله فرمود که هرگاه شما چیزی را که ندیدید اید حکم  
نمیکند بن بگوئید که قدم و بقای اید الا با د اشیاء را  
مشاهده نموده اید و بدین اید اگر بگوئید و اولم اشیاء  
یافته اید و بدین اید لازم می آید که شما از گواها  
باین هیئت که دارید و باین عقلی که غافلید باشید و  
این خلاف حیان و علم ظالمات است که مشاهده حدوث  
شما کرده اند و میکنند کرون در تبه گفتند که مشاهده  
قدم و بقای ایدی اشیاء نکرده ایم حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرمود پس از حجت چه شما که حکم  
کرده اید بقدم و و اام اشیاء بجهت آنکه حدوث  
و اعضاء اشیاء را ندیدید اید الحق و اولی اید از آن جماعت  
که مثل شما می نمایند و بجهت آنکه قدم و و اولم اشیاء  
را ندیده اند حکم بحدوث اشیاء میکنند و قدیم  
نمیدانند و دیگر آنکه انا ندیدیم اید شب و روز که همیشه

که قدم

یکی بعد از دیگری است در تبه گفتند بلی دیدیم این حضرت  
صلی الله علیه و آله فرمود ایا حکم می کنید باین که شب  
و روز ازلی و ابدی و ذایمی اند در تبه گفتند بلی چنین  
میدانیم پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ایا  
جایز است با اعتقاد شما که شب و روز با هم جمع شوند  
در تبه گفتند جایز نمیدانیم حضرت صلی الله علیه  
و آله فرمود هرگاه با هم جمع نشوند پس از هم منقطع  
خواهند بود و احدی سایر دیگری سابق خواهد بود و  
آن دیگری بعد از آن خواهد بود کرون در تبه  
گفتند بلی چنین است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود  
پس حکم بحدوث آنچه سابق است بر شما از شب و روز  
کرده اید و حال آنکه ندیدید اید پس قدرت حضرت الله  
تعالی انکار و تمایز و بعد از این کلام آنحضرت  
صلی الله علیه و آله دیگر باره بایشان خطاب نموده

فرمود آیا شب و روزی را که پیش گذشته است می  
میدانید یا غیر متناهی اگر بگوئید که غیر متناهیست  
لازم می آید که آخر غیر متناهی بنما رسیده باشد و آن  
آخر اول نداشته باشد تا هم او را گوید که چون اول  
و آخر متضایفانند و احدی بدون آن دیگری محالست  
که یافت شود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درین  
فرض برایشان لازم می آورد که احدی متضایف نیست که  
آخر است بدون آن دیگری که اول است یافت شده  
باشد و این محالست و بعد از آن که دین شوق برایشان  
این مضد را لازم آورد فرمود که اگر بشوق دیگری  
که متناهی بودن شب و روز است قایل باشید بر  
شما لازم می آید که مجموع شب و روز سابق بعدم  
باشد و ظالم باشد و شب و روز هیچک ناشند  
در هر یک این شوا را قبول کردند و گفتند بل چنین است

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود آیا قبول دارید که  
ظالم قدیم و غیر محدث باشد و ظالم آنکه شما معرفت  
دارید یعنی آنچه بان اقرار نمودید و آنچه آنرا انکار  
نموده اید ایشان گفتند بل پس حضرت صلی الله علیه  
و آله فرمود این که مشاهده میکنید ایشان را که بعضی  
بعضی دیگر محتاجند بواسطه آنکه قوامی آن بعضی را  
نیست مگر آنکه متصل شود بان بعضی دیگر چنانچه  
بعضی اجزای بنا محتاجست بعضی دیگر بنا استحکام  
پذیرد همچنین که سایر چیزها پس هرگاه ظالم که اجزای  
او بعضی بعضی دیگر محتاجست تا قوت بهم رسانند  
و تمام شود قدیم باشد پس خبر دهید من را باین که  
هرگاه حادث باشد چون خواب بود چون سخن حضرت  
صلی الله علیه و آله بانجا رسید جماعت در مرتبه مهتوت  
شدند و خبر داد استند که حادث را هر چه توصیف نمائند



آن وصف موجود است درین که با اعتقاد ایشان  
قدیمست پس ساکت شدند و گفتند مهلت ده ما را تا  
درین نظر کنیم و چون ایشان عاجز شدند پیغمبر صلی الله  
علیه و آله بشوید متوجه شد و فرمود که چه دلیل  
شما را باین کشاید که نور و ظلمت نامقدور اند شوید  
گفتند نیز احوال را ما بدو وصف می بینیم یک وصف خیر  
و وصف دیگر شر و این را هم می دانیم که خیر و شرند  
یکدیگرند و معقول میدانیم که ضعیف را یک فاعل باشد  
بلکه عقل خاکست باین که هر یک از ضعیف را فاعل علی  
باشد چنانچه محال است که برف چیزی را گرم و آتش  
چیزی را سرد کند از جهت انزای خیر و شر و فاعل  
اعتقاد داریم که هر دو قدیمست فاعل خیر نور و فاعل  
شر ظلمت است رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
ایا شما نمی بینید که در جهان سواد و سیاه و سرخ و زرد

و آبی و سبزی باشد و هر یک از اینها ضدد یکدیگر است  
بواسطه آنکه در محل واحد با هم جمع نمیشوند  
چنانکه گرمی و سردی با هم جمع نمیشوند و شوی  
گفتند بلی چنین است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود  
پس از جهت چه از برای هر یک از این اضداد فاعل  
قدیمی ثابت نمی کرد ایند که هکذا ضعیف فاعل  
باشد غیر فاعل ضدد یکدیگر بعد از آنکه این را از جهت  
این نقص ساکت شدند و دیگر بار حضرتش باین احوال  
فرمود و فرمود و دیگر آنکه نور و ظلمت چون مخلوط شدند  
و حال آنکه نور با الطبع مایل بصعود و ظلمت مایل  
بذوال است و این مثل اینست که شخصی رو بمشرق  
برود و شخصی بطرف مغرب سیار باشد آیا کسی تخمین  
کند که ایشان بهم ملاقات میکند یا کرده اند و آیا  
این سیار است شوید گفتند فی این جایز نیست که ایشان

بهم خورند و ملاقات نمایند حضرتش صلی الله علیه  
وآله فرمود پس بنا برین باید که نور و ظلم هرگز با هم  
مخلط نشوند زیرا هر یک بجهتی ذابند پس چون این  
قانون پیدا شد از امتزاج دو چیزی که مخالف است  
آن دو ایشان نیز گفتند که ما را از اهمیت ده تا نظر  
کنیم در کار خود پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
بشر کهین عرب کشت و فرمود که شما از جهت عبادت  
اصنام میکنید و حضرت الله تعالی را عبادت نمیکند  
ایشان گفتند که ما بعبادت اصنام تقرب میجویم بنویس  
خداوند تعالی حضرتش فرمود که این اصنام آيا شوا  
و مطیع و خایه خدای خود هستند تا آنکه شما بتعلیم  
ایشان تقرب بسوی حضرت الله تعالی جویند ایشان  
گفتند فی حضرت فرمود که چون شما اصنام را قرار داد  
اید دست خود اگر از ایشان عبادت بجای می بودی

کردن ایشان شما را اولی و آخری بود از آنکه شما ایشان را  
عبادت کنید چون کسی که غار و صخره و عواقب  
شما باشد و خاک باشد یا آنچه شما را بآن تکلیف میکند  
شما را امر بتعظیم ایشان نکرده باشد چون حضرت یغمبر  
صلی الله علیه و آله باین کلام مواظف فرمود ایشان  
با هم مختلف شدند پس بعضی گفتند که الله تعالی حلول  
نمود در شکل بعض مردان که باین صورت بودند پس ما  
این را از بصورت آن مردان تراشیدیم ایم از برای تعظیم  
خدای تعالی و عبادت اینها میکنیم و بعضی دیگر گفتند که  
این صورت مرد میت است که پیش تر ازین بوده اند و باین صورت  
اطاعت حضرت الله تعالی نموده اند پیش از ما پس ما این  
شما را بصورت شبیه صورت ایشان تراشیدیم و عبادت  
میکیم از جهت تعظیم حضرت الله تعالی و بعضی دیگر  
گفتند که چون حضرت الله تعالی آدم را خلق نمود و ملاک



را ما مو کرد اند بحد او پس ملائکه آدم را بحد فرستادند  
از برای تقرب بسوی الله تعالی و ما از ملائکه که  
احقیم بحد آدم پس ما این بها را بصورت آدم ترسیم  
ایم و اینها را بحد میگیریم از جهت تقرب بسوی الله تعالی  
انچنان که ملائکه از جهت تقرب با آدم بحد کردند  
دیگر همچنین که شما بحد می کنید بحد مکه و میگویند  
که ما موریم باین و در شهرهای دیگر بدست خود عزاها  
ساخته اند و بحد عزاها میکنند و قصد میکنند که به  
را پس در سجده عزاها قصد میکنند که یک و در سجده  
که به قصد شما حضرت الله تعالی است نه که به همچنین  
ما نیز سجده اقسام میگیریم و قصد ما عبادت الله تعالی است  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود خطا کردید  
و از راه که شدید و اولاً بسوی آنها که گفتند حضرت الله  
تعالی حلول میکند بر یکلهای مردان و بصورت آن

مردان این بها را ساخته عبادت میگیریم از برای تعظیم  
حضرت الله تعالی خطاب نمود و فرمود که خدای خود  
را تشبیه بخلق کردید و توصیف بصف مخلوقات  
نمودید آیا جایز میدانید که خدای شما حلول کند  
در چیزی و آن چیز محیط خدای شما باشد و هرگاه این  
معنی را بخوبی کنید پس چه فرق خواهد بود میان خدای  
شما و سایر چیزها که در مردان حلول می کنند مثل نیک  
و طعم و زانچ و زهری و زهری و قتل و خفت و از جهت  
چه این ماله ها حادث و حال دیگر قدیمست و چون  
عناجت بحال الله تعالی که لایزال و پیش از محال است  
والله تعالی که لایزال است هرگاه توصیف نماید  
او را بصفت عبادات در حلول نمودن هر آینه بر شما  
لازم می آید که توصیف کنید او را بزوال و هرگاه او را  
توصیف کنید بحدوث و زوال توصیف بضا او را کرده

خواهد بود زیرا آنچنان صفات حلول و محلول پیدا است  
و آنچنان متغیر میگرداند ذات را و ذات حضرت باشد  
تعالی چون متغیر نمیشود تا اینکه حلول کند در چیزی  
پس متغیر نمیشود باینکه حرکت کند یا ساکن شود یا غایب  
یا سرخ یا زرد شود و صفات متغایبه در او حلول کند  
تا این که به صفات حوادث موصوف باشد و حادث باشد  
تعالی الله عز و جل علو اکبر بعد ازین حضرت رسول الله  
**صلی الله علیه و آله** فرمود که  
چون باطل کردیم حلول را که شما می گفتید پس آنچه  
را که به حلول یعنی ساخته بودید هم باطل میشود پس  
ساکت شدند طایفه اول و گفتند نظر کنیم در کار خود  
این حضرت صلی الله علیه و آله طایفه دوم متوجه  
گردیده فرمود خبر دهید مرا از خود که هرگاه عبادت  
کنید صورت آنها را که عبادت حضرت الله تعالی کرده اند

و بخت و قمار کنید و چهره خود را بر زمین در پیش این  
صورتها بگذارید پس از برای عبادت حضرت الله تعالی  
چه خواهید کرد اگر این طریقی که صورتها را عبادت  
میکند حضرت الله تعالی را عبادت کند لازم می آید  
که حضرت الله تعالی را مساوی کرده باشید با این  
صورتها و این را ندانسته اید که حق تعظیم و عبادت کسی  
که واجب تعظیم و واجب العبادت باشد اینست که  
او را با آفریدن او مساوی نکنید و این را ندیدید اید که  
هرگاه پادشاه عظیم الشانی را با غلام او مساوی  
بدارند قدر عظیم را پست و ضعیف را عظیم نموده اند پس  
هرگاه شما تعظیم کنید حضرت الله تعالی را بتعظیم صورت  
بندگان و حضرت الله تعالی را حق تعظیم بنیان آورده  
اید چون کلام حضرت صلی الله علیه و آله با بخار رسید  
طایفه دوم هم گفتند مهلت ده ما را تا نظر کنیم در امر



خود بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ظایفه سیم کردین فرمود که مثل آوردید و ما را نشانی  
بخود کردید و این غلط است زیرا ما بنده کائنات و مخلوق  
حضرت الله تعالی ایم هر چه بنا بر ما دید می کنیم و از هر  
چه نمی فرماید باز می ایستیم و عبادت او می کنیم بخوبی  
که از ما خواسته است و هرگاه ما را از او چیزی از و چون  
امر فرماید بدان اطاعت می نمایم و عدول نمی کنیم از  
آنچه بنا بر ما فرموده بخیر می که ما را از آن نمی فرموده  
نیز امید داریم که هر چه ما را امر کرده است مرا از  
آنرا که او دارد و ما را نهی فرموده از آن که نزد او تقدم  
نمایم و با اختیار خود عمل کنیم پس چون ما را امر فرموده که  
ما او را درون کعبه عبادت کنیم اطاعت کردیم و بعد  
از آن امر فرمود که در میان پر بلا و بخت کعبه او را عبادت  
کنیم باز اطاعت نموده ایم و در هیچیک از اینها مخالفت

او نکرده ایم و حضرت الله تعالی هرگاه امر کرده باشد  
بوجود آدم امر بحدود صورت آدم نکرده است بنا باشد  
که بحدود صورت آدم مکروه او باشد و شما قیاس باطل  
کرده باشید ازین جهت که شما را از حد بحد صورت آدم  
نکرده و شما بحدود کنید آنرا و از جهت این قول حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین عالم مثالی فرمودند  
که هرگاه کسی شما را ازین بدید بخانه خود یک روزی  
بعینه آید می آیند که در اوقات دیگر داخل خانه او می  
آیند او بشوید یا این که در داخل خانه دیگر که او را  
باشد بشوید یا این که کسی بخند شما رختی از رختهای خود  
یا غلامی از غلامان خود یا حیوانی از حیواناتی خود آید  
میرسد شما را که اگر آنها را نگیرید ایشان گفتند و ما را  
نرسد که غیر آنها را بگیریم زیرا در اول ما ذون نیستیم  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خبر دهید

و فرمودند

و فرمودند که اگر کسی از اینها را بگیرد

مرا که آیا حضرت الله تعالی احوال است باین که تقدیم شود  
کمی در ملک او نبودن امر او یا بعض مملو کین او ایشان  
گفتند بلی که حضرت الله تعالی اولی و احوال است  
باین که گاهی در ملک او نبودن اذن او تصرف نماید حضرت  
صلی الله علیه و آله فرمود پس شما از جهت چه این  
صورتهای را بجهت میکنید و کی حضرت الله تعالی شما را  
امر کرد که این صورتهای را بجهت کنید پس ایشان چون طایر  
از جواب بودند گفتند مهلت ده ما را تا نظر کنیم در امر  
خود و تا آنکه شدند حضرت صادق صلوات الله علیه  
فرموده قسم بآن که محبت خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر  
ساخت و بر خلق فرستاد که هنوز سه روز نکند  
بر آن جماعت که همه ایشان آمدند و مسلمان شدند  
نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ایشان  
پست و پنی مرد بودند که هر پنج از ایشان فرقه بودند

چون نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند گفتند ما  
مثل جنت تو هرگز ندیدیم بودیم شهادت میدادیم  
که رسول خدا فی حق **الله** در ذکر مناظرین  
و احتیاج امیر المؤمنین و امام المتقین و عبودیت  
مولانا و مولی القلوب علی مرتضی صلوات الله علیه و  
علی اولاده الطاهرین العصومین با جمعی از مهاجرین و  
انصار که عند ایشان بدو بیست میر رسید و سعد بن  
ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار  
و مقداد و ابوذر و هاشم بن عقیل و عبد الله بن عمرو  
حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس و محمد بن ابی  
بکر و عبد الله بن جعفر از مهاجرین بودند و از انصار  
ابی بکر کعب و زید بن ثابت و ابویوب و ابوالهیم و محمد بن  
سلمه و قیس بن سعد بن عباد و جابر بن عبد الله و انس  
بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوقاف و ابولیلی و غیرهم



از انضا بود ندر و قی که ایشان فضایل خود را  
تکبار می نمودند و بدان افتخار میکردند با آنکه رسول الله  
صلی الله علیه و آله در شان او از نصیر خلافت و غیره  
نصیر از مناصب چنانچه در کتاب مستطاب احتجاجات شیخ  
طبرسی اعلی الله درجه مسطور و مذکور است و آن  
اینست که سلیم بن قیس هلالی روایت نموده که دیدم  
علی علیه السلام را در مسجد رسول الله صلی الله علیه  
و آله در ایام خلافت عثمان بن ابی جاحق بود که ایشان  
میباحثه در علم میکردند و بعد از آن بذكر قریش و سواد  
ایشان و هجرت ایشان منتقل شدند و آنچه رسول الله  
صلی الله علیه و آله درباره ایشان فرموده ذکر  
میشود و مثل آنکه فرموده اَلْكَفَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ النَّاسُ  
يَتَّبِعُونَ الْقُرَيْشَ وَ قُرَيْشٌ لَمْ يَكُنْ الْعَرَبُ  
*و این است که در قریش و آنکه ایشان را*

وَلَا تَقْبَلُوا الْقُرَيْشَ وَ إِنَّ الْقُرَيْشَ مِثْلُ قَوْمٍ رَجُلَيْنِ مِنْهُمْ  
*و اینست که در قریش و آنکه ایشان را*  
وَمِنْ أَبْغَضِ قُرَيْشًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَرَادَ هَوَانُ قُرَيْشٍ  
*و اینست که در قریش و آنکه ایشان را*  
أَمَّا أَنَّهُ اللَّهُ وَ أَرَادَ هَوَانُ قُرَيْشٍ مَا يَكُونُ مِثْلَ  
*و اینست که در قریش و آنکه ایشان را*  
وَاللَّهُ وَ آخِرُ دَرْقَرَانِ مَجْدُ دَرْقَرَانِ وَ أَرَادَ كُنْ  
و آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله در شان ایشان  
فرموده و آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله در فضل  
معادن جبل و در جاذبه او فرموده و در باب غسل  
او که ملائکه او را غسل دادند و غیر آن و چیزی از فضل  
قریش و انضای نکهت داشتند که ذکر نکردند و انضای نیک  
کام خود را بعد از نموده گفتند فلاں و فلان از ناست  
و قریش گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله و حکیم

و جعفر و عید بن حارث و زید بن حارثه و ابوبکر و  
 عمر و سعد و ابوعبیده و سالم و ابن عوف و غیر اینها  
 هر کس از قریش که نامی داشت و زنده بود همه را نام  
 بردند و گفتند از ما است و حضرت امیر المؤمنین و اهل  
 بیت او بلا و هم تکلم فرمودند پس آنجا رفت حضرت شمس  
 نموده گفتند یا ابالحسن چه چیز ترا مانع است از تکلم  
 حضرتش فرمود که هیچکس از زندگان نماند که فضائی از  
 برای او مذکور نشود و آنچه مذکور شد همه حق بود  
 لکن من از شما سوال میکنم ای کرم قریش و انصار که  
 این فضل را بسبب که حضرت الله تعالی شما عطا فرمود  
 آیا بسبب شما و عشیره شما و اهل بیت شما عطا فرمود  
 یا بسبب غیر شما همه ایشان گفتند بلكه این فضل را  
 بما حضرت الله تعالی بسبب محمد صلی الله علیه و آله و  
 عشیرت او عطا فرمود حضرت فرمود راست گفتید شما

بگویند که آیا نمیدانید که آنچه شما رسیدن از خیر دنیا  
 و آخرت بسبب ما اهل بیت خاصه شما رسیده نه  
 بسبب غیر ما زیرا پس عمر رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرمود که من و اهل بیت من نوری بودیم در برابر الله  
 تعالی پیش از آنکه خلق کند الله تعالی آدم علیه السلام  
 را بجهان آمده هزار سال و چون آدم را خلق کرد آن  
 نور را در صلب او وضع نمود و او را زید بن فرستاد و بعد  
 از آن در صلب نوح علیه السلام وضع نمود در سینه  
 و بعد از آن در آتش در صلب ابرهیم قاف نمود و بعد  
 از آن همیشه الله تعالی قتل میکرد ما را از صلبهای  
 پاك كری و بسوی اخطام ظاهره و از اخطام طاهره بسوی  
 اصلا ب كزیده از پند ما و مادرهای که هیچکس از شما  
 بر ما بهم ملاقات نکردند اصلا چون سخن آنحضرت  
 صلوات الله علیه با شما رسید اهل سابقه و اهل بد





اما اینست که در روزی که رسول الله  
آیا این آیات خاص است در بعضی مؤمنین یا عام است  
بجمع مؤمنین پس حضرت الله تعالی فرمود بنی خود را  
که مردم را تعلیم کنید و بشناسانید ایشان را که ولی امر  
ایشان چه کسی است و ولایت را هم انبیا را ایشان تعلیم کنید  
چنانچه نماز ایشان را و کف ایشان را و زون و حج ایشان را  
با ایشان تعلیم نمود و بعد از آن مراد و غدیر خم را ایشان  
صب نمود و بعد از آن خطبه خواند و گفت ای مردم بدانید  
که مرا حضرت الله تعالی رسالت فرستاد سینه من تنگ  
شد غیر اظن من این بود که مردم مرا تکفیر خواهند نمود  
پس حضرت الله تعالی مرا تمهید نمود و فرمود که رسالت  
را بر ایشان و الا ترا عذاب میکنم و بعد ازین قول حضرتش  
فرمود که ندا کنند و مردم را بخوانند و بعد از آن خطبه  
ازان خطبه خواند و فرمود که ای مردم میدانید که الله

عز و جل مولای من است و من مولای مؤمنین و اولی ایشان  
ایشان هم مردم گفتند بلی یا رسول الله پس بن گفت خیر  
ای علی چون من برخاستم فرمود هر کس که من را بخواند  
او بر علی مولای اوست یا الهی دوست دار کسی را که دوست  
دارد علی را و دشمنی کن با کسی که او علی را دشمنی کند و بعد  
ازان سلطان برخاست و گفت ای رسول خدای چه  
ولایت است علی را حضرتش فرمود که ولایت مثل ولایت  
من پس هر کس که من را ولی بنماید او هم علی او را ستابد  
از من او درین واقعه فرو فرستاد حضرت الله تعالی  
الیوم اکملت لکم دینکم و اقمتم علیکم نعمتی و رضیت لکم  
محمد رسول الله و الله و فرمود الله اکبر علی تمام رؤوف و ملام  
در این الله و ولایت علی بعدی



گفتند ای رسول خدا این آیات مخصوص است بعلی  
 حضرتش فرمود علی خاص او و بنای او بنای منست تا روز  
 قیامت ابو بکر و عمر گفتند ای رسول خدا او بنای خود  
 را از جوت ما میتین کرد آن حضرتش فرمود علی که برادر  
 و وزیر و وارث و وصی و خلیفه منست در امت من و  
 ولی کل مؤمنست بعد از من و بعد از وفات من حسن  
 و بعد از وفات من حسین و بعد از وفات من کس انداز اولاد  
 حسین که مریدان بعد از دیگری خواهند بود قرآن  
 با ایشان و ایشان با قرآنند و از قرآن جدا نخواهند بود  
 و قرآن از ایشان مفارقت نخواهد نمود تا آنکه بر  
 حوض من رسند هم ایشان گفتند خدا میداند که چنین است  
 و آنچه گفتی مانیر از رسول الله صلی الله علیه و آله دیدیم  
 و شنیدیم و بعضی از ایشان گفتند که اگر آنچه گفتی حفظ

دانستم لکن این جماعت که کل آنرا حفظ نموده اند بهترین  
 ما و فاضلترین ما اند حضرتش فرمود راست گفتید  
 نه هیچین است که همه مردم در حفظ مساوی  
 باشند و بعد از آن فرمود که هر که مرا از رسول  
 الله صلی الله علیه و آله حفظ کرده او را بخدا سوگند  
 میدهم که هر خیزد و بگوید زید بن ارقم و ابن طارز  
 و ابودر و مقتداد و عثمان بر خواسته هم ایشان گفتند  
 شهادت میدهم که آنچه گفتی ما از قول رسول الله  
 صلی الله علیه و آله حفظ نموده ایم در حالتی که  
 حضرتش رو منبر بود و تودر پهلو او ایستاده بودی  
 و او میگفت ای مردم بدرستی که حضرتش الله تعالی  
 مرا امر فرمود که از برای شما انما نصب کنم که بعد از  
 من وصی و خلیفه من باشد و حضرتش الله تعالی ذکر  
 خود طاعت او را بر مؤمنین فرض کرد این و

ظاهراً و باطناً خود و طاعت من بمقارن گردانید  
و شما را ما مورساخته بد و مستحق حضرت او و من بخدا  
خود رجوع نمودم از ترس طعن و شک کذب منافقین  
پس حضرت الله تعالی مرا تهدید نموده فرمود که این  
امر مرا بخلاف برسان و الا ترا عذاب میکنم ای مردم  
بدستی که الله تعالی شما را در کتاب خود امر  
بنماز کرد و من آنرا برای شما بیان کردم و همچنین  
شما را ما مورساخته بر کفر و فتن و حج و من همه آنها را  
بر شما مبین ساختم و تقبیر نمودم و امر کرده است  
شما را بولایت و من شما را شامد میکنم که این ولایت  
از برای علی بن ابی طالب است بخصوصه و بعد از او  
برای دو پسر اوست و بعد از ایشان از اولاد ایشانست  
که ایشان اولاد ایشانند و ایشان از قرآن و قرآن  
از ایشان مفارقت میکند تا آنکه بر سر جوض بنزد

شوند ای مردم بختی که از برای شما بیان نمودم که  
بعد از من امام و مهدی و دلیل شما برادر من علی بن  
ابی طالب است و او در میان شما مثل من است که در  
سیان شما باشد و در دین خود او را تقلید کنید او را در  
جمع امور خود زیرا در پیش او ست آنچه حضرت الله  
تعالی مرا تعلیم نموده است از علم و حکمت خود از  
پرسید و از رویا موزید و بعد از او از وصای او  
پرسید و یاد گیرید و به ایشان میا موزید و بر ایشان  
تقدم بخویند و ایشان تخلف نمایند زیرا ایشان با حق  
و حق با ایشان است و حق با ایشان و ایشان با حق  
همیشه پیوسته و بعد از من ادای شهادت ایشان  
بنشیند و سلیم بن قیس گوید که چون ایشان نشستند  
علی علیه السلام گفت ای مردم آیا میدانید که  
حضرت الله تعالی در کتاب خود چون فرمود امثالاً

بنماز کرد و من آنرا برای شما بیان کردم و همچنین شما را ما مورساخته بر کفر و فتن و حج و من همه آنها را بر شما مبین ساختم و تقبیر نمودم و امر کرده است شما را بولایت و من شما را شامد میکنم که این ولایت از برای علی بن ابی طالب است بخصوصه و بعد از او برای دو پسر اوست و بعد از ایشان از اولاد ایشانست که ایشان اولاد ایشانند و ایشان از قرآن و قرآن از ایشان مفارقت میکند تا آنکه بر سر جوض بنزد



يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ  
تَطْهِيرًا *این جمع نمود رسول الله صلی الله علیه و آله*  
*مرا و فاطمه و حسن و حسین را بر این انداخت*  
عِبَادِي وَكَنتَ اللَّهُ مُوَلَّاهُ أَهْلَ بَيْتِي وَحُجَّتِي يَوْمَئِذٍ مِّنْ  
يُّوْمِنَمْ وَخَيْرُ حُجَّتِي *این جمع نمود رسول الله صلی الله علیه و آله*  
*مرا و فاطمه و حسن و حسین را بر این انداخت*  
طَوَّافُهُمْ تَطْهِيرًا *و ام سلمه در آن مقام گفت*  
*که ای رسول خدا من هم داخل ای رسول خدا می شوم*  
فرمود توبه بگیری ای ام سلمه این آیه نازل شد بر من  
و بر علی را در من و بر فاطمه و بر دو فرزند  
من حسن و حسین و بر نه اولاد حسین علیهم السلام  
و مخصوص شاست و با ما کنی درین شریک نیستند  
ایشان بیکبار گفتند شهادت میدهم که این حدیث را

۱۸  
ام سلمه بما کنت و ما ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
پرسیدیم حضرتش بنا آنچه ام سلمه گفت بود تکرار فرمود  
و چون ایشان این حدیث را تصدیق نمودند دیگر بار علی  
علیه السلام فرمود شما را بخدا حواله میکنم ایامید  
که چون حضرتش الله تعالی فرستاد اید کرمه  
یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ *این حدیث را*  
*ای رسول خدا من هم داخل ای رسول خدا می شوم*  
سلطان گفت ای رسول خدا ای ام سلمه ایامید  
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود اما ما مورو  
خامند زیرا مسند مؤمنین ما موروند باین که با صادقین  
باشند و اما صادقون خاصند زیرا ایشان برادر من علی  
و امیرای اویند تا روز قیامت هر ایشان گفتند خدای  
داند که چنین است که فرمودی دیگر بار علی علیه السلام  
با ایشان خطاب نموده فرمود شما را بخدا حواله میکنم

ایا میدانید این را که چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مرا  
والله در غزوة بنوك كنتم انجتم چه مرا از خود جدا  
میکنی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مدینه  
صالحین ندارد مگر من یا بنو و فرمود که نسبت تو  
مثل نسبت موسی الا که بعد از من نبی نباشد  
همه ایشان گفتند خدا میداند که چنین است دیگر بار  
امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان خطاب نموده فرمود  
شمارا بخدا حواله میکنم ایا میدانید که چون نازل گشت  
در سور حج یا ایها الذین آمنوا اذکعوا و اتجدوا و اغفوا  
و یکم و اتجدوا الخیر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
ما اقول من بعد تا آخر سور سلمان بر خواسته پرسید  
که ای رسول خدای چه جماعت ایشان که تو بر ایشان  
شاهدی و ایشان شاهدند بر خلق و ایشان را بر گرد  
است حضرت الله تعالی و نکرد اینم بر ایشان در

حج

حج حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مرا  
سیزده کی اندویش نه جمیع امت سلمان گفت ای  
رسول خدای اینجا عت را بر فامین ساز حضرت فرمود  
که مراد من و برادر من علی علیه السلام است و باز  
گفت دیگر از اولاد من هسته ایشان گفتند خدا میداند  
که چنین است و دیگر حضرت امیر المؤمنین فرمود شمارا  
بخدا حواله می کنم ایا میدانید این را که رسول الله صلی الله  
علیه و آله خطاب خواند و آن خطبه آخر حضرت بود  
و فرمود ای مردم بدرستی که من دریافته ام و اگر سنگبر  
میکنارم یکی کتاب خدا و یکی دیگر عترت و اصل  
بیت من است پس این دو چک در زمینا گمراه نشوید بدو  
که لطیف خیر را خبر داده که این دو از هم جدا نشوند تا  
من رسند بولب حوض و عمر بر خطاب بر خواست مثل  
کمی که غضبان باشد و گفت ای رسول خدای ایا کتل



اصلین و چنین می باشند حضرتش فرمود که فی بلکه  
 این مخصوص اوصیای منست که اول ایشان برادر و  
 وزیر و خلیفه من در امت من و ولی مؤمن و مؤمنه  
 بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از وفات من حسن  
 و بعد از وفات من حسین و بعد از وفات من کسان از اولاد  
 حسین که هر یک بعد از یک ریت تا وقتی که برین  
 وارد شوند هر یک از حوض ایشان شهدای خداوندند  
 در زمین او و جنتهای او و بهر مخلوق و خزان علم اویند  
 و معادن حکمت اویند هر کس که اطاعت کند  
 ایشان را اطاعت کرد خدا و کسی که عصیان ورزد  
 با ایشان عصیان ورزید خدای را همه ایشان گفتند  
 شهادت میدهم که رسول الله صلی الله علیه و آله این  
 را که میگوئی گفت سلیم بن قیس گفت بعد ازین هم میان  
 آنحضرت و آنجماعت سؤال و جواب بسیار شد تا بحدی

که آنحضرت اکثر مناقب خود را مذکور ساخت و ایشان  
 شهادت بصدقت او دادند و او گفت آری برای ایشان شهادت  
 باش و ایشان نیز گفتند خدا یا شامد باش که منافق و کافر  
 مکر چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنید  
 ایم و دیگر آنحضرت فرمود که آیا اقرار دارید باین که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کسی را که کان این  
 باشد که مرادوست میدارد و علی را دشمن دارد تحقیق  
 که او دروغ گو است و مرادوست ندارد و دست برهر  
 من داشت پس کسی گفت ای رسول خدای این چون  
 تواند بود که کسی مرادوست و علی را دشمن دارد در دو وقت  
 تو دروغ گو است حضرتش فرمود زیرا او از من و مرا از او  
 مر که او را دوست دارد تحقیق مرادوست داشته  
 کسی که مرادوست دارد تحقیق که خدای را دوست  
 داشته و کسی که علی را دشمن دارد تحقیق که مرادوست

وکی که مراد شمر دارد بحقیق که خدا علی شمر داشت  
است چون حضرتش این حدیث را ایراد فرمود نزدیک  
به بیست کس از افاضل ایشان گفتند بلی خدا میداند که  
ما این را شنیدیم و باقی سکوت اختیار کردند پس  
حضرتش بایشان گفت از جهة چه شما شک شدید  
ایشان گفتند ایشان که شهادت دادند در نزد ما فقه  
اند در قول خود بسبب فضل و سابقه ایشان پس آنحضرت  
فرمود آلهی بر ایشان شاهد باشد پس طلحه بن عوف الله  
که او را دامیه قریش میگفتند گفت پس ما بقول  
ابوبکر و اصحاب او که او را تصدیق نمودند و شهادت  
دادند بر دعوی او بچگونگی و چه چنان سازیم نه در آن  
روز که ترا بعنت آوردند و در کردت و پیمان  
کرده بودند و ترا تکلیف کردند به بیعت و تو بخت بر  
ایشان گرفتی یا آنچه الحال در پیش نهاد کردیم و همه

نزد اینها تصدیق نمودند و ابوبکر بعد از تصدیق قول تو  
گفت که من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که  
فرمود الله تعالی نادم دارد ازین که در ما اهل بیت  
سبوت و خلافت را جمع نماید و درین قول عمر و ابوعبید  
و سایر رومیان و او را تصدیق نمودند و شهادت دادند  
ما را و درین شک نیست که آنچه گفتی و دعوی نمودی  
و بخت بر آن ایراد نمودی حقا است و ما همه آن اقرار  
و اعتناق داریم و سابقه و فضل ترا کسی انکار ندارد  
اما در باب خلافت چون آن چهار کس شهادت دادند  
باین که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که با نبوت  
جمع نمیشود در یک خانه آوده ما مضایقه داریم که ترا  
در آن جفت باشد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
در جواب طلحه آن روی غضب فرمود چیزی که همیشه  
آنرا می شنیدیم میداشت و تفسیر کرد آنرا و آن حرفی بود









مراد اخبار می باشد و حال آنکه بقول او صاحبش رسول  
 الله صلی الله علیه و آله اهل بیت را از خلافت اخراج  
 نموده و فرموده که اینان را در خلافت نمی بینم و  
 بعد از آنکه بر عیسی خطاب فرمود که ای عبدالله بن عمر  
 ترا بخدا حواله میکنم که از روی صدق و راستی  
 بگوئی در آن وقت که عمر اصحاب شوری را یکی یکی  
 طلب می نمود در جایی که من از پیش او بیرون رفتم و نتیجه  
 گفت عبدالله گفت چون مرا بخدا حواله نمودی میگویم  
 آنچه او گفت چون تو بیرون رفتی عمر گفت اگر تابع شوی  
 اصلح قریش را هر آینه اینان را بر محضه بیضا حمل نمایند  
 و اینان را یک کتاب خدا و سنت رسول الله دلالت  
 میکند حضرت فرمود که ای ابی عمر در وقتی که  
 عمر این که گفتی فوجی گفتی این عمر گفت من که هم گاه  
 چنین است و این سخن چه از برای خلافت و قرینه می نماید

همچو

حضرت فرمود که چون این را گفتی او در جواب توجه  
 گفت عبدالله گفت که او در جواب من چیزی گفت که  
 بر من گمان آن لازمست و باید که من آنرا از مردم  
 مخفی دارم حضرت صلوات الله علیه فرمود که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله مرابان در زمان حیاتش اخبار  
 نمیداد و در آن شب که عمر میرد هم در خواب مرابان اخبار  
 فرمود و رسول الله صلی الله علیه و آله را هر که در خواب به  
 پند و نسیان که در بیداری دیدن است بر عیسی گفت  
 چه خبر ترا رسول الله اخبار فرمود امیر المؤمنین صلوات  
 الله علیه فرمود ترا بخدا حواله میکنم که اگر بگوئی بقرینه  
 من و بیما و این عمر ساکت شد و چون اوساکت شد  
 حضرت فرمود که چون تو گفتی که چه خبر ترا  
 گفت که او را مقرر سازی عمر گفت مانع من آن صحیفه  
 ایست که در میان خود نوشته ایم و عهدی که در کعبه

با هم بسته ایم این عمر چون از آن حضرت گفته پدید را  
شنید ساکت شد حضرت فرمود بحق رسول الله ترا گوید  
میدهم که از جهت چه ساکت شدی بسلام بن قیس گوید  
دیدم عبدالله بن عمر را که مایه های بکریه افتاد پس  
امیر المؤمنین علیه السلام بطحی و وزیر و ابن عوف  
و بعد خطاب نموده فرمود و الله که اگر آن چنان کرد  
با هیچ کس دروغ بر رسول الله صلی الله علیه و آله بسته  
آن حدیث را از روایت کردند و لایق ایشان بر  
شما حال نیست و اگر راست گفتند بر شما حال نیست  
که مرا یا خود در شوری داخل سازید زیرا که اصل گردانید  
شما را در شوری خلاف فرموده رسول الله است صلی الله  
علیه و آله و قد قول و است در شق  
اول ولایت و امارت ایشان بواسطه این بودم حلال  
نیست که دروغ بر رسول الله صلی الله علیه و آله بستن

موجب کفر است و کافر بر مؤمنان امیر و والی تواند بود  
و بعد از آن با مثل مجلس خطاب نموده فرمود ای مردم  
خبر دهید مرا که منزلت من در میان شما چون چگونه  
است یا مرا صادق میدانید یا کاذب هر یک بار  
گفتند تو صدوقی و هر کس از تو یکبار دروغ شنید ایم  
نه در رخا ملت و نه در اسلام پس حضرتش فرمود و الله  
با آن سخنانی که ما اهل بیت را بقیون اکرام فرموده و  
بجستند از شما کرد این و دیگر بعد از ما را با امامت  
مؤمنین اکرام فرمود که غیر از ما کسی از پیغمبر صلی الله علیه  
و آله تبلیغ نتواند کرد و امامت و خلافت صلاحیت  
ندارد الا ما و هیچ کس را با ما در امامت و خلافت  
جبین نیست و حق نباشد اما رسول الله صلی الله علیه  
و آله خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری و رسولانیش  
و ختم کرد ابتدا حضرت الله تعالی بر رسول الله صلی الله



علیه و آله انبیا را نافر و قیامت و گردانیده ما را بعد از  
محمد صلی الله علیه و آله خلفا در زمین خود و شهدا  
بر خلقش و فرض کرد انید طاعت ما را در کتاب  
و نزد یک کرد انید ما را بخود و به نبی خود در حدیث  
قرآن پس حضرت الله جل و عز کرد انید محمد زنی  
و ما را خلفاء بعد از او در کتاب منزل خود و بعد از آن  
امر کرد نبی خود را که این امر را بر ما نداز و بخلاف و خبر  
رساند چنانچه حضرت الله تعالی امر فرمود پس نظر  
کیدای جماعت که ما و غیر ما کدام اجزاست که بخای  
رسول الله صلی الله علیه و آله بنشیند و دیگر آنکه ما  
نشیند از رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که  
ما را با سون براءت بمکه فرستاد که نرساند بمکه را  
از من بجای مگر آن مرد که از من باشد و من شما را بخای  
خاله حواله میکنم که این قول را از رسول الله صلی الله

علیه و آله تمام شنید اید هر خطا که شد بخای اند  
که ما هم این قول را که میگوید از آن حضرت شنیدیم در  
حق که ترا ببراءت فرستاد و باین شهادت میدهم  
پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود هر گاه  
شما عبا صالحین شنیدید چنانچه که چهارانگشت  
باشد ندانسته باشد و غیر من تواند رسانید پس انصاف  
بدید کدام یک با حق و اولی ایم بخای رسول الله صلی الله  
علیه و آله چون سلام حضرت امیر المؤمنین صلوات  
الله علیه با پنج سید طلحه گفت این که میگوید ما از  
رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدیم ایم لکن از برای  
ما این قول را که غیر توان از رسول الله صلی الله علیه و آله  
خواند رسانید یعنی بگو که چون تواند بود و حال آنکه  
رسول الله صلی الله علیه و آله بنا و ما بر دم گفت که  
باید شما بعد باین رساند آنچه را که من گفتم چنانچه

در خطبه الوداع قوم میدانی که فرمود نصر الله اعز  
انسمع مطالبی فرماید عین پس بیا برین که در روز قیامت  
ای که بخواهید که در روز قیامت رسول الله صلی الله علیه  
والآله فرمود هر که تواند از رسول الله بیاورد برساند  
و این جایز باشد که بیاورد باشد که ختمی را کسی حامل  
باشد که او فیه نباشد و بیاورد باشد که کسی ختمی  
را بقیه تر از خود برساند حضرت امیر المؤمنین صلوات  
الله علیه فرمود که این قول را رسول الله صلی الله علیه  
والآله در روز غدیر خم فرمود و در روز عرفه حجت  
الوداع فرمود که خطبه خواند و فرمود در آن خطبه  
که ای ترکب فیکم اغربن لی یضلوا ما تمسککم بهما کتاب الله  
و ما ملین فینا الاطیع الحجة قد عهدت لی انتم ان یفقه  
و اینست برین که در روز قیامت در روز قیامت

حتی ترید اعلی الخوض الا ان احدهما قائم الاخر فمستکوا  
بهم لا یضلوا ولا یزولوا ولا یفقدوا و اعلمهم ولا یخفوا  
عندهم ولا یفقدوا فانهم اعلم منکم و اینست درین مقام  
که این قول را که ایجاب طاعت ائمه آل محمد و ایجاب  
حق ائمه و علمه دیگر که ایشانرا ملاقات کنند  
برساند و این قول را در هیچ جای دیگر و در هیچ امر دیگر  
نفرمود پس از عرفه فرمود که عامه بعامه دیگر حجة او را  
درین باب که برسانند از رسول الله صلی الله علیه و آله  
جمع آنچه را که خداوند عزوجل بر او فرستاده و بگو  
ائمه آل محمد صلی الله علیه و آله تدبیر ای طلحه که رسول  
الله صلی الله علیه و آله من کنت و شاعی شیدید که ای



برادر من قضا فی غایب دین مرا وری نمیکرد اندر دمه مرا  
خیر تو دمه مرا وری میسازی و ادای قیامی دین مرا  
و اما نانی مرا و قالی میبکشی و سست من و چون ابو بکر  
اگر شده همه شما بتغیث او کردید پس می توانید  
از رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه از حضرت الله  
تعالی باور سید مکرامل بکن او که حضرت الله تعالی  
در کتاب خود اطاعت ایشان را فرموده و از بولایت  
ایشان فرموده و کسی که اطاعت ایشان کند اطاعت  
الله تعالی کرده و هر که نای ایشان عصیان ورزد با خدا  
عصیان ورزیدن طلبی گفت ای ابوالحسن خدای عالم  
ترا برادر صد از امت محمد جنة و آنکه مرا فهمانیدی قول  
رسول الله را صلی الله علیه و آله و من اینرا نهیبیدم  
اما ای ابوالحسن چه دزدی دیگر مرا گفت که تو پیریم و آن  
اینکه مرا دیدم که رخت خود را بخود پیچید بودی

و گفتی

و گفتی که من بکشتن و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله  
مشغول و بعد از آن مشغول شدمی بجمع نمودن کتاب  
الله و جمع نمودی و بعد از آن آوردی مسجد و گفتی  
این کتاب حضرت الله تعالی است که بکشتن از آن  
ناقص نشد و من بعد از آن کتاب را ندیدم تا  
آنکه عمر به پیش تو فرستاد و آنرا طلبید و تو با نمودی  
از نمودن با و و بعد از آن عمر مردم را طلبیده از ایشان  
نقص قرآن نمود و مرا آید که هر کس میخواهد اگر دو کس  
با آن شهادت میدادند می نوشت و اگر یک کس شهادت  
میداد آنرا رد می نمود و من نوشت و عمر گفت در روز  
بنامه شما عینی کشته شدند که ایشان میخواهند قرآن  
که کسی دیگر بخواند و در طرف من بود و کوفته شد  
آمد و کتابی که نوشته بودند بخورد و کتاب در  
ان ایام عثمان بود و از عمر و اصحاب او که تالیف

نمودند و نوشتند قرآن را در زمان عمر و عثمان شنیدم  
که می گفتند بنویس احزاب مساوی و سوره البقره و سوره  
نور یکصد و چندان آیه بود و سوره حجر صد و نود آیه بود  
و چون چنین است چه چیز مانع است که کتاب  
الله را پیروی آوری و مردم بفایده عثمان چون گفت  
قرآن تالیف نموده عمر را مردم را بر قرائت آن حمل نمود  
و قرآن ائمه بر کعب را دادند و قرآن ابن مسعود را  
باشش روزانید چون سخن طلحه با بنجار رسید امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه و آله فرمود ای طلحه بدان این را که  
هر آید که حضرت الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله  
فرستاد بخط من و املا می رسول الله صلی الله علیه و آله  
در نزد من است و نیز تاویل هر آیه که حضرت الله تعالی  
بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و هر جلال و عز  
و هر حد و هر حکم و هر چیزی که محتاج الیه است

است

است تا روز قیامت در نزد من است با املا می رسول الله  
صلی الله علیه و آله و خط من تا آنکه از شراب خفته  
طلحه گفت هر چیزی که من از صغیر و کبر و خاص و عام  
خواه گذشت و خواه آیند تا روز قیامت همه در پیش  
تو است و مکتوب است امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
فرمود بلی و دیگر در ایامی که حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله مریض بود خفیه هزار باب از  
علم من آموخت که هر بابی از آن مفتاح هزار باب دیگر  
بود و اگر امت محمد صلی الله علیه و آله از آن روزی  
که حضرتش وفات نمود بمن تعیین می نمودند و مرا اطاعت  
می کردند و هر آینه می خوردند از بالای سر خود و از زیر  
پای خود ای طلحه آیا نه اینست که تو هم حاضر بودی  
در آن وقت که رسول الله صلی الله علیه و آله کاغذ  
طلبید که بنویسد چیزی که امتش بعد از او گمراه نشوند



و صاحب تو گفت که رسول الله هذیان میگوید و رسول  
الله صلی الله علیه و آله در غضب شد و نوشتن را ترک  
نمود و طلحه گفت ای حاضر بودم امیر المؤمنین صلوات  
الله علیه و فرمود که چون شما در آن وقت از پیش رسول  
الله صلی الله علیه و آله بیرون رفتید مرا با آنچه میخواست  
بنویسد و مردم بر آن شاهد کرد انداختید و ادوی حضرت  
جبرئیل بخرداد که قضای الهی بر آن رفته که امت تو  
مغفرت کردین غفلت باشند بعد از آن حضرت  
صلی الله علیه و آله بحیفه طلحین بر من املا فرمود  
آنچه را که میخواست بنویسد و آن سه کس را که مسلمان  
و اباد و مقدار بودند شاهد کرد انداختید و مذکور  
ساخت اما من این که مادی خواهند بود و حضرت  
الله تعالی افرطاعت ایشان نموده تا روز قیامت و را  
نام مذکور ساخت و گفت اقل ایشان را نیست و غفلت

من دو فرزند من حسن و حسین علیهما السلام و بعد  
از ایشان نه کس دیگر از اولاد فرزندان حسین ای  
ابا ذریای مقدار چیزی است که میگوید بر او ذریه  
برخواستند و گفتند شهادت میدهم که رسول الله  
صلی الله علیه و آله چنین فرمود که فرمودی طلحه  
گفت و الله که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم  
که فرمود ما اقلک العبراء ولا اظنک الحضراء علی ذی  
بخت ~~که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود~~  
اصدق ولا اترقت الله من ابی ذر من شهادت  
میدهم که ~~که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود~~  
ابو ذر و مقدار شهادت نمیدهند مگر بحق و راستی  
و ابی علی در نزد من از ایشان اصدق و ابروی بعضی است  
که ترویج کوفتی بعد ازین مکالمه حضرتش طلحه را  
مخاطب ساخته فرمود ای طلحه از خدا بترس و این

توفیر و ای سعد و ای بن عوف همگی از خدا بترسید و خدا  
 او را بخیرید و اختیار کنید آنچه در پیش اوست و در جنت  
 رضای و خشنودی و از ملامت ملامت کنندگان  
 مترسید طلحه گفت ای ابوالحسن چیزی که من از تو پرسیدم  
 جواب نگفتی که از جنت چه قرانی که جمع کرد ظاهر  
 نیست از بی خلق حضرتش فرمود ای طلحه عدا من آنرا  
 جواب نگفتم الحال خبر ده مرا که آنچه عمر و عثمان نوشته  
 اند آیا کاش قرآنست یا در آن چیزی هست که  
 قرآن نباشد طلحه گفت کل آن قرآنست حضرتش فرمود که  
 اگر آنچه در آنست اخذ نماید هر آینه از دوزخ خلاص  
 شود بخت اخل میکرد بدید و در آن جنت ما و بیان حق  
 ما و فرض بلاغت ما هست طلحه گفت مرا بپرس  
 اگر آن قرآن باشد و دیگر گفت ای ابوالحسن خبر ده مرا  
 از آنکه در دست است از قرآن و تاویل آن و علم حلال

و حرام آنرا بکه خواهی داد که صاحب آن خواهد بود  
 بعد از تو حضرتش فرمود که رسول الله صلی الله علیه  
 و آله مرا فرموده که آنرا بوضی و اولی مردم بعد از من  
 فرزندم حسن علیه السلام بپارم و او برادر خود  
 یعنی فرزندم حکیم بپارد و بعد از او اولاد او یکی  
 بعد از دیگری تا آنکه آخر ایشان وارد شود بر رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و برب حوض با قرآن ایشان از قرآن  
 و قرآن از ایشان جدا شوند و با هم باشند اما معویه و غیر  
 او متولی امر خلافت خواهند شد بعد از عثمان و بعد  
 از پیرو و صف کرد یک از اولاد حکم بن ابی عاص متولی  
 امر خلافت خواهند شد تا این که دوازده امام ضلک  
 کامل کرد و و ایشانند که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 در خواب دید که بر منبر او می چند مثل جنت میبویند  
 و امت او را پس پس میگردانند و ایشان از جنت ایستند



و دوی دیگر و مردی ندکه ایشان اسامی بر ظلم را از  
برای آن ده گذاشتند و برگردن آن دو مرد است کلاه  
این امت فاروق قیامت **صلی** در ذکر مناظر  
و احتجاج حضرت مولانا و مولا القلیل امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه بر ابوبکر و عمر در وقتی که فدا  
را از حضرت فاطمه علیها السلام غضب نمودند چنانچه  
در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی علیه السلام در جبهه بروایت  
حماد بن عثمان مذکور است و آن چنین است که حماد بن  
عثمان از حضرت امام عبدالله جعفر بن محمد الصادق  
صلوات الله علیهما روایت نموده که آنحضرت فرمود که  
چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و امر خلافت از ما  
او استخاکام یافت کس فرستاد و وکیل حضرت فاطمه  
علیها السلام را از فداک اخراج نموده فداک را از حضرت  
حضرتش بیرون کرد پس حضرت فاطمه علیها السلام

فرستاد ابوبکر آمده فرمود ای ابوبکر بخت چه مرا از میراث  
بده منع مینمائی و وکیل مرا از فداک اخراج نموده و حال  
آنکه آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله بمن داده بود ابو  
بکر گفت برین قول خود شامد بگذران پس حضرت قائم امیر  
را بنهادت طلبید ایم این چون آمد گفت ای ابوبکر من  
شهادت ندادم تا بخت را بر تو تمام نکنم با آنکه رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرموده ای ابوبکر ترا بخدا حواله  
میکم که بنیادی که رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرمود که ایم این از نماز اصل بیست است ابوبکر گفت  
ای مبداء ترا میزنم گفت شهادت میدهم که حضرت الله تعالی  
و حق فرستاد بر رسول الله صلی الله علیه و آله و فرمود قاذ  
ذی القربی حقه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
**صلی** فداک را با فاطمه داد از جهت طعمه با فر  
حضرت الله تعالی و بعد از آن امیر المؤمنین صلوات الله

علیه نیز همان نحو شهادت داد پس ابوبکر کتاب از حضرت  
 فاطمه علیها السلام نوشت که فدک را با و برگردان  
 درین هنگام مرد داخل شد و پرسید که این کتاب چیست  
 ابوبکر گفت فاطمه دعوی فدک نمود و اتم این و علی  
 شهادت بر صدق دعوی و دادند و من این کتاب را  
 از برای او نوشتم که فدک را با و برگرداند و عمر کتاب را  
 از فاطمه گرفته بدزدید و فاطمه کوفان را از انجلیرون  
 رفت و چون روزی دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 به مسجد آمد در حالتی که ابوبکر نامهاجر و انصار  
 نشسته بود با و خطاب نمود و فرمود ای ابوبکر از جهت  
 چه فاطمه را منع نمودی از حقش و از میراث رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و حال آنکه مال ایشان بود در زمان  
 حیات رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر گفت فدک  
 وقع مسلمانانست اگر فاطمه شایسته بداند که رسول الله

صلی الله علیه و آله فدک را داده با و باز میگفتم و الا  
 او را در فدک حق نیست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود  
 ای ابوبکر برو و احکم میکنی بخلاف حکم حضرت الله تعالی  
 ابوبکر گفت فی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که  
 اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و ایشان مال الله  
 باشند و من یا آن چیز را دعوی کنم بینه را از که میطلبی ابو  
 بکر گفت بینه را از تو میطلبم که مدعی حضرت فرمود  
 پس از جهت چه از فاطمه بینه طلبیده بر چیزی که  
 در تصرف او و در دست او است و مالک آن بود در  
 زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد  
 از آن هم و از مسلمانان بینه میطلبی که دعوی  
 فدک مبتنی بر چنانچه گفتی که از من بینه میطلبی و کام  
 دعوی کنم چیزی را که در دست ایشانست ابوبکر چون  
 جوابی نداشت ساکت شد پس عن گفت ای علمنا را



بکنار کلام خود که ماقوت مکالمه با توندایم اگر  
 فاطمه شامد های عادل بکنارند فک را با و میزد  
 و الا قیام مسلمانانست و او را در آن حقی نیست پس  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بقول عمر القات  
 نمود و با بویگر گفت ای بویگر قرآن خواند ای بویگر گفت  
 بلی حضرت فرمود خبر ده مرا که آیه انما یرید الله لیت  
 عنکم الذین اصل البیت و طهره کفر **و بویگر**  
**نزد آنکه در آن وقت که در آن وقت که** تطهیر ایشان که  
 نازل گشته آیا در شان غیر ما بویگر گفت در شان  
 شما نازل گشته حضرت فرمود که اگر جمیع شهادت  
 بدهند در باب فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه  
 و آله یعنی که موجب حد نباشد با فاطمه چه خواهد  
 کرد ای بویگر گفت بر او اجرای حد میخایم چنانچه بر زنان  
 دیگر اجرا میکنیم حضرت فرمود پس تو در نزد حضرت

یا ایها الذین آمنوا

الله تعالی از جمله کافران بویگر گفت چون حضرت فرمود  
 بواسطه آنکه شهادت الله تعالی را در باب طهارت  
 فاطمه درین هنگام رد کرده و شهادت مردم  
 را قبول نموده در باب او چنانچه حکم حضرت الله تعالی  
 و رسول الله صلی الله علیه و آله را رد کردی در باب  
 فک که رسول الله صلی الله علیه و آله با و داد و او  
 در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن  
 در تصرف داشت و تو شهادت اعرابی بی طهارتی را  
 در باب او قبول کردی و فک را از تو گرفتی و میگوئی  
 که قیام مسلمانانست و حال آنکه رسول الله صلی الله  
 علیه و آله فرموده بینه بر من دعوی و قیم بر من دعوی علیه  
 است و توان قبول رسول الله صلی الله علیه و آله را رد  
 نمودی و از من دعوی علیه بینه طلبید پس در میان مردم  
 گفت و گو بهم رسید و بعضی بویگر را انکار نموده گفتند

على عليه السلام راست میگوید حضرتش صلوات الله  
عنه از پیش ایشان بیرون رفت و منزل شریف خود  
شریف برد و حضرت فاطمه علیها السلام بطواف  
قبر پدر خود رفت و در طواف این آیات را میخواند  
إِنَّا قَدْ نَاكَ فَتَدَا الْأَرْضُ وَأَقْلَمَهَا وَاتَّخَذَ قَوْمُكَ نَقِيذًا  
وَلَا تَبِ قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَبْنَاءُ وَمَنْبُتُهُ لَوْ كُنْتَ مَشَا  
مَا لَرْتَكُ كُنْتَ تَحْتَ قَدْ كَانَ بَعْدَكَ بِأَلَا يَا يُونُسَا  
فَقَابَ عَنَّا فَمَكَلَ الْخَيْرِ مَحْجَبٍ وَكُنْتَ بَدَا وَنُورًا مُنِضًا  
يَا حَلِيكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعَرْشِ الْقَبِيِّ تَحْتِ الْوُجُوهِ  
وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَحْتَ الْعَرْشِ الْقَبِيِّ تَحْتِ الْوُجُوهِ

وَأَسْتَحْيِيْنَا إِذْ خَبَتَ عَنَّا فَخِيَ الْيَوْمَ تَغْصِبُ فَنُورًا  
تَبِيكَ مَا عَشْنَا وَمَا بَقِيَتْ مِنَّا الْقِيُونَ نَهْنَالُ لَهَا  
شَكِبَ خَضِرٌ صَادِقٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَنُورًا  
كَهْ أَبُوبَكْرٍ وَعَمْرُوهُ لَخُودِ رَقْدًا وَأَبُوبَكْرٍ وَالْهَلِيلُ  
بَاوَكْتُ دِيدَنًا صَحْبًا عَلَى بَابِ مَا أَمْرُؤُا وَاللَّهُ كَمَا أَمْرُؤُا  
بِكْرِيَّةً دِيكَرًا وَيَا بِنَاطِرِي بَابِ مَا سَلُوكَ نَمَائِدَ خَلْفًا  
رَابِعًا نَامَا سَدِ مِيكَرًا دَانِدُوكُوكَ مَا جَانُ ابْنِ جِيْسَ  
عَمْرُوكُنَا لَيْفَتُكَ كَهْ أَوْرَابَا دِيكَشْتِ أَبُوبَكْرٍ كَفْتُكَ كَهْ أَوْرَابَا  
سِيكَدَمَرُوكُنَا خَالِدِي وَبِلسِ اَزِي خَالِدِي وَبِلسِ  
وَرَسَادِ لَوُجُونِ أَوَامِدِ أَبُوبَكْرٍ وَعَمْرُوكُوكُوكَ مَا  
رَابَا نُوكَارِ عَظِيمِي مَسْكَ خَالِدِ كَفْتُكَ بِنَاطِرِي مَانِدِ مَرُ  
چند خواصید اگر چه قتل علی را طلب باشد ایشان



گفت کار همین است خالده گفت در چه وقت و ای کاش  
ابوبکر گفت بسی حاضر شو و در پهلوی او بنایبست  
و چون من سلام نماز بدهم بر خیز و بگو و او را  
و چون این تمهید کردند اسماء بنت عمیس که زن ابوبکر  
بود این تمهید را دانست و گوی خود را گفت بر بخانه  
عالم و فاطمه علیهما السلام و از من سلام برشان و بگو  
اِنَّ الْمَلَاءَ يَأْتُمُّوْنَ بِكَ لِيَقْتُلُوْكَ فَاَخْرِجِ اِنِّيْ لَكَ مِنْ  
*مردمانی که می آیند به تو می آیند تا بکشند تو را*  
انصار حنین و چون کنیز اسماء این پیام را رسانید امیر  
المؤمنین علیه السلام فرمود بگو یا سنا که حضرت  
الله تعالی جایل خواهد شد میان ایشان و آنچه مراد  
ایشانست و بعد از آن حضرتش مهینا نماز شد و سجده  
تشریف برد و خالده در پهلوی حضرتش جای گرفته  
بنیاز مشغول شدند و چون ابوبکر پیش نهادش کرد

امر ایشان شد از خوف فتنه و شد با سیر امیر المؤمنین  
علیه السلام و در تشهده حقیقی متغیر و متبدل  
بود که مردم را گمان شد که او سگوار کرده و بعد از آن  
بخالده خطاب نموده گفت یا خالده لا تعلق بنا امرنا  
اِنَّ اَمْرَنَا عَلَيْكُمْ وَحَسْبُ اللّٰهِ وَكَانَ *امر ما بر شماست و خداوند ما را بس است*  
*امر ما بر شماست و خداوند ما را بس است* چون امیر المؤمنین علیه  
السلام شنید این را بخالده گفت ای خالده توجه افکر کرده  
بود خالده گفت امر کرده بود که گردن ترا بر من حضرت  
فرمود آنگاه که من مرا میزدی اگر نه ای از آن نمیکرد  
خالده گفت والله که اگر نه نمیگردد پیش از سلام مرا  
گفته بودم ترا حضرتش دست دراز کرد و حلق او را  
بگرفت و او را بر زمین انداخته حلق او را چنان فشرود  
که نزدیک آن رسید که صدقهای او بیرون آید پس  
مردم جمع شدند و گفت میکشد او را برت که به نیز

مردم گفتند ای ابوالحسن بحق صاحب این قبر که دست  
از وی دار پس حضرتش دست از خالید داشت و بعد  
خطاب نموده فرمود ای پسر صفات اگر نه عهدت ای ابو  
الله صلی الله علیه و آله و کتاب از حضرتش الله تعالی  
گذاشت بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما اضعف  
ناصرا و اقل عددا بود و بعد از آن بمنزل شریف خود  
تشریف برد **فصل در ذکر**  
مناظرات و احتجاج حضرت مولانا و مقتدانا و مادیانا  
رابع ال اعلی امام حسن مجتبا صلوات الله و سلامه  
علیه و علی بن ابی طالب و امیه و امیه و امیه با جماعت نکرد  
فضل او و بدید ز کوارش صلوات الله علیه و در مجلس  
معاویه لعنه الله چنانچه در کتاب احتجاجات شیخ  
طبرسی رحمه الله و غیره مذکور و مسطور است  
و آن چنین بوده که روزی عمرو بن عثمان بن عفان

و عمرو بن عاص و عتبة ابن ابی سفیان و ولید بن عقیله  
بن ابی معیط و مغیره بن شعبه با هم تمهید نموده معاویه  
گفتند که حسن بن علی را بطلب تا ما با او گفت و گو کنیم  
و او را و پندش را خیف سازیم و او و پندش را سپیم  
و قندار او و پندش را نازل سازیم زیرا او سیرت پدرش  
را احیا نموده و مردم مطیع امر اویند و این گاه باشد که  
با امر عظیم تر ازین منتهی شود معاویه گفت میترسم  
که قتل ما بکردن شما بیندازد که طاران با شما بمانند  
تا شما را بغیر بفرستد و الله که هیچگاه من او را  
ندیدم مگر آنکه مکرم داشتم دیدن او را امر و عاص  
گفت ای امیه سو که باطل و برحق ما غالب شود و عرض  
او بر محض و نایا دق کند معاویه گفت فی حق یسیر  
و عاص گفت هر گاه غیر من پس بفرست و او را  
بطلب پس کوفتند و ندیدند طلب حضرتش و چون رسول



بنزد آنحضرت آمد گفت معاویه را طلبید حضرت پرسید  
که پیش او ست رسول خدا را نمود که در نزد او فلان و  
فلان هستند و همه ایشان را نام برد حضرتش فرمود  
از حسن چه درخواستی اند مگر بقیه بر ایشان افتاد  
از ابوالای ایشان یا عذاب بر ایشان آمد از حقیقتی که  
شعور ندارند یا بجایه فرمود که رخت را بیاورد  
این را بخواند اللهم افرق بینک و بنی خویم و اعود  
بک من شر قریهم **و انما یستعیز بک علیه السلام فاکفینهم ففانک**  
**و انما یستعیز من حولک** **و قوتک یا ارحم الراحمین** و پرسید  
فرمود که این کلمات **الحمد لله** و **والسلام** فرج است  
و چون مجلس معاویه داخل شد بعد از سلام و تکلیفات  
معاویه به حضرتش گفت اینجا عن عیال و مخالفت من

و فلان

نمودند

نمودند و ترا طلبیدند و الا من راضی نبودم و مطلب ایشان  
اینست که بر تو مقرر است از آنکه عثمان مظلوم کشته شود  
پس تو او را کشتی حرف ایشان را بشنو و ایشان را جواب بگو  
مکان و منزلت من مانع تو نباشد از جواب حضرتش تمام  
علیه السلام فرمود سبحان الله خانه خانه نبوت  
از آن در خانه از نبوت و الله که اگر اجابت نموده آنچه  
را که ایشان اراده نمودند در طلب من حیا میکنم من  
از آن درید تو و اسرار ایشان بر تو غالب شدند در  
حیاتی که میخواستی در طلبیدن من مرا این حیا میکنم  
از ضعف تو و بکدام یک اقرار مینمائی و بکدام عهد  
میکوی و من اگر میدانستم که این جمیع در اینجا هستند  
مشاوی عهد ایشان از منی ماست با خود می آوردم  
یا آنکه ایشان از تنهایی من وحشت پیشه دارند از  
وحشت من بجمعی ایشان **السلام علیهم** که مراد

حضرت امام ازین فقره اینست که ایشان با وجود حق  
که دارند از من با آنکه تنها ام ترید دارند و من از ایشان  
با آنکه جمعی اند ترس ندارم و دیگر فرمود بدستی که  
حضرت الله تعالی ناصر من است امروز و بعد از امروز  
پس بگویند ایشان هر چه میخواهند و تو هم بشنوی و نیست  
حولی و قوتی مگر از خدای که علی عظیم است  
اول مرتبه عمرو بن عثمان بن عفان بتکلم درآمد که  
عبارتی که مخلص اینست که من دوست میدارم که  
ازین عبدالمطلب احدی روی زمین باشد بعد از قتل  
عثمان بن عفان که منزه است و فاضل و خاص رسول الله  
بود خون او را ریختند از روی عناد و طلب قتل و  
حد و طلب خلافتی که ایشان را اهلش آن نبود یا نتوان  
و منزهی که او را در نزد خدا و رسول و در اسلام  
بود چه ذلت و خواریش این که حسن و سایرین

عبدالمطلب که قتل عثمان کردند باشند و بر روی زمین  
راهر روند و عثمان خون آلود و کور باشد و نه اینست  
که ما خون عثمان را از شطامیطیم بلکه خون نوزده کس  
ازین امیه که در مدینه کشته شد اند از شطامیطیم و  
بعد از عمرو بن عاص بن کلم درآمد که گفت ای پسر  
ابو تراب ما بطلب تو بواسطه آن فرستادیم تا بر تو  
مقرر سازیم که بدو تو بیکر جدی و ارباب تم کشت و در  
لعل عمر فاروق شریک بود و عثمان ذوالنورین را کشت  
مظلوم و دعوی نمود چیزی را که در آن حق نداشت و  
لتر در آن افتاد و قتلها ساختن ای پسر عبدالمطلب الله  
تعالی شما را طاعت نداده و مرتکب شدن شما باطل است  
از تکالیف چیزی که بر شما حلال نیست اما تو  
ای حسن خود را پسر امیر المؤمنین میزانی تا عقل را  
نداری و رای آن در تو نیست و چون تواند بود که عقل



و رای آن در توانا شد و حال آنکه آنرا از خود سلب نمود  
ترک آن نمودی از روی کجمنی و آنچه ازیدی عمل  
پدرت و ما بخت آن ترا طلب نمودیم تا ترا و پدر  
ترا ببیم اما ترا نرسید که ما را عیب و تکذیبی  
درین قول کمر تو میدانی که درین قول دروغ  
تومی بندیم یا تا تو بنا طلب تکلم می نمایم و خلاف حق  
میگوئیم تکلم کنای و جواب بگو و الا بدان که تو  
و پدر تو شر خلق الله اید اما پدر ترا خدا کشت و ما را از  
کشتن او خلاص کرد اما ترا ما خواهیم کشت و  
کشتن تو کاهی نیست ما را در نزد خدای تعالی و عیبی  
نیست در نزد خلق بعد از وعیده بهایه میان تکلم  
درآمد و گفت ای حسن پدر تو شر بود از برای قریش  
زیرا قطع رحم ایشان کرد و خونهای ایشان را ریخت و تو  
از جمله قتل عثمانی و ایر که ترا بکش و بعضی او

خوار

خواست و بر تو ثابت است تا وان قتل عثمان و ما ترا خوا  
کشت اما پدر ترا چون خدا کشت ما را از کشتن او بمانید  
و اما خواستن تو خلافت را بدانکه آن از تو نمی آید و تو  
آن در بازوی تو نیست و بعد از زو و پدر عقبه بن  
ای معیط بنی در آمد و آنچه اصحابش گفته بودند  
گفت و بعد از آن گفت ای کوف بنی ما شو شما اول عثمان  
که مردم را خیر می نمودید عیب عثمان تا آنکه جمعیت نمود  
و او را کشتند و مطلب شما این بود که امت را هلاک  
کرد اند و خونهای ایشان را بر زمین ریختن حرمی که  
شما در ملک داشتید و طالب بد نیای خبیث و لذات  
آن بودید که قطع رحم نمودید و عثمان را که خال شما بود  
و بهترین خال و داماد شما بود و بهترین داماد کشید  
زیرا شما اول مرتبه با و جد کردید و بر طعن نمودید  
بعد از آن متولی قتل او شدید آخر دیدید صنعت خدای

لاکه و بال آن بشنا باز گشت و بعد از و بتکلم درآمد مغیره  
 بن شعبه و همه گفتن او در علی بود و بعد از آن گفت ای  
 حسن بدستی که عثمان مظلوم کشته شد و پدر ترا  
 در آن دخیلی نبود لکن چیزی که هست اینست که پدر  
 تو قتله او را در کنار خود میداشت و اعانت می نمود  
 و ازین مارا که آن اینست که او قتل عثمان را رضی بود  
 و پدر تو همیشه شمشیر و زبانه را دراز میداشت بکشتن  
 زنده بنی امیه و یک کردن مرده ایشان و بنی  
 امیه از حن بنی هاشم بهتر بودند تا بنی هاشم از بنی  
 بنی امیه و معاویه ای حسن از برای توبه تراست که  
 تقاضای معاویه و پدر تو بکشد عداوت کرد با  
 رسول الله و قصد داشت پیش از مردن که او را بکشد  
 تا آنکه رسول الله از قصد او را دانست و دیگر اگر او  
 داشت از یمن ابوبکر را آنکه آخر او را مشهور ساخت

و کثر

و کث و با عمر نزاع کرد تا آنکه قصد نمود که کردن او  
 را بزند و در قتل او شریک بود و بعد از آن طعن عثمان  
 میکرد تا آنکه او را بد کشتن داد و در قتل کل انجاء  
 او شریک بود تا وجود این اعمالی حسن او را در کچه  
 قدر و منزلت میماند در نزد حضرت الله تعالی و حضرت  
 الله تعالی ولی خود را سلطنت داده بر قاتل در کتاب  
 عزیز خود و ولی خون مقول بغیر حق معاویه است  
 و اگر ما ترا و پدر ترا بکشیم حق با ما است و الله که خود  
 علی را شرح ترا خون عثمان نبود و خدا در شما ای بنی  
 عبد المطلب سلطنت و نبوت را جمع نمیدارد چون محمد  
 ایشان تمام شد حضرت ابو محمد حسن بر علی صلوات  
 الله علیه و آله و سلم در آمد گفت حمد مرخصی را که اهل  
 شما را با اول ما و آخر شما را با آخر ما هدایت فرمود و  
 سلمی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین و قول مرا و فهم خود را



بمن بدارید و ابتدا میگویم بتو ای معاویه چه حضرت  
الله تعالی قلم ای زرق که مرادش نام نداد مگر  
تو و اینجا عت مرادش نام ندادند و سب نکرد مرا غیر  
تو و اینجا عت مرا سب نکردند و لکن دشنام دادی  
و سب کردی مرا از بدی خود و بدی آتشی و عداوت  
و حسدی که با مناداری و عداوتی که با محمد  
صلی الله علیه و آله تراست از غیر الایام و درین ایام  
و الله که اگر من با اینجا عت در محمد رسول الله صلی الله  
علیه و آله و در میان مهاجر و انصار میبودم اینجا عت  
قدش این نداشتند که با من این سخن بگویند که  
در حضور تو کردند و گفتند که با من بخوانم خطاب  
گندیش و بدی از من ای جماعتی که با هم اجتماع نموده  
اید و معاوت یکدیگر میکشید می پوشانید حق را که  
دانسته اید و تصدیق نمائید باطل را اگر من آن تکلم

نمایم ای معاویه من نمیگویم ترا مگر کثرت از آن که در  
تو است شمار بخدا حواله میکنم ای جماعت ایامیدانید  
این را که این مردی را که دشنام دادید بدو قبله  
نماز گذارده است در خالتی که شما در ضلالت بودید  
ولایت و عزیزی را عبادت میکردید و بدو بیعت  
بیعت نمودید یکی بیعت رضوان و یکی بیعت فتح و تو  
ای معاویه در بیعت اولی کافر و در ثانی ناکث  
بودی و دیگر فرمود شمار بخدا حواله میکنم ای  
جماعت ایامیدانید که این مردی را که دشنام  
دادید یا رسول الله صلی الله علیه و آله شمار را ملاقات  
کرد در روز بدو را این رسول الله صلی الله علیه  
و آله و مؤمنین را او را این مشرکین یا تو بود ای معاویه  
و عبادت کلات و عزیزی میکردی در آن هنگام و  
حرب رسول الله و مؤمنین را فرض و واجب بر خود

میدانستی و در روز اخذ با شما ملاقات نمود و با او  
رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنین بود  
و تو را این مشرکین را داشتی ای معاویه و ملاقات  
نمود با شما در روز خراب و او را رایت رسول الله صلی  
علیه و آله را داشت و تو علم دار مشرکین بودی ای  
معاویه و در همه این موطن حجت و دعوت الله تعالی  
را انتشار میداد و ضرر نداشت او میکرد و رسول الله  
صلی الله علیه و آله از دهقه این موطن راضی بود و  
دیگر فرمود شمار ای جماعت بخدا حواله میکنم  
ایا میدانید از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله  
بنی قریظه و بنی نضیر را خلاصه کرد و بعد از آن عمر بن  
خطابه را با رایت مهاجرین و معبدین معاذ را با رایت  
انصار بخت فرستاد و معبدین معاذ زخم برداشت  
و عمر بن خطاب بر کشت او را احاطش را بدلتیست

میداد

میداد و احاطش او را رسول الله صلی الله علیه و آله  
در آن منکام فرمود رایت را بر دی خواهم داد که  
او خدا و رسول دادوست میدارد و خدا و رسول او  
را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارد  
که از غیر فرار است و هر نکرد و تا حضرت الله تعالی  
فرمود رایت او میسر کرد اندیش ابو بکر و عمر و سایر  
مردم از مهاجرین و انصار خود را با و عرض میکردند  
و علی در آن روز در چشم داشت پس رسول الله صلی  
الله علیه و آله او را طلب داشت و آب دهن مبارک  
چشم او را بیدار شفا یافت و رایت را با و داد چنانچه  
شام گفت **یا غطفی الزیلة اليوم صار كما مکنا**  
**محمد رسول الله** **و کان علیاً از مد الغین ینبغی**  
**ذو القلین یحیی مندا و یا** **الحکم**



شهادت رسول الله بقرآن  
حرفی و بقرآن القا  
و چون رسول الله صلی الله علیه  
والله رایت را باود ادرفت و قرار گرفت تا آنکه  
حضرت الله تعالی بمن و طول خود فتح را بدست  
میتز کرد ایند و توای معاویه در آن وقت  
مکه عدوی حضرت الله و رسول او بودی یا ماسا  
تواند بود مردی که حضرت خدا و رسول کند و مردی  
که با خدا و رسول عداوت و رزد قسم بخدا میخورد ای  
معاویه که دل فسلان نشد هنوز و زبان تو میگوید  
چیزی را که در دل تو نیست و دیگر فرمود ای جماعت  
شما را بخدا حواله میکنم آیا میدانید که رسول الله صلی  
الله علیه و الله او را در مدینه خلیفه ساخت در غزوه  
تبوک بی اینکه انوار ردی و کراهتی داشته باشد

و من غیر

و منافقین چیزها گفتن و او رسول الله صلی الله علیه و الله  
گفت ای رسول خدای مرا از خود جدا مگردان من بخدا  
که از تو جدا شوم از هیچ کارزار و غزوه پس رسول الله  
صلی الله علیه و الله فرمود تو وصی و خلیفه منی در افلاک  
من چنانکه هر من موسی را بود و بعد از آن دست علی  
را بگرفت و گفت ای مردم کسی که مرا دوست دارد  
خدای را دوست داشته است و کسی که علی را دوست  
دارد مرا دوست داشته است و کسی که اطاعت کند  
مرا خدای را اطاعت کرده است و کسی که اطاعت کند  
علی را بجهنم که مرا اطاعت کرده است و دیگر فرمود  
ای جماعت شما را بخدا حواله میکنم آیا میدانید که  
رسول الله صلی الله علیه و الله در حجة الوداع فرمود  
ای مردم بدرستی که من در میان شما گذاشتم چیزی  
که اگر از شما بدو آن کتاب خداست پس حلال است

حلال آنرا و حرام دانیدن حکم آن عمل نمایند و  
بمشابه آن ایمان داشته باشید و بگویند ایمان  
آورديم با آنچه خداي فرستاده است از کتاب  
و دوستداريد اهل بيت و عترت مرا و دوستداريد  
کسي را که ايشان را دوست دارد و ضرر دهد ايشان را  
برکي که با ايشان دشمني کند و کتاب الله و عترت من  
پوشنه درميان شما خواهند بود تا وقتی که من وارد  
کردم بوليحوض در روز قيامت و بعد از آن علي را طلب  
نمود در حالتی که هنوز بر منبر بود و دست او را  
برداشت و گفت خدا يا دوست دار کسي را که اين را نشنود  
دارد و دشمن دار کسي را که اين را دشمن دارد الهی  
کسي که علي را دشمن دارد منم کرد آن از برای او در  
زمين شصت تير کاه و بر آسمان صمود و ميتر کرد آن از  
برای او و اشغل دار از آتش و ديگر با ايشان خطاب نموده

فرمود

فرمود شما را بخدا حواله ميکنم ايا ميدانيد اين را که  
رسول الله صلى الله عليه وآله باو گفت اي علي تو دوست  
گفتي از حوض من چنانچه يکي از شما شتر غريب را از  
ميان شتران خود دور کند و ديگر شما را بخدا حواله  
ميکنم ايا ميدانيد اين را که در مرض موت رسول  
الله صلى الله عليه وآله علي داخل حجره رسول الله صلى  
الله عليه وآله شد و ديد که حضرت قرين ميگردد پس  
علي گفت چه چيز را بگريه دارد اي رسول خداي حضرت  
و بود مرا گريان دارد اين که ميدانم در دل بعض  
الامتن من از تو بغضها هست که آنرا ظاهر نکرد اند  
تا من از تو غايب شوم و ديگر شما را بخدا حواله ميکنم ايا  
ميدانيد اين را که در وقت وفات رسول الله صلى الله  
عليه وآله چون اهل بيت حضرت قرين در نزد او حاضر شدند  
فرمود الهی انما احب اهل بيت من الهی دوست دار





یَوْمَ الْقِيَمَةِ و دیگر شما را بخدا حواله میکنم ایامیدنا  
که آنچه میکنم بر حق است ای معاویه آنکه در روز قیامت  
تو شتر سرخ بدی و مرا میراندی و این برادر من که در دنیا  
نشد است مهاد را می کشید رسول الله صلی الله علیه  
والله فرمود لعن الله القایده و الزاکب و الشایع  
و در آن هنگام **برکت کند که در آن روز** بر شتر سرخ  
بدی و زاکب و قایده را در قیامت و این برادر تو که در دنیا  
حاضر است قاید بود و دیگر شما را بخدا حواله میکنم  
ایامیدنا که رسول الله صلی الله علیه و الله در صفت  
موطن لعن کرد ابو سفیان را اول در آن وقت بود که  
رسول الله صلی الله علیه و الله از مکه بیرون رفته و توبه  
مدینه بود و ابو سفیان از شام می آمد و با و بر خورد و  
او را حبس کرد و تهدید نمود و خواست که آسبی او  
برساند پس حضرت الله تعالی آنرا صرف نمود و ایمان

روز

روز بود که ابو سفیان شتر را که خوراک بار داشت که شتر  
نا آنکه آنرا از رسول الله صلی الله علیه و الله نگاه دارد  
و سیم روز احد بود که رسول الله صلی الله علیه و الله  
فرمود که الله مولانا و لا مولا لکم و ابو سفیان گفت  
لنا العزیز و لا عزیزی **برکت کند که در آن روز** لکم پس  
**برکت کند که در آن روز** لعن کرد بر او حضرت الله  
تعالی و ملائکه او و رسول او و مؤمنون جمیعاً و چنان  
روز حلیه بود که ابو سفیان جمع نمود قریش و هموزان  
و بنی امیه و یهود را بر آن حضرت و الله تعالی ایشانرا  
بر کرد ایند با آن غیظی که داشتند و خیری بایشان  
نرسید و حضرت الله تعالی این قول را ذکر و سوره یاس  
فرموده و در هر دو سوره ابو سفیان و اصحاب او را کافر  
نامید و ثوابی معاویه در آن اوقات شریک بودی  
مثل بدی و در مکه بودی و علی علیه السلام در آن



کلمه در دو

وقت در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و برای  
او و درین او بوده و پنجم قول الله عز وجل است و الله  
مَعَكُمْ وَاِنْ يَكُنْ مَحَلُّهُ وِتْو وید تو و مشرکین قریش  
براستی که رسول الله صلی الله علیه و آله  
را صد کرده بود دید لعنت کرد حضرت الله تعالی  
او را لعنتی که شامل او و ذرینا و ست تا روز قیامت  
ششم روزا خراب که ابوسفیان جمع کرد قریش را و آورد  
عبد بن حصین بر بد عطفان را پس در آن هنگام آمد کرد  
رسول الله صلی الله علیه و آله فاده و اتباع و منافق را  
تا روز قیامت پس گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله  
که در اتباع مؤمن هست حضرتش فرمود که لعن مؤمن  
بر خیزد اما فاده در ایشان مؤمن نیست و محب و  
رستگاران یافت نمیشود و هفتم روز عقبه است که در آن  
مرد قصه کرد که کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله

عقبت

مقتل مرد از آن جمله بنی امیه بودند و پنج کس از بنی امیه  
پس آمد کرد حضرت الله تعالی و رسول او کسی که  
در عقبه داخل شود غیر رسول الله صلی الله علیه و آله  
و قاید و بنای او دیگر شمارا بخدا حواله میکنم اما من  
این را که ابوسفیان بنزد عثمان رفت در زمانی که عثمان  
بعثمان بیعت کردند و گفت ای برادر زاده من آیا داری  
کسی هست که از او احتیاط باید کرد عثمان گفت  
ابوسفیان گفت دست بدست بر بنایید خلافت ای  
جوانان بنی امیه قلم بان کسی که نفس ابوسفیان بدست  
اوست که بیعت و دوزخی نمیشود و دیگر شمارا بخدا  
حواله میکنم اما من این را که ابوسفیان برادر من  
را گرفت در آن وقت که بعثمان مردم بیعت کردند و  
گفت ای برادر زاده من بیرون ای بامن بجانب بقیع فرود  
پس حسین را و بیرون رفت و چون بوسط قبرستان رسید

دست خود را زد سن حسین کشیده فریاد باری کرد  
و گفت ای اهل قور انجیزی که از برای آن ناما  
قتال می نمودید بدست ما آمد و شما استخوان پوسید  
شدن اید پس حسین گفت قیج کرد اند خدای پیری و روز  
ترا پس دست خود را از وی علف کشید و او را در آنجا  
بکذاشت و اگر عثمان بر پیش بر می بود و دست او را نیکید  
و بمدینه داخل نمی کرد او را آنجا بولاکت می رسید  
**و از آنجا که چون بوسفیان در آن اوقات از چشم**  
ظاهر هم غاری شدن بود چنانچه چشم دلش کور بود  
لذا در فقره پیش ازین حضرت صلوات الله علیه فرمود  
که او بعثمان خطاب نموده گفت در اینجا کی هستی که  
از اینجا طایب می نمود و درین فقره فرمود که اگر عثمان  
بر پیش بر می بود که دست او را کشید بمدینه داخل کرد  
او را آنجا هلاک می شد یعنی چون خضر امام حسین صلوات

الله علیه دست از دست او کشید و بر فشان کرد  
نعمان او را بمدینه نمی آورد او را آنجا هلاک می شد  
حاصل کلام آنکه چون حضرت امام حسن صلوات  
الله علیه این طاعن را بر معاویه ایراد فرمود باو خطا  
نموده فرمود که ای معاویه اینها که گفتیم از نسبت آیتا  
می توان چیزی از اینها که گفتیم بر من زد نموده انکار کنی و  
دیگر از ملعونیه تو بود ای معاویه آنکه چون پدرت  
ابوسفیان هم شکاک است که سلمان شود شعری که در  
سیان قریش معروف بود از برای او فرستادی و او را  
نه از اسلام کردی و او را صد نمودی و دیگر از  
ملعونیه تو بود آنکه عمر بن الخطاب ترا والی شام کرد  
و بر او خیانت نمودی و عثمان نیز ترا والی شام کرد  
و نصرت او نکردی و اعظم از اینها آن بود که برخدا و  
رسول جرات نمودی و با علی که امیر المؤمنین بود قتال



کردی و حال آنکه سوابق و فضل و علم او را می دانستی  
امری که او اولی بان بود در نزد حضرت الله تعالی و  
رسول الله صلی الله علیه و آله از تو و از غیر تو و غده  
و کینه و مکر خون خوار ریختی و کردی آنچه منکر  
معاد و کنی که از عقاب نرسد کنایه که گفتی ای  
معاویه مخصوص تست اگر چه آنچه نگفتم از بدیهات  
توسیه است لکن مکر و دشم تطویل را و بایغداد  
اختیار نمودم اما ای عمر و بن عثمان تو سزاوار نیستی  
از جهت آخری که در تو هست که تتبع نمائی این امور را و  
مثل تو مثل مکر است که بخل خرما میگوید که بایست  
و خود را نگاه دارد که میخواهد از بالای تو نیز رویم  
بخل یا و میگوید که بودن تو بر بالای من مشعور به من  
نیست چون بر من شایسته باشد نزول تو از بالای من پس من  
ای عمر و بن عثمان گمان ندارم که تو را من عداوت تو

کرد و آن بر من شایسته باشد لکن آنچه را که نمی جواب میگویم  
ای اهل حق تو این است که سب تو علی را که امیر المؤمنین است  
نقضی با و میرساند و او را از رسول الله و در میساند و او  
سب نقضانی و بلای در اسلام شدن است یا مجبور  
سبکی کرده است یا رغبت بدینا داشته است اگر  
یکی از اینها را بگوئی دروغ میگوئی و اگر یکی را  
مانورده خون از شما طلب می نمایم از کشتگان بدر  
بدستی که ایشان را حضرت الله تعالی و رسول او کشته  
اما تو ای عمر و بن حاص شامی لعین بهتر توان سبکی که  
اول امر تو اینست که زائیدن شدی در فرار از مشرک  
و چند مرد قرشی از برای تو محاکمه نمودند یکی از  
سفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن حذافه  
و ضمیر بن خاریش بن کلب و عاص بن وائل که جز از  
قریش بود و همه انجماع را زعم این بود که تو سزاوار

و توان ما در خود ازین سوال کردی و او گفت هه ایچا  
به پیش من آمدند لکن برایشان غالب شد و تامل  
کردند کسی که در میان قریش بحسب نسب  
تر و در منصب خبیث تر و بغیّه اوازهر اعظم بود که  
آن خاص باشد و بعد از آن بر خواستی و خطبه خواند  
و گفتی من دشمن محمد و خاص بن و اهل کشت محمد دیدم  
ایتر و فرزند ندارد پس اگر میزد ذکر او منقطع میکرد  
پس حضرت الله تعالی فرمودست **اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ اَكْبَرُ**  
و ما در تو میرفت بنوی عبد قیس از برای طلب حاجت  
و بخانه او و رحلهای ایشان و میان رودخانه میرفت  
و دیگر آنکه تود در میان جماعتی بودی که بار رسول الله  
اشد خلافت و اشد تکذیب بودند و در میان اخصاب  
سفینه بودی که بدو  
تجاشی بجسته رفتند که سعی در خون جعفر بن ابی طالب

و سایر

و سایر مهاجرین بکشد اما مکر تو آخر بکردن تو بچیدن  
شد و کلمه کافران پشت و کلمه الله بلند کردید اما اول  
تو در باب عثمان ای بی جفا اول مرتبه آتش فتنه را برافرو  
افروختی و بعد از آن کربختی و بفلسطین رفتی و چون  
خبر قتل او بتو رسید نفس خود را دریند معاویه کردی  
و دین خود را ای خبیث بدنیای غیر فروختی و ما ترا  
ملامت نمیکیم بغض که با ما داری و معاتب  
نمیدار بر بدوستی و محبت ما زیرا تو غلوئی تمام بودی  
در جاهلیت و اسلام و همچو کردی رسول الله صلی الله  
علیه و آله را بقتل بدین شعر و رسول الله صلی الله علیه  
آله تو میدانی که من شعر غیو ام گفت و گفتی شعر من بر  
لا یقینست پس تو لغت کن بعر و بن خاص در مقابل  
بینی لغتی ای عسر و تویی آنکه اختیار کردی دنیای غیر  
را بر دین خود و پیشکش بردی از برای تجاشی و تار دیگر





متوجه میشود و گویند بنده علی بن ابی طالب علیه السلام  
نیستی که من سب ترا بتوردم یا ترا معاصی دارم و لکن حضرت  
الله تعالی از برای تو و پدر و برادر و مادر تو آماده و نیاز  
کشت همه شما را و خواهد بود و تواند زنی که حضرت الله  
تعالی ایشان را در قرآن مذکور ساخته و فرمود طایفه  
ناجیه نقلی تا از حاکمیت دشمنان بقیه نجات یابند که من

محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام

جنوع اما تهدیدی که کردی مرا بقتل از چه آزار نکشت  
که در فرارش خود با حلیه خود یافتی که بر تو صریح او  
طالب شد در ولادت او یا تو شریک شد تا الطاف کند و توان  
زند فرزندت را که از تو نیست و ای بر تو اگر طلب انتقام  
از من میکردی از برای تو بهتر بود از این که مرا تهدید  
بقتل بکنی و دیگر من تو را ملافت نمیکم باین که امیر المؤمنین  
علی را سب کنی زیرا برادر تو را و در جنگ کشت و یا حرم و قتل

حق تو شریک بود تا آنکه حضرت الله تعالی برادر و جد ترا  
بدست او بنابر جهنم و عذاب الیم رسانید و نفی بلد و اخراج  
نمود و عهد ترا علی علیه السلام باقر رسول الله صلی الله علیه  
و آله و اما این که گفتی مرا جای خلافت هست قسم  
بعد چندی تعالی که اگر من جای خلافت داشته باشم  
خلافت هم من بخدا دارد و تو نظیر برادر خود و خلیفه پدر  
خود نیستی زیرا قدرت برادر تو از امر حضرت الله تعالی بیشتر  
و طلب خون از پیش مسلمانان و طلب چیزی که قایم است  
ندارد و اهل آن نیست پیش از تو است با مردم بخدا عهد  
با اعدای تعالی هم در مکر است اما حضرت الله تعالی  
بهر من مکر کند کائنات و دیگر گفتی تو که علی از برای  
قریش شرفش بود و الله که حقیر نداشت هر چو بر او کبر  
را مظلوم نکشت اما تو ای مغیره بن شعبه خدای را عداوت  
و کباب خدای را به پشت سر اندازدن و نفی از تکذیب کردن



و مع هذا ان في صوم هستی و بر تو رجح واجب گشته بشمارد  
مدول بر آن که احتیاء اند و تاخیر کرد رجح ترا و دفع کرد  
حق را باطل و صدق را باطل و توری حضرت فاطمه  
بنه رسول الله صلی الله علیه و آله تا بخدی که او را خود  
الود کردی و طفلی که در رحم داشت انداخت و امر عمل  
از تو بواسطه این برزد که رسول الله صلی الله علیه و آله  
ذلیل داشتی و مخالفت امر او کردی و هتک حرمت او نمودی  
و رسول الله صلی الله علیه و آله از برای او گفت یا فاطمه  
تو سیده زنان عالمی و سیده زنان بهشتی ای مغیره  
و الله که باز گشت توبه کنی تا در رخ است و وبال آنچه  
گفتی تو باز خواهی گشت آیا ای مغیره بچه سب علی را  
سب میکنی آیا نقضانی در حساب و هست یا او در است  
از رسول الله صلی الله علیه و آله یا بلای را سلام پیدا  
کرد یا جور و رحمتی نمود یا رغبت بدینا داشت اگر بجای

نعم

از جمله را بگوئی دروغ میکنی و زعم تو اینست که علی را  
مظالم و مرگشت و الله که علی را تقی و اتقی از آنست که ملائت  
کرده شود در قتل عثمان و بعمر قسم که اگر علی را از اهل  
کشته باشد و الله که ترا در آن دخل نیست زیرا در حال  
خیانت او را نصرت نکردی و در حال امان تعصبا و کینه  
و مینه تبعیت اصل بی و ایضای آخر جا ملت میکنی و  
اسلام را میبیرانی تا وقتی که بمیری ما اعتراض توبه نمی‌کنیم  
و اینه این در غایت از توبه کنی معاویه اما قول بود در  
شان امارت و قول احباب بود در ملکی که مالکشان  
اید و چون چهار صد سال مالک مصر شد و موسی و هرون  
دو تنی بر سر بودند و می رسیدند آنچه را می رسیدند  
و ملک ملک خدای تعالی است بخوب میدهند و بدیم  
میدهند چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید و ان اذری  
لکم فیه لکم و متاع الی حین

و متاع الی حین

و دیگر فرموده وَاذْكُرْ اَنْ تَهْلِكَ قَرْيَةً  
اَمْرًا مِّنْهَا فَتَسْتَوِي فِيهَا فَنُحِلُّهَا  
وَجِئْنَا نَحْنُ بِهَا نَحْنُ بِهَا نَحْنُ بِهَا نَحْنُ بِهَا  
و چون سخن را پانچار سید حضرت امام حسن علیه السلام  
از جای خود برخاست و معاویه خطاب نموده فرمود  
که اَلْحَيَاتُ الْخَيْبَتِ وَالْخَيْبَتُونَ الْخَيْبَاتُ وَاللهُ که تو  
معاویه گفت من ایشان را نکستم که با او برتری آید از جهت  
چه اطاعت من نکردید و او را بر خود حضرت دادید و او را  
فصلی را بر سر شما آورد و الله که خانه را بر من تارک  
گردانید و چون مروان حکم این خبر را شنید بجلوس  
آمدید که منان جفاخت در نزد معاویه جمعند  
بر سید را ایشان آنچه را که شنیدیم بود گفتند آنچه شنیدیم  
راست و صدق است از حسن بر علیه این قضیه بر ما  
واقع شد مروان گفت از جهت چه مرا الحضان نکردید

بنای فرمودی و آنچه را که حضرت الله تعالی از برای تو  
احباب تو و من فرموده که آن خزی دنیا و عذاب  
الیم آخرت چون حضرت این عبارت را در وقت پیری  
رفت معاویه گفت معاویه با احبابش گفت شما  
بر تن اول کینه آنچه را که جانی نکردید و لید بن عقبه گفت  
والله که ما تن اول نکردیم مگر آنچه بر او که تو تن اول کردی  
معاویه گفت من ایشان را نکستم که با او برتری آید از جهت  
چه اطاعت من نکردید و او را بر خود حضرت دادید و او را  
فصلی را بر سر شما آورد و الله که خانه را بر من تارک  
گردانید و چون مروان حکم این خبر را شنید بجلوس  
آمدید که منان جفاخت در نزد معاویه جمعند  
بر سید را ایشان آنچه را که شنیدیم بود گفتند آنچه شنیدیم  
راست و صدق است از حسن بر علیه این قضیه بر ما  
واقع شد مروان گفت از جهت چه مرا الحضان نکردید



والله که او وید و امکان پیش را سبب خواهیم کرد ایشان  
چون میدانست که مروان بدد من و قاتل است  
درد از ندیدن مروان معاویه گفت بفرست و او را  
بطلب معاویه شخصی را بطلب آنحضرت صلوات الله  
علیه فرستاده چون آن شخص بخانه حضرت امام علیه  
السلام آمد بحضرت گفت معاویه ترا طلب میکند  
حضرت فرمود که ای طایفه از من چه میخواهد  
والله که اگر همان حرفها را اخذ نماید بکوش این  
چیزی که طاران تا قیامت با او ماند و بعد ازین حضرت  
بار دیگر مجلس معاویه معاودن فرمود و چون مجلس  
درآمد دید که آنجاعت بجای خود هستند لکن  
مروان که در آن وقت در آنجا نبود الحال آمد پس حضرت  
امام علیه السلام بر سر پرشست و معاویه خطاب  
فرمود که دیگر از جهت چه مرا طلبد اشد معاویه گفت

من تو طلب نکردم بلکه مروان این جرات نمود پس مروان  
از روی عتاب بحضرتش خطاب نمود و گفت ای حسن  
مروان قریش را سب کرده حضرتش فرمود که مطلب  
تو ازین سوال چیست مروان گفت والله که ترا وید و  
امکان پیش را سب میکنم حضرت در جواب فرمود که  
ای مروان من ترا وید و ترا سب نمیکنم بلکه حضرت الله  
تعالی ترا وید و امکان نیست و در شتر او هر که که از طلب  
بد تویر و ناید تا روز قیامت هم را لعن کرده بر تان  
بیمه بخود تمام صلی الله علیه و آله و الله ای مروان نه  
ترا وید حقارت این مجلس را قدرت بر انکار این لعن هست  
که رسول الله صلی الله علیه و آله برید تو و تو کرده  
و زیاده میکند از برای خوف تو ای مروان حضرت الله  
تعالی مکر طغیان کبیر خناچه میفرماید از برای  
شما و الشجرة الملعونة فی القرآن و نحوهم قیامت یوم

الاطمئنانا کبیرا توای مروان و ذریه تو و بنی امیه  
شجره ملعونه اید در قرآن و این قول  
رسول الله است از زبان جبرئیل که حضرتنا الله تعالی  
آورد بر آنحضرت و چون کلام معجز نظام حضرت امام علیه  
السلام بدینجا انجامیده معاویه بخصمیش خطاب نموده  
گفت ای استغاثی ابو محمد تو مرا چنین تقاض و بطاقت بود  
پس حضرتش برخواست و مجلس برهم خورد و هر کس  
بمنزل خود رفت **مسئله** در ذکر مناظره و مکالمه  
که حضرت شاه شهناخ امیر آل عباس حضرت امام حبیب  
صلوات الله و سلامه علیه و علی بن جعفر و ابیه و ائمه و  
احیه و اولاده الطاهرین المعصومین در مسجد رسول الله  
صلی الله علیه و آله با عمر بن خطاب در باب امامت  
و خلافت چنانچه در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علی الله

مذکور است و آن چنین است که روزی عمر در منبر  
حضرت رسول ثقلین صلی الله علیه و آله در اشای  
خطبه دعوی نمود که او اولی مؤمنین است از فضیلت  
ایشان پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام صلی الله علیه  
که در یکطرف مسجد نشسته بود با و خطاب نموده فرمود  
که ای کذاب از منبر رسول الله فرود آی که منبر پدر منست  
و منبر پدر تو نیست عمر خجل گشته گفت ای حسین است  
گفتی این منبر پدر منست نه منبر پدر من تا بگو که این را  
که بیاید تو داده آیا پدرت علی بن ابی طالب این سخن را  
بیاز تو داده پس حضرت امام فرمود اگر اطاعت کنم  
بدر خود را در هر چه بنمیزد باید بجزم کنم که او مرا  
هادیست و من مهتدی و او را در کردار بیگناهیست  
در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و باین جهت فرمود  
فرمود جبرئیل از نزد خدای عز و جل و این را انکار نکند



مگر کسی که از کتاب الله عاجز و محرف باشد و مردم  
این را بدل میدانند و زبان انکار مینمایند و عذاب الیم  
میشناسند برای آنان که انکار حق ما اهل بیت نمایند  
هم گفت ای حسین کسی که انکار کند حق پدر را و  
باد لغت الله تعالی لکن چون مردم ما را با میری خود  
تعیین نمودند و ما نیز امارت ایشان را قبول کردیم و امیر  
گشتم بر ایشان پدر را بر خود امیر میدانند و اینها  
اطاعت میکردیم و سرپی از آن نداشتیم پس حضرت امام  
حسین صلوات الله علیه فرمود ای پسر خطاب کدام  
مردم ترا بر نفس خود امیر ساخت پس از آن که تو  
ابا بکر را بر نفس خود امیر ساختی تا او ترا بر مردم امیر  
کرد ایند امیر پی جنتی از بنی و بی رضای آل محمد پس بنا بر  
شما باید که رضای شما رضای محمد صلی الله علیه و آله  
و رضای آل او محط او باشد و الله که اگر ناز از مقامی

و اما

میبود که تصدیق آن طولانی باشد و فعلی میبود که  
مؤمنان آنرا اطاعت کنند هر آینه توبه آل محمد بیادقی  
نمیکردی که بر منبر ایشان بالا روی و بر ایشان جا کمر  
کردی بجنگی که بر ایشان نازل کردید و توندنا  
مجره آنرا و تاویل آنرا واقف نیستی مگر شنیدن اذان  
عظمی و مصیبت دزد تو مسا ویند خدای عز و جل چرا  
را چنانکه جزای نشت در کار تو گذارد و سؤال کند  
از تو سؤال خنی از آنچه احداث نمودی پس عرض شما که  
شده از من فرود آمد و با جمعی از اصحاب خود به خانه  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفت و بعد از تحصیل  
اذن بدین داخل شد و گفت ای ابوالحسن امر و ظرف  
پیزی از من توبه حسین بر من بخورد صد ابله کرد  
و مردم را بر من چهره نمود پس حضرت امام حسن بر زکات  
بعد آنچه حضرت امام حسین گفت بود مع شقی زاید پس

عمر بن خطاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت ای احقر  
 ایشان در نفس خود آرزو ندارند مگر خلافت را پس حضرت  
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ایشان را باغبانیا  
 قرب نسب رسول الله صلی الله علیه وآله شان از آن دفع  
 است که آرزوی خلافت کنند اما ای پسر خطاب ایشان را  
 بخواه ایشان را رضی کن از خود تا خدا از تو راضی شود عمر  
 گفت ای ابوالحسن رضای ایشان چیست حضرت فرمود  
 رضای ایشان رجوع نمودن از خطا و پرهیز از معصیت  
 است بقرینه کردن عمر گفت ای ابوالحسن ایشان را ادب کن  
 تا بر سلاطین و حکام و رؤسای دنیا و دین بگفت حضرت امیر المؤمنین  
 صلوات الله علیه در جواب فرمود که من اهل عصیان را  
 از معاصی ادب مینمایم و هم کسی را ادب میکنم که در مباد  
 او خوف لغزش و هلاکت باشد اما کسی که فرزند رسول  
 الله صلی الله علیه وآله باشد ادب باو نیکوست و او را

باید

باید که بهتر باشد از ادبی که دارد متقل توان ساخت  
 ای ابن خطاب ایشان را از خود راضی گردان پس عمر  
 از خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خایب  
 و خاسر بیرون آمد و در عرض راه به عثمان بن عفان برخورد  
 که با عبد الرحمن بن عوف رفیق بود عبد الرحمن بهر گفت  
 که ای ابوحفص بگو که چه ساختی یا علی بن ابی طالب  
 چون بحث میان تو و او طولانی شد عمر گفت ای عبد  
 الرحمن یا علی بن ابی طالب و دو پیرا و که را فدا داشت که  
 بحث بگوید عثمان گفت ای پسر خطاب ایشان بی عیب و نقیصه  
 که سینه و سینه مردم را غرنده بر میان عمر و عثمان ناخوش  
 بود و عبد الرحمن ایشان را از هم جدا نموده متفرق شد  
 در ذکر مفاخره و مکالمه که میان  
 حضرت سجاد علیه صلوات الله الرحمن با پیری راهز  
 شام رود و در احتجاج شیخ طبرسی و غیره از کتب معتبره



مذکور و مسطور است که دیلم بن عمر گفت من در شام  
بودم در آن وقت که الرسول الله صلی الله علیه و آله و  
بطرف اسیران شام داخل کردند و در مسجد ایشانرا  
بازداشتند پس پیری را فصل شام بایشان خطاب نموده  
گفت حمد و خدای را که شما را کشت و هلاک گردانید و  
فته را کوتاه کرد و قلندی هم دشنام بایشان داد و چون  
گفت و گوی و قنای شد حضرت سید الشاجدین صلوات  
الله علیه که در میان اسیران بود با او متوجه شد و فرمود  
که من سناک کستم تا تو آنچه خواستی گفتی و اظهار عداوت  
و بغض که با ما داری نمودی بحال سناک شوماس  
نیز حرفی که دارم بگویم پیر گفت بگو آنچه میخواهی حضرت  
فرمود قرآن خواندن پیر گفت بلی خوانده ام حضرت فرمود  
در قرآن خوانده فلان استلکم اجر الا المودة و القرین  
پیر گفت بلی خوانده ام *و الله اعلم بالصواب*

نکته

حضرت فرمود ما یم الجماعت و دیگر بگو که در سنه  
بنی اسرائیل یافه حقوق خاص باشد و بر همه سالان  
نام بنات پیر گفت بی حضرت فرمود آیا خوانده و آت  
ذی القرب و حق پیر گفت بلی خوانده ام حضرت صلوات  
الله علیه و آله فرمود ما یم الجماعت که  
حضرت الله تعالی بنی خود را امر فرموده که حق ایشانرا  
بایشان بدهد پیر شامی گفت شما باید آن جماعت حضرت  
طایفه السلام فرمود بلی الجماعت ما یم و دیگر بگو که  
خوانده و قرآن این آیه را بید را که حضرت الله تعالی  
فرمود یا ایدوا فکلموا انما عظیمتم من شیء فان لله خمسة  
و الله رسول *و الله اعلم بالصواب*  
و لذی القربی پیر گفت بلی خوانده ام حضرت  
صلوات الله علیه فرمود ما یم ذی القربی و دیگر  
بگو که در سنه احزاب حق خاصی یافه که بر مسلمانی

علوم نداشته باشد و مخصوص ما باشد پیر گفت  
 حضرت صلوات الله علیه فرمود پس بخوانه اُمّیا  
 بِرَبِّهِ اللَّهِ لِيَذْهَبَ عَنْكَ الرَّجْسُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَطَهَّرَكَ  
 وَجْهَكَ قُلْ أَهْلُ الْبَيْتِ عَزَّ وَجَلَّ  
 نظیر این شای دستهای خود را بطرف آسمان برداشته  
 سه مرتبه گفت اللَّهُمَّ إِنِّي تَوْبُ إِلَيْكَ مِنْ عَدَاوَةِ مُحَمَّدٍ  
 وَجَعَلْتُ أَهْلَ بَيْتِهِ عَزَّ وَجَلَّ  
 محمد یعنی الهی بوسی تو باز گشت  
 نمودم از عداوت آل محمد و بری گشتم از کسی که آل محمد را  
 کشت طرف اینست که من سالها قرآن خواندم ام و باین  
 آیات شعور نداشتم تا افزون و دیگر در کتاب التجالاج  
 و غیر مذکور است که مردی از اهل بصره حضرت  
 سجاده صلوات الله علیه آمد گفت ای علی بن الحسین  
 از جهت چه جد تو علی بن ابی طالب مؤمنان را کشت پس

صورت

اشته

حضرت سجاده صلوات الله علیه بخوی کریمان شد که  
 گفت مبارک کن بر از اشک شد و آن لایزال زمین ریخت گفت  
 ای برادر بصری و الله که علی مؤمنان را کشت بلکه  
 هرگز مسلمانانی را از حیثان عاری نداشت لکن آنجا آمد  
 مسلمان نبودند و اسلام را بر خود بسته بودند و کفر را  
 مخفی میداشتند و هرگاه بر کفر ناصراقتند از اظهار  
 کردند و معلومست که اصحاب جمل و صفین و نهروان  
 مایمون و مطعونند بنیان پیغمبر صلی الله علیه و عرو  
 کسی که افزای کند چون سخن آنحضرت بدینجا  
 رسید پیری از اهل کوفه که در آنجا حاضر بود گفت ای  
 علی بن الحسین جد تو علی بن ابی طالب گفت ایخوانان  
 علیا پس هرگاه ایشان را برادر گفته باشد چون ایشان  
 مسلمان نباشند حضرت سجاده صلوات الله علیه در  
 جواب مرد کوفی گفت خوانده و قرآن که حضرت الله



تعالی میفرماید وَاِلٰی عَادٍ اَنۡحَاۡمُ مَوۡدٰیۤسَ اِجۡمَاعِۡتِ  
مثلاً ایشانند که میگویند <sup>در سوره یوسف</sup> حضرت الله تعالی  
بخان داد مود را و آنجماعت را که با او بودند و قوم  
عاد را بیا د عقیق هلاک کرد اند و دیگر در کتاب  
احتجاج مسطور است که روزی حضرت سیدنا جبرئیل  
صلوات الله علیه در کجاعت میفرمود از بنی اسرائیل  
که حضرت الله تعالی ایشانرا مسخ نمود و چون باخبر  
فتنه رسید فرمود که حضرت الله تعالی آنجماعت را  
مسخ فرمود بواسطه صیانتی که در روز شنبه کرده  
بودند مانی را پس چون خواهد بود حال جماعتی که  
اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله را کشتند و هلاک  
کردند او نمودند اگر چه حضرت الله تعالی ایشانرا در دنیا  
مسخ نفرمود لکن در آخرت اضعاف اضعاف عذاب  
مسخ ایشانرا عذاب خواهد نمود چون سخن حضرت مجتهد

باخبار رسید شخصی گفت ای فرزند رسول الله ما اینچنین  
را از حضرت شنیدیم ایم اما بعضی نوابص بامیکو  
ند که اگر کشتن حسین باطل میبود بایستی که اعظم  
باشد از صید کردن ماهی در روز شنبه پس چرا  
حضرت الله تعالی بوقایع غضب نکرد چنانچه غضب  
کرد بر آنها که صید ماهی کردند در روز شنبه از  
جماعت بنی اسرائیل حضرت امام علیه السلام در جواب  
فرمود که بگو آن نوابص که معاصی ابلیس اعظم است  
از معاصی آنان که باغوائی و کافر شدند پس حضرت  
الله تعالی هلاک کرد اند از آن کفار هر که را تلخ  
مثلاً یوم نوح و فرعون و ابلیس و اهلک نکرد و حال  
آنکه او را هلاک اولی بود پس از جهت چه آنجماعت را  
که معاصی ایشان از ابلیس کمتر بود هلاک کرد اند  
و او را هلاک نفرمود پس حضرت الله تعالی حکیم است

و تدبیر او حکمت است در هر کس که او را هلاک کردند  
و در هر که او را باقی بدارد پس در آنها که در روز شنبه  
بواسطه سید ماهی هلاک شدند و در آنها که  
حسین علیه السلام را کشتند آنچه مقتضای حکمت  
بعل آمده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** و هم **يُشَاءُ لَهُ** **أَفَبِعَمَلٍ**  
در ذکر بعض مکالمات و مناظرات حضرت ابو جعفر  
عجل الله فرجه و احوال الله حلیه چنانچه در کتب  
معتبره خصوص در کتاب احتجاجات مذکور و مکتوب  
است یکی از آن جمله آنکه محمد بن مسلم که یکی از خواص  
آنحضرت بوده روایت نموده که آنحضرت فرمود قول  
آنحضرت الله تعالی که **مَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ أَعْيُنُهُ فَيُوفِي**  
**الْآخِرَةَ أَعْيُنُهُ مَرَّاهٍ كَمَا كُنِيَ رَأْسُهَا** و **يُخْلَقُ**  
و اختلاف شب و روز و درون فلک و بیرون و قمر  
و دیگر آیات و علامات عجیبه دلالت کند بر این که

و رای اینها امری است که اعظم است پس آنکه در آنروز  
که رخو آمد بود و دیگر نافع بن ازباز آنحضرت پیریه  
که حضرت خاتم تعالی کسی به سر سید حضرتش در جواب  
فرمود که کی الله تعالی نبود نام تو را خبر دهم که کی  
بهم رسیدی نافع حضرت الله سبحانه و تعالی و کبریا  
فرمود و صلاحت و شریک و هم شاندار و دوز و ولد  
و دیگر عبد الله بن مسلمان از پدرش روایت نموده که او  
گفت حاضر بودم در پیش حضرت باقر علیه السلام که فرمود  
از خواص پنج نفر آنحضرت آمد گفت ای ابو جعفر بگو که  
چندین را عبادت میکنی حضرتش گفت الله تعالی را  
عبادت میکنم خواجه گفت و را دیدی حضرت فرمود بل  
دیدم اما چشمها او را نتوان دیدی بشا امد و اصدار  
ولکن می بیند او را و اما بچقای ایمان دانسته نمیشود  
قیاس و مددک نمیکرد و بجواس و مشاهد نیست نمرد



موصوفت بایات معروفست بدلائل و جور  
نیکند در حکم ایشان آنکه که نیست آنکه  
او مرد خارجی از پیش آنحضرت بیرون رفت و در اثنا  
بیرون رفت می گفت الله اعلم حیث یجعل رسالت  
و در کتاب احتجاجات *در حق آنست که رسول الله*  
شیخ طبرسی رحمه الله مسطور است که نافع بن ازرق  
روزی نزد حضرت باقر صلو الله علیه آمد  
در باب آنحضرت بنشست و قدری از مسایل جلال  
و حرام از آنحضرت پرسید و آنحضرت مسایل او را جواب  
فرمود و در ثنای جواب مسایل نافع خطاب نموده  
فرمود که از خوارج پیرس که از حجت چیدم  
دانشید جدای امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه  
اورانا آنکه خونهای شمارخته شد و چون پیرس از  
ایشان در جواب تو خواهد گفت که چون و حکم قرار

داد در دین خدای عزوجل ما از و مفارقت نمودیم  
و چون ایشان این جواب را بنویسند و بگویند که ایشان  
که حضرت الله تعالی در شریعت بی خود دو مرد را  
حکم قرار فرموده چنانچه میفرماید فابغوا حکما من  
امیله و حکما من اهلها ان یریدوا خلافا یوقی الله  
*در کتاب احتجاجات*  
بیتها و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سعد  
معاذ را حکم کرد ایند در قیله بی قریظه و حکم  
نمود سعد بن معاذ چیزی که حضرت الله تعالی آن  
حکم را امضا فرمود و این را نمیدانید که امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه امر نمود حکمین را که بقرآن حکم کنند  
و از قرآن در ننگ دارند و این هم بایشان بشرط نمود که  
اگر مخالف قرآن حکم کنند حکم ایشان را رد کند و دیگر  
چون آنحضرت گفتند که بر نفس خود حکم قرار داد

که بر تو حکم کن حضرتش در جواب فرمود که من کتاب  
 خدای عز و جل را حکم ساختم نه مخلوق را پس صبر  
 خوارج که مارقین عبارت از ایشان است از کجا حکم ضلالت  
 امیر المؤمنین علیه السلام مینمایند چون او قرآن را حکم  
 ساخت و فرمود که آنچه مخالف قرآن باشد رد فرماید  
 اگر نه اینست که مارقین بدعت و همان ارتکاب نموده  
 باشند پس نافع بر انداخت چون این کلام حضرت با فرمود  
 الله علیه را شنید و گفت والله این کلامی است که هر  
 کس بگوید من نرسیده و بخاطر من نگذارند و این کلام حق  
 و صدق است ان شاء الله تعالی و تقدس و در کتاب احتجاج  
 مسطور است که روایت نموده ابو حمزه ثمالی که روزی  
 حسن بصری بنزد حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر  
 صلوات الله علیه آمد گفت آمده ام که از تو انبیا و ائمه  
 سؤال کنم که در کتاب حضرت الله تعالی است حضرت

فرمود که آیتا توفیقیه اهل بصره نیستی حسن گفت چنین  
 میگوید حضرت فرمود سبحان الله و دیگر فرمود که آیتا  
 در بصره کی هست که تو از او اخذ علم توانی نمود حسن  
 گفت نیست چنین کسی حضرت فرمود پس جمیع اهل  
 بصره از تو اخذ علم مینمایند حسن گفت بلی حضرت  
 فرمود سبحان الله طرفه قلاده عظیمی بگردن خود  
 انداخته ای حسن از تو چیزی من نرسیده نمیدانم  
 است بانی حسن گفت چه چیز است حضرت فرمود  
 از تو منقول است که تو میگوئی حضرت الله تعالی بنده کار را  
 خلق کرد و کار ایشان را بایشان وا گذاشت حسن بناگذاشت  
 گفت هیچ نگفتم دیگر با حضرت فرمود میتوانی که  
 حضرت الله تعالی کسی را در کتاب خود فرموده باشد  
 که توانی و او را خوف باشد حسن گفت تواند بود که  
 حضرت الله تعالی کسی را امن گفته باشد و او را خوف



و ترس باشد حضرت فرمود که من تو بخوانم آیه که توانی  
بغیر و جوش تغییر کرده باشی و این کرا از تو راست  
باشد هم تو مملکت شدن و هم مردم را مملکت ساخته  
حسن گفت آن آیه کدامست حضرت فرمود و جعلنا  
بینهم و بین القرى التي باركنا فيها قري ظاهرة و قدنا فيها  
*سورة التيسير و افها اليالي و انا ما امين اي حسن فرمود*  
*و الله اعلم* گفت که آن قری مکه است ای حسن یا نیست که راه  
مکه را قطع الطريق قطع میکند و آیا نیست این که موال  
افها مکه را دزدان میبردند و هرگاه چنین باشد اهل  
مکه درجه و مقام خواهند بود بلکه درین آیه حضرت  
الله تعالی در مقامی زده در قرآن و ما شیم آن قری که  
حضرت الله تعالی مبارک کرد اندیشه پس کسی که بفضای

اقرار داشته باشد چنانچه حضرت الله تعالی فرموده  
و انا روش سلوک نماید حضرت الله تعالی فرموده و  
جعلنا بينهم و بین القرى التي باركنا فيها یعنی کرد اینها  
*سورة التيسير و افها اليالي و انا ما امين* میانه ایشان  
و شیعه ایشان که قری مبارکند قری ظاهره و مراد  
از قری ظاهره آنانند که حدیث ما را شیعه ما و قهای  
شیعه ما میزند و قدنا و افها التیسیر مراد از سیر علم  
است که بان سیر میکند شبها و روزها و این شلیت  
از برای آن که میرساند از ما علم را در حلال و حرام  
و احکام و فرائض در شبها و روزها بشوی شیعه ما  
در حال آنکه آمین باشند در آن علم چون آن علم  
را از معدش اخذ نموده اند اینچنان معدنی که ما مؤمن  
با خدازان و آمن باشند از شک و ضلال و انتقال از  
حرام بجلال نیز اخذ نموده اند علم را از آنان که میراث

دارند علم را از آدم تا آنجا که متی کشته بعضی از بعضی  
 پس ای حسن علم بشما متی نشد بلکه بمانتی کشته  
 و ما یم آن ذیث که علم بایشان متی کشته نه تو و  
 اشناه توانی حسن ای جامل اصل بصره و دیگر بر تو  
 یاد که تفویض قایل نشوی ز حضرت الله تعالی کار  
 را بیندگان تفویض فرموده و وانگاشته و اینانرا  
 هم کبر فرموده بمعاصی تا اینکه ظلم لازم آید  
 در ذکر مناظرات و مکالمات حضرت امام  
 ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در کار  
 احتیاجات شیخ طبرسی اعلی الله مقامه و دیگر کتب معتبره  
 منقول است که ابو شاکر دیبانی که زندیق بود  
 بخدمت حضرت صادق و صلوات الله علیه آمد گفت  
 ای جعفر بن محمد و ابر معبود من دلالت کن بر حضرت  
 صلوات الله علیه فرمود که بختی ای دیبانی و در

آنجا طفلی تخیی دست داشت حضرت آن طفل فرمود  
 ای پسر آن تخم را بمن ده چون طفل تخم را با آن حضرت داد  
 حضرتش بدیستانی خطاب نموده فرمود ای دیبانی  
 این تخم که در دست منست و تو بی حسیست مخفی  
 پوستی دارد غلیظ و در زیر پوست غلیظ پوست رقیق  
 سبزی است سفید و در زیر آن چیز سفید چیز نیست  
 و این سفیدی وزردی هر دو روانند و سیالانه آن  
 چیز زرد و سفید مخلوط میشود و نه آن سفید زرد  
 و این تخم بحال خود است نه چیزی از آن بیرون  
 و نه چیزی داخل این شد که خروج و دخول آنها صلیح  
 آن سفیدی وزردی باشد که نکند و بهم مخلوط شوند  
 و دانسته نمیشود که این از برای مذکر مخلوقست یا از  
 جهت مؤنث و این شکافه میشود و از آن مرغزار نکند  
 بیرون می آیند آیا مدبری دارد یا نه چون کلام آنحضرت



تمام شد و یصافی مانعی سر در پیش افکند بعد از آن سر  
 برداشت و گفت شما دشمنی دم که نیست خدای بخشن  
 خدای بهشتا و بی شریک و عجز فرستاده او سست و تو  
 امام و حجتی از حضرت الله تعالی در خلق توبه کردم از آن  
 مذهب که در آن بودم و دیگر در کتاب احتجاج و جود  
 این بابویه و غیره من از کتب معتبره مسطور است که توبه  
 از حضرت صادق بحق ناطق سوال نمود که خلق عبادت  
 کنندگی را که نه بپند حضرت فرمود که در لغت او را می  
 پندند جور ایمان و اثبات میکنند او را عقلها و حق که  
 پیدا باشد اثباتی که به مرتبه دیدن باشد چشمها  
 نیز او را می پندند باین طریق که آنرا صنیع حضرت تبارک و تعالی  
 میکند مثل حسن و قبح و حکم بودن نالیف و دیگر  
 می پندند بغير این و مخرج ایشان را و کتابها و حکمت  
 آنها را و قاصد علم را و ادراک آثار عظمت او که

چون که میگوید

در مرتبه رویت نیست چه جای رویت ز ندیق گفت آیا  
 حضرتش قادر نیست برین که خود را بنماید تا او را به  
 پند و عبادت او را از روی یقین بکند حضرت  
 فرمود که سوال را مرا محال جواب ندارد ز ندیق گفت  
 که اثبات رسالت رسل و انبیاء را از چه میکنی حضرت  
 امام علیه السلام فرمود که چون بر ما ثابت که ما را  
 خالق و صانع هست که متعالی از ما و از هر چه  
 خلق نموده و آن صانع حکیم است و جایز نیست که خلق  
 او را آیت و یا او بی واسطه گفت و شنید کنند و از و ما  
 عینا معاد و معاش خود را اخذ نمایند پس البته و بالقرین  
 باید که او را شهادت باشند در میان خلق و بینگان او تا  
 ایشان را بر مضامین و ضایع آنچه بقای ایشان بآن موضوع  
 و بدون آن کافی میشوند دلالت کنند پس ازین ثابت  
 میشود که از حضرتش را با اعتبار این که علیم و حکیم است

صاحبان امر و نهی در میان خلق باشند و ایشان را انبیاء و  
کونند و ایشان بر کزیدن اویند و حکماء ندکه حکمت را  
بخلف میرسانند و معوشانند از حضرتش و با خلق مشار  
در احوال و ترکیب و خلقت و از حکیم علم حکمت و  
دلایل و برامین بخلاف ادامین از ند و شواهد از برای  
بوت خود بخلف میتانند مثل مرده زند کردن و  
اکه و ابصر را بری ساختن و بعد از انبیا از میر از حجت  
خدای عزوجل خالی تواند بود چنان حجتی که با او باشد  
علی که دلالت بر صدق قول رسول و تجوب هدايت  
او کند و الله تعالى نغیرستاند بی که بی نسل باشد و نسل  
او هم بعضی ناید که بی نسل باشند چنانچه آدم را خلق فرمود  
و از و پرون آورد نسل طیب ظاهر که انبیا و رسلند و  
بر کزیدن الله تعالى اند و جوهر ایشان خالص و اصل  
ایشان ظاهر و ارجای که شامل ایشانند محفوظ

از مصلح

از مصلح جامعیت می باشند زیرا ایشان را حضرت الله  
تعالی در مرتبه داشته که اشرف از ان نیست بواسطه  
آنکه خازن علم الله تعالى و امین عیش و محل ترازو  
حجت او بر خلق و ترجمان و زبان او قیاس شد مگر این  
صفت و حجت خواهد نبی و خواهد غیر نبی نبی باشد مگر این  
نست بی که او قائم مقام آن نبی باشد در میان خلق و علی  
را که از رسول میراث یافته بخلف برساند در خالی که  
خلق اختلاف کرده باشند و برای وقیاس عمل نمایند  
پس اگر خلق ایشان که حجت اند بگویند و ایشان را  
اطاعت کنند و از ایشان سبیل را اخذ نمایند هر آینه  
عدل در میان ایشان ظاهر میگردد و اختلاف و  
نزاع از میان بر میخیزد و دین مبین ظاهر میشود و  
یعین بر شک غالب میگردد و از حیرت خلاص میشوند  
و گاه باشد که مردم بعد از پیغمبر با و اقرار کنند و طاقت



را بر خود لازم دانند و گاه باشد که او تخلف نموده  
اطاعت او نکند و هیچ رسول و نبی از دنیا رحلت ننمود  
و طاعت اختلاف هر امت اختلاف ایشانست و بحث  
و تراش ایشانست و بحث را زنیق گفت کار حجت چیست  
و چه کار مردم می آید حضرت صادق علیه السلام  
فرمود که اقتدای میکند با و از وظایم میگردد  
در پی آنچه منفعت و صلاح خلق در آنست و اگر خلق  
در دین حضرت شاه تعالی چیزی احداث نمایند و ایشان  
بر آن آگاه میگردانند و آنچه حق است بایشان تعلیم  
میفرد باید و اگر در دین چیزی زیاده کند و ایشان را خبر  
نمیکند و اگر از دین چیزی را ناقص کنند از ایشان  
افاده میفرمایند که میان حضرت  
صادق صلوات الله علیه و آن زنیق مکالمات دیگر  
هم واقع شد که تفصیلش در کتاب احتجاج و غیر

مکالمات ایشان بعد از طاعت اختلاف نموده

مذکور است لکن ما بایراد این قدر اکتفا نمودیم اگر کسی  
را موسی اطلاع بر مسئله آنها باشد باید که آن کتاب جمع  
نماید و هم در کتاب احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله مذکور  
است که روزی ابو حنیفه بخانه حضرت صادق و بنو  
ناطق صلوات الله علیه داخل شد و بعد از مکالمه  
چند حضرت صادق علیه السلام از او پرسید که اهل  
عراق بقوی تو عمل میکنند ابو حنیفه گفت بل حضرت  
صادق علیه السلام فرمود که چه چیز قوی بایشان  
میدهد ابو حنیفه گفت بکتاب خدای عز و جل حضرت  
فرمود که تو خالی بکتاب خدای عز و جل و ناسخ و منسوخ  
و محکم و متشابه آن ابو حنیفه گفت بل حضرت فرمود  
خبر ده مرا از قول حضرت شاه تعالی که فرموده  
وَقَدْ نَأْتِيهَا التَّيْرُ بِرُءُفِهَا يَأْتِي وَ أَيْمَانُ الْمَنِينِ

مراد کدام موضع است ابو حنیفه گفت مراد مایین مکه  
و مدینه است حضرت صادق علیه السلام فرمود  
بخزار مجلس که آیا شما مایین مکه و مدینه سفر کرده اید  
که آمن باشد از خون و مال خود ایشان گفتند بلی  
آنحضرت با ابو حنیفه خطاب نموده فرمود وای بر تو  
ای ابو حنیفه حضرت الله تعالی نگوید مگر آنچه  
حقت و در مایین مکه و مدینه امین نیست و دیگر  
حضرت از ابو حنیفه پرسید که و من دخلت کاه  
آمین آن کدام موضع است که می داخل گویید  
آن شود آمن است ابو حنیفه گفت آن موضع بین الله است  
پس حضرت صادق علیه السلام بخزار خطاب نموده و فرمود  
که آیا میدانید از آن که عبدالله بن زبیر و سعید بن  
جبر و اسلم بن ابی الحرام شدند و امن از قتل شدند  
خزار گفت بلی چنین است پس حضرت امام علیه السلام

یارد یک با ابو حنیفه گفت وای بر تو ای ابو حنیفه حضرت  
الله تعالی نگوید مگر آنچه حق و بیان واقع و احدث  
ابو حنیفه چون عاجز شد گفت مرا علم بکتاب الله می رسد  
صاحب قیاس و قیاس عمل می نماید حضرت فرمود  
که هرگاه تو قیاس عمل می نمایی بگو من که قتل در نزد الله  
تعالی عظیم تر است یا زنا ابو حنیفه گفت قتل عظیم تر است  
حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود پس از جهت چه  
در قتل بدو شام محکم کرده میشود و در زنا چهار  
شام کمتر رکنه و دیگر فرمود که آیا نماز افضل است  
یا روزه ابو حنیفه گفت بلکه نماز افضل از روزه است  
حضرت امام علیه السلام فرمود پس قیاس مقتضی اینست  
که خایض قضای نماز بکند نه قضای روزه و حال  
آنکه حضرت الله تعالی واجب کرد این که روزه را  
فنا کند و نماز را قضا نکند و دیگر حضرت صادق بحق



ناطق صلوات الله علیه فرمود که آیا بول بخیر تر است  
 یا منی ابو حنیفه گفت بخاست بول پیشتر است حضرت  
 فرمود که قیاس اقتضا میکند که از جفت بول غسل باید  
 کرده از برای منی و حضرت الله تعالی در منی غسل  
 واجب گردانید نه در بول ابو حنیفه چون عاجز نشد  
 گفت من مردم صاحب دای هر چه من تقاضا میکند  
 بان عمل مینمایم حضرت امام علیه السلام فرمود که هرگاه  
 تو صاحب دای و برای غسل مینمائی بگو من که رای تو  
 چه تقاضا میکند در مردی که غلامی داشته باشد  
 و در یک شب خود زنی بگیرد و غلام را هم زن بدهد  
 در همان شب آن مرد و غلامش هر یک با زن خود  
 وطن کند و بعد از آن زنهای خود را در یکخانه گذاشته  
 خود بفر روند و آن دو زن هر یک پیری بزیاد و خانه  
 بر سر آن دو زن فرود آمدن هر دو هلاک شوند و آن

دو پسر مانند پس د و پسر برای تو کدام مالک و کدام  
 ملوکست و کدام وارث و کدام مورد وراثت است ابو حنیفه  
 چون ازین هم عاجز شد گفت من مردم که بعد و عمل  
 میکنم حضرت صلوات الله علیه فرمود که هرگاه مردی  
 که کور باشد چشم کسی را کور کند و مردی که دست  
 باشد دست کسی را ببرد چگونه حد برایشان جاری باید  
 ساخت ابو حنیفه چون از جواب این هم عاجز ماند گفت  
 من عالم بمباحث اینها حضرت فرمود که خیر در امر از قول  
 حضرت الله تعالی موسی و هرون در آن حین که  
 ایشان را بوسی فرعون فرستاد که بکشند گاو بخشنی  
 اعلی را در مقام شکیار اد مینمایند و این  
 لازم می آید حضرت الله تعالی شک داشته باشد  
 بگو من که این چگونه تواند بود ابو حنیفه چون ازین هم  
 عاجز ماند گفت من عالم نیستم حضرت امام علیه السلام

فرمود که ترازم اینست که بکتاب الله تعالی قوی میشو  
و حال آنکه وارث علم کتاب آلفی نیستی و میگوی  
که عمل بقیاس بنمای و حال آنکه اول کسی که عمل  
بقیاس نمود ابله بود و در اسلام مبتنی بر قیاس نیست  
و گمان تو اینست که صاحب دانی و حال آنکه دانی  
مخصوص رسول الله است صلی الله علیه و آله و دانی  
غیر او خطاست زیرا حضرت رسول الله تعالی رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرمود انکم یقینون بما اراکم الله  
و این را بغیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
نلیه و آله نفرموده و دیگر گمان تو اینست که تو صاحب  
حدودی و حال آنکه کسی که حدود بر او نازل  
گشته اولی است از تو در حدود و دیگر میگوی که من  
عالم بمباحات دنیا و حال آنکه خاتمه انبیاء اعلم است  
از تو بمباحات دنیا ای ابو حنیفه اگر نه این میبود که در

مکمل

میگفتند که ابو حنیفه بنزد فرزند رسول الله صلی الله علیه  
و آله رفت و از او چیزی پرسید هر آینه من از تو چیزی  
نمی پرسیم پس بعد از این قیاس کن اگر از اهل قیاس  
ابو حنیفه گفت بعد از این مجلس من قیاس و دانی عمل  
بنمایا بر حضرت فرمود حاشا زنا حب ریاست فیکذا  
که تو ترك اینها یکی چنانچه جماعت پیش از تو را نکند  
که ترك کند آنچه را میگردند **نکته** در ذکر  
مکالمه و مناظره حضرت امام ابو الحسن موسی بن  
جعفر علیهما السلام با هرون الرشید چنانچه در  
کتاب احتجاجات شیخ طبرسی رحمه الله تعالی مطبوع  
مذکور است و آن اینست که روزی هرون الرشید  
بعد از مکالمات و تهدیداتی که تفصیلش در کتاب مذکور  
مطبوع است گفت ای ابو الحسن مرا از تو سوال چند  
هست که بسیار بدلم میخورد و از کسی سوال نکردم



تا امر و ناکرما از آنها جواب بگوئی ترا میگذارم که از  
 پیش من بروی و من بعد قول کسی را از معاندین راهم  
 در باب تو قول نخواهم نمود زیرا بن رسیدن که تو هرگز  
 دروغ نمیگوئی حضرت امام علیه السلام فرمود پس  
 آنچه میخواهی و من جواب آنچه را میپرسی میگویم اگر  
 مرا امان بدهی هر گاه گفت ترا امان است اگر ترک تقیه  
 که شما بنی فاطمه دارید بکنی حضرت فرمود پس آنچه  
 خاطر خواه کن هر گاه گفت خبر ده مرا که شما از چه  
 جهت خود را از نماز محصل می دارید و حال آنکه ما و شما  
 از یک شجره و بنی عبدالمطلب ما از بنی عباس و شما از بنی  
 ابی طالبید و این مرد و عجم رسول الله اند صلی الله علیه  
 و آله و قرابت ایشان با حضرت منا و این حضرت  
 کاظم صلوات الله علیه فرمود که ما نزد یکدیگر میرویم  
 گفت چون حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود

زیرا عبد الله و ابو طالب از یک مادرند بخلاف عباس  
 که از مادر دیگر است هر گاه گفت خبر ده مرا که  
 چون شما دعوی وراثت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 میکنید و حال آنکه عمو در میراث حاجب پیغمبر است  
 زیرا بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله عباس  
 زنده بود حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود که  
 اگر این مسئله در گذشتی و مرا معاف داری و از هر  
 باب دیگری که خواهی سؤال کنی خوب است هر گاه گفت  
 لابد باید جواب این مسئله را گفت حضرت فرمود پس مرا  
 امان بده هر گاه گفت تو در امانی حضرت فرمود که فو  
 ضه علیه السلام اینست که با وجود فرزند صالح خواه  
 مذکر و خواه مؤنث کسی دیگر غیر او بن و زوج و زوجه  
 میراث نمیدرد و عجم را میراث نیست با وجود ولد صالح  
 زیرا که کتاب برین ناطق نیست و این که عجم با وجود

ولد صلی میراث بر دچیز نیست که بنی تیم و بنی عدی و  
 بنی امیه احداث نمودند و گفتند که غم پیدا است و این  
 قول حقیقتی ندارد و اثری از این قول از رسول الله صلی الله  
 علیه و آله نیست و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
 انما کذب علی مروی گفت دلیل دیگر برین قول بگو حضرت  
 کاظم صلوات الله علیه فرمود که پیغمبر صراحتاً  
 نکرده باشد مگر یکی که مهاجرت کرده باشد و یکی که مهاجرت  
 نکرده باشد و لا ینفی از هر برای و نیست تا آنکه هجرت کند  
 رسید گفت دلیل برین قول چیست حضرت کاظم صلوات  
 الله علیه فرمود دلیل قول حضرت الله تعالی است  
 که و الذین آمنوا و آتوا بها جزوا ما لکم من ولائهم من شیء  
 حتی ینهاجزوا و عباس مهاجرت نکرده مروی چون این  
 قول از آنحضرت شد گفت تا امر و از این قوی را بگو

از اعدای ما گفته و ضهارا باین اخبار نموده حضرت قزوینی  
 و کسی هم ازین مسئله سؤال ازین نموده الا تو و دیگر  
 مروی از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال نمود که شما  
 از جهت چه تجویز کرده اید بعامه و خاصه که شما را  
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت بدهند و بگویند  
 فرزندان رسول الله و خال آنکه شما اولاد علی بن ابی طالب  
 و هر کس منسوب بپدیده باشد و رسول الله صلی الله علیه  
 و آله جد شماست از طرف مادر حضرت امام علیه السلام  
 در جواب فرمود که اگر رسول الله صلی الله علیه  
 و آله باین دنیا رجوع کند و دختر ترا از تو بخواهد آیا  
 حضرتش را اجابت مینمائی و دختر خود را با او میدهی  
 مروی گفت سبحان الله چون اجابت نمیکم بلکه این را  
 فرمود میدانم و بهر عرب و عجم از جهت افتخار استیا حضرت  
 امام علیه السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله



از من دختر میخواهد و من با و میدهم هر روز چون وجه  
پرسید حضرت فرمود زیرا من از اولاد اویم هر روز گفت  
بسیار بگو فرمودی ای موسی و دیگر گفت خبر ده مرا  
که چون شناخود از ذریه رسول الله میگوید و حال  
آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله عقب نداشت و عقب  
هر کس پیراومینا شده دختر و شما اولاد دختر او میشد  
حضرت امام علیه السلام فرمود که ترا بقرابت وایر  
قر و صاحب این قبر قسم میدهم که مرا ازین مسئله معاف  
داری هر روز گفت لابد باید گفت و حجت خود را درین  
مسئله باید ابراد نمود زیرا تو نزله اولاد علی بن ابیطالب  
و امام زمان ایشان را چنین بمن میدی و من ترا امروز  
معاف نمیدارم از هر مسئله که بپرسم و حجت از اطلب  
نمایم از کتاب خدای عز و جل چنانچه شما دعوی  
مینمائید ای اولاد علی که عالم بکتاب خدای عز و جل

و از شما چیزی از آن مخفی نیست و هیچ آیه نیست که تاویل  
آن در نزد شما نباشد و حجت شما درین قول و دعوی  
قول حضرت الله تعالی است که فرموده ما فظننا فی  
الکتاب من شیء و انین جهنم ازای و قیاس **فما کان**  
**لهم من عندنا من علم** استغنا دارید حضرت کاظم صلو  
الله علیه و آله فرمود دلیل بر آنست که ما ذریه نبی  
قول حضرت الله تعالی است که فرموده اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ  
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ  
**وَالْيُسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَكَذَلِكَ**  
**نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** **وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْ بَعْدِ هَٰذَا فَسَمِعْتُمْ مِنْ بَعْدِ هَٰذَا**  
و یحیی و عیسی بگویند که پدر عیسی که بود ریشه گفت  
عیسی را پدر نیست حضرت فرمود الحاقه  
بانیای و ذریه بودن او ایشان را چنانچه از جهنم نادر

اومر بر است علیها السلام همچنین مائیز ملحق شد ایبر  
بندهای نبی صلی الله علیه و آله از قبل مادر فاطمه  
علیها السلام و دیگر حضرت فرمود که می خواهم دلیل  
دیگر از جهت تو ایراد نمایم مرون گفت بفرمای حضرت  
امام علیه السلام فرمود که آن قول حضرت الله تعالی  
است که فرموده **فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ**  
**مِنْ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَعْبُدْهُ وَنَسْجُدْ لِعِزَّتِهِ**  
**تَدْعُوا آئِنَاءَنَا وَآئِنَاءَ كُرْ وَآئِنَاءَنَا**  
**وَأَنفُسَنَا وَآفُسَنَا** و آنست که **وَأَنفُسَكُمْ فَزِنْتُمْ بِهِ خَبْلًا فَأَنقَضَ اللَّهُ**  
**عَلَى الْكَافِرِينَ لَکُمُ الْيَوْمَ الْآخِرُ** و آنست که **وَأَنفُسَكُمْ فَزِنْتُمْ بِهِ خَبْلًا فَأَنقَضَ اللَّهُ**  
از جهت مباهله نظاری کرده غیر علی بن ابی طالب  
فاطمه و حسن و حسین را آئیناء آغار نشاءن

حسین

حسین و آئیناء آغار نشاء فاطمه و آنست آغار نشاء  
علی بن ابی طالب است علیهم السلام را آنکه همه علم آفتاب  
نموده اند که برین که جبرئیل علیه السلام در روز  
احد گفتای محمد این کمال مواساتش که علی امرو از  
برای تو کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود زیرا  
اواز من و من از وی پس جبرئیل گفت من هم از شما م ای  
رسول الله و دیگر فرمود **لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْقَرَارِ وَلَا**  
**فَتْرَ الْأَعْلَى** پس همچنین که حضرت الله تعالی خلیل خود  
بنی مدح فرموده چنانچه میفرماید **وَقَالُوا سَمِعْنَا فَتًی**  
**یَدْعُنَا إِلَى رَبٍّ لَوْ كُنَّا مِنْ عِبَادِهِ لَتَجَاوَزْنَا ذَا قُنُوسٍ**  
**وَمَا كُنَّا بِمُحْسِنِينَ** و آنست که **وَمَا كُنَّا بِمُحْسِنِينَ**  
فخر است بایر که جبرئیل گفته که اواز من است چنانچه  
بنی حضرت کاظم علیه السلام با پنجار سید مرون حضرت  
راغبین بسیار نموده گفتای موسی هر حاجتی که داری



از من بخواه حضرت امام علیه السلام فرمود اول حاجت  
 من اینست که مرا مرخص سازی که بحرم جده خود علیه السلام  
 و بر سر عیال خود بروم مروی گفت انشاء الله به پیغم  
 چون میشود **مرخصی** که مروی از رشید شیعہ  
 بود و کمال خلاص بعتدلت پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت لکن  
 حجاب و سلطنت او را بر آنچه از وضو در شده است  
 چنانچه معمول البناء دنیا است در هر عصری از اعضاء  
 و دلیل بر تشیع او اینست که در کتاب احتجاج شیخ طبرسی  
 رحمه الله و دیگر کتب سطور است که مأمون الرشید  
 که بر مروی بود و بعد از خلافت با و انتقال یافت  
 روزی بخواجه ص خود گفت که من مذهب تشیع را از پدرم  
 رشید اکتساب نمودم ایشان گفتند این چون تواند بود  
 و خیال آنکه رشید پیوسته اهل بیت را میکشید و با او  
 گفت بلی راست است که ایشان را میکشید لکن از جهت

ملک و سلطنت می گشت زیرا ملک عقیم و دلیل  
 تشیع او اینست که روزی موسی بن جعفر بنزد او آمد  
 دیدم که او برخواست و حضرتش را استقبال نمود و  
 در صدر مجلس حضرتش را نشاند خود در مقابل او ایستاد  
 نوی ادب بنشست و بعد از مکالمه چند که میان ایشان  
 واقع شد موسی بن جعفر فرمود که حضرتش الله  
 تعالی فرض کرد اینده بر پادشاهان که قضا را نقد  
 نمایند و قرض ایشان را ادا نمایند و آسای سیل را بوطن  
 خود برسانند و برهنه کارزار خند بدهند و با غانی بکوفه  
 کنند و تو باینها اولی و احق رشید گفت خواهم کرد آنچه  
 گفتی ای ابوالحسن پس موسی بن جعفر برخاست و چون  
 او برخاست رشید هم برخاست و با او معافه نمود  
 و میان دو چشم او را بوسید و بعد از من و امین و مؤثر  
 متوجه شد و گفت با عم خود و سید خود بروید و رکاب

اورا گرفته تا منزل او را مشایعت نمایند و چون ما  
 بشایعت او چنانچه در شیده موده بود رفتیم در عرض  
 راه حضرتش سر بکوش من کرد و گفت ترا بشارت  
 باد که خلافت بعد از رشید بنو متغزل خواهد شد اما  
 چون خلیفه شوی با اولاد من بیکوئی عمل کن و چون  
 حضرتش را بمنزل شریفش رسانیدیم برگشتم و چون  
 مجلس رشید خلوت شد گفت رشید که ای امیر المؤمنین  
 این مردی که او را چندین اعزاز و تعظیم و تکریم نمودی  
 و بعد از آن ما را بر رفتن در رکاب او امر فرمودی چه  
 کار است رشید گفت این مرد امام مردم و حجة الله  
 بر خلق او و خلیفه الله است بر بندگان او من گفتم  
 امیر المؤمنین یا این معانی که او را توصیف نمودی حقا  
 توثیق و تو امام و پیشوای خلق نیستی رشید گفت  
 من امام مردم بحسب ظاهر و بحسب قلبه و قهر و

این مرد امام بحق است و الله ای فرزند که او اخو و اولاد  
 بمقام رسول الله صلی الله علیه و آله از من و از جمیع  
 خلق زمان اما اگر تو که فرزند منی در خلافت با من  
 نزاع کنی مرا اینه سرت را از تن جدا میکنم زیرا ملک  
 عقیقت و چون حضرتش مرخص شد متوجه مدینه  
 گردید و بیت دینار از حجت او مقرر ساخت و فضل  
 گفت که این مبلغ را انجمن موسی بن جعفر بر و از من بکم  
 برسان و بگو که چون اوقات ما درین ایام حقیقت است  
 لهذا اینقدر امدید حضرتش نمودید و بعد ازین تلافی  
 خواهد شد و چون فضل رفت من رشید گفتم ای امیر  
 المؤمنین انجمن چه با اولاد مهاجرین و انصار و سایر  
 قریش از بنی هاشم و غیر هم و هر کس که ویرا حبیب و  
 پرستش نیست کمتر از پانصد دینار هدیه نمیدی و  
 موسی بن جعفر را با آن اکرام و تجلیل و تعظیم که



مینمودی و ویست دینار عطا فرمودی بن گفت ساکت  
 شو که اگر من پیش ازین با و مدینه بفرستم و او را  
 وسعتی در دنیا بهم رسد هر آینه با صد هزار سوار  
 شش پیر زن از شیعه خود بروی من شمشیر خواهد  
 کشید پس فقر و احتیاج او و اهل بیت او از برای ما السلام  
 است **عنه** و از آن گوید که مروان الرشید با آن معرفت  
 که با ائمه اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم داشته  
 منوره معرفت تمام بحال ایشان علیهم السلام تحصیل نموده  
 بوده یا حب جاه و سلطنت و حکومت او را ننگ نموده  
 بوده که این را ندانست که ایشان صلوات الله علیهم  
 تابع قضا و حکم حضرت الله تعالی بودند و اگر از جانب  
 حضرت الله تعالی بایشان امر میفرمود میسر میشد و اغوان  
 میداشتند ضیق و تنگی دنیا مانع ایشان نخواهست شد  
 و الله اعلم **عنه** در ذک مناظره حضرت امام

مقام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه در مجلس  
 مأمون عباسی با اهل کتاب و مجوس و یهود و نصاری  
 و غیرهم چنانچه در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی رحمه الله  
 تعالی و غیره مسطور است و آن اینست که چون آنحضرت  
 صلوات الله تعالی علیه بخرامان شریف شریف را زلف  
 فرمود مأمون عباسی فضل بن سهل را مأمور ساخت که  
 اصحاب مقالات مثل جاثلیق و راس الخالون و رؤینا  
 صابین و هر بزرگبر و اصحاب زردشت و بدطاس  
 رومی و متکلمین را جمع کند تا با آنحضرت مناظره نمایند  
 او بشنود پس فضل بن سهل آنحضرت را جمع نموده مأمون  
 را خبر کرد مأمون گفت داخل گردان ایشان را چون آنحضرت  
 را داخل بارگاه مأمون کرد اندام مأمون با آنحضرت  
 خطاب نموده گفت از شما توقع دارم که مناظره کنید با این  
 پسر عجمی که از مدینه آمدن است و باید که فردا آنحضرت

مهر در اینجا حاضر باشد و هیچیک از شما تخلف ننماید  
همگی گفتند سمعاً و طاعة حسن بن محمد و فلی که راوت  
این حدیث است گفته که مادر خدمت امام علیه السلام  
بودیم که ناکاه یا سرکه از جانب مأمون میپشان  
داری آنحضرت مأمور بود آمدن گفتنای سید من مأمور  
بخدمت حضرت سلام میرساند و میگوید جانم فدای تو  
باد و پدر اجمعی از اصحاب مقالات و اهل دیان و متکلمین  
هر ملت در نزد من اجتماع مینمایند اگر خاطر شریف حضرت  
خواهد که کلام ایشان را بشنود و تشریف شریف از این  
فرمای و الا اعتبار داری و خود را رنجده ساز و دیگر  
اگر خواهی که من با انجماع خدمت حضرت مشرف  
شویم بر مای ناچان کنم حسن بن محمد و فلی که راوت  
حضرت امام علیه السلام در جواب فرمودند که ای  
یا سر سلام مرا بمأمون برسان و بگو که دانستم آنچه در شما

داری

داری انشاء الله تعالی فردا می آیم به پیش تو حسن بن محمد  
و فلی که راوت که چون یا سر رفت من ملتفت شد حضرت  
امام علیه السلام و فرمود که ای و فلی تو عراقی و رقه  
عراقی خلیفه مینماید بگو چون می یابی مطلب مأمور را  
ازین که اهل شرک و اصحاب مقالات را بر ما جمع  
نموده من گفتم فدای تو کردم مطلب و امتحان حضرت  
است و تحقیق که بنابر اساس غیر معتدالینان نهاد  
و بدینانی نهاد حضرت فرمود که چیست بنای او دین  
باب گفتم فدای تو شوم بدستی که اصحاب کلام و عتبات  
بر خلاف علمایند و یا علمای منکر نیست اند چیزی را که  
منکر نباشد اما اصحاب مقالات و متکلمون و اهل  
شرک اصحاب انکارند پس اگر بگوئی که حضرت الله  
تعالی بیکس در مقام انکار درآمدن میکنند که  
و حدایتش را ثابت گردان و اگر بگوئی که محمد رسول الله



میگویند رسالت او ثابت نماند و در این میان  
 و حجت او را باطل نمایند و او را بباطل می اندازند پس با  
 خدا باش ای مولای من فدای تو شوم حسن بن محمد بن  
 علی گوید که حضرتش قول فرمودند که من فرمودم  
 که ای یوفی بر من میترسی که ایشان حجت مرا قطع کنند  
 پس من گفتم ای مولای من بر تو میترسم احلا و از حضرت  
 الله تعالی میخواهم که حضرتش را با ایشان نظر کرامت  
 ازین حرکت نادم و پشیمان میشود گفتم بفرمای ای  
 من پس فرمود که نادم میشود هرگاه بشنود احتجاج  
 مرا بر اهل توبه و تورات ایشان و با اهل انجیل یا عیسا  
 و با اهل زبور و زبور ایشان و بر صابین و بر این ایشاه  
 و بر هر زمان بقادسیان ایشان و بر اهل روم برو  
 میت ایشان و بر اهل مقالات مقالات ایشان چون  
 من هر صفا از ایشان را منقطع سازم و حجت ایشان را بر

و ما بعد از این از خطاب فرمود که ای یوفی میانی که ما را بجهاد و قتال

زخم و هر صفت ترک کند مقالات خود را و بخواهد که بگوید  
 من انگاه مأمون میدانم که آن موضع که او دارد  
 مستحق آن نیست پس درین وقت او را پیشیار و خواهر  
 داد پس فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم  
 حسن بن محمد گوید که در این وقت که حضرتش را  
 که چون صباح شافضل بن سهل آمدن بحضرت امام گفت  
 فدای تو شوم بدرستی که هر جماعت حاضر شدن اند  
 بپرعت انتظار مقدم شریف حضرتش را دارد حضرت  
 امام علیه السلام بفضل بن سهل فرمود تو پیشتر برو که  
 من از عقب تو میرسم انشاء الله تعالی و بعد از آن آب  
 طلب نموده وضو ساخت و قدری شربت موافق آشامید  
 بماند داد و آنکه بیارگاه مأمون متوجه گردید امام  
 در خدمتش رفتیم و چون داخل یارگاه شدیم مجلسی بپای  
 آراسته و محمد بن جعفر و جماعت صابین و هاشمیان

حاضر بودند و چون حضرت امام علیه السلام داخل شد  
 مأمون از جای خود برخاست و همراه مجلس بر  
 خواستند و مدتی ایستاده بودند و مأمون با آنحضرت  
 نشست بود تا آنکه حضرت امام علیه السلام ایشان را بخواب  
 مأمور ساختند و ایشان بنشستند و مأمون متوجه  
 آنحضرت بود و بنفد یک ساعت مکالمه بودند و بعد  
 از آن متوجه جاثلیق شد و گفت ای جاثلیق این مرد  
 پیر عمر من علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه  
 دختر نبی ما و از فرزندان علی بن ابی طالب است میخواهم  
 که با او نکلم نهائی و اندوی اضاف و حجة وارد سازد  
 جاثلیق گفت چون نکلم تمام و حجة و ایراد کم مرکی را که  
 احتجاج از کتاب میباید که من منکر آم و انبی تعریف نمید  
 که من ایمان با و ندارم پس حضرت رضا صلوات الله  
 علیه بجاثلیق خطاب نموده فرمود که ای نصرانی اگر

من از انجیل تو بر توحدة وارد سازم اقرار مینمائی جاثلیق  
 گفت هرگاه توان کتاب من ایراد حجة بر من نهائی من  
 عاجز می دارم بغیر این که اقرار کنم و قدرت بردفع آنچه  
 انجیل بر آن ناطق باشد انکار مرا باشد بالله که برغم انهم  
 باید که بآن اقرار و تسلیم نمایم پس حضرت امام علیه السلام  
 فرمود هر چه میخواهی پرس و جواب بشنوی جاثلیق گفت  
 چه میگوئی در بنوت عیسی علیه السلام و کتاب او  
 آیا انکار میباید میکنی حضرت علیه السلام فرمود که  
 من بنوت عیسی میگویم که بشارت داده باشد بامتن  
 خود بقدم محمد صلی الله علیه و آله و بنوت او و اقرار  
 کرده باشند بآن خوانیون و کافرم بنوت هر عیسی که  
 میری باشد بنوت محمد صلی الله علیه و آله و بکتاب او  
 و بشارت بامت خود نداده باشد بآن جاثلیق گفت  
 آیه اینست که هر که میگوید شاهد عادل ثابت میشود



حضرت امام علیه السلام فرمود بی چنین است جاثلیق  
 گفت پس دو شام دعا دل بکند از برهوت محمد که از  
 اهل ملت تو نباشند و ضارا نکند و ایشان نکند و ازنا  
 نیز شام دعا از غیر ملت ما بطلب حضرت امام علیه السلام  
 فرمود احوال اضاف دادی ای نصرانی یا قبول دار یا نه  
 شام دعا دلی که در نزد عیسی بن مریم علیه السلام بر مر  
 مقدم باشد جاثلیق گفت کیست آن شام دعا که در نزد عیسی  
 مقدم است نام او را مذکور ساز از جهت من امام علیه السلام  
 فرمود بچه میگوئی درباره یوحنا بی جاثلیق گفت بچه  
 بچ گفتی کسی را که او دوسترین جمع مردم است در نزد  
 مسیح علیه السلام حضرت فرمود که قسم میدهم ترا که  
 آبا انجیل بر من ناطق نیست که یوحنا گفت بدستی که  
 مسیح خبر داد مرا بدین شخصه عربی و یشارت داد مرا که  
 او بعد از من خواهد آمد پس من حواریان را برین یشارت

دادم و ایشان ایمان با او آوردند جاثلیق گفت ای که  
 میگوئی یوحنا گفت و از مسیح خبر داد که بشارت دهد  
 بنفوت مردی و اهل بیت و وصی او و لکن تخصیص انتم  
 او نکرد و نگفت که کی خواهد بود تا ما بدانیم پس امام  
 علیه السلام گفت اگر من کسی را بیاورم که بخواند انجیل  
 را و در انجیل ذکر محمد و اهل بیت و وصی او را بر تو نواند  
 کند آیا ایمان با وی آوری جاثلیق گفت آید ایمان از در  
 محبت شدید می آورم حضرت امام علیه السلام بقطعه  
 رومی خطاب نموده فرمود که سفر تا الانجیل را در حفظ  
 داری قطاس گفت فی پس ملتفت شد و ام جالوت  
 و فرمود که آیا انجیل خواندی را جالوت گفت بل  
 خوانده ام بسم و رقم پس حضرت با و فرمود که سفر تا ان  
 انجیل را بدستگیر و نگاه کن و اگر در آن ذکر محمد و اهل  
 بیت و وصی او باشد از برای من شهادت بدی و اگر نباشد

شهادت من و بعد از آن حضرتش شروع بخواندن سفر  
تالش فرمود و میخواند تا بدگر محمد صلی الله علیه و آله  
رسید و چون بانجا رسید توقف فرمود و گفت ای ضارا  
می پرسم از تو بحق مسیح و مادر او که دانستی من عالم  
باخیل یا ثلیق گفتم پس بعد از آن ذکر حق و اهل  
بیت و امت او را بر خواند و گفت چه میگوی ای ضارا  
این قول عیسی بن مریم هست اگر تکذیب منافی بخدا و انجیل  
بر الاطراف است پس تحقیق که تکذیب نموده موسی و عیسی  
علیهما السلام را و هرگاه این ذکر را انکار کنی قتل بر تو  
واجب میشود بجهت آنکه کافر میشوی بخدا و نبی و کاتب  
خود یا ثلیق گفت انکار میکنم چه را که انجیل از حق  
من مبین گرداند پس حضرت رضا علیه السلام فرمود بدو  
که حضرت الله تعالی ظاهر سازند حق است و شما اعتد  
خطاب نموده فرمود که بر اقرار او شاهد شوید و گفت

یا ثلیق

یا ثلیق دیگر یار که پرس هر چه میخواهی یا ثلیق گفت  
خبر ده مرا که حواری عیسی علیه السلام که عدد ایشان  
چند بود و علای انجیل چند نفر بودند امام علیه السلام  
فرمود که که حواریین دوازده نفر بودند و افضل  
و اعلم ایشان وقابود و علای ضاری سه نفر بودند  
یوحنا اکبر باخی و یوحنا بقرقینا و یوحنا دیلمی  
حارود و زردا و است ذکر نبی صلی الله علیه و آله و ذکر  
اهل بیت او و است که بشارت داد بامام عیسی  
و حق اسرائیل یعنی و اهل بیتش پس مرتبه دیگر فرمود ای  
ضرا بی والله که ما ایمان داریم بعینای که ایمان محمد  
صلی الله علیه و آله داشته باشد و ما بعینای شما  
عیسی و جبرئیل ثابت نمینمایم الا این که ضعیف و نارس  
نماز و روزه بود یا ثلیق گفت علم خود را فاسد گردانید  
و ضعیف ساختی کار خود را و حال آنکه مرا کمان بود که



تو اعلم اهل السلام و اعراف ایشانی حضرت امام علیه السلام  
 فرمود بجه سبب علم و کار خود را فاسد کردند  
 جاثلیق گفت ازین که گفت عیسی ضعیف و تارک الصوم  
 و صلو بود و حال آنکه او صایم الذمه و قائم اللیل و  
 همیشه بدین منوال بود حضرت رضا علیه السلام فرمود  
 که از برای که نماز میکرد و روزی میکرد جاثلیق چون  
 این قول امام علیه السلام را شنید لال گردید و ملتزم  
 و حضرت امام علیه السلام دیگر بار با و خطاب نمود  
 فرمود ای نصرانی از تو سوالی دارم جاثلیق گفت پرس  
 اگر مرا بر آن علم باشد جواب خواهم گفت امام علیه السلام  
 فرمود آیا انکار میکنی که عیسی علیه السلام مرده زنده  
 میکرد باذن حضرت الله تعالی جاثلیق گفت توانرا  
 پیش ازین انکار نمودی زیرا کسی که مرده زنده سازد  
 و آنکه و آنصرا علاج کند اینست که او زنده و مستوی

جواب

عبادت حضرت رضا علیه السلام فرمود که ایس  
 نیز میکرد آنچه عیسی میکرد زیرا او بر آب رفتار مینمود  
 و ایضای موقت و علاج اکمه و ابرص مینمود و کسی از  
 امت او را خدا ندانست و او را عبادت نمود بلکه حضرت  
 الله تعالی را عبادت مینمودند و دیگر خرقیل بنی علیه السلام  
 نیز کرد آنچه عیسی علیه السلام کرد و او زنده کرد و  
 پنجاه مرد را که شست سال بود که مرده بودند و بعد  
 از آن بر اس جالوت ملتفت گردید و فرمود که آیا یافتند  
 در توری که اینها اعت جوانان بنی اسرائیل بودند که بخت  
 نصر ایشا را از اسیر بنی اسرائیل اختیار نموده بود  
 در جایی که غزا کرد بیت المقدس را و ایشا را بایل برد  
 پس حضرت الله تعالی خرقیل را برانگیخت تا ایشا را زنده  
 کرد و این که میگوید در توریه است و آنرا دفع نکند  
 مگر با فری از شمار اس جالوت گفت تحقیق که ما این را

شنیده ایم و دانسته ایم حضرت امام علیه السلام فرمود  
 که راست میگوئی و بعد از آن گفتای یهودی بدست  
 بکر این سقر توریه را و حضرتش تلاوت فرمود از توریه  
 خدایه و آن یهودی با کمال حیرت و تعجب قرائت  
 آن سرور را میشنید و تعجب میکرد و بعد از آن حضرت  
 امام علیه السلام روحانی خلق نموده فرمود ای ضراف  
 انجماعت پیش از عیسی بودند یا آنکه عیسی پیش از ایشان  
 بود جاثلیق گفت ایشان پیشتر بودند پس دیگر با حضرت  
 امام انجمنت تلبیه جاثلیق که حضرت عیسی را از حق  
 احیاء موتی و انرا و آگه و انرض ربه سستی عبادت  
 میداشت فرمود که قریش نزد رسول الله صلی الله علیه  
 و آله جمعیت نموده او را درخواستند که انجمنت ایشان  
 مرده زندان سازد پس آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام  
 را با ایشان فرستاد و فرمود که برویوی جبانده و ندان

بنامها

بناهای انجماعت که ایشان میخواهند با و از بن که ای  
 فلان وای فلان وای فلان رسول الله میگوید که  
 بر خیزید باذن حضرت الله تعالی و چون علی بن ابی  
 طالب علیه السلام فرموده عمل نمود ایشان از خاک همه  
 خواستند و خاک را از سر خود می افشانند پس قریش  
 متوجه بایشان شدند و از امور ایشان سوال کردند  
 چون از آنها جواب گفتند و ایشانرا خبر دادند که محمد  
 پیغمبر از جانب حضرت الله تعالی است و دیگر گفتند  
 که دوست میداشتیم این را که ادا از خدمت حضرتش  
 کنیم و با و ایمان بیاوریم حضرت امام علیه السلام فرمود  
 که مع هذا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آگه  
 و انرض و مجانبین را بر فرمود و اکرم بهایم و پرند ما  
 و حسن و شایطین تکلم مینمود با او همه ایشان متکلم  
 میشدند و با وجود اینها همه کسی از امت او فارغ نیست



عبادت اخذ نکرد پس اصرار شما حضرت عیسی را خدا  
میدانید بواسطه اینها پس باید که التماس و خرقه را نیز  
خدا بداند و ایشان نیز آنچه عیسی علیه السلام کرد  
کردند از احیاء موتی و غیره و دیگر آنکه جمعی از بنی اسرائیل  
از طاعون که بختدار ترس مردن پس هم ایشان را حضرت  
الله تعالی در یک ساعت میرانید و اهل آن ده خطیره  
بدو ایشان کشیدند و ایشان چندان مرده در آن خطیره  
ماند بودند که استخوانهای ایشان پوسید و ریخته  
شد بود پس بنی اسرائیل بنی اسرائیل بر ایشان گذار نموده  
تعب از حال ایشان نمود پس خطاب با او رسید که میخوا  
ایشان را بجای نوزده کنیم تا به بنی اسرائیل آن بنی گفت  
نعم ای خدای من پس وحی با او شد که ندا کرد ایشان را  
تا زنده شوند پس آن بنی ندا نموده گفت استخوانهای پوسیده  
برخیزید باذن الله تعالی پس هم ایشان بیکار زنده شدن

برخواستند و خاک از خود می افشانند و دیگر حضرت  
ابرهیم خلیل رحمت صلوات الله علیه و آله در جانی که  
چهار مرغ را گرفته پاره پاره کرد و بعد از آن بر هر کوه  
جزئی از آن گذاشت و بعد از آن ندا کرد آن اجزاء همه  
سعی کنند منوی حضرتش آمدند و دیگر حضرت موسی  
بن عمران و احباب او که مفتاد نظر بودند و ایشان را حضرت  
اختیار نمود که با او رفتند بکوه طور پس ایشان بحضرتش  
گفتند که اگر الله تعالی را دیده ایم ما هم بنمای تا چنانچه  
تو دیده ما نیز به بینیم حضرت موسی گفت من حضرت الله  
تعالی را ندیده ام ایشان گفتند ما خدا را با فاش نه بینیم  
تو ایمان نمی آوری پس صاعقه ایشان را فرو گرفت و همه  
سوختند و حضرت تنها ماند پس گفتنای پروردگار  
من از بنی اسرائیل مفتاد مرد اختیار نمودم و با خود آوردم  
و الحال که من تنها بنوی قوم باز کردم کی مرا صدق و یقین

باین خبر که من بایشان بدهم که ایشان چنین گفتند و عقیقه  
ایشان را فرو گرفته بسوخت چون میخواستی که ایشان را  
ملاک گردانی بایست که پیش ازین ایشان را و مرا ملاک  
گردانی مرا و آیا ملاک میکردانی مرا با آنچه کردند  
سفیهان ما پس زنده گردانید ایشان را خدای عزوجل  
و این که کفر ای نصرانی تو افتد و دفع آن نیست زیرا  
توریه و انجیل و زبور و فرقان هر بران ناطق و گویند  
و اگر هر کس که زندگانه کرده را و برای آنکه و آنچه  
و مجازین کند باید که خدا باشد پس همه ایشان خدا  
باشند چه میکوبی ای نصرانی راست میکوبی یا بی  
جائلی گفت بلا اله الا الله که قول قول است بعد از آن  
دکریا حضرت امام علیه السلام ملتفت به آن حالوت  
شد و گفت ای یهودی من متوجه شو یعنی ده آیه که بر  
حضرت موسی نازل شده اینست که در توریه نوشته

من

است خبر محمد صلی الله علیه و آله و امت او باین عبارت  
در هنگامی که بیاید امت اخیر که تابعان شتر سوارند  
شیخ میکند و خدای را شیخ کردن مجرب و تسبیح کردن  
نوی در معبد های غیر باید که البته بخیر است ایشان  
بگردند و بملک ایشان داخل شوند تا دل های ایشان  
مطمئن گردد پس بدستی که دست های ایشان شمشیر  
ماست که انتقام می کشند با آن شمشیر ما از کافران  
اظهار زمین مسیحین در توریه آیا نوشته است رأس  
الجالوت گفت بل چنین نوشته در توریه و ما این که  
میکوبی در توریه چنین یافته ایم که میکوبی و مرتب دیگر  
امام علیه السلام بجائلی متوجه گردیده فرمود ای  
نصرانی علم تو بکتاب شیخا چونست جائلی گفت  
میدانم حرف محرف آنرا پس حضرت امام بجائلی و رابر  
جالوت خطاب نموده فرمود آیا نه اینست که ای عجمانی



از کلام اوست که فرمود ای قوم بدرستی که من دیدم  
صورت خرمسوار که بر خود پیچیده بود در آغای نوره  
شده سوار دیدیم که روشنی و مثل روشنی ماه بود پس  
مرد و ایشان گفتند ای ای که میفرمائی شیعا علیه  
السلام گفته است و دیگر حضرت امام همام علیه السلام  
بجائلیق خطاب نموده فرمود ای ضرابی یا میدانی در  
انجیل قول عیسی علیه السلام را که فرمود بدرستی که  
من میروم بسوی پروردگار شما و خود و یار قلیطاسی  
اینان کی است که شهادت میدهند برای من  
بجز چنانچه من از برای او بخوشی شهادت دادم و او اینان  
کی است که تمیز میکنند از برای شما هر چه ما را و  
اوست آنکه فضاخ همه شما را ظاهری میگرداند و  
اوست آنکه میسکند ستون که از جائلیق گفت آنچه  
از انجیل نقل میثاق ما با آن مقرب حضرت امام علیه السلام

فرمود

فرمود این که گفتیم در انجیل ثابت است یا نه جائلیق  
گفت بل ثابت است حضرت امام علیه السلام فرمود ای جائلیق  
خبر ده مرا از انجیل اول در وقتی که آنرا که دیدی در نزد که  
یافتی و چه کسی این انجیل را از جنت شما وضع نمود جائلیق  
گفت ما انجیل را که نکریم مگر یکروز و یافتیم آنرا و  
نان و پیروان آورد آنرا برای ما یوحنا و منی حضرت رضا  
علیه السلام فرمود که ای جائلیق معرفت تو بن انجیل  
و علمای آن چه بسیار گستاخچین بود که تو کار پیغمبر  
پس از جنت چه اختلاف در انجیل کرده اید و اختلاف شما  
نیت مکر در انجیل که الحال در دست دارید پس اگر  
بهمدا قول میبود در و اختلاف نمیکردید و لکن من تو  
افاده کنم علم آنرا بدانکه در حین که گردن انجیل اول شما  
جنت نمودند در نزد طایفه خود و گفتند که عیسی بن  
مرگشته شد و انجیل را که کردید و شما علمائید

در نزد شما از آن چه چیز هست پس بایشان گفت و قاف  
مرقاوس و یوحنا و متی بدستی که انجیل در سینه‌های ایشان  
و ما آنرا برای شما بیرون می‌آوریم هر یک سفری که  
در پیش ماست شما را ندهد و بر انجیل نباشد و بعد ما  
را خالی مکن تا بید که هر یک سفر خود را بشناسیم  
تا آنکه همه را جمع کنیم و قاف و مرقاوس و یوحنا و متی  
این انجیل را از جهت شما وضع نمودند بعد از آن که انجیل  
اقرار کرد که کرده بودید و این چهار کس که انجیل را از  
برای شما وضع نمودند تا گردان شاگردان اولین  
بودند ای یحنا یلیو و متی آنچه گفتیم جاثلیق گفت آنچه  
فرمودی پیش ازین میدانستم و الحال ده انتم و بهر ظاهر  
و مؤید باشد یحنا و متی علم تو بر انجیل و آنچه از حضرت تو  
شنیدیم دلم صدق و حقیقت آن گواهی میدهند و بیا  
چیز ما زیاد تر از آنچه میدانستیم الحال فهمیدیم بر دیگر

با حضرت رضا علیه السلام بجاثلیق خطاب نموده فرمود  
که شهادت این چهار نفر در پیش تو چونست جاثلیق  
گفت شهادت ایشان جایز است و مقبول زیرا ایشان  
علمای انجیل بودند و بهر چه شهادت بدهند حقیقت  
پس حضرت رضا علیه السلام بآمون و هر کس که در آنجا  
بود خطاب نموده فرمود که شاهد باشید و ایشان  
گفتند شاهد شدیم پس بجاثلیق فرمود بحق پیر و مادر  
که این را دانسته که متی گفته که مسیح بن داود بن  
ابرهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهود بن خضر بن ورفا  
نوس گفته در نسب عیسی بن مریم علیه السلام بدستی  
که کلمه الله بود که خدا آنرا در جسد آدمی حلول فرمود  
و ایشان شد و قاف گفته که عیسی بن مریم و مادر او و  
ایشان از بابت کوشش و خون بودند و روح القدس در  
ایشان داخل شد الحال توبه می‌کوی در شهادت ایشان



در بیان عیسی جاثلیق گفت که ایشان دروغ گفتند و در بار  
عیسی علیه السلام حضرت رضا علیه السلام بخاطر خطاب  
فرموده فرموده این مرد پیش ازین تزکیه ایشان نمود و  
شهادت داد که ایشان علمای انجیل اند و قول ایشان  
خواست پس جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان میخواهم که  
مرا معاف داری از کار اینجا عن حضرت امام فرمود  
تراد بار ما ایشان معاف داشتیم دیگر هر چه میخواهم  
پرس جاثلیق یا مان آمدن گفت کسی غیر من از تو سوال  
کند و مرا طاعت اینست که در میان علمای مسلمانان کسی مثل  
حضرت رضا صلوات الله علیه بر راس جالوت ملقب  
کردین فرمود که میتوان من سوال بینایی یا من از تو سوال  
کم راس جالوت گفت بلکه من از تو سوال میخایم و از تو  
قول میکنم حتی مکر از توبه یا از انجیل یا از یهود او دیا  
از آنچه در صحت ابرهیم و موسی است حضرت رضا صلوات

ع  
ن

الله

الله علیه فرمود که قول منم ای از من بخت را مکر آنچه  
ناطق باشد بر آن توبه از زبان موسی بر عمران یا آنچه  
انجیل بر آن ناطق باشد از زبان عیسی بر مریم یا زبور از  
زبان داود علیه السلام راس جالوت گفت از کجا ثابت  
میکنی نبوت محمد صلی الله علیه و آله حضرت امام علیه  
السلام فرمود بنبوت محمد صلی الله علیه و آله است موسی بر عمران  
و عیسی بر مریم و داود خلیفه حضرت الله تعالی بر مریم  
راس جالوت گفت از قول موسی بر عمران ثابت کردی  
حضرتش فرمود میدانی ای یهودی که موسی بر عمران  
وصیت نمود بنی اسرائیل را و گفت ایشان را بدستی که زنده  
باشد که بنیاد شما بنی اسرائیل را دران شما در نبوت و از تصدیق  
کنید و از و بشنوید یا میدانی که بنی اسرائیل ابرادان  
نست مکر اولاد اسمعیل و میدانی قرابت اسرائیل را با  
اسعیل و بنی را که میانه ایشانست از جانب ابرهیم علیه

السلام را بر جالوت گفتن پس که گفتی گفت موسی یا ای السلام  
 است و ما آنرا در نمیکنیم حضرت امام علیه السلام فرمود  
 دیگر فرموده آیا نیست این که این قول در نزد شما صحیح است  
 را بر جالوت گفت علی چیز است لکن میخواهم که تفسیر نماید  
 از توره رضا علیه صلوات الله تعالی فرمود که منکران  
 هستی که توره میگوید شما که آمدن نور از جانب طور  
 سینا و روشنی بخشد مردم را از کوه سینا و این شد بر  
 آنکه فاران را بر جالوت گفت این کلام از دیدن امام امام  
 از آنکه امام حضرت رضا علیه السلام فرمود من ترا از منی  
 آن آگاه کردم و فرمود اما گفتن او که آمدن نور از  
 طور سینا مراد وحی الله تعالی است که نازل شد بر موسی  
 در کوه طور سینا و اما گفتن او که روشنی بخشد مردم را  
 از کوه سینا و این کوه سینا که هست که حضرت الله تعالی  
 نبوی عیسی و فرستاد و ابوالایان کوه بود و اما گفتن

او که بلند شد آن غریب را از کوه فاران و آن کوهی است  
 از کوههای مکه بیکر و ذرا هست و دیگر شیعیانی علیه  
 السلام چنانچه تو و اصحاب تو فایده توره گفته که  
 دیدم دو سوار که از برای ایشان زمین روشن میشد  
 از ایشان هر سوار بود و دیگری بر شتر پس بگو که خبر  
 سوار چه کرد است و شتر سوار کیست را بر جالوت گفت  
 نیدانم ایشان از حضرتت بمن بگوید حضرت امام علیه السلام  
 فرمود که هر سوار عیسی بن مریم علیه السلام و شتر سوار  
 محمد است صلی الله علیه و آله این قول از توره انکار  
 میتوانی کرد را بر جالوت گفت انکار نمیکنم و دیگر بار  
 حضرت رضا علیه السلام فرمود ای را بر جالوت آیا میدانی  
 حقیقتی علیه السلام را را بر جالوت گفت میدانم امام  
 فرمود که کتاب شما ناطق است برین که او گفت آورد  
 حضرت الله تعالی بیان از کوه فاران و بر شد آسمانها از شمع



احمد و است او به داشته میشود خیل او در بحر چنانچه برشته  
 میشود در خشکی و می آورد از برای ما کتاب نو و بعد از  
 خرابی بیت المقدس و از کتاب آنرا اراده نموده آیا ای  
 راس جالوت این که گفت میدانی و بآن ایمان داری یا نه  
 جالوت گفت حقیق و بی علیه السلام این را که فرمودی  
 فرموده و ما منکر قول و نیستیم حضرت رضا صلو الله  
 علیه فرمود تحقیق که داود در زبورش گفته و تو  
 خواندی آنرا که الهی برست بر پادارنده ستم بعد از پدید  
 شدن آن آیا میدانی بی که بر پادارنده ستم باشد بعد  
 از پدید شدن آن غیر محمد صلی الله علیه و آله راس  
 جالوت گفت همین که گفتی گفته داود است ما  
 میدانیم و منکر آن نیستیم و لکن مراد او عیسی است و ایام  
 او بریده کی ستم است حضرت رضا علیه السلام فرمود  
 درست ندانسته زیرا عیسی علیه السلام مخالفت ستم

ننمود و همیشه مواظف است توبه نمینود تا زمانی که  
 حضرت الله تعالی او را نبوی خود برد و دیگر آنکه در  
 انجیل نوشته است بدرستی که بره میرود و با قلیجا  
 می آید بعد از و او سبک میکرد اند بار در او و مبین  
 میازدهم چیزها را و شهادت میدهند از برای من  
 چنانچه من شهادت از جهت او دادم و من از برای شما  
 آوردم مثلها را و او می آورد از جهت شما تا و یل یا آیا  
 قبول داری که این قول در انجیل است راس جالوت  
 گفت بلی و من منکر آن نیستم و دیگر بار حضرت امام  
 علیه السلام فرمود که از بی تو موسی بن عمران و آله  
 میثاقیم راس جالوت گفت پرس حضرت فرمود چه  
 دلیل داری بر نبوت موسی علیه السلام و چه چیز نبوت  
 او را بر تو ثابت میکرد اند اس جالوت گفت معجزه نمود  
 که هیچ یک از انبیای پیش او ننمودند حضرت فرمود

که مشایخ راس جالوت گفت یکی آنکه دریا را شکافت  
و عصاره امار کرد ایند و عصاره ابر سنک زد چنانها  
از سنک پیدا شد و بدینسان نمود و علامانند یک ظاهر  
کرد که خلقت را بر آن قدرت نیست حضرت امام فرمود  
که راست گفتی که آن مجرمها حجت نبوت او بود و چیزی  
چند نمود که جانی را بر آن قدرت نبود لکن بگو که  
نه اینچنین است که هر که دعوی نبوت کند و مجرم چند  
بنماید که خلقت را بر آن قدرت نباشد واجبست تصدیق  
نمودن او و شمارا راس جالوت گفت فی ذلک امر موسی علیه السلام  
را نظیر و مانند نیست در قرب حضرت الله تعالی پس بنا  
برین بر ما واجب نیست اقرار بنبوت کسی که دعوی نبوت  
کند تا ما دام که نمایان مجرم مثل آنچه موسی علیه السلام  
نمود حضرت فرمود که پس چگونه اقرار نموده اید باینکه  
که پیش از موسی علیه السلام بوده اند و حال آنکه ایشان

دریا

دریا را شکافتند و از سنک داد و چشمه بیرون نیاوردند  
و بدینسان نمودند و عصاره امار نکردند ایندیهودی  
گفت که هرگاه بنمایند نبوت خود چیزی که مخالف  
بمثل آن قادر نباشند هر چند بنمایند چیزی را که موسی  
نموده باشد یا بر آن باشند که موسی علیه السلام آورد  
واجبست تصدیق ایشان حضرت امام فرمود ای راس  
جالوت چه چیز ترا منع میکند از اقرار بعیسی بن مریم و حالا  
آنکه او مرده زند و ابرای ابرص را که میکند و از کل  
هسته مرغ میساخت و بر او دم میدید و آن مرغ میشد  
یا در حضرت الله تعالی راس جالوت گفت میگویند که  
او کرد آنچه میگویند اما ما ندیدیم ایم حضرت امام علیه  
السلام فرمود آنچه حضرت موسی علیه السلام کرد  
نیز ندیدیم و مشاهده نموده لکن چون ثقات اصحاب  
موسی علیه السلام بآن خبر داده اند که او چنین و چنین



کرد شهادت صدق مینماید اس جالوت گفت بلی چنین است  
 حضرت فرمود همچو شتاب خبر داده اند و بعد تو اتر  
 رسید که حضرت علیه السلام چنین کرد و چنان  
 کرد از جهت چه صدیق موسی میکند و عیسی را صدیق  
 مینماید اس جالوت ملزم شده جوابی نگفت پس حضرت  
 رضا علیه السلام فرمود که نبوت محمد صلی الله علیه و آله  
 و سایر انبیاء را هم بام عیسی قیاس کن و از علامتهای  
 نبوت محمد صلی الله علیه و آله اینست که او بنم و غیر  
 و داعی واجبه بود و کتابی یاد نکرد و پیش معلمی نزد  
 نمود و مع هذا قرانی آورد که در آن قضای انبیاء و انبیاء  
 ایشان حرفا ماکور و غیره که ششکان و آید کان  
 فاروقی قامت در آن مظهر است و مردم را از اسرار ایشان  
 و آنچه در خائهای خود میکرد ناخبر میداد و معجزات  
 بسیار که حد و حصر ندارند نمود اس جالوت باز شکام

آمد

آمده گفت خبر عیسی و غیر محمد در پیش ما جماعت  
 یهود بخت نبوتی است و بر ما لازم نیست که اقرار  
 بنبوت ایشان بنمایم مادامی که تفسیر امر ایشان نکرد  
 ایم حضرت رضا علیه السلام فرمود که پس آنچه شهادت  
 میدهد بنبوت عیسی و محمد دروغست پس دیگر بار  
 ساکت شد و جواب نگفت **ناظر اولی** ظاهر اینست  
 که اس جالوت درین قول حضرت امام علیه السلام  
 بواسطه این ساکت گردید که اگر میگفت آنچه از معجزات  
 عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله منقول است  
 و نبوت ایشان شهادت دارد دروغست آنحضرت  
 در جواب او خواست فرمود که فارق میان خبر معجزات  
 حضرت موسی علیه السلام و خبر معجزات عیسی علیه  
 السلام و خبر معجزات محمد صلی الله علیه و آله چیست  
 چون که این و آن در تو اتر و شیاع و منقول بودن از

ثقات ماویند و این نقض کلو کیر او شده مفری  
خواهست داشت حاصل کلام آنکه چون راسخ الو  
ملز و سناکت شد حضرت رضا صلوات الله علیه  
مریدان کبر را طلبیده فرمود که خبر ده مرا از زردشت که  
بر صمد قوی است دلیل تویر نبوت او چیست هر یک  
چیز چند نمود که پیش از و کنی ما نموده بود و ما  
آزادیدید و لکن از کرم ما که پشت بر بودند بنا خبر  
رسید که او چنین و چنین کرد و ما تابع او شدیم  
حضرت امام علیه السلام فرمود آئیند اینست که شما  
خبر رسید که او چنین کرد و شما تابع او شدید مریدان  
بل چنین است حضرت فرمود همچنین امتهای گذشته  
با ایشان رسید که اینها چنین معجزه نمودند و حضرت  
موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله چنین و چنان کردند  
عند شما چیست در عدم اقرار نبوت ایشان هر گاه بر

از دست نموده اید بخت خبر متواتر که بشمار رسیده که  
او آورد چیزی از معجزه که غیر او نیاورد هر یک قطع  
و ملزم کردید در جواب چیزی نکفت پس حضرت  
رضا صلوات الله و سلامه علیه بحضار مجلس خطاب  
نموده فرمود که اگر در میان شما کسی هست که غایب  
اسلام باشد و خواهد که سؤال کند یا نکند و از طلب  
خود سؤال کند تا جواب بشنود پس عمر ان ضای که در  
میان متکلمین بگما بود حضرتش خطاب نموده گفت ای  
عالمی مثل اکبر نه بسؤال ما را امر میفرمودی من  
اقلام بسؤال و جرات بر آن نمیدادم تحقیق که من بگو  
و بصره و شام و جزیره داخل شدم و متکلمین ملاقات  
نمودم کسی را ندیدم که ثابت کرد اند یکسای پوستان را که  
فایم باشد بوجدانیتش از تفرمای که از حضرت سوال  
کنم حضرت رضا علیه السلام فرمود که اگر در میان شما



عمران صافی هست آن عمران گفت بلی من عمرانم حضرت  
 فرمود ای عمران سوال کن اما از روی انصاف و بر تو  
 باد که بی انصافی و جور نمای عمران گفت ای سید و  
 مولای من والله من نمیخواهم مگر این که چیزی بر من نماند  
 شود که من متعلق با و شوم و از تو جدا و زنیایم حضرت  
 رضا صلوات الله علیه فرمود پس پرس هر چه خاطر  
 خواه انت و خاف از انجام نمودند بحیثی که بعضی  
 ایشان بعضی را منضم شد عمران گفت خبر ده مرا از کار  
 اول و از اینکه آنچه چه خلاق را خلق نمود حضرت فرمود  
 که سوالی نمودی جواب را متوجه شو و فهم اما واجب  
 پس همیشه واحد بود و کاین بود و چیزی با او نبود و  
 حدود و اعراض و پیوسته چنین خواهد بود و بعد از  
 خلق کرد خلق را مبتدا و مختلف با اعراض و حدود  
 مختلفه همچنین صفات خالق و خالق را حضرت رضا صلی الله

الله و سلامه علیه بر عمران ایراد میشود تا آنکه عمران با قوا  
 آمد و گفت شهادت میدهم باین که حضرت الله تعالی  
 چنین است که توصیف نمودی و محمد بنده او و فرستاده  
 حضرت است از جهت هدایت و دین خو و بعد از آن و  
 قبله بجهت افتاد و سلمان شد حسن بن محمد و فای گفته  
 که چون عمران صابی ملزم شد مسلمان شد همچنان  
 از ایشان بعد از آن جرات بر تکلم نمود و روز آخر رسید  
 مجلس بر هم خورد و خلق متفرق شدند و چون حضرت  
 امام علیه السلام بمنزل شریف تشریف برد بغلام آمد فرمود  
 که عمران را حاضر سازد من بحضرتش عرض کردم که  
 من مکان او را میدانم او در مکان بعضی برادران شیعه  
 می باشد حضرت فرمود که هر کی از برای او بر و او را سوار  
 نموده بنزد من حاضر ساز و چون من بفرموده عمل نموده  
 عمران را حاضر ساختم حضرتش مهریابی بسیار با و نمود و

اقرا خلع ساخت و ده هزار درهم باو عطا فرمود و طفا  
 طلبید عمر بدست راست و عمر از اطراف چپ نشاند  
 و چون طعام خورده شد حضرت عمران را مرخص ساخت  
 و فرمود که فردا صبح با نجایان تا ترا طعام مدینه بخوریم  
 و بعد از آن سایر متکلمین ببرد عمر آن جمعیت نموده  
 باو مناظره می نمودند و عمر آن حق را بر ایشان ظاهر  
 می ساخت و ایشان از مذهب خود اجتناب نموده مسلمان  
 می شدند و مأمون نیز ده هزار درهم بعرمان داد و فضل  
 بر سهل نیز مال جزیل باو از انبی داشت و حضرت امام  
 علیه السلام او را متولی صدقات بلخ کرد و اینها را از  
 نیز بسیار منفع شد که چون نسخه  
 احتیاجات شیخ طبرست که در نزد این ضعیف بود سقیم  
 و بیمار غلط بود و نسخه دیگر در آن وقت بهم نرسید که  
 با نجار جمع نماید لهذا سؤال و جواب عمران صافی

محمود

حضرت امام علیه السلام را مفضل در آنجا ایراد نمودیم  
 اگر کسی را موسی اطلاع بر آن باشد بکتاب مذکور رجوع  
 نماید و در آنجا تفصیل آنچه در میان امام علیه السلام  
 و عمران گذشته مطالعه نماید در ذکر  
 سؤالات مأمون از حضرت امام علی بن موسی الرضا  
 صلوات الله علیهما و آن اینست که از علی بن جهم  
 مروی است که او گفت حاضر شدم بمجلس مأمون در حالتی  
 حضرت رضا علیه السلام در نزد او بود مأمون بحضرت  
 خطاب نموده گفت ای فرزند رسول الله نه اینست که  
 انبیاء معصومند حضرتش فرمود بی چنین است مأمون  
 گفت پس چه معنی دارد قول حضرت الله تعالی و عَصَوْ  
 اَدَمَ رَبِّهَ فَقَوَّی حضرت امام علیه السلام فرمود که  
 حضرت الله تعالی گفت بآدم علیه  
 السلام اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا



حیث شینا

وَلَا تَقْرَأُ مَا فِيهِ الْحِكْمَةُ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ وَكَفَتْ

بایشان که مخورید از این شجره و از جنس این شجره و ایشان  
بآن شجره نزدیک نشدند و خوردند از شجره دیگر  
در حالتی که وسوسه کرد ایشان را شیطان و گفت  
نهی نکرد شمار خدای شما از این شجره بلکه نهی کرد  
شمار از نزدیک شدن شجره دیگر نهی نکرد خدای شما  
شمار از خوردن آن شجره مگر از برای آنکه هر دو قشته  
باشید یا در بهشت مخلد باشید و قسم یاد کرد که من  
شمار را نصیحت میکنم و آدم و حوا پیش از آن ندیده بودند  
که کسی قسم دروغ بخورد پس ایشان را بغیر و دلالت  
کرد و خوردند از آن شجره بواسطه اعتدای که بقسم  
اود داشتند بآنکه این مخالفت از آدم پیش از نبوت

بود و گاهی کبیره نبود که بآن مستحق دخول  
آتش و وزخ شوند بلکه از صغیر موهوبه بود که بر  
ایشان صدور آن جایز است پیش از نزول وحی بر ایشان  
و چون حضرت الله تعالی آدم را از جنت نبوت برگزید  
بعد از آن معصوم بود از صغیر و کبیر چنانچه  
حضرت الله تعالی میفرماید وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى  
ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَقَاتَلَهُ فَلَقِيَ بَشَرًا تَجَشَّعًا  
وَمِنْ آيَاتِهِ إِذْ قَالَ لِبَنِي إِدْرِيسَ ابْنِ دَاوُدَ اذْهَبَا فِي الْأَرْضِ  
إِنَّ اللَّهَ اخْتَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِزْرَانَ عَلَى  
الْعَالَمِينَ **مرا بر او فرمود** که بعضی محققین گفته اند که ایشان  
مراد حضرت امام علیه السلام از صغیر موهوبه ترك  
سنت و ارتکاب مکرر باشند نه گناهی که نسبت بکناه  
عظیم تر صغیره باشد چنانچه اذله عقليه و نقلیه بودند

دلالت میکند حاصل کلام آنکه ما مؤمن دیگر یار گفت  
حضرت امام علیه السلام که قول حضرت الله تعالی  
چه معنی دارد که در جای دیگر در بیان آدم و حوا <sup>بنوا</sup>  
قُلْ إِنِّي مَخْلُوقٌ مِنْ طِينٍ فَأَتَيْنَاهُ خَضِرًا  
<sup>و هو آدم و حوا و آدم و حوا و آدم و حوا و آدم و حوا</sup>  
السلام فرمود که حوا از برای آدم علیه السلام با صدیقین  
زاید و در هر بطریق مذکور و یک مؤث میزاید و  
آدم و حوا از حضرت الله تعالی درخواست نمود و عهد کردند  
که اگر ایشان را فرزند صالح عطا فرماید ایشان  
پیوسته از شکر کنن کان باشند چنانچه حضرت الله  
تعالی ایشان حکایت میفرماید <sup>لَقَدْ آتَيْنَا صَالِحًا</sup>  
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ و چون حضرت <sup>و هو آدم و حوا</sup>  
الله تعالی ایشان را نسل صالح  
که مستوی الخلقه و سالم از عیب بودند عطا فرمود یک

منور

صنف ذکر و یک صنف نسی بودند و این دو صنف از برای  
حضرت الله تعالی شکر اقرار دادند در هر چیزی که  
بایشان عطا فرمود و مثل ابوبن خود که آدم و حوا  
بودند شکر حضرت الله تعالی میفرمایند <sup>فَقَالَ اللَّهُ</sup>  
عَلَوْا كَبِيرًا عَالِمًا بِشَرِّكُمْ مَأْمُونًا كَفَّ شَهَادَتَهُمْ  
که تو فرزندان رسول الله و وارث علم او و یحیی و دیگر کن  
قول حضرت الله تعالی درباره ابرهیم علیه السلام  
چه معنی دارد که فرمود قُلْ إِنِّي لَأَنْبِئُكُمْ بِاللَّيْلِ رَأَى  
كوكبا قال هذا ربِّي حضرت <sup>و هو آدم و حوا</sup>  
انگاری که در آنجا مخفی بود بیرون آمد و خورد به  
صنف یک صنف عبادت زمره می نمودند و یک صنف ماه  
را می پرستیدند و صنف سیم افتاب را معبود خود  
میدانستند و چون شب شد زمره را دید و از روی کار

کلام خداوند تعالی



گفتن این خدای منست و چون غروب کند که از برای  
غروب نمودن و از خالی بحالی منتقل کرد بدین صفت  
محدث نه صفت قدیم و چون ماه را دید که باز غشت  
باز از روی انکار فرمود که این خدای منست و چون  
آن هم غروب نمود گفت اگر پروردگار من مرا هدایت  
نماید مرا آینه من از که امان خواهم بود یعنی اگر امان  
نیکرد من نیز از قوم ضالین خواهم بود و چون روز  
شد و آفتاب بر آمد از روی انکار فرمود که این خدای منست  
چون که این نیز کتراز زهره و ماه است چون که آنهم  
غروب نمود با صاف نلکه که عین زهره و ماه و آفتاب  
بودند خطاب نموده فرمود که ای قوم من بر ایم از آنچه  
شما شریک میکردانید بدستی که من توبه گردانید  
روی خود را بسوی آنکه خلق نموده است آسمانها و  
زمین را از خالق که مسلمان پاک و نیست از شرک

که گفتن خدای منست

و بر میم را در آنچه می گفت در باب زهره و ماه و آفتاب  
مراد این بود که بطلان دین ایشان را بر ایشان ظاهر  
کرد اند و بر ایشان ثابت کند که عبادت لا یقین نیست  
کمی را که صفت زهره و ماه و آفتاب باشد بلکه سزا  
وارست بکسی که خالق آنها و آسمانها و زمین است  
و آنچه بر قوم احتجاج میشود چیزی بود که پروردگار  
او با و الحام میفرمود چنانچه حضرت الله تعالی  
میفرماید **وَنَلِّكُمُ الْبُحْرَانَ أَيُّهَا مَا آتَيْنَاهُم عَلَىٰ قَوْمِهِ**  
و چون سخن **وَنَلِّكُمُ الْبُحْرَانَ** را شنیدند  
حضرت امام علی علیه السلام با پنجار رسید ما یوم نضار  
و عین حضرتش نموده هر سخن آنحضرت را شنید که مرا آگاه  
کردن از قول حضرت الله تعالی که میفرماید **وَأَنذَرْنَا**  
**قَوْمَهُمْ أَرْبَعًا كَيْفَ نَجِي الْمَوْفِقَ قَالُوا لَمْ نَقْرَأْ مِنْهَا لَٰكِنَّا**  
**مَرَّاتٍ كَثِيرًا وَنَسِئُوا** **وَنَلِّكُمُ الْبُحْرَانَ** **أَيُّهَا مَا آتَيْنَاهُم عَلَىٰ قَوْمِهِ**

وَلَكِنْ لَيْسَ لَنَا فُلٌّ حَضَرْتُ فِي جَوَابِ فَرَمُودِ بَدِستِ كِه  
حَضَرْتُ اللَّهُ تَعَالَى وَحِي فَرَسْتَاد  
بَابِ هَيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه الْبَتَّ مِنْ زَيْنِ كَانِ خَلِيلِ الْبَتَّ  
خَوَامِ نَمُودُ كِه اَكْرَاوَزِ مِنْ بَطْلِبِ كِه مَرْدِ زَنَدِ كَمِ لَنَاسِ  
مِثْلَامِ مَسْئُولِ وَنَاسِ بَدَلِ بَرِ هَيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ افْتَادِ  
كِه اَنِ خَلِيلِ اَوْ شَپَرِ كَفْتِ اِي مَرْدِ كَارِ مِنْ شَمَا  
مِنْ كِه چُونِ مَرْدِ زَنَدِ مِثْلَامِ حَضَرْتُ اللَّهُ تَعَالَى فَرَمُودِ  
اَيَا اَيْمَانِ بَانِ نَدَارِي اَبَرِ هَيْمِ كَفْتِ بِلِي دَارِ مَكْنِ مِثْلَامِ  
كِه دَرِ خَانَهْ دَلِو مَطْمَئِنِ شُودِ حَضَرْتُ اللَّهُ تَعَالَى فَرَمُودِ  
كِه چَمَانِ رُغِ رَا بَكِرِ وِپَاكِ يَارِ كِي وَدَرِ مَرِ كَوِي جَرِي  
بَكَارِ وَبَعْدِ اَزِ اَنِ بُوِي خُودِ اَنَهَارِ اَبْلَطِ تَا بِيَا بِنَدِ بُوِي  
تَوْسَعِي كِنَانِ وَبَدَانِي كِه اَللهُ عَزِيزُ وَحَكِيمُ بِلِ اَبَرِ هَيْمِ  
اَخَذِ نَمُودِ كِرْ كَسِ وَاَرَدِ كِه وِطَاوِ مِ وِخَرِ مِ بَا اَنَهَارِ  
مُتَقَرِّبِي كِرْدَانِدِ وَبِهِمْ مَخْلُوطِ كِرْدَانِدِ وَبَعْدِ اَزِ اَنِ دَرِ

كُو

كُو مِ اَزِ كُو مِ هَايِ دِه كَانِهْ كِه دَرِ خَوَالِي اَوِي وَدِ نَاجِزِي كِرْدَانِدِ  
وَمَنْقَارِ مَرِيكِ رَا دَرِ مِثْلَامِ اَنَكَشْتَانِ خُودِ نَكَا دَاشْتِ  
وَبَعْدِ اَزِ اَنِ مَرِيكِ رَا بَا سِهْ اَوَزِ كِرْدِ وَدَرِ خَالِي كِه دَرِ  
زِنْدِ اَنَهَارِ آبِ وَدَانِ كِرْدَانِشْتِه بُوِي مَرْدِ اَجْرِ اَبُوِي يَكِي بَكِرِ  
پَرِ وَاَزِ كِرْدَنْدِ وَبَاهِمِ اَمِخْتِه بَدِ نَهَايِ اَنِ چَمَانِ رُغِ دُرُوسْتِ  
شُدِ وَهَمِهْ مَنْصُومِ بَكِرْدَنْ وَسَرِ خُودِ كِرْدِيدَنْدِ وَبَاهِمِ  
مَنْقَارِ هَايِ اَنَهَارِ اَزِ دُوسْتِ كِرْدَانِشْتِ تَا آبِ وَدَانِ خُودِ نَدِ  
وَبَعْدِ اَزِ اَنِ كَفْتِ اِي بَتِّي خُدا چَا نَچِهْ مَارِ اَزِ نَدِ كِرْدَانِدِ  
خُدايِ تَرِ اَزِ نَدِ كِنَا دَا بَرِ هَيْمِ كَفْتِ بَلَكِهْ حَضَرْتُ اللَّهُ تَعَالَى  
زِنْدِ كِنْدِهْ وَمِيرِ اَنْدِهْ اَسْتِ وَاَوِي مَرِ چِرِ هَا دَرِ وِطَاوِ  
مَارِ مَوِي اَزِ اِنِ خَبَرِ نَبِي حَضَرْتُش رَا تَصْدِيقِ وَتَحْسِينِ نَمُودِهْ كَفْتِ  
خَبَرِ دِهْ مَرِ اَزِ اَفْزُولِ حَضَرْتُ اللَّهُ تَعَالَى كِه فَرَمُودِ هُوِي كِرْدَانِدِ  
مَقْضِي تَلِكِ هُوَالِ هَذَا مِنْ حِيلِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ عَدُوٌّ بَينِ

بَتِّي



حضرت رضا علیه السلام فرمود که موسی داخل شد  
در شهری از شهرهای فرعون در وقت غفلت مردم  
آن شهر که نمایین مغرب و عشا باشد دید که دو مرد  
با هم نزاع دارند و یکی از ایشان شیعه موسی و دیگر  
عدو او بود پس استغاثه نمود شیعه او با و از عدو  
او پس قضا نمود موسی بر عدو بحکم حضرت شاه  
تعالی و او فرزد و گفت موسی که این عمل شیطان بود  
بدستی که شیطان عدو و مضل مبین است یعنی نزاع  
و جنگی که میان آن دو مرد وقوع یافته بود عمل  
شیطان بودند نه آنچه موسی کرد که او را کشت مأمون  
گفت بنا برین که فرمودی قول موسی که گفت رَبِّی  
اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِّی فَعَفَّرَ لَهُ چه معنی دارد حضرت  
امام علیه السلام فرمود یعنی من وضع نمودم نفس  
خود را در غیر موضعش بسبب داخل شدن باین شهر

فاغفر

فاغفر لی یعنی مرا ستر فرمای از اعدای خود تا بر من  
ظفر نیابند که مرا میکشد فَعَفَّرَ لَهُ یعنی ستر کرد  
او را از عدو و بدستی که او غفور و رحیم است و  
موسی گفت ای پروردگار من بسبب قوتی که بمن انعام  
فرمودی کشتم آن مرد را بشت زدن با و و من میباشم  
زیاده و بر کاه کار این بلکه در راه تو جهاد میکنم  
باین قوت تا وقتی که که تو راضی شوی و دیگر روز  
موسی داخل شهر شد پس ناگه دید که آن مردی که  
دیروز از ویاری طلبید با کسی دیگر در نزاع است و از  
حضرتش یاری میطلبد موسی علیه السلام با و گفت بدست  
که تو غوی مبینی که دیروز با کسی نزاع میکردی و امروز  
هم با مردی نزاع و قتال مینمائی هر آینه ترا اید و آزاد  
میرسانم پس چون ازاده شود که آن عدو را تنبیه نماید  
آن مرد شیعه موسی کمان کرد که میخواهد او را تنبیه

کند گفت ای موسی یا میخواهی مرا نیز بکشی چنانچه نفسی  
 را دیروز کشتی تو میخواهی که نباشی مگر چاردرز  
 و میخواهی که از کرم مصلحین باشی باز مأمون حضرتش  
 را تصدیق و تحسین نموده گفت پس بنا برین که فرمود  
 قول موسی مفرعون را که فعلتها و انما من الضالین  
 بچه معنی خواهد بود حضرت امام علیه السلام فرمود  
 که موسی علیه السلام چون بنزد فرعون آمد فرمود  
 یا و کنت و ضلک فعلک التي ضلک و انت من الکاذب  
 حضرت موسی فرمود فعلتها اذا و انما من الضالین یعنی  
 راه را که کرده بودم که به خوردم بشهر تو پس کی بختم  
 از شما چون که ترسیدم از شما پس بهرورد کار من بکم  
 موافقت فرمود و مرا از مرسلین گردانید و حضرت امام  
 از جهت این تاویل شاهیدی را نموده فرمود که گفت  
 حضرت الله تعالی بنی خود محمد صلی الله علیه و آله را

مجلس

یحذیک بینهما فای یعنی نه ترا بیم یعنی وحید یافت پروردگار  
 تو و مردم را بسوی تو میل فرمود و فرمود و وجدک  
 ضالاکم هدی یعنی و نه ترا یافت که شد در نزد قومش  
 پس هدایت کرد ایشانرا بهرقت تو و فرمود و  
 وجدک عاقلان فاعنی یعنی غنی گردانید ترا باین که دعای  
 ترا مستجاب کرد پس دیگر بار مأمون حضرتش تحسین  
 نموده گفت قول حضرت الله تعالی که فرمود و لما جاء  
 موسی لمیقاتنا و کله دربه قال رب انی انظر انک قال

ان انی انی آنچه معنی دارد و چون جایز باشد که کلمه الله  
 موسی بن عمران نداند که رؤیت بر حضرت الله تعالی  
 جایز نیست تا این که رؤیت را بطلب حضرت امام علیه  
 السلام فرموده که کلیم الله موسی بر عمران علیه  
 السلام میدادست که حضرت الله تعالی اعز و اجل است



از آن که بچشم دیده شود لکن چون حضرت الله تعالی  
 با او تکلم فرمود و او نیز دیک خود خواند با او از گفت  
 این خبر را ب قوم خود داد و گفت که حضرت الله بامن  
 تکلم نمود و مرا نزد یک خود طلبید بامن را از گفت ایشان  
 گفت که ما باین قول ایمان نمی آوریم تا آنکه بشنویم کلام  
 او را چنانچه توشینده و قوم موسی هفت صد هزار مرد  
 بودند و ایشان هفتاد هزار مرد برگزید و از آن هفت  
 هزار و از آن هفت هزار هفتصد و از آن هفتصد هفت  
 مرد برگزید از جهت میقات حضرت الله تعالی پس  
 با ایشان بطور سیاه رفت و ایشان را بر صخره کوه باز  
 داشت و خود بیالای کوه برآمد و از حضرت الله تعالی  
 درخواست که با او تکلم فرماید بخوی که قوم کلام  
 حضرتش را بشنوند پس حضرت الله تعالی با او تکلم نمود  
 و قوم شنیدند کلام الله را از بالا و نیز و راست

و چپ و پشت و پیش نیز حضرت الله تعالی کلام  
 در درخت ایجاد فرمود و بعد از آن آنرا می کرد بر سر  
 تا اینکه قوم از همه وجوه شنیدند و دیگر بار گفتند  
 ما را قبول نیست که آنچه شنیدیم کلام خدای عز و جل  
 تا او را فاش و آشکارانه بنیم و چون چنین امر عظیمی را  
 خواسته است بکار نمودند پس صاعقه از حضرت الله  
 تعالی ایشان را در یافته هر یک را بشوخت حضرت الله  
 و مناجات کرد و گفت ای پروردگار من جواب باین آیه را  
 راجه بگویر چون بگویند که توانی از اهلک  
 ساختی و در دعوی مناجات با حضرت قاضی الحاکم  
 صادق بودی پس حضرت الله تعالی ایشان را زنده کرد  
 با موسی بر رفتند و حضرت موسی می گفتند که اگر راست  
 میخویدی که الله تعالی خود را بتو و ما بنماید البته صفا  
 میشود ما او را می دیدیم و حق معرفت از جهت ما حاصل

میشد حضرت موسی علیه السلام فرمود ای قوم حضرت  
 الله تعالى باین چشم محالت که دیده شود زیرا  
 او میگوید بکینیت نیست و معرفت و از جهات ایات  
 و علامات حاصل میکرد پس ایشان را برام نموده  
 گفتند ما بنوایمان می آوریم تا این که میگویم استدعا  
 نمایم پس حضرت موسی علیه السلام گفت ای پورده  
 من تو دانایی و میشوی آنچه را که ایشان میکنند و  
 میطلبند و صلاح ایشان را تو می دانایی پس حضرت  
 الله تعالى موسی و حمی کرد که آنچه ایشان میطلبند  
 از ما است تا کنی که تو معذوری لهذا مؤمنی نیست  
 اَرَأَيْتَ أَنْظُرَ إِلَيْكَ كَقَدْ وَارَ حَضْرَتِ اللَّهِ تَعَالَى  
 لَنْ تَرَاهُ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجِبَلِ فَإِنَّهُ يَنْقَرُ  
 مَكَانَهُ قَتَوْتُ  
 تَرَاهُ جَوَابِ شَدِيد و چون حضرت الله

حال

تعالى باینه از آیات بگوید طور تجلی فرمود که از همه  
 شکافت و موسی علیه السلام بهوش شد و بفنا و چون  
 بهوش آمد گفت الهی بیوی تو بازگشت کردم و معرفتی  
 که داشتم رجوع نمود و از جهل قوم در گذشتم و من  
 اول مؤمنین باینم که حضرت را بچشم نتوان دید  
 که ما مون چند سوال دیگر هم از حضرت  
 رضا صلوات الله علیه نمود و همه را جواب شنیدیم  
 نمود و در آخر گفت سینه مرا فضا بخشیدی ای فرزند  
 رسول الله و واضح کردی آنچه بر من مشتبه بود خدا  
 عز و جل ترا از جانب انبیا و از اسلام جز اخیر دهد  
 در ذکر مکالمه و مناظره حضرت  
 امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد صلوات الله و آله  
 علیه چنانچه در کتب معتبره مخالف و موافق مظهر  
 است باینجی ترا که قاضی عراق بود در کتاب



احتیاج اندیان بن شب مذکور است که او گفت چو  
 مأمون اراده نمود که دختر خود ام الفضل را بحضرت  
 جواد علیه السلام بدهد عباسیان این معنی را بخود  
 عظیم داشتند که آن کردند که این هم آخر منتهی  
 میکرد با آنچه در باب حضرت رضا علیه السلام  
 از ولایت عهد نوی داد پس همه ایشان در نزد مأمون  
 جمعیت نموده گفتند ای امیر المومنین دیگر با این چه  
 اراده ایست که کرده و دختر خود را میخواهی بخشند  
 علی بدی و ما میترسیم که آخرین ولتی را که حضرت  
 الله تعالی بآل عباس از ایشان داشته از ایشان ببرد  
 کرد و بآل بوطالب منتقل شود و تو این را میدانی که  
 میان ما و ایشان در زمان پیش و درین زمان چونست  
 و خلفای باشند که پیش از تو بودند با این جماعت چه  
 نحو سلوک می نمودند که ایشان را بپوشه بیعت و از خود

دور میداشتند و همیشه مادر تفرقه بود و از آنچه باید  
 او رضا میکردی تا آنکه خدا شرا و اکفایت کرد باز  
 ما و الحال را بخدا سوگند میدهم که این رعایت که به  
 پیر و درین اوقات پیش نهاد خود ساخته از خود صرف  
 نمایی و از دور گذری و این رعایت را با اهل بیت خود  
 بعمل آوری و دختر را با ایشان بدی مأمون چون این  
 کلمات و امیه را از جماعت عباسیه شنید گفت  
 یا ایشان که آنچه گفتید از عداوت خود با آل ابی طالب  
 بآن عداوت پیوسته شما بودید و اگر اضا فیه  
 ایشان در همه چیز و از هر جهات از شما اولی و لاحق  
 اند و اینکه گفتید خلفای پیش از من ایشان را بیعت  
 میداشتند این عمل ایشان بدی میکردند و غایت صله  
 و محبت میکردند و من بخلافی عز و جل پناه میجویم از این عمل  
 والله که پیشیمان نیستم از آنچه با رضا کردم و چون

از اختلاف و ولع هم کرد اندین او پیشمان باشم  
و حال آنکه اول من میخواستم که خلافت را از خود بکنم  
نموده باو بدهم و ابی کرد و قبول نمود و این که درین  
اوقات پیرا و ابو جعفر را بر کزین ام بیست قشیر زینست  
که او را از جمیع اصناف خلق در فضل و کرامت هست  
با وجود صغر سن و ارشادای عزوجل میخواهم که آنچه  
من از او میدانم بر شما و سایر مردم مظاهر گردد تا بدانید  
که من در باب او غلط نکرده ام چون عباسیه ایضاً  
مأمون را در باب حضرت جواد مشاهده نمودند  
گفتند که او الحال طفل است چون بچاداری که دختر  
خود را باو بدی پیرا و ابی بعلی پیرا را آورفته و اذاب  
تعلیم کند و بعد از آن هر چه خواهد در باب او بعمل  
آورد مأمون گفت ولی بر شما ای جماعت نادان این را  
ندانسته اید که علم این خاندان از جانب حضرت الله

خلال

تعالی است و بالهام است و پدران او همیشه در  
علم دین و سایر علوم از خلق مستغنی بوده اند و اگر  
خواهید او را امتحان نمایند تا آنچه میگویم بر شما  
نیز ظاهر گردد عباسیه گفتند الحال انصاف  
دادی و ما را راضی کردی پس بکنار ما ران تا آنکه کمی  
را مقرب نمایم تا در حضور حضرت تواز و چیزی پیرا  
اگر او جواب بطریق صواب بگوید ما را بعد از آن بر  
توا اعتراض نمیند و بر عام و خاص جودت رأی ظاهر  
میکرد و اگر جواب نتواند گفتن توازین اراده که  
کرده در کد مأمون گفت چنین کنی پس عباسیه  
از پیش مأمون بیرون رفتند و با هم اجتماع نموده در  
باب مناظره حضرت جواد علیه السلام بحثی بآتش  
و انتخاب نمودند و یا یکدیگر گفتند که او قاضی  
و افضل از جمیع اهل زمانست شاید که چیزی ازین



پس پرسید که او جواب آنرا نداند و عجز او برین مرد  
یعنی مأمون ظاهر کرد و ما ازین دغدغه  
فارغ شویم پس مسئله ایشان به پیش بچی آمدند و  
بسیار با و وعده نمودند که او از حضرت جواد ع  
پرسد که جواب آنرا نداند بچی قبول کرد و ایشان ببرد  
مأمون آمدند و روزی را مقرر نمودند که در روز  
در مجلس مأمون آن اجتماع واقع شود و چون در روز  
اجتماع واقع شد مأمون فرمود تا مستندی از حضرت  
جواد علیه السلام مهیا ساختند و حضرت جواد علیه  
السلام بر روی مسند نشست و بچی در برابر حضرت  
قرار گرفته مردم دیگر هر یک در جای که مناسب  
مرتبه او بود قرار گرفتند و بچی مأمون خطاب نمود  
گفت امیر المؤمنین را اذن هست که من یا ابو جعفر  
در مسئله تکلم نمایم مأمون گفت از حضرتش اذن بطلب

پس بچی بحضرت جواد علیه السلام متوجه شد و گفت  
فدای تو شوم اذن میدهی که آنحضرت مسئله بپرسم  
حضرت امام علیه السلام فرمود پس آنچه میخواهی  
بچی گفت فدای تو شوم چه میگوئی در غرضی که  
صیدی را بکشد حضرت فرمود که آن محرم صید  
را احل گشته یا در حریم بود آن محرم یا جاهل بما  
آنرا گشته یا خطا محرم خر بود یا بنده کوچک بوده  
محرم یا بزرگ آن کشته را قلیش بوده یا پیش از آن هم  
صیدی را گشته آن صید پرندگان بوده یا غیر پرندگان  
صید کوچک یا بزرگ آن محرم در فعل خود مصرع  
یا پیشان شده در شب کشته صید یا در روز و لنگر  
او بصره بوده یا بحدی مختصر مانند آثار عجز بر کعبه  
او ظاهر شد بحدی که بر همه مردم عجز و انقطاع  
او معلوم کردید چون مأمون چنین دید گفت حمد

مرخداى را که مر این نعمت و توفیق عطا فرموده که  
این چنین اراده کرده ام و رجوعت عباسین کرد  
گفت دانستید که چه کس را انکار می نمودید و نگا  
با من می کردید و بحضور علی نه السلام متوجه شد  
و گفت خطبه بخوان ای جعفر خدا مرا فدای تو کند  
من را ضمیمه درخت خود ام الفضل را بتوزیع می نمایم  
بر غداغ قوم پس حضرت امام علیه السلام خطبه  
خواند از طریق بیایحاب و قبول واقع شد و نامون  
جواب و عطایای بسیار با اهل مجلس داد و اکثر مردم  
مستغرق شدند و قلیلی از خواص ماندند پس مأمون  
بحضرت امام علیه السلام متوجه شد و گفت خدا  
مرا فدای تو کند اگر مناسب دانی وجوه صیدی  
که فرمودی از برای ما بین ما از تا از جناب تو  
مستفید شویم حضرت فرمود که اگر مخیر صیدی را

در حل بکشد و صید پرند و بزرگ باشد پس بر او  
که سفندی و اگر آنرا در حرم بکشد جزای آن دو مطلقا  
است و اگر جوجه پرند را در حل بکشد بر او  
بزه شیرست و اگر در حرم بکشد بر او شیر و  
قیمت آن جوجه و اگر آن صید از وحوش باشد و آن  
خرو وحشی باشد بر او ست کاوی و اگر شتر مرغ یا  
بر او ست شتری و اگر آهو باشد بر او ست کوه  
سفندی و اگر اینها را که گفته ام در حرم بکشد بر او  
جزای مضاعف و اگر بخورد بر مخمر چیزی که مخمر  
هدی باشد و احرام او هر چه باشد بر او ست که آنرا  
در منی قربان کند و اگر احرامش بعمره باشد پس  
باید که آنرا در مکه قربان کند و جزای صید بر عالم  
و جاهل مساویست و در عهدگاه بر آن ثابتست  
و در خطاکا هم از برای او نیست و کفاره خر بر نفس



اوست ویند را سیدش باید داد و صغیر را کنافه  
 نیک و بر کیر است کفان و بر او واجبست و از  
 نادم عقاب اخروی ساقط است و مضر را عقاب  
 در آخرت واجبست پس مامون حضرتش را تخنیه  
 نموده التماس نمود که حضرتش نیز از یحیی بر اکتف  
 مسئله پرسید پس حضرت امام علیه السلام بخی خطاب  
 نموده فرمود که از تو مسئله پرسیم یحیی گفت خدا  
 مرا فدای تو گرداند اختیار با حضرتش تشریح  
 خاطر شریف حضرتش تو خواهی امد از من پرس اگر چه  
 آزاد ام بجز تنه عرض می نمایم و الا از حضرتش استفا  
 میکنم پس حضرت جواب داد علیه السلام فرمود که چه  
 میگوید در تنه که مردی اقول روز با و نظر کند  
 و نظر او بر آن زن حرام باشد و چون وقت چاشت شد  
 نظر کردن بر او حلال شود بر آن مرد و چون وقت

ظهر در آید نظر بر آن زن آفرود حرام شود و چون وقت  
 عصر شود حلال شود و چون آفتاب غروب کند  
 بر او حرام گردد و در وقت عشا آخر بر او حلال  
 شود و در نصف شب بر او حرام شود و چون فجر  
 طلوع نماید بر او حلال گردد بگو که حال این  
 چیست و از جهت چه در اوقات مذکور بر آن مرد  
 حلال میشود و حرام میگردد یحیی گفت خدا مرا فدا  
 تو کند من جواب این مسئله را نمیدانم و وجه آن بر  
 من ظاهر نیست اگر بر ما افاده فرمائی میتوانم بگویم  
 حضرت امام علیه السلام فرمود که این زن کینه نیست  
 که از کسی باشد و اجنبی بر او نظر کند در اقول روز و آن  
 نظر بر او حرام باشد و چون وقت چاشت در آید آن کینه را  
 ابتیاع نماید و حلال شود و در وقت ظهر آن کینه را  
 راناند نماید بر او حرام شود و در وقت عصر او را نکاح

کند بر او حلال شود و در وقت مغرب او را اظهار کند  
 بر او حرام شود و در وقت عشاء آخر کفاره ظاهر  
 بدهد و آن حلال گردد و چون نصف شب در آید  
 او را طلاق دهد بر او حرام شود و چون فجر طلوع کند  
 و بر او حلال گردد پس مأمون با اهل بیت خود  
 رجوع نمود و گفت ای اکی در میان شما هست که  
 از این مسئله جواب بگوید مثل آن که ابو جعفر گفت  
 آنچه را که پیش گذشت بدانند هم ایشان گفتند  
 والله که فی و امیر المؤمنین عالم است با آنچه اختیار  
 فرمود مأمون دیگر بایشان خطاب نموده گفت  
 اهل این خاندان مخصوص اند با آنچه امر و زانو  
 نمیدید و شنیدید جعفر بن و کبر دخلی در آن ندارد  
 و صغیر مانع آن نیست و این را ندانسته اید که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله ابتدای دعوت خود را بعلی

در وقت عشاء

بن ابی طالب بکرد و او در آن حین ده ساله بود و اطفال  
 دیگر را که با او هم سن بودند از قریش و غیر  
 قریش در آن سن دعوت نمود و از علی بن ابی طالب  
 اسلام را قبول کرد و حکم با سلام او نمود از حیر  
 و حیرین در سن شش سالگی پیغمبر گرفت و از اطفال  
 دیگر که درین سن بودند نیز گرفت شما میدانید که حضرت  
 الله تعالی اینجا عت با چه کرامت مخصوص گردانید  
 و ایشانند که حضرت الله تعالی در شان ایشان فرمود  
 ذریه بعضیها من بعض و ایشانند که بر اثر ایشان جانش  
 آنچه بر او ایشان جریان دارد همه جناسین گفتند  
 راست گفتی و صدق تو بر ما محقق بود و در کتاب  
 احتجاجات مسطور است که بعد ازین واقعه  
 روزی حضرت جواد علیه السلام در مجلس  
 مأمون تشریف داشت و در آن روز نیز یکی بن



اکثم باجمعی از عباسیین و غیرهم در آنجا حاضر بودند  
 و از هر جا حرفی می‌گفت پس یحیی بآن سر و خطا  
 نموده گفت ای فرزند رسول الله چه می‌فرمائی در باب  
 حدیث مروی که جبرئیل علیه السلام نزول فرموده  
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای محمد  
 خدای عز و جل تو سلام میرساند و میفرماید از  
 ابوبکر پیرس که چنانچه من از تو راضیم او از من  
 راضی هست یا فی حضرت جواب داد علیه السلام فرمود  
 که من فضل ابوبکر را انکار نمی‌نمایم لکن واجبست  
 بر آن کس که این حدیث را روایت میکند که نظر  
 کند در حدیثی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حج  
 الوداع فرمود که دروغ گوی که از زبان من دروغ  
 می‌گوید بسیار شده و بسیار خواهد شد بعد از من و  
 هر که از روی عهد من دروغ بگوید هر آینه البته

چون

نشین او بر کزین در آتش دوزخ است پس هر  
 حدیثی که بشمار برسد آنرا بکتاب الهی و ست من  
 بسجید اگر موافق باشد اخذ نمائید و اگر مخالف  
 باشد آنرا اخذ نمائید و این حدیثی که تو روایت  
 کردی ای یحیی موافق کتاب الله نیست زیرا  
 حضرت الله تعالی میفرماید وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ  
 وَتَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَدَّيْكَرُ مُوَدِّعٍ أَفَرَأَيْتَ  
 إِنْ يَدْعُونَ مِنْ جَهَنَّمَ لَوْ يَدْعُونَ إِلَهُ حَكِيمًا فَهَلْ يَنْصُرُهُم

عنه انهم لا یستجیبون له الا ان یتوکلوا علیه و ان یتوکلوا علیه فلیل یضلوا و ان یتوکلوا علیه فلیل یتوکلوا علیه

پس حضرت الله تعالی عز و جل است از آن که  
 از و مخفی باشد رضا و عدم رضای ابوبکر تا آنکه  
 سؤال کند سر دل او را و دیگر یحیی گفت چه می‌فرماید  
 ای فرزند رسول خدای در حدیث مروی از رسول

الله صلى الله عليه وآله که فرمود ابو بکر و عمر  
 در زمین مثل جبرئیل و میکائیل اندر آسمان  
 حضرت جواد علیه السلام در جواب فرمود این  
 حدیث هم منظور فيه است نه اجبرئیل و میکائیل  
 دو ملک مقربند که هرگز عصیان حضرت الله  
 تعالی نکردند و اطاعت هرگز مفارقت نمودند  
 و ابو بکر و عمر را اکثر ايام عمر بشارت گذشت و چون  
 چنین است حال می نماید که رسول الله صلى الله  
 علیه وآله تشبیه کند ایشان را با آن دو ملک مقرب  
 و دیگر بچی گفت حدیث دیگر روایت میکند که  
 رسول الله صلى الله علیه وآله فرمود ابو بکر و عمر  
 سید کمال اهل بهشتند درین حدیث چه میفرماید  
 ای فرزند رسول الله حضرت امام علیه السلام فرمود  
 این حدیث هم محالست زیرا اهل بهشت هم جوان

میشود

میباشند و در میان ایشان کمال میباشند و این  
 حدیث را بنی امیه وضع نمودند در مقابل این حدیث  
 متفق علیه که رسول الله صلى الله علیه وآله در  
 باب حسن و حین علیهما السلام فرمود ایشان  
 سید شباب اهل بهشتند و دیگر بچی گفت  
 درین حدیث چه میفرماید ای فرزند رسول خدا که  
 رسول الله صلى الله علیه وآله فرمود بدرستی که عمر  
 الخطاب چراغ اهل بهشت است حضرت جواد صلوات  
 الله علیه فرمود این حدیث نیز محال است بواسطه  
 آنکه در بهشت ملائکه مقرب و آدم و محمد و جمیع  
 انبیاء و مرسلین میباشند چون تواند بود که اهل  
 بهشت از انوار ایشان روشن میباشند و از نور عمر  
 روشن میباشند بچی گفت دیگر مر ویست که رسول  
 الله صلى الله علیه وآله فرمود سیکه از زبان عمر

حدیثی است که در بعضی کتب آمده است که رسول الله صلى الله علیه وآله فرمود که من و ابوبکر و عمر و جبرئیل و میکائیل در بهشت هستیم و این حدیث را بنی امیه وضع نمودند در مقابل این حدیث متفق علیه که رسول الله صلى الله علیه وآله در باب حسن و حین علیهما السلام فرمود ایشان سید شباب اهل بهشتند و دیگر بچی گفت درین حدیث چه میفرماید ای فرزند رسول خدا که رسول الله صلى الله علیه وآله فرمود بدرستی که عمر الخطاب چراغ اهل بهشت است حضرت جواد صلوات الله علیه فرمود این حدیث نیز محال است بواسطه آنکه در بهشت ملائکه مقرب و آدم و محمد و جمیع انبیاء و مرسلین میباشند چون تواند بود که اهل بهشت از انوار ایشان روشن میباشند و از نور عمر روشن میباشند بچی گفت دیگر مر ویست که رسول الله صلى الله علیه وآله فرمود سیکه از زبان عمر



ناطق حضرت امام علیه السلام فرمود که من انکار  
فضل عمر بنیکم اقبالین هست که ابوبکر افضل از عمر  
و او در منبر گفت بد زنی که مرا شیطان است که  
مرا اغوا می نماید که از طریق مستقیم میل نمایم  
مانع شویدی بچی گفت دیگر روایت می کند که رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود اگر من مبعوث میشد  
مراینه عمر مبعوث خواهم شد حضرت فرمود که  
آلهی است که تراست از حدیث و حضرت الله تعالی  
میفرماید وَاِذْ اخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَرَبَّكَ  
نُوحٍ مِنْ اَنْفُسِهِمْ اَلَمْ يَسْمَعْ اَنْتُمْ لَعْنَتِي اَمْ لَمْ تَحِطُوا  
پس حضرت  
الله تعالی خدا نموده میثاق پیغمبر آنرا و درین صورت  
چون ممکن است که میثاق خور تبدیل نماید و دیگر  
آنکه انبیاء علیهم السلام یک چشم بر هم زدند مشرک

نیز

نبودند چون ممکن است که بنیوت مبعوث شود کسی  
که در اکثر عمر مشرک بوده باشد و دیگر آنکه رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود که من نبی بودم و آدم  
منور در میان روح و جسد بود بچی گفت و دیگر  
مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
که در هیچ مرتبه تاخیر وحی از من نشد مگر آنکه  
کان کردم که بآل خطاب وحی نازل گشته  
حضرت فرمود این نیز محال است زیرا جایز نیست که  
نبی صلی الله علیه و آله در نبوت خود شک کند و حضرت  
الله تعالی فرموده الله يُصْطَفِي مِنْ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا  
وَمِنْ النَّاسِ

و چون ممکن تواند بود که نبوت منتقل شود از کس  
او را خدای عز و جل از جهت نبوت برگزید باشد

بسوی کسی که شرک و دزدیده باشد حضرت الله تعالی  
 عیسی گفت دیگر مرویت که رسول الله صلی الله علیه  
 وآله فرمود که اگر عذاب نازل میشد غیر عمر  
 کی نجات می یافت حضرت امام علیه السلام فرمود  
 این هم محالست زیرا حضرت الله تعالی فرموده و یا  
 کَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبًا  
 وَهُمْ كَيْتَعَفُّونَ **سوم** که در حدیث آمده است  
 رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که اگر کسی از شما  
 پس درین آیه حضرت الله تعالی خبر داده که عذاب  
 نمیکند احدی را مادام که رسول الله صلی الله علیه  
 وآله در میان ایشان باشد و مادام که ایشان استغفار  
 کنند باشند **فصل چهارم** در ذکر مکالمه و  
 مناظره حضرت امام ابوالحسن علیه السلام

القی

القی صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه در کباب  
 احتجاجات شیخ طبرسی رضی الله تعالی عنه از ابی  
 عبد الله بن زیاد مرویت که چون متوکل را  
 زهر دادند نذر کرد که اگر شفا یا بد مال بسیار  
 تصدق نماید و چون از آن آموختند از رحمت استغفار  
 بنویشتند و فرستاد و پرسید که چون در نذر مال بسیار  
 گفتیم چرا چه فایده باید داد تا بری الذمه شوم ایشان  
 مخلف شدند بعضی گفتند هزار درهم باید داد تا  
 برآید ذمه حاصل گردد و بعضی گفتند هزار درهم  
 باید تصدق نمود متوکل در ماند و ندانست که بقول  
 کدام یک عمل نماید پس حسن حاجب گفت اگر من از  
 برای تو قول حق را تحصیل نمایم پس چه خواهی داد  
 متوکل گفت اگر تو درین باب قول حق بیاوی من تو  
 ده هزار درهم میدهم و اگر نه صد تا زیاده بخواهم

در حدیثی دیگر که در کتب معتبره آمده است



زدن گفت راضی پس بخانه هادی علیه السلام  
 آمدن از حضرتش سؤال نمود حضرت فرمود با و بگو  
 که مشتاد درم تصدق نماید حسن چون قول آنحضرت  
 را متوکل گفت متوکل طلب دلیل کرد گفت عیبه  
 مشتاد درم باید داد حضرت فرمود که خدای عزوجل  
 بنی خود گفته لقد نصرتكم الله فی موافق کثیره  
**حسن** **محقق** **باین** **که** **شما** **را** **معاون** **دهم** **و** **بسیار**  
 و چون موافق را تعداد نمودیم از مشتاد زیاده نیست  
 حسن چون متوکل را باین دلیل اخبار کرد بسیار  
 فرحناک شد و بحسن ده هزار درهم داد و دیگر درگاه  
 احتجاج مطهر است که در نزد متوکل مرده نصرانی  
 بود و او با زن مسلمانی زنا کرد و چون متوکل خواست  
 که اجرای حد بر او کند او مسلمان شد متوکل  
 حیران شد که چه کند بچی این آکم که قاضی عرفی بود

کز

گفت که منهدم کرد ایندایمان او کفر او را و آن عمل  
 زنا ی او را و بعضی دیگر از فقها گفتند او را سه حد باید  
 زد و دیگر فقها هر یک چیزی گفتند پس متوکل  
 رقعہ بحضور ابوالحسن علی الهادی علیه السلام  
 نوشته ازان سرور سؤال نمود که در باب نصرانی  
 چه باید کرد حضرتش در جواب نوشت که او را  
 چندان باید زد تا بمیرد بچی ترا کتم و سایر فقها قول  
 حضرتش را انکار نمودند و متوکل گفت که دلیل  
 این قول را از تو پرس تا ما نیز بشنوم زیرا برین قول  
 نه کتاب فاطمات و نه سنت دلالت میکند  
 متوکل با رد دیگر با آنحضرت نوشت که قهای مسلمان  
 این قول را انکار میکنند که این خلاف مدلول  
 کتاب و سنت است اگر دلیل برین قول حضرتش را  
 باشد بیان فرمائی تا آنکه ما را نیز معرفت حاصل

و بگویند

کرد حضرت هادی صلوات الله علیه نوشت  
بسم الله الرحمن الرحيم قلنا وانا سنا قالوا امنا  
يا الله وحده وكفرنا بما كان به مشركين فلم يلك نفعهم  
ايها الضمير والالح

استاد

گفته و تامل در ۱۱۰۰ جلد این سخن و در هر یک از این کتب باقی است  
چون که در ۱۰۰۰ جلد است

پس متوکل فرمود تا او را چندان بزدند تا ببرد  
و هم در کتاب احتجاج از حضرت ابوالحسن علی بن  
محمد هادی صلوات الله علیه مرویست که  
آنحضرت یکی از شیعیان را بپایانگی از جواب  
در مذهب تکلم نموده او را ملزم و مایلید گردانید  
عظیم و تکریم بسیار نمود و در مجلسی که اکثر علویین  
و بنی هاشم بودند آن شیعه را بر همه تفوق داده  
بر روی مسندی که بود نشاند و متوجه باو گردید

شمالو

و با او تکلم می نمود این که در بر علویین و بنی هاشم  
دشوار نمود اما علویین رعایت ادب نموده بحضرتش  
خبر نمی گفتند و شیخی از بنی هاشم گفت ای فرزندان رسول  
الله آیا جایز است که عامی را بر نادان و بنی هاشم  
ترجیح دادی حضرت هادی صلوات الله علیه فرمود  
که این جناعت بر شما باد که مصداق این آیه باشید  
الْمُتَرِ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا ضَيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يَدْعُونَ  
إِلَى الْكِتَابِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَقُولُونَ فَرَّقُوا بَيْنَهُمْ وَهُمْ مَعْزُومُونَ

که ستمگانی این کلمه را در میان بنی هاشم و دیگران می دانند و می گویند که این کلمه را

ایا را خبی می تدبیر حکم کتاب الهی هم ایشان گفتند بلی  
را ضیم حضرتش فرمود که نه حضرت الله تعالی فرموده  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفْتَرُوا عَلَى الْخَالِيسِ فَأَفْتُوا  
فَافْتُوا لَهُمْ



بفتح الله لكم تا انجا که فرموده والذين آمنوا العلم  
درجات پس حضرت الله تعالی را خلی نیست مگر باین  
که مؤمن عالم را بر مؤمن غیر عالم رفعت باشد چنانچه  
راخی نیست مگر باینکه مؤمن را بر غیر مؤمن رفعت  
باشد بگویند پس که حضرت الله تعالی فرموده  
که يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَالْعِلْمَ درجات  
بگویند تا انجا که فرموده  
یا فرموده که يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا أَشْرَفَ الْمَسْكِينَةِ  
و دیگر بگویند که نه حضرت الله  
تعالی فرموده مَلِكٌ يَتَوَلَّى الَّذِينَ يُعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا  
يُعْلَمُونَ پس از بحث چه ملائکه را میباید  
درین که این مرد را رفعت دادیم در صورتی که ندانم

عز وجل او را رفعت داده است و این که این مرد آن مرد  
ناصبی را در هم شکسته بختهای الهی افضل است از  
هر شرف و نسب چون سخن حضرت با نوح رسید یکی  
از عیالین گفت ای فرزند رسول الله فدا و منزلت  
ما را ناقص کردی ازین جهت که بنی امی را بر ما  
تفضیل دادی و حال آنکه پیوسته از اول اسلام تا حال  
افضل در نسب مقدم بوده بر کسی که نسبش دون بوده  
پس حضرت هادی علیه السلام فرمود سبحان الله  
چون گفتی که پیوسته از اول اسلام تا حال افضل است  
مقدم بوده و حال آنکه عباس بیعت کرد با ابوبکر  
که او شیعی بود و عباس هاشمی و دیگر نه اینست که  
عبدالله بن عباس خدمت عمر میکرد و حال آنکه او  
هاشمی و ابوالخلفا بود و عمر عدوی پس چنانچه  
آنها جایز بود این هم جایز است **فصل در بیان**

در ذکر مکالمه و مناظره حضرت ابو محمد حسن علی  
 الزکی العسکری صلوات الله و سلامه علیه در کثرت  
 احتجاجات شیخ طبرسی علی الله در جبهه مطهر است  
 که از حضرت ابو محمد امام حسن عسکری صلوات الله  
 علیه گفت که قومی را عقید اینست که ماروت و  
 ماروت دو ملکی اند که ایشان را حضرت الله تعالی  
 بر زمین فرستاد در وقتی که عیسان بنی آدم بسیار  
 شد و ایشان چون بر زمین آمدند عاشق زمره شدند  
 و اراده نمودند که باز زمره زنای کنند و شراب بخورند  
 و شخصی را بعید حرکت کرد و الله تعالی و مقرر ایشان را  
 در جاه بابل انداخت که در آنجا معذب باشند و  
 شاعران از ایشان سحر فرامیگیرند و زهره را حضرت  
 الله تعالی منع نموده کوب گردانید و این زمره که در  
 آسمانست همان زنت که منع کریمه حضرت زکی

علی

عسکری صلوات الله و سلامه علیه فرمود تعالی  
 ازین قول بدستی که ملائکه معصومند و محفوظند  
 از کفر و افعال فجیه بسبب الطاف حضرت الله تعالی  
 در باره ایشان فرموده لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ  
 وَيَعْمَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ *یعنی ملائکه معصومند و محفوظند*

و دیگر فرمود وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ  
 عِنْدَهُ يَعْنِي مَلَائِكَةً لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا  
 يَخْشَوْنَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ *یعنی ملائکه معصومند و محفوظند*

و دیگر در باب ملائکه فرموده بِالْعِبَادِ مُكْرَمُونَ  
 لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمالُونَ تَالْحَاجَّةِ

حضرت ابو محمد حسن علی



و حضرت الله تعالى ملائکه را خلفای خود گردانید  
در زمین مثل انبیا و ائمه در دنیا پس چنانچه از انبیا  
و ائمه گشتن بغیر حق و زنا جایز نیست همچنین از ملائکه  
جایز نیست پس امام علیه السلام مخاطب خطاب  
نموده فرمود که آیا میدانی که حضرت الله تعالى  
دنیا را از نبی و امامی که بشر باشند خالی نمیکند  
و دیگر فرموده و ما از سنانا قبلك یعنی هر خلق الا  
رجالا یوحی الیه من مثل انقری

آسمان را

فرمود که در حضرت الله تعالی

پس درین آیه خبر میدهد حضرت الله تعالی که هر  
کس ملائکه را بر زمین از تحت امامت و حکومت  
نفرستاده و ایشان را با نبیا میفرستاده چون سخن

حضرت

حضرت زکی علیه السلام با پنجار رسید گفت پس بنابرین  
که فرمودی بایست مع یاید که ملک نباشد حضرت  
امام علیه السلام فرمودی بلکه او از گروه جنان  
بود اینست که حضرت الله تعالی فرموده و اذ قلنا  
للملائکه اسجدوا لآدم فبجروا الا ابلیس کان من الجبر

کبریم از شمشیر که بر او کشید پس ایستاد که من سجده نمیکنم و او را  
پس خبر داده که او از حق  
بود و حق است که حضرت الله تعالی فرموده  
و انجان خلقنا من قبل من نار السموم

و دیگر حضرت امام علیه السلام فرمود که خبر  
دادم ایدم از جدم و او از رضا علیه السلام و او  
از ابای خود از علی علیهم السلام و او از رسول الله  
صلی الله علیه و آله که فرمود بدستی که

که خدای عزوجل ما معاشر آل محمد و بنین و ملائکه  
را اختیار نمود ما را و بنین و ملائکه را مگر  
برای آن که میدانست که سرفیزند آنچه برای که  
ما را و ایشان را از ولایت و از عصمت و پیروی برد  
و چیزی از ما و ایشان صادر نمیشود که منضم کند ما را  
و ایشان را بجماعتی که مستحق عذاب و نشت و میباشند  
پس جماعتی گفتند بیا رسید که حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه  
و آله نصیر ولایت و امامت و کرد حضرت الله تعالی  
ولایت و از عرض کرد بر ملائکه و بعضی ایشان  
قبول نمودند و حضرت الله تعالی ایشان را مستحق نمود  
حضرت امام ابو محمد حسن بن علی الزکی صلوات  
الله علیه فرمود معاذ الله این جماعت که این قول را  
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند عجا  
به

در ذکر بعضی

ان

اند که دروغ بر ما می بندند و چون چنین باشد  
و حال آنکه ملائکه رسولهای حضرت الله تعالی  
اند مثل سایر انبیاء الله که بسوی خالق فرستاده  
شده اند پس چون تواند بود که ایشان بامر حضرت  
الله تعالی عاصی و کافر شوند و شان ملائکه  
ازین اجل است **فصل در ذکر بعضی**  
فلیلی از اقوال و حجج حضرت مولانا و مقتدانا و ضا  
رمانا حضرت مهدی الهادی المنتظر صاحب الزمان  
صلوات الله و سلامه علیه و علی آباءه الطینین  
الطاهرین المعصومین از آنجه یکی آنکه در کتاب  
احتجاجات شیخ طبرسی نور الله مضجعه مسطور است  
که شیخ موثق بن عمر و عمی گفت نزاع واقع شد  
میان ابن ابی غفام قزوینی و جماعتی از شیعه در باب  
خلف ابو محمد حسن بن علی الزکی العسکری صلوات الله



علیه و این ای غایب گفت که ابو محمد در گذشت و  
از خلفی نماند پس رای ایشان باین قرار گرفت که  
رقعه بولیند و انفاذ کنند باینجه و چون چنین  
کردند جواب رقعه ایشان بخط حضرت قائم صلوات  
الله علیه بیرون آمد و آن این بود **بسم الله الرحمن الرحيم**  
نکاه داد حضرت الله ما و شمار از قضا و بخشدنا  
و شمار روح یقین و در پناه خود دارد ما و شمار از  
سوء منقلب بدستی که بمن رسید شک جماعتی از  
شمار دین و آنچه ایشان از شک و حیرت روداد  
در باب ولایت صاحب امر ایشان پس ما غناک شد  
از برای شما نه از برای خود و بد آمد ما را از حجت شما  
نه از حجت خود زیرا حضرت الله تعالی با ما است  
و ما را احتیاج بغیر حضرت الله تعالی نیست حق  
با ما است پس ما را بوخت فی اندازد قصود کسی که

از ما قاصد شود و انکار روزد و ما ضایع خدای خویم  
و خلق بعد از ضایع ما اندای جماعت از برای چه در  
شک و تردد دید و در حیرت مانده اید ای آیت نشین  
اید که حضرت الله تعالی میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
**اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ**  
*که هر که از شما را می بیند حق را در حق خود می بیند*  
و ندانسته اید انجا  
را که در باب امامان شما بشمار رسیده که در امامان  
شما چه خواهد شد و چه حادث خواهد کرد دید  
آیند دیدید که حضرت الله تعالی مغافل از برای  
شما قرار داد که بوی ایشان میل کنید و علا و نصب  
نمود تا بباشا نماید این میاید از زمان آدم علیه  
السلام تا آنکه ظاهر کردید ما حق علیه التمس  
در هر وقت که علی غایب کردید علی دیگر ظاهر شد

و هرگاه غروب نمود ستاره طلوع نمود ستاره دیگر  
و چون او را خدای عز و جل گرفت ظن شما این شد  
که خدای عز و جل دین خود را باطل گردانید و سبب  
را میان خود و خلق منقطع ساخت حاشا این نشد  
و نخواهد شد تا وقتی که قیامت قائم شود و ظلم  
کردد امر خدای عز و جل در خالتی که ایشان کاره  
باشند و بدستی که ماضی علیه السلام در گذشته  
در خالتی که سعید و ضعیف بود بر منهای آبی خود  
علیهم السلام و در نزد ماست و صیفت و علم او  
ما خلف او و سازد سدا و بیم و یا ما در مقام و نزاع  
نکنیم مگر ظالم و کینه کار و او را پی ما ما ندانند  
مگر کار فرج خود کنند اگر نه این بود که امر خدای عز  
و جل مغلوب نمیکرد و سزا و ظاهر نمیشود و  
فاش نکرد در آینه ظاهر میکردید بر شما از حق ما

بجوابی

چیزی که عقول شما حیران میکشت و شکوک شما  
زایل میکردید لکن آنچه خدای عز و جل میخواهد  
بظهور می آید و از برای هر وعده کای هست **فرمود**  
**گویند** که جواب حضرت قائم منتظر صلوات الله  
علیه و علی آئینه پیش ازینست که در اینجا مذکور شد  
اگر کسی را موس اطلاع بر جمله آن باشد باید که رجوع  
بکتاب مستطاب احتجاجات شیخ طبرسی علی الله تعالی  
در جته نماید تا آنچه خواهد مستفید گردد انشاء الله  
تعالی و دیگر آنکه جواب حضرت قائم و مکالمات  
بعضی ائمه علیهم السلام که درین کتاب مذکور شد اگر  
مناظره نیست و ما درین کتاب بعد جمع  
نمودن مناظر ایتیم لکن منظور این شد که کتاب خالی  
از کلام هیچیک از ائمه اشاعره صلوات الله علیهم  
اجمعین نباشد **فصل شانزدهم** در ذکر مناظره



ید الله با قاضی ابوبکر بن سیدار و شیخ معری  
 و مکالمه علی بن یسین بدانکه از جمله مناظر آن واقعه  
 میانه فرقه ناجیه اعلی الله درجه و فرقه ماله که  
 حضرت الله تعالی مناظره ایست که میانه حضرت  
 شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المفید رضی الله عنه  
 و قاضی ابوبکر بن سیدار روداده و آن اینست که در خطا  
 شریف ابو عبد الله محمد بن محمد بن طاهر موسوی مثله  
 امامت مذکور میشود در حالتی که جمیع کثیری  
 که عدد ایشان بعد میرسد و در میان آن جمیع  
 از سادات و تجار و بنی عباسیه بودند حضرت شیخ  
 قدر سلی که مناسب مقام بوده تکلم فرمودند پس  
 قاضی ابوبکر بن حضرت شیخ خطاب نموده گفت که  
 نصیحه معنی دارد حضرت شیخ فرمودند که نص  
 ظاهر ساختن و مبین کردن اینک چیز است قاضی گفت

نیکو

نیکو فرمودی پس هرگاه معنی نص این باشد خبر ده مرا  
 که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله نص بر امامت  
 علی بن ابی طالب کرده باشد پس فرض طاعت او را  
 بر مردم ظاهر و مبین کرده خواه مد بود و هرگاه  
 آنرا مردم ظاهر کرده باشد محالست که آن بر مردم مخفی  
 باشد پس چونت که ما آنرا میدانیم حضرت شیخ فرمودند  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردم عصر خود ظاهر  
 کرد ایند و هر کس که حاضر بود آنرا دانست و هیچیک  
 مخفی نبود و هیچیک را در آن شک و ریبی نبود اما آنرا  
 تو و احزاب تو آنرا بواسطه دخول شبهه است در  
 شما و عدول شماست از دلیلی که شما را بان رسانند  
 و اگر تا مثل کنید در دلیل و انصاف بدیدید هر آینه  
 یقین در آن از جهت شما بهم میرسد و اگر شما نیز در آن  
 پیغمبر میدیدید شما هم ظاهر بود و احتیاج بدلیل

نداشت چون سخن با نچا رسید قاضی گفت آیا جایز است  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای زامور رضی الله عنه  
 و آنرا در میان جمع کثیری ظاهر و مبین سازد و آن  
 بر مردم بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله مخفی  
 باشد و آنرا مردم بعد از نظر استدلال باید که بدانند  
 حضرت شیخ در جواب فرمودند جایز بلکه ناچار است  
 از برای کسی که از آن مجلس غایب باشد هر چه  
 از آن حضرت سر زده باشد بدلیل و نظر بدانند و ایر  
 محالست که از برای غایبان یا آنچه از آن حضرت سر زد  
 و فرموده علم ضروری به هر رسد لکن نظر و استدلال  
 بسبب امور خارجه مختلف می باشد و ظاهر و پدید  
 می آید و سهو و لغو و صغریه بنا باشد که بسبب خالی بودن  
 طریق آن دلیل از شبهات با سهل و محمی و دلیل علم  
 بدلول حاصل شود و اینها باشد که بسبب کثرت ورود

شبهات بدشواری در مدلول علم بهم رسد قاضی  
 گفت پس بنا برین که گفتی جایز است که پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله رضی برای بکند و آنرا بر مردم عصر خود  
 ظاهر کرد و آنرا مردم بعد از آن عصر مخفی و اثباتش محتاج  
 نظر و استدلال باشد چه میشود که پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله رضی برای دیگر کرده باشد که آن نبی بعد  
 از آن حضرت جانشین و مقتدای مردم باشد و نبوت  
 را بر مردم عصر خود ظاهر کرده باشد و مردم  
 این عصر مخفی باشد چنانچه تود در رضی بر امامت امیر  
 المؤمنین علیه السلام دعوی میکند حضرت شیخ  
 رضی الله عنه در جواب فرمودند که رضی پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله بر نبی دیگر معلوم الانقاس  
 از جهت اتفاق کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و اگر کسی دعوی کند رضی پیغمبر را بر نبی دیگر جمیع



اصناف خلق حتی منکرین شرع پیغمبر صلی الله علیه  
والآله تکذیب و می کند و در انکار او مخالف دین  
اسلام و موافق اند بخلاف رضی بر امامت حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام پس اگر دعوی رضی بر  
امامت او مثل دعوی رضی بر نبی دیگر میبود بایستی  
که دو شخص از اصناف خلق بان اقرار نکند و کل  
مشفق باشند در انکار آن چنانچه مذکور شد و در  
رضی دیگرین تقصیری که تو وارد ساختی بطلان تریب  
فرقی که میان رضی بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه  
السلام و رضی بر نبی دیگرست به جمیع عقلا ظاهر است  
و حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه بعد از آن که  
بطلان تقصیر تقاضی را ظاهر فرمود مرتبه دیگر از جهت  
رضی استبعادی که او کرده بود و گفته بود که چون  
تواند بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله رضی بر امری نکند

و آنرا بر مردم عصر خود ظاهر گرداند و بر مردم بعد  
زمان او مخفی باشد و مردم بعد از زمان در دانستن  
آن محتاج نظر و استدلال باشد مثالی چند ایراد  
فرموده با و خطاب فرمود که نه حضرت پیغمبر صلی  
علیه و آله رضی بر رجس زانی فرمود و مع هذا خود  
هم رجس زانی کرد و رضی بر موضع قطع سارق کرد  
و خود هم قطع سارق فرمود و رضی بر صفت هر یک  
از طهارت و نماز و حدود صوم و حج و روزه فرمود  
و مع هذا همه اینها را سالها خود در میان امت بغل  
می آورد و مع هذا امت در اینها اختلاف کرده اند  
و قول حق در اینها در میان اقوال مختلفه ظاهر میشود  
مگر نظر و استدلال و دیگر شق فقره که از آنحضرت  
سرزد و همه مردم آن عصر که در آن مقام حاضر بودند  
دیدند و کسی را در آن شک نبود و مع هذا بعضی

معتزله و غیر ایشان را اهل ملل و ملل واحد انکار آن  
 می نمایند و مدعی اینند که آنرا قتلۀ آثار وضع کرده  
 اند و ما را ممکن نیست که دعوی علم ضروری در آن  
 بکنیم و نیز ما را غیر مدعی بسبب اختلاف مردم این مقام  
 در مذکور است بگوئیم که شاید پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 نص بر نبی دیگر کرده باشد و ما آنرا ندانیم چنانچه  
 مذکور است را نمیدانیم چون سخن حضرت شیخ نور الله  
 مخضبه در ابطال نقض و رفع استبعاد او باین مقام  
 رسید ازین شاخ شاخ دیگر جسته گفت که نص  
 بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام مثل اینها که  
 گفتی نیست زیرا فرض اعتقاد بامامت او با اعتقاد  
 تو و احراب تو فرض عامست و فرض اینها که گفتی فرض  
 خاص است پس شیخ رحمه الله فرمود که ازین قول خود  
 باطل کردی آنچه بر آن اعتقاد داشتی زیرا پیش

ازین گفتی و از استبعادی که کردی مستفاد میشد  
 که موجب علم ضروری ظهور شیء و اشتها را نت  
 در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و چیز دیگر آن  
 ضم نکردی و ما چون آنرا باطل کردیم عدول  
 کردی از آن به عموم و خصوص فرض پس انتقال از معتد  
 به معتد دیگر دلیل غیر و انقطاع است و مع هذا  
 بنا بر نقض تو آنچه الحال اعتماد بر آن کردی از  
 چه جایز نباشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله نص  
 بر نبی دیگر کرده باشد و فرض علی باز اخص کرده  
 باشد چون سخن با نچا رسید قاضی ابی بکر ساکت شد  
 و جوابی که قابل ذکر بوده باشد نگفت و دیگر در حق  
 سید مرتضی رضی الله تعالی عنه مذکور است که  
 در وقتی از اوقات حضرت شیخ محمد بن محمد بن النعمان  
 المعینی علی الله در جسته را با یکی از مشایخ معتزله محقق



اتفاق افتاده شیخ معتزلی گفت نص حلی که شاکر  
 شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام اذعان میکند  
 چیزیست مستحدث و در نزد متقدمین شیعه معروف  
 نبود معتدیه چنانکه از ایشان نبوده و کسی که آنرا ابتداء  
 دعوی کرد و وضع نمود این را وندی بود زیرا  
 اگر در میان متقدمین شیعه معروف میبود بآن  
 که سید بن محمد در شعر خود آنرا ذکر کند و ترك  
 نکند آنکه او اعتراف با امامت امیرالمؤمنین علیه  
 السلام دارد حتی بذکر احادیث شاذه افکار نموده  
 و احادیث چند در فضایل امیرالمؤمنین ذکر کرده که  
 غیر آنرا ایراد نموده پس اگر شهادت دعوی نص حلی  
 صادق می بودید سید بن محمد در شعر خود از جهت  
 چه آنرا ترك میکرد و در سایر مقالات خود آنرا اصل  
 نمیکرد حضرت شیخ قدس ستره العزیز در جواب فرمود

بجواب

چیزی که حاصلش اینست که این انصورتش متبع توانا  
 شد و اشعار او را چنانچه باید تصحیح نموده زیر است  
 محمد در قصیده رانیه که مطلعش اینست **الحمد لله حمدا**  
**كثيرا ولى الحامد ربنا غفورا** گفته که **وغيرهم على و**  
**صى النبي** **يخبرهم** قد غاه امیر **وكان انما** **يخصر**  
**يد في الحياة وضامره** و اجتنابه **عشيرا**  
*در این شعر که در بعضی نسخ است و در بعضی دیگر حذف شده است*

پس سید بن محمد درین شعر اشعار نموده که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله آنحضرت را در زمان حیات خود  
 امیرالمؤمنین خطاب نمود در حالتی که اصحاب حاضر  
 بودند و این حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 در مقام احتجاج بر مردم حجت میکرد پس شیخ معتزلی





که معنی این صریح  
اینست که ابو بکر گفت من والی شما شدم و حال  
آنکه من بهتر از شما نیستم پس اگر راست باشم و  
براستی حکم کنم اطاعت من بکنید و اگر غلط  
بودم و بر راستی حکم نکنم مرا بر راستی دلالت کنید  
پس اعراف نموده درین قول بر احتیاج خود بر عتد  
در حکم و تدبیر و جمیع عقلا اتفاق دارند باینکه  
هر کس بر عتد محتاج باشد بامام بطریق اولی  
محتاج خواهد بود و مرکب ثابت شد حاجت ابو  
بکر بامام باطل نمیشود اما مناسبت با جماع  
که منعقدست باینکه امام محتاج بامام  
دیگر نیست پس کاتبی بنا کنش و ندانست که  
چه در جواب بگوید لکن در انجاء مدی از کرمی مغفله

حاضر

حاضر بود که او را عزاله گفتی در جواب شیخ گفت  
که نه ائمه اجماع دارند که قاضی دیگر محتاج نیست  
و همچنین امیر یا میر دیگر پس بنا بر اصل و لازم می  
آید که مقتضات و امر معصوم باشند چون محتاج  
نیستند بقضات و امر اچنانچه در امام دعوی کردند  
حضرت شیخ اعلی الله مقامه در جواب او فرمود که  
سکوت آنزد که اول تکلم مینمود یعنی کاتبی بهتر است  
ازین کلام تو و وطن من در ماده تو این بود که خطای  
این گفتار بر تو مخفی باشد و یا آنست که مخفی نیست  
و عدا تو باین کلام نیست متکلم شدی زیرا درین که  
گفتی اجماع منعقد نیست بلکه اجماع برخلاف آن منعقد  
است بواسطه آن که ائمه متفق اند درین که قاضی  
که غیر امام باشد محتاجت بقاضی دیگر که او امام  
و امیری که از جانب امام معین باشد محتاج بامیر

کاتبی

دیگرست که امام باشد مگر آنکه آن قضی و امیری  
 که گفتی امام باشد که محتاج بقاضی و امیری دیگر  
 نیست و این عینه همانست که ما گفتیم که امام مستغنی  
 است بجهت عصمت و کمالش از امام دیگر جفوقند  
 خدای بر تو که نیکو الزامی کردی پس شیخ معتز  
 شرمند شد و سر در پیش افکند از خجالت هیچ نگفت  
 الحمد لله رب العالمین **والله اعلم** حکایات که در حق  
 سید مرتضی علی الله درجه از شیخ اجل شیخ مفید  
 رضی الله تعالی عنه مذکور است اینست که در وقت  
 از اوقات یکی از افاضل اهل خلاف که مشهور بادی  
 عمر و شوطی بود از حضرت شیخ سؤال نمود که آیا نه  
 ائمه مجتهد درین که ابوبکر و عمر و عیسی و جابر  
 مسلمان بوده اند حضرت شیخ در جواب فرمود که  
 اجماع منعقد است درین که ایشان در بعض

ازین

ازین در اسلام بودند اما درین که ایشان در همه  
 زمانها مسلمان بوده باشند اجماع منعقد نیست  
 زیرا امت متفق اند درین که پیش از اظهار اسلام  
 نالها در شرک بوده اند و جمع کثیری از اهل اسلام  
 برینند که بعد از اظهار اسلام نیز کافر شدند بسبب  
 اعتراف ایشان از نص و مع هذا در زمان حیات پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله نیز از ایشان منافق ظاهر میشد  
 شوطی در جواب شیخ گفت باطل شد بنا برین که گفتی  
 آنچه در خاطر داشتیم که بگوید و راه سخن را بر من بستی  
 حضرت شیخ فرمودند که من هم دانستم که ترا چه در  
 خاطر بود و چه میخواستی بگویی **افصح و فکک** که بنا بر  
 کلام شیخ رحمه الله که بعد ازین بر شوطی ایرادی کند ظاهر  
 میشود که شوطی را در خاطر بوده که اگر حضرت  
 شیخ اعتراف کند باقتناف ائمه در اسلام ایشان مطلقا



او در جواب بگوید که هرگاه اجماع منعقد باشد در  
 اسلام ایشان مطلقا پس دعوی کرده شیعه که  
 مرند شد ندیجنت مخالفت من قولیست در مقابل  
 اجماع و از درجه اعتبار نازلست الله اعلم بحقیقت  
 الحال پس بعد ازین گفت و شنید حضرت شیخ شوطی  
 خطاب نموده فرمود که آنچه تو میخواستی که بر من وارد  
 سازی الحال من بر تو ایراد مینمایم و ترا مضطرب میکنم  
 شوطی گفت چون مرا مضطرب مینمائی حضرت شیخ فرمود  
 الله تعالی عنه فرمود که آیا نه در امة اجماع منعقد  
 است برین که هر کس اعتراف کند که او شک کرده  
 در دین خدای عز و جل و دینوت حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله آن شخص اعتراف بکفر خود نموده  
 و اقرار بارتداد خود کرده شوطی گفت بلی برین که گفتی  
 اجماع منعقد است پس حضرت شیخ فرمود که با اتفاق

کمال امت عمر بر این خطاب گفت که من از آن روز که مسلمان  
 شدم شک در اسلام نکردم الا در حدیثیه که رسول الله  
 الله علیه و آله با اهل مکه صلح کرد پس من آمدم  
 بنزد او و گفتم یا رسول الله آیا تو نبی نیستی رسول الله فرمود  
 بلی باز گفتم که ایانا ما مؤمن نیستیم گفت بلی بعد از آن  
 من گفتم پس از برای چه این خاری و ذلت را بر خود داده  
 دادی او در جواب من گفت این خاری و ذلت نیست  
 بلکه این خیر است و باز من با و گفتم که آیا تو وعده  
 کردی پس من گفتم از جهت چه داخل شدی او گفت  
 که آیا من امثال اقلیدین کردم از جهت دخول  
 مکه من گفتم فی کفنا انشاء الله تعالی داخل خواهیم  
 شد پس عمر درین قول اعتراف نموده شک خود در  
 دین خدای عز و جل و دینوت نبی صلی الله علیه و آله  
 و مواضع شک خود را ذکر نموده و حجت شک خود

کلامی با اهل مکه را گفتی

داینزمتین ساخته پس ظاهر شد که اجماع منعقد است  
بر کفر عمر بعد از آن که اظهار ایمان کرده بوده و اینکه  
تواصب و احزاب او دعوی کند که او یقین حاصل  
کرد بعد از شک و ایمان رجوع نمود بعد از کفر و یقین  
پس دلیل و در مقابل اجماع اعتبار ندارد و اعتماد  
ما بر اجماعت و دعوی خالی از دلیل تواصب را  
چون معارض اجماع است قبول نداریم چون سخن حضرت  
شیخ با بخاری سید شوطی چون جوابی نداشت پاکت  
شد و پیش ازین نگفت که ظن من این نبود که کسی بر  
کفر عمر دعوی اجماع کند و الحال این را شنیدیم پس  
حضرت شیخ فرمود که چون الحال از من شنیدی بصدق  
دانشی و حضرت شیخ بعد خود قسم یاد کرد که هیچ  
پیش ازین باین کلام تکلم ننوده و بشوطی گفت که اگر  
جوابی داری بگو شوطی هیچ نگفت **فصل چهارم**

در ذکر مناظره هشام بن حکم رحمه الله با ضرار **باب**  
مناظرات که از فرقه ناجیه شکر الله  
تعالی بعبیدم با فرقه هالک که خذلهم الله تعالی و داد  
مناظره ایست که هشام بن حکم رضی الله تعالی عنه  
با ضرار بن عمرو رضی الله تعالی عنه یکی از اکابر علمای اهل خلاف  
بوده اتفاق افتاد و آن اینست که روزی ضرار  
بدیدن یحیی بن خالد برمکی رفت یحیی با و خطاب  
نموده گفت با ضرار در وسیع خود می بینی که مناظره کنی  
با کسی که او را کین و سر کرده کرده شیعه است ضرار  
گفت هر کس را که خواهی حاضر گردان تا من با او مناظره  
کنم پس یحیی امر با حضار هشام رضی الله تعالی عنه کرد  
چون هشام حاضر شد یحیی با و خطاب نموده گفت یا  
یا محمد این شخص که می بینی ضرار است و میدانی که  
او در مناظره و مخالفت مذهب تو در چه مرتبه است



در مسئله انامت با او تکلم نمای هشام گفت مت یث  
 و در بعضی کرده او را مخاطب ساخت و گفت یا ضرار  
 خبر ده مرا که ولایت و پناه بظاهراست یا باطن ضرار  
 مثل خرس بنده افتاده گفت بظاهراست زیرا باطن  
 دانسته نمیشود مگر بوحی حضرت عالم الغیب پس  
 هشام گفت باریک الله راست گفتی و در جواب صدق  
 و زیدی پس خبر ده مرا که میانه علی بن ابی طالب علیه  
 السلام و ابوبکر کدام یک در خدمت حضرت رسول  
 الله صلی الله علیه و آله پیشتر جهاد کرده و شراعت را  
 از آنحضرت پیشتر کفایت نمود و سبب شکر اسلام  
 شد ضرار گفت علی و ابی طالب و لیکن ابوبکر را یقین  
 پیشتر بود هشام گفت این قولت که یعنی ابوبکر  
 پیشتر بود مخالف اصلیت که پیشتر این قرار دادی  
 گفتی که باطن دانسته نمیشود مگر بوحی و هم گفتی که و کذا

و پناه بظاهراست و در اینجا اعتراف کردی که علی  
 بن ابی طالب را علیه السلام بحسب ظاهر علی و ولایت  
 و پناه پیشتر از ابوبکر است ضرار خجل شد تکرار  
 کرد اعتراف سابق را که بحسب ظاهر عمل علی بن ابی  
 طالب پیشتر بود پس هشام علیه الرحمه فرمود آیا نیست  
 این که هرگاه ظاهر یا باطن جمع شود این فضیلتی است  
 که زیاده از آن متصور نیست و منع آن فضیلت مقتضی  
 کنی نیست ضرار گفت بل چنین است پس هشام گفت  
 آیا نیست این که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت  
 یعلی بن ابی طالب علیه السلام انت منی بمنزلة هرون  
 من موسی الا انه لا یبغی بعدی *در این حدیث*  
 ضرار گفت بل چنین است هشام گفت آیا جایز است  
 این که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را باین منزله سر

افراز کردند و در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله در  
باطن مؤمن نباشد ضرا گفت فی جایز نیست پس مشا  
گفت از جهت علی علیه السلام ایمان و خلوص ظاهر  
و باطنی ثابت شد و از جهت امام توحیدیت نه ظاهر  
و نه باطنی و الحمد لله پس ضرا مسکین بجهل شده سر  
در پیش افکند **ناظر اولی** که چون مقام  
اقتضای اختصار میکرده لهذا مشام اعلی الله درجه  
از جهت اثبات مدعای خود بذكر حدیث منزلت  
اکتفا نمود و الا آیات و احادیث که هر یک بقرائن  
قاطع و جتیه واضح بر کمال ایمان و خلوص باطنی  
حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات  
الله و سلامه علیه و علی اولاده المعصومین دارد  
و مخالفین نیز بآن اعتراف دارند و در کتب خود ایراد  
نموده اند زیاده از آنست که تعداد توان نمود و بنا

قد سئل از آن بسیار در کتاب فواید الأصولیه ذکر  
کرده ایم و همه آن آیات و احادیث را از کتب معتبره  
ایشان نوشته ایم اگر کسی را هموس اطلاع بر آنها باشد  
بآنجا رجوع نماید و منقولست که همین ضرا بن عمر  
والفقی در وقتی از اوقات بنزد ابوالحسن علی بن میثم  
رحمه الله که از طلبای فرقه ناجیه بود آمد و گفت که  
میخواهم با او مناظره کنم علی بن میثم گفت در چه  
مسئله باین من مناظره مینمائی گفت در امامت پس  
علی بن میثم گفت والله که از جهت مناظره بنزد من  
آمده بلکه از جهت تحکم و زور گفتن آمده ضرا گفت  
چون چنین باشد علی گفت اگر نه چنین است بگو  
ازد و شوق را از من قبول کن ضرا گفت کدامست آن  
دو شوق علی بن میثم گفت یکی آنکه قول مرا از جهت علی  
بن ابی طالب علیه السلام قبول کنی و من قول ترا درماد



امام توقول کم ضار کفت این هرگز نیست و در این  
کار نکم علی بن موسی کفت از جهت چه این کار نکنی  
ضار کفت زیرا که اگر از توقول کم قول ترا در باره  
علی بن ابی طالب که او وصی رسول الله صلی الله علیه  
وآله و افضل خلق بود و رسول الله صلی الله علیه و آله  
او را خلیفه گردانید در امت خود و او سید مسلمانی  
بود بعد از قول این قول چه نفع میکند مرا که بگویم  
امام خدیو بود و مرد ما و از جهت امامت اختیار  
کردند زیرا قول آن قول را بر من فاسد میکرد اند  
بن موسی رحمه الله تعالی علیه فرمود که پس شود بیک  
را اختیار کن ضار کفت آن که امت کفت این که تو  
قول مرا در باره امام خود قبول کنی و من قول ترا در باره  
و پیشوای خود قبول کم ضار کفت این هم شدنی نیست  
از برای آنکه اگر من قول ترا در باره امام خود قبول

بگوید

ک

کم خواهی کفت که او ضال و مضل بود و بر آل محمد صلی الله  
علیه و آله ظلم کرد و امام بحق را منع کرد و از حقش  
و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از وضو ظاهر  
شد پس بعد از قول من این قول را از توقول توقول مرا  
در باره علی بن ابی طالب علیه السلام که خیر و فاضل  
و امین و صاحب ستر رسول الله صلی الله علیه و آله بود  
چه نفع بحال من میکند پس علی بن موسی رحمه الله علیه  
فرمود که هرگاه قول مرا در امام من و امام خود و قول  
را در امام خود و امام من قبول نمیکنی پس از جهت حفاظت  
نه امتی بلکه از برای تحکم و زور گفتن امتی ضار  
نجل شده از پیش او برفت **فصل فی ردّ من در ذکر**  
**مناظره مفید در حمد الله با و ثانی و جواب حضرتش**  
یکی از خواص خود را **با نیکان مناظره** عجب که  
پیشان عالمان ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم را

بر خاک مذلت میآید چنانچه در رسول سید اجل است  
مرتضی رضی الله عنه مذکور است مناظره ایست که  
حضرت شیخ مفید نور الله تعالی مخصه بایک از علما  
سره اهل خلاف که معروف و ثانی بوده کذب  
و آن ایست که در خانه شریف محمد بن محمد بن طاهر  
موسوی رحمه الله تعالی و ثانی بحضرت شیخ خطاب  
نموده گفت یا شیخ آیا مذهب تو این نیست که حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله معصوم از خطا و مبرا  
از ذل و مأمون از سهو و غلط و کامل النفس و عتی  
از عین بود حضرت شیخ فرمود نه بل چنین است  
گفت پس چه میگوئی درین آیه کرمه که حضرت الله  
تعالی میفرماید و تِلْكَ اٰیَاتُ الَّذِي لَا يُرْفَعُ اَعْرَاسُهُ  
**فَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** **یَوْمَ الْقِيَامَةِ** **لَا يَمْلِكُ** **شَيْءٌ عِنْدَ اللَّهِ** **شَفَاعَةً** **وَلَا يَنْفَعُ** **بِشَيْءٍ عِندَ اللَّهِ** **الْوَسْیةَ** **الَّذِیْ یَعْلَمُ** **الْمُتَّقِیْنَ**  
آیاتیست

این که حضرت الله تعالی و تقدس رسول خود را امر  
فرموده که از ایشان یاری بجوید در رأی و اورا محتاج  
کرد آید بایشان پس هرگاه چنین باشد چون تو می  
ایستی که ایشان بر باطل بوده اند و خیانت در دین نمود  
اند و حال آنکه ظاهر قرآن و فعل نبی صلی الله علیه و آله  
مکذب دعوی است حضرت شیخ در جواب فرمود  
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مشورت  
با ایشان از جهت احتیاج برای ایشان نمیکرد همچنان  
که تو کان کرده بلکه مشورت با ایشان بجهت امر  
دیگر میکرد و من آن امر را بعد از ایضاح چند مقدمه  
بخواهم گفت و آن مقدمه اینست که حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله همچنین که تو گفتی معصومان  
کبار و صغایر بود اگر چه تو در عصمت و از صغایر مخالف  
با ما کرده و او اکل متاف بود با اتفاق اهل هر مذهب بهتر



از جمیع خلق بود در رای و تدبیر و عقل و از همه خالصتر  
بود و حکمت او در افعال و تدبیرات در مرتبه اعلی و  
مؤده میانه او و حضرت الله تعالی متصل بود و  
ملانکه بر او پیروی فرود می آمدند از حضرت الله تعالی  
بعثت یافت کرد اینک او بجزها و مذهب سخا  
او و آگاهانیدند و بر مصلحت پارس مرگ او درین مرتبه  
و بایر صفات موصوف باشد معقول نیست که حضرت  
الله تعالی او را تکلیف کند یا خدا کردن رای از  
رعیتش بواسطه آنکه هیچکس از رعیتش مزار ایشان او در  
رای و تدبیر و آنها که ذکر کردیم نبودند و کسی که میکر  
و بر یورد افش آراسته باشد در کاری بطریق است فاده  
و استغاثه مشورت نمیکند یا کسی مکر آنکه یقین داند  
یا خدش غالب باشد که آنکس در رای و تدبیر بهتر عقل  
او که ملتر از دست و اگر یقین داند که آنکس در عقل

و رای و تدبیر و حکمت در مرتبه او بلکه هزار یا او  
نیست استغاثه جستن و از عقل و از رای و تدبیر  
آنکس بی صورت و بی معینت زیرا که اصل محتاج نیست  
نیست در هر چیزی که دخیل در کار اوست و بجز  
که عالم بجا اصل محتاج نیست در آنچه در علم او دخل  
دارد و مضمون آیه کریمه مذکور نیز متضمن این  
که گفتیم محتاج بآنچه حضرت الله تعالی و تقدس  
میرماید فاذا عزمت فتوکل علی الله

این که متفرع

ساخت و وقوع ضل و اعراض آنحضرت نه برای و مشورت  
ایشان پس اگر امر مشورت با ایشان از جهت استغاثه  
از رای ایشان میبود بایستی که با آنحضرت خطاب  
شود که بهر چه ایشان بآن اشارت کردند پس تو  
بعمل او یا بهر چه ایشان اتفاق کردند آنرا امضا و

زیرا در صورتی که امر مشورت از جهت استعانة برای  
ایشان باشد فعل متعلق برای مشورت ایشان  
باشد نه بعزم مخصوص آنحضرت پس بنا برین مقتضا  
که بر تو ایراد فرمودیم ساقط شد آنچه تو در امر مشورت  
با ایشان توهم کرده بودی و چون این باطل شد  
میگویم که پس امر مشورت ایشان اولاً از جهت تألیف  
دلهای ایشان بود و ثانیاً بواسطه تعلیم ایشان کند  
کارها و عزمهای خود چه کند و چه ننهد و بیکدیگر  
نمایند تا مآذیب با داب حضرت الهی باشند و ثالثاً از  
برای آنکه حضرت الله تعالی با وفهمانیده بود جملاً  
که در احباب او جمع هستند که با او باطناً در مقام  
عناق و خیانت اند و سعی در خرابی کار او میکنند و  
اسمهای ایشان را معین فرموده بود که او ایشان را عینه  
بشناسد در آنجا که فرمود *وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلٰی*  
*رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ فَعَلِمَ لِمَ أُعْلِنُوا الْعَذَابَ*

العناق

العناق لا تعلمون عن فعلهم سعدیهم مزین فرمود  
إلى عذاب عظيم

و در جای دیگر فرمود *وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ*  
*إِلَى بَعْضٍ مِنْكُمْ مِنْ أَمْرِ الْقُرْآنِ وَالْغَوَّاتُ*  
*بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ*

و در جای دیگر میفرماید *يَخْلَفُونَ لَكُمْ لِرِضَا عَنْهُمْ*  
*فَإِنْ تَرَضُوا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ*  
*پس اگر میفرمودند پس اگر شما را راضی دارند و شما را راضی دارند*

و در جای دیگر فرمود *يَخْلَفُونَ بِاللَّهِ أَنِمْ لَكُمْ وَمَا*  
*يَكُنْكُمْ وَلَكُمْ قَوْمٌ يَعْبَهُونَ*  
*پس اگر میفرمودند پس اگر شما را راضی دارند و شما را راضی دارند*



و در جای دیگر میفرماید وَاِذَا رَأَيْتُمْ ظَهْرَ النَّبِيِّ  
وَأَنْ يَقُولُوا اتَّبِعُوا لَعَلَّكُمْ كَانْتُمْ خَشِبْتُمْ مَشْنَدَ الْحُسَيْنِ  
كُلَّ صَحْبَةٍ عَلَيْهِمْ الْعَقْدُ فَاحْذَرُوا قَاتِلَهُمْ اللَّهُ أَنْ  
يَكُونُوا

و در جای دیگر میفرماید  
وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ الْأَوْفَى كَسَالًا وَلَا يَتَّقُونَ إِلَّا  
وَمَنْ كَارَهُونَ

و دیگر میفرماید وَاِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْلُظْ  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَلَا يَدْرِكُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

و بعد از آن که باین آیات نشانی  
آنحضرت را بایشان عجلای آگاه گردانید فرمود و لَوْ لَمْ  
لَا رَيْتُمْ كَهْمَ فَلَمَّ قَوْمٌ بِيَسْمَاءُ ثُمَّ وَلَعَزَّ فَهَمَّ فِي حَرْقِ الْقَوْمِ  
بِجُلُومِ النَّبِيِّ وَبِهِمْ

پس دلالت فرمود حضرت الله تعالی و تقدیر آنحضرت  
را بایشان از قول ایشان و کردارند طریقتی دانند  
آنحضرت ایشان را از سخن قول ایشان و بعد از آن امر  
فرمود آنحضرت را بشورت کردن بایشان تا برسد  
آنحضرت بیاطن ایشان و نفاق باطن ایشان بواسطه  
آنکه ناصح اگر غش داشته باشد آن غش از نصیحتش  
ظاهر میشود هرگاه در کاری با او مشورت نمایند  
پس امر مشورت با ایشان فرمود بواسطه این که کهیم  
نه بواسطه آنکه تو توهم کرده پس حضرت شیخ شامی

برین دعوی خود ایراد نموده فرمود نمی بینی که در بند  
آنحضرت با ایشان در باب سیران مشورت فرمود  
و آنچه را که ایشان مصلحت دیدند بفعل آورد حضرت  
الله تعالی بر آنحضرت غش ایشان را ظاهر فرمود و ایشان  
را مذمت فرمود در آنجا که فرمود ما کان لنبی ان یکون  
له اشر منی فی غیر ما فی الارض یدعون عرض الدنيا والله  
یرید الاخرة والله عز و حکیم لولا کتاب من الله سبق  
لنکفکم فیما احدثتم عذاب عظیم

پس حضرت الله تعالی درین آیه کریمه ایشان را  
سزانش فرمود و رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم

ایشان را

ایشان را ظاهر کرد این چون شیخ حضرت شیخ رضی الله  
تعالی عنه باین مرتبه رسید یکی از حاضران که او را  
خزانی می گفتند در تقصبات ضلال کمال اصرار داشت  
بحضرت شیخ خطاب نموده گفت سبحان الله آیا تو این  
قول را جایز میدانی که ابو بکر و عمر از اهل مضاف بوده  
اند ما این کسان را نبنداشتیم و بتو این قول را نمی  
پسندیم و این ظاهر است که حضرت رسول الله صلی  
الله علیه و آله در بند با غیر ایشان مشورت نکرد  
باین قول حکم منهای که باین قول صبر نداریم و قدرت  
بر شنیدن این نداریم پس اولی اینست که بوجه اول که  
از حجت امر مشورت گفتی اعتماد کنی و بگوئی که رسول  
الله صلی الله علیه و آله از حجت تالیف قلوب و تعلیم  
آداب با ایشان مشورت فرمود حضرت شیخ اعلی الله  
در حقه فرمود ای شیخ این که میگوئی حجة نیست بلکه



استکبار و استعظام است که معدول از طریق اینجاست  
و در برهان دخل ندارد و حال آنکه من تصریح باسم  
کنی نکردم و کنی را معین بنا ختم تو معین کردی  
و تصریح نمودی من محمل کتم و تو آنرا مفصل گردانیدی  
درین اثنا و ثانی شروع فرماید که در از باب اهل  
بازار و عوام کالافنام حرفهای لایعنی گفتن آغاز  
کرد و در فریاد میگفت فدای صحابه از آن عالی است  
که ازا اهل فانی باشند خصوص صدیق و فاروق  
پس حضرت شیخ رحمه الله از روی ملائمت با و خطابه  
نموده فرمود که ای شیخ این زنجیر و زاری و فریاد را  
بگذار و از آنچه بر تو وارد ساختم بدلیل و برهان  
خود را خلاص کردن و فکری و حیل از جهت  
خود و قوم خود بکن و بعد ازین قول قدس بآه الحق و  
ز قوال باطل را تلاوت فرمود و الحمد لله رب العالمین

**و ذکر احوال و احوال** احوال حضرت شیخ رضی الله تعالی  
عنه چنانچه در فضول سید مرتضی قدس سره العزیز  
مذکور است اینست که در وقتی از اوقات یکی از  
اصحاب او از و سؤال نموده گفت کرم معتزله و  
حشویه را اذعایست که نشستن ابو بکر و عمر با  
رسول الله صلی الله علیه و آله در عرش افضل بود  
از جهاد امیر المؤمنین صلوات الله علیه یا شمیر  
زیر ایشان در عرش بتدبیر و مصلحت امور یا رسول  
الله صلی الله علیه و آله مشغول بودند پس اگر  
ایشان در نزد آنحضرت افضل از جمیع خلق نمیبودند  
آنحضرت ایشان را باین نشستن یا او و در امور اندیشه  
نمودن مخصوص نمیناخت جواب باین قول ایشان  
چین و بجه دفع این قول میتوان نمود حضرت  
شیخ اعلی الله درجه فرمود طریق حل این شبهه

اینست که این قضیه را منعکس گردانیم و بگوئیم که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله اگر میدانت که ایشان  
 اصل جهادند و با اعداقتال میتوانند کوی جهادی  
 که موجب ثواب برای ایشان بوده باشد از ایشان  
 متمسک شود هر آینه خایل نمیشد میان ایشان و آن  
 ثواب جزیل که براتب شقی جل و اشرف و اعلی و  
 استی بود از نشستن در مرحال بقدر قرآن در آنجا که  
 حضرت الله تعالی میفرماید لَا تَتَوَيَّ الْقَاعِدُ  
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ وَاجِلُ الشُّرُوكِ وَالْجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِفْظَكُمْ فَكُلٌّ مِنَ الْأَعْيُنِ  
 وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةٌ وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَقُّ  
 وَقَضَى اللَّهُ الْجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشانرا  
 منع فرمود ازین فضیلت و ایشانرا نشاندیم باینکه  
 که آنحضرت چون میدانت که اگر ایشان متعرض  
 قتال شوند هر آینه کار مسلمانان را فاسد میکردند  
 به پشت گردانیدن و کربخ چنانچه در احد و  
 خیبر و حنین کردند و آن سبب ضرر عظیم میشود بسلامت  
 یا از فرط خوف و جزع و همش رگین ملحق شوند و از ایشان  
 امان بطلبند یا غیر اینها از فساد لهذا آنحضرت ایشانرا  
 حبس فرمود از قتال و شاید که آنحضرت جبر ایشانرا  
 بامر حضرت الله تعالی و تقدس کرده باشد و حضرت  
 الله تعالی و تقدس از جحمت مرحمت بامت که چون



چنانکه اول بود و مسلمانان بسبب قوت ضعیف بودند  
 آنحضرت را امر فرمود بجس ایشان اما آنچه ایشان که  
 خواصند تو قهر کرده اند که از جفا استغاثت برآید  
 و تدبیر ایشان ایشان را بعزیز برده نشاید خلاف  
 ضروری عقلست زیرا آنحضرت در عقل و تدبیر در  
 نهایت کمال و مع هذا معصوم بود و مع هذا ملائکه  
 دم بدم از حضرت الله تعالی با آنحضرت نزول می نمود  
 و آنحضرت را بتدبیرات آگاه میکرد ایندین را چون  
 این مراتب آنحضرت را برای و تدبیر ایشان چه ساجد  
 بود و حال آنکه ایشان در کمال نقصان بودند پس فهم  
 این که آنحضرت ایشان را بواسطه استغاثت برای ایشان  
 یا خود در عزیز نشاندن کوری دل و قلب را می  
 یزدینی ناشیست و مؤتدایر که ما کفیم فولحضرت  
 الله تعالی است در آنجا که میفرماید ان الله اشرفی

من المؤمنین أنفسهم و آمنوا لهم بان لهم الجنة فانلون  
 فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدائهم حقاً فی  
 التوراة و الانجیل و القرآن

قرآن مجید

پس خالی از تربیت

که این دو مرد مؤمن بودند یا غیر مؤمن اگر مؤمن  
 بودند پس بواسطه آنکه حضرت الله تعالی خرید آن  
 نفس مؤمنان را و بهشت را می او کرد این بشرط آن که  
 با اعدا قتال کنند بجای که یا کشته شوند یا بکشند  
 بایستی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مانع  
 نشود ایشان را که وفا بشرط کنند و ازینکه آنحضرت  
 مانع شد معلوم میشود که ایشان مؤمن و با حق

که مریدان جاهل ایشان اعتقاد دارند نمودند بظلم  
شد که عریض و بال ایشان و دلیل بر نفی ایشان بود  
صد آنچه ایشان توهم کرده اند و الله تعالی  
**فصل ششم** در ذکر جواب حضرت امام انام  
امام رضا علیه السلام مامون را و مکالمه شیعه و  
سنی در فصول سید اجل سید مرتضی رضی الله تعالی  
عنه مسطور است که مامون عباسی دوزخ از حضرت  
امام انام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله  
علیه پرسید که بزرگترین فضیلتی که از حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام ثابت باشد و قرآن مجید بر آن دلالت  
کند کدام است حضرت امام علیه السلام فرمود آن فضیلت  
است که در دنیا همه از محبت آن سرور ثابت در آنجا  
که حضرت الله تعالی وقتند پس میفرماید **فَمَنْ خَلَّاهُ**  
**فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُ لَمْ يَلِ الْفَقْرَ قُلْ قُلْ لَوْ أَنَّهُمْ**  
**إِنَّمَا**

وَأَنبَاءَكُمْ وَبَنَاءَنَا وَبَنَاءَكُمْ وَأَنبَاءَنَا وَأَنبَاءَكُمْ  
ثُمَّ يَنْهَى عَنْ قَوْلِهِ لَقَدْ أَتَى عَلَى الْكَافِرِينَ

پس طلبید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امام  
حسن و امام حسین علیهما السلام را و ایشان بنای  
آنحضرت بودند و طلبید حضرت فاطمه را علیهما السلام  
و او درین موضع بنای آنحضرت بود و حضرت امیر  
المؤمنین علیه السلام را طلبید و او نفس آنحضرت بود  
بحکم حضرت الله تعالی و این ثابت است که کسی افضل  
و جلیل القدر از رسول الله صلی الله علیه و آله نبود  
پس واجب است که کسی افضل و جلیل القدر از نفس



رسول الله صلى الله عليه وآله نباشد بحکم حضرت الله  
تعالی مأمون گفت نه حضرت الله تعالی اینا را بلفظ  
جمع فرمود و آنحضرت دو نفر خود را طلبید خاصه  
و بنا را نیز بلفظ جمع ایراد فرمود و آنحضرت دختر  
خود را طلبید و غیر او را طلبید پس چه میشود که مراد  
از طلبیدن نفس نفس آنحضرت باشد حقیقه پس از برای  
امیرالمومنین علیه السلام آن فضلی که گفتی ثابت باشد  
حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود این که  
گفتی قیامند بود نیز را طلبیده باید که غیر را طلبید همچنانکه  
امرکن را ترک کرده غیر می باشد و این صحیح نیست در  
حقیقت که کسی نفس خود را بطلبید و چنین کسی که  
امرکن نفس خود در حقیقت نمیباشد پس هرگاه  
رسول الله صلى الله عليه وآله نفس خود را بطلبید و  
طلبید کسی را غیر امیرالمومنین علیه السلام ازین ثابت

میشود

میشود که مراد از نفس نبی که حضرت الله تعالی  
اراده فرموده امیرالمومنین علیه السلام بوده پس  
مأمون انصاف داده گفت هرگاه جواب وارد شد  
سوال ناقص میشود الحمد لله والثناء و در فصول بعد  
از نقل حج مأمون و حضرت امام رضا صلوات الله  
علیه نقل شیخی از شیعه مسطور است و از اینست  
که شیعه بایک از اهل خلاف در مذهب گفت و  
شاید میکردند پس شیعه بستی گفت که اگر حضرت  
الله تعالی درینوقت پیغمبر را صلى الله عليه وآله بر  
انگیزد آنحضرت رحل خود را بجا فرود می آورد و  
بجا فرود می آید سنی گفت به پیش اهل و محضو  
خود پس شیعه گفت مانیز با آنجا فرود می آوری که  
رسول الله صلى الله عليه وآله علیه و آله می آورد و کاری غیر  
نداریم ظاهر اینست که مراد این مرد

شیعه این بوده که اگر فی المثل حضرت رسول الله صلی  
الله علیه و آله باین ظالم رجوع فرماید و ائمه اهل بیت  
صلوات الله علیهم درین عالم باشند و انا فی که نواصب  
خدا هم الله تعالی قبله و پیشوای خود دانسته و ائمه  
اهل بیت مقدم میدانند و اگر کسی دعوی و حق  
ایشان کند کمال معی در کشتن او میکنند باشند حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله بهر جا که میرود و رحل  
خود را بهر جا که میرود مانع یا ایشان تو لایمیکم و  
از ایشان میگریزید و عیسی را بر ایشان ترجیح میدیم  
الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا لنکذبن علی ان هذا ناس  
الله **مفسر است در**

در ذکر جواب شیخ مفید رحمه الله اعتراض اهل الحیه  
خیاط را در فصول سیدم تقی رضی الله تعالی عنه مستوفی

حضرت شیخ اجل شیخ مفید علی الله درجه از اهل الحیه  
خیاط نقل فرموده که او گفت که در وقتی از اوقات  
آمد به پیش من مردی از فرقه امامیه و گفت رئیس من  
مرایه پیش تو فرستاده که از تو پرسم از قول حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله بای بکر لا تحزن بواسطه  
خوفی که ابو بکر داشت آیا آن خوف طاعت بود  
یا معصیت اگر طاعت بود لازم می آید پیغمبر صلی الله علیه  
و آله نهی از طاعت کرده باشد و اگر معصیت بود لازم  
می آید که ابو بکر عصیان کرده باشد پس من با او  
گفتم جواب این که گفتی الحال از من بخواه او را برو  
از رئیس خود پرس که حضرت الله تعالی فرمود حضرت  
موسی علیه السلام لا تحزن یا خوف حضرت موسی  
علیه السلام طاعت بود یا معصیت اگر طاعت بود  
لازم می آید که حضرت الله تعالی نهی از طاعت



کرده باشد و اگر معصیت بود لازم می آید که حضرت  
 موسی عصیان کرده باشد چون آن مرد اما می آن  
 قول مرا شنیدفت به پیش رئیس خود و چون باز آمد  
 پرسیدم که چه در جواب گفت قول مرا گفت مرا نه  
 کرد از حال است و حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه  
 از نقل این حکایت از خطاط فرموده که من این حکایت  
 را صحیح نمیدانم و کان دارم که خطاط این حکایت را  
 از پیش خود وضع کرده باشد زیرا که راست است  
 که آن مرد را رئیس شیعه بنزد او فرستاده بوده باین  
 که آن رئیس از جواب قول خطاط عاجز نباشد زیرا  
 قول او اشکالی ندارد پس خطاط این سؤال را وضع  
 نموده تا قبح فرقه امامیه را بر لفظ ظاهر کرده  
 و بگوید که رؤسای ایشان درین مرتبه اند که  
 من در جواب او میگویم که فرق میان حکایت ابو

بکر و حضرت موسی علیه السلام ظاهر است زیرا که  
 قول حضرت الله تعالی بحضرت موسی علیه السلام  
 لا تخف و بحضرت محمد صلی الله علیه و آله لا یخزیک  
 قولهم و مثل اینها محمول ظاهر باشد و دلیل عقلی  
 معارض نداشته باشد هر آینه جز می دانیم که این  
 نهی است ایشان را از فعل قبیحی که بپایان مستحق  
 باشند زیرا حقیقه لا تفعل نهی از فعل می باشد که  
 فاعلش بپایان مذموم باشد چنانکه ظاهر فعل  
 که خلاف آنست بعکس آنست لکن از ظاهر این آیات  
 عدول نباید کرد بجهت دلیل عقلی که موجب  
 عدول است از ظاهر آن و آن دلیل عقلی اینست که بر  
 وجوب عصمت انبیا علیهم السلام و اجتناب ایشان از  
 اتمام دلالت میکند اما ابوبکر چون با تقاضای معصوم  
 و واجب العصمت نیش آید که بهر که متعقیق

اوست چون صارف کلام الله و کلام رسول الله صلی  
علیه و آله و دلیل عقلی ندارد باید که البته محمول  
بر ظاهر باشد زیرا وجود صارف کلام الله را از  
ظاهر عدول فرمودن با قضا و جواز نیست پس قول  
لا تخزن که دلالت بر قبح حال ابو بکر میکند نهی و نهی  
بر حقیقتش باید که محمول باشد تا ابو بکر انحال قبح  
که نهی عنه است مستمر ندارد و از آن در گذارد پس  
باطل شد آنچه خیاط که رئیس معتزله است ایراد کرده  
و بان اعتماد نموده است آنچه ما در اینجا ذکر کردیم  
از قبح حال ابو بکر و عصیان او کاشف حقیقت قول بعضی  
متقدمین مشایخ ما است رحمهم الله تعالی چنانچه  
فرموده که حضرت الله تعالی در هیچ موضع انزال  
سکینه بر بنی خود نکرد مگر آنکه مؤمنانی که در جنت  
انخسرت بودند در سکینه شریک بودند و سکینه بر

ایشان

ایشان نیز شامل بود چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید  
در روز حین اذا عجزتکم کثرتمکم فلم ترض عنکم شقا  
علیکم الارض بما رحمت و لیتم منکم من انزل الله  
سکینه علی رسوله و علی المؤمنین

و در جای دیگر

میفرماید فانزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین  
اما در غار چون غیر ابو بکر با انحضرت بود پس  
حضرت الله تعالی بنی خود را مخصوص بر سکینه  
ساخت و ابو بکر را شریک نکرد ایند و فرمود فانزل  
الله سکینه علیه و آتیه بخود که تروها

و در جنت بود در سکینه شریک بودند و سکینه بر



پس اگر ابو بکر مؤمن می‌بود بایستی که او نیز در سینه  
 شریک باشد و سینه غلام باشد به بغیر و با و  
 چنانچه در مواضع دیگر که مؤمنان بودند غلام بود  
 پس باید که جز ابو بکر قبیح و عصیان باشد و از  
 خرنی او الله تعالی او را از سینه اخراج فرمود  
 پس نفی از لا تخزن فهمید میشود باید که محمول  
 بر حقیقت باشد و این بر کسی که فی الجمله تا مثل کند  
 ظاهر است و خفائی ندارد حضرت شیخ نور الله  
 مخفی بعد ازین نقل فرموده که نواب چون این  
 طعن را از مشایخ ما رضوان الله علیهم شنیدند در  
 تنک افتاده حیران شدند و از حجت توجیه این  
 فکر ما کردند و متشعب بحد شعبه گردیدند و هر  
 شعبه از حجت خلاصی ازین تنک چیزی گفتند که  
 دلالت بر ضعف عقل و تحافت ای ایشان میکند

آن اینست که بعضی گفتند انزال سینه بر ابو بکر شد  
 زیرا او خایف و رسول الله صلی الله علیه و آله امن  
 و مطمئن بود و امن غنی از سینه میباشد و محتاج سینه  
 نیست مگر خایف پس حضرت شیخ قدس سره العزیز  
 بایشان خطاب نموده فرمود که ازین توجیه بنفس  
 خود بسبب جهلی که دارد بدجایان گردید بواسطه  
 آنکه این توجیه موجب طعن است بکلام الله زیرا  
 دلیلی که گفتید اگر صحیح باشد لازم می آید که در بد  
 و حین نیز سینه با حضرت نازل نشود زیرا درین  
 دو موضع نیز آنحضرت خایف نبود و جرح نمینمود بواسطه  
 یقینی که داشت مطمئن بود و می دانست که فتح از او  
 خواهد بود و هم میدانست که حضرت الله تعالی  
 او را ظالم میکرد اند بر همه دنیا هر چند که مشرک  
 اگر اه داشته باشند و ازینکه قرآن ناطق است

درین دو موضع نیز انزال سینه بر آنحضرت شده تعلیل  
که در اینجا کردید سر نکوشید و اگر بگوئید که درین  
دو موضع آنحضرت خایف بود اما خوف خود را اظهار  
نیکرد لهذا سینه درین دو موضع بر او نازل شد  
ما در جواب شما میگوئیم که شاید در غایت خایف  
بوده باشد و خوف خود را اظهار نیکرده باشد پس  
شما بجهت این قول ما را دفع مینمایید و اگر بگوئید آنحضرت  
در همه احوال محتاج بکینه بود تا آنکه خوف  
و جزم از آنحضرت منقطع گردد پس بقیض قول سابق  
که تعلیل کردید خواهم بود و این قول شما شهادتی  
خواهد بود بر بطلان دعوی پیش ازین با آنکه نص  
کلام الله برخلاف گفته شما دلالت دارد بواسطه  
آنکه حضرت الله تعالی میفرماید **فَإِنَّزَلْنَا إِلَهَ سَكِينَةٍ**  
**عَلَيْهِ وَأَنذَرْنَا يُحْمَدُ لِقَائِهِ** **وَمَا**  
**يَعْلَمُ إِلَّا الْكَرِيمُ**

و این ظاهر است که آنکسی که سینه بر او نازل شد  
او مؤید بملائکة است بواسطه آنکه ضمیر آمده بعینه  
راجع است بکسی که ضمیر علیه بر او راجع است و  
ضمایر در قول خدای تعالی از آنجا که فرموده **إِلَهَ سَكِينَةٍ**  
**عَلَيْهِ** تا آنکه  
ضمیر این **يُحْمَدُ** ضمیر مؤید است که آن  
واحد است و این جایز نیست که آن ضمایر کنایه از  
دو مکتبی متغایر باشد چنانکه جایز نیست که کسی  
بگوید **لَقَيْتُ زَيْنًا فَأَكْرَمْتُهُ وَكَلَّمْتُهُ** **وَمَا**  
**يَعْلَمُ إِلَّا الْكَرِيمُ** و بوده باشد کلام  
بازید و کرامت با عمر و یا خالد باشد پس هرگاه مؤید  
بملائکة رسول الله صلی الله علیه و آله باشد اتفاق  
کلامت پس آنکه سینه بر او نازل شد هم باید آنحضرت



باشد بخصوصه و آن یکدیگر که ابوبکر است داخل  
 نباشد پی شیه و بعض دیگر از ایشان گفته اند که  
 اگر چه نزول سینه مخصوص حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله بود اما تقبی بر ابوبکر لازم می آید زیرا که  
 بیکه رئیس و متبوعی باشند مرفوس و تابع  
 حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب میفرماید  
 که ازین توجیه نقص بر حضرت الله تعالی نفوذ بالله  
 لازم می آید بجهت آنکه در بعد و خیر بر تابع و متبوع  
 و مرفوس و رئیس انزال سینه فرمود و بنا برین توجیه  
 لازم می آید که انزال سینه بر تابع که محتاج نیست  
 لغوی باشد سبحان الله عتایقوله البطلون الجاهلون

حضرت شیخ قدس سره العزیز بعد ابطال اقوال جهتا  
 معاند که درین مقام از جهت توجیه و احاطت اهل

بهر

جعلی خود گفته اند میفرماید که از جهت خلاصی ازین  
 تکنا شبهه هست که معاندین در توجیه می توانست  
 گفت و بهتر از آن لایعینهاست که گفته اند لکن  
 اینجا احتیاج بسبب کوفتی که لازم ذات شیطن صفات  
 ایشان است بآن پی برده اند و آن اینست که در قرآن  
 مجید در بعض مواضع می بینیم که حضرت الله تعالی  
 و تقدس و چیز را اولاً ذکر میفرماید و بعد از آن بکنایه  
 تعبیری یکی از آن دو میفرماید و مراد هر دو است نمیکو  
 نها مثل قول سبحانه و الذین یکنزفون الذهب  
 و الفضة و لا یفتقونها فی سبیل الله

پیردین مقام و لا یفتقونها کایه از فقه است لکن  
 ذهب و فقه با هم مراد است و شاعری نیز در شعر

خود باین نحو تکلم نموده مثل این که گفته سخن من  
عِنْدَنَا وَأَنْتَ بِنَا عِنْدَكَ رَاضٍ وَالْأَرْأَى مُخْتَلِفٌ وَرَاد  
او اینست که سخن من باینجا راضون و انت راض من  
عِنْدَكَ *باینجا راض من و انت راض من*

که یکی از دو امر را ذکر کرده و استغنا و ردین  
از آن دیگر را بچشم مکرر بود که تو اصعب بگویند  
در قول حضرت الله تعالی قَالُوا لَوْلَا اللَّهُ لَكُنَّا كَالْأَنْعَامِ  
ضمیر علیه کنایه

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر است و هر دو  
مرادند نه پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها و اگر  
تو اصعب باین توجیه نیز متمسک میشدند در جواب  
ایشان میگویم که اختصاص یکی از امرین مذکورین

درین

درین مقام بدو وجه جایز نیست یکی آنکه مجاز و  
استعاره است و مجاز و استعاره را در محاورات  
در موضع خاص استعمال میکنند و در قرآن مجید  
نیز در جاهای مخصوص و زود یافته و این ثابت شده  
که استعمال در کلام اصل نیست و صحیح نیست قیاس  
کردن بر آن و اصل در کلام حقیقت و ازین  
جمله که اصل حقیقت جایز نیست که ظاهر قرآن  
و از حقیقتش عدول نمایند مگر وقتی که ضرورتی دلو  
بان باشد و هم آنکه اختصار یکی از دو امر مذکور  
را عرب در جای استعمال میکند که ازاله التباس امین  
باشد و از دو امر مذکور از جهت اختصار یکی اکتفا  
توان کرد که هر دو مراد باشند و اشتباهی  
ندهد اما در جایی که ازاله التباس و اشتباه امین  
نباشند البته آنرا استعمال نمی کنند مثلاً در قول



حَضْرَتُ اللَّهِ تَعَالَى وَالَّذِي يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ  
الْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا

چون هر کس که سامع باشد میداند که مراد مردی  
نه یکی نیز اگر است که مرد و معلوم سامع است  
لذا اکثاب مذکور یکی شدن و همچنین در قول  
حَضْرَتُ اللَّهِ تَعَالَى وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا  
إِلَيْهَا

ضمیر الیها کنایه از تجارت است و حال آنکه تجارت  
لهو مراد است و همچنین در قول الله تَعَالَى وَاللَّهُ  
وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرَفِّقَ

مراد حضرت الله تَعَالَى و رسول صلی الله علیه و آله  
است و همچنین در قول شاعر عَنِّي مَا عِنْدَنَا وَآتَانَا

دَلِيلُ

عِنْدَكَ رَاضٍ

چنانچه پیش گذشت پس چون در همه این مواضع  
اشباه و التباسی نمیرود لهذا بذکر احد مذکورین  
اکتفا شده و مراد هر دو است بخلاف قول حضرت  
الله تَعَالَى که فرمود فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُكْرَتَهُ عَلَيْهِ مراد  
غیر بنی صلی الله علیه و آله نتواند بود زیرا بر جوع  
ضمیر علیه بنی صلی الله علیه و آله کلام تمام است  
و احتیاج با رجاع ضمیر با و کسی که با او در غار بود  
نیست بلکه مخمل و پی معنی است و مخاطب بغلط  
افتد چنانچه اگر کسی بگوید لَقِيتُ زَيْدًا وَمَعَهُ  
عَمْرٌ وَمُخَاطَبَتُهُ وَمُناظَرَتُهُ

و مراد کند مخاطبه  
و مناظره جمیع را سامع را بغلط انداخته میفرماید  
از طریق فهم معنی از لفظ با آنکه در آنه که مذکور

چیز دیگر هست که موجب رجوع ضمیمه است  
بنی خاصه و آن رجوع بودن ضمیمه است با حتما  
پیش مثل الا تضره و مثل فقد نصره الله و مثل  
اذا اخرجته و مثل اذ يقول لصاحبه

بنی صلی الله علیه  
والله با اتفاق کمال و این تواند بود که ضمیمه  
با ضمایر پیش بخصوص بنی صلی الله علیه رجوع و  
مراد حضرتش باشد پی شرکت غیر و ضمیمه یکتبه  
کنایه از آن حضرت و غیرش باشد و این هر کسی که  
انکه تا مثل کند ظالم و مومنان است  
بط کلام شیخ قدس سره درین مقام زیاده ازینست  
که ترجمه شد لکن از جهت اختصار بدین ترجمه  
آنچه از آن مطلب حاصل تواند شد اکتفا کرده شد

و دیگر

و دیگر ترجمه بعض فقرات کلام حضرت شیخ طایف العلما  
بالفعل شدن بواسطه آنست که فقرات ترجمه که بعد  
فهرست است از فصاحت و سلاسه نیفتد  
در ذکر جواب هشام بن حکم رحمه الله عی بن خالد  
بر مکی او مناظره او با عبد الله بن یزید با ضعی در حضور  
مارون الرشید عباسی علیه ما علیه و آن اینست که  
روزی عی بن خالد بر مکی که وزیر بایستقلال  
مروان الرشید بود در حضور مروان از هشام پرسید  
که آیا اینست این که هرگاه دو شخص با هم نزاع کنند در حکم  
شرعی یا مرد و محقند یا مرد و مبطند یا یکی بر باطل  
و دیگری بر حقیقت هشام فرمود که چنین است و حق  
خالی ازین سه نیست عی گفت پس چه میگوید در حضور  
علی علیه السلام و عباس که خاصه کردند در نزد  
ابوبکر بواسطه میراث هرگاه مرد و محق یا مبطل بودند



کدام محقق کدام مبطل بود هشام متفکر شده بان  
گفت اگر بگویم عباس محقق و حضرت مبطل بود کافر میشو  
و اگر بگویم عباس مبطل و آنحضرت محقق بود کفر زده  
میشود درین اشنا قول حضرت امام جعفر علیه السلام  
بناظر م رسید که آنحضرت بمن گفت ای هشام همیشه  
تو مؤید بروح القدس مایم که حضرت مایم کی زبانی  
خود پس دانستم که در ماندن خواهم شد درین فکر بودم  
که فی الحال جواب بناظر م رسید گفتم هیچ یک مبطل  
نبود بلکه هر دو محقق بودند و نظیر این که میگویند  
محمدنا طو است یحیی گفت کدام است گفت در قصه  
حضرت داود علیه السلام چنانچه حضرت الله تعالی  
میفرماید وَهَلْ أُنِيتُكَ بُؤَاءَ الْخُفَمِ إِذْ تَتَوَلَّى الْخِزَابِ

تا آنجا که میفرماید خضبا ربی بعضنا علی بعض  
بعضنا علی بعضنا

پس یحیی خطاب  
نموده او پرسید که آن دو ملک که بنزد حضرت داود  
علیه السلام خاصه نمودند کدام محقق و کدام مبطل بود  
یحیی گفت هیچیک مبطل نبود بلکه هر دو محقق بودند  
زیرا ایشان خاصه نداشتند و در حکمی اختلاف نکرد  
بودند یحیی تنبیه حضرت داود و آگاه گردانیدن  
او در حکم اظهار خصوصیت کردند هشام گفت یحیی  
حضرت علی و عباس نیز خصوصیتی با یکدیگر نداشتند  
یحیی آگاهانیدن ابوبکر در خطا و ظلی که بایشان کرده  
بود در میراث اظهار خاصه در نزد او کردند رشید  
خدا شد و هشام را تحسین وافر کرد و فرمود  
در حق حکایت لطیفی که خالی از شیرینی نیست از  
هشام بزرگوارم رضی الله تعالی عنه مذکور است  
و آن اینست که مروان الرشید وزیری یحیی بن خالد

مکی گفت من موس دارم که مناظره هشام را با خواجه  
 بشوم پس امر با حضار هشام و عبدالله بن زید با وضو  
 که یکی از اعیان خوارج بود کرد و خود در جای نشست  
 که هیچکس از جای مجلس شخص او را نمیدید و او سخن  
 همه ایشان را می شنید و چون ایشان حاضر شدند بحج  
 عبدالله بن زید خطاب نموده گفت پس از هشام چیزی  
 هشام رضای الله تعالی عنه فی الحال گفت ما را با خواجه  
 گفت و گویی نیست عبدالله گفت از چه بحث هشام  
 گفت زیرا که شما با ما اتفاق داشتید در ولایت علی بن  
 ابی طالب علیه السلام و امامت و فضل او و بعد از آن  
 از ما جدا شدید بسبب عداوت او و برای ما از و پیشانی  
 شما از ما شهادت شما بر بطلان ما مقبول نیست زیرا  
 اختلاف بعد از اتفاق در مقابل اتفاق تواند بود  
 و شهادت خصم بر خصم مقبول نیست مگر گفت یا خواجه

زید

زید گفت که او را ملزم ساخته سخنش را قطع کنی  
 لکن با او مناظره کن که امیر المؤمنین یعنی رشید  
 میخواهد که مناظره ترا یا او بشود هشام علیه الرحمه  
 گفت من با او مناظره نمیکنم لکن بیا باشد که سخن بجایی  
 بگردد که بسیار دقیق و برافهام پوشیده کی داشته  
 باشد و یکی از دو خصم با دیگری عناد کند یا بر او  
 شبهه شود پس عبدالله اگر اضا فی دارد باید که  
 میان من و خود واسطه و حکمی که بصفت عدالت  
 موصوف باشد قرار بدهد که اگر من یا او در طریق  
 مناظره از راه بد رفتن مکابره بکنم ما را منع کند و  
 براه آورد و اگر یکی از ما ملزم شود آن حکم عادل  
 شهادت بر آن بدهد پس عبدالله بن زید گفت ابو  
 محمد یعنی هشام با اضاف تکلم مینماید هشام با و گفت  
 این واسطه چه کس تواند بود و باید که چه مذهب



داشته باشد بمذهب یا مخالف ملت اسلام بایک  
از اصحاب من و یکی از اصحاب تو باشد عبدالله گفت  
هر کس را که خاطر تو میخورد اختیار کن هشام گفت  
اگر آن واسطه از اصحاب من باشد تو از من نیستی و  
اگر از اصحاب تو باشد من از تو ایمن نخواهم بود و اگر  
مخالف ملت اسلام باشد من و نه تو ایمنیم لکن  
نیکی اینست که یکی از اصحاب من و یکی از اصحاب تو  
باشد تا هر دو مناظر ما را بشنوند و بر ما حکم کنند  
بوجوب حق و صدق عبدالله گفت یا با محمد انصاف را  
و با انصاف حکم فرمودی زیرا من هم همین را از تو پی  
داشتم که این شورا اختیار کنی پر هشام علیه الرحمه  
و الرضوان یحیی خطاب نموده فرمود که ای وزیر بدان  
که من او را ملزم ساختم و سخن او را قطع کردم و مذهب  
او را باندک سببی هر کون و باطل ساختم و دیگر نیات

من و او سخن نماد پس هر دو پرده را حرکت داده یحیی  
را به پیش طلبید و پوشید با او گفت که این مرثعه  
عبدالله را بمنای تو تکلیف نموده و الحال مدتی اینست  
که او را ملزم کرده بگو او را که این دعوی را بر ما  
واضح گرداند که چون این مرثه را ملزم ساختی پس یحیی  
ملتس هر روز امشام عرض نمود هشام فرمود که این  
طایفه با ما متفق بودند در دوستی امیر المؤمنین  
علیه السلام تا وقتی که قصه حکیم روداد چون  
آن امر روداد ایشان از آنحضرت تراجسته حکم  
بکفر و ضلال آنحضرت کردند و حال آنکه ایشان  
آنحضرت را بر امر حکیم سب کردند و چون و باینتر  
را خشنودانکارش کردند و الحال همین مرد که سر  
کرده اصحاب خود و معتقد ایشانست و حکم ضلال  
آنحضرت بجهت حکیم میکند خود بجهت قایلند

در حالیکه بخار بود و مثل آنحضرت مجبور نشد و کسی را بر حکم اجبار نکرد و از همه عجیب تر آنکه بدو حکم راضی شد که یکی بکفر او حکم می کند که از آفتاب منبذ و دیگری بعدل و حاکم است که از آفتاب او منبذ از سوال میکنیم که این رضای تو حکم دین مجلس صواب بود یا خطا اگر صواب بود پس امیر المؤمنین علی علیه السلام اولی است یا این که فعلش بر صواب باشد و اگر خطا بود و کافر شد بسبب این رضای تو حکم ما بکفر او اولی است از حکم او بکفر امیر المؤمنین علیه السلام زیرا حکم ما بکفر او بجهت شهادت او است و کفر خود و شهادت او بر کفر امیر المؤمنین در پیش ما اعتبار ندارد پس هر روز هشتاد و پنج مرتبه نمودن زیارت بسیار با و داد و الحمد لله **فصل در ذکر استلال** حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المصید فی

تعالی عنه بر نفی بیعت حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و علی اولاده الظاهرین المعصومین با ابی بکر بن ابی قحافه و آن ایست که حضرت شیخ گفته است عهدی علی الله علیه و آله انفاذ دارند درینکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مدتی بیعت ابوبکر را تاخیر فرمود اما در مدت تاخیر اختلاف کرده اند بعضی گفته اند بعد از سه روز بیعت فرمود و بعضی بعد از فووت حضرت فاطمه علیها السلام و بعضی بعد از شش ماه گفته اند اما فرقه حقه امامیه بر آنند که آنحضرت صلا بیعت نکرد در دلیل دین قول خویش که چنانچه گفتیم اجماع بر تاخیر بیعت متفق است پس میگوئیم که تاخیر یا هدایت و ترک خلافت بود یا ضلالت و ترک هدایت بود یا از آنکه تاخیر و ترکش مرد و هدایت یا مرد و ضلالت بود پس شق مختصر است درین



چهار اما این که تاخیر از بیعت ضلالت باشد باطل است  
زیرا اجماع متحقق است که آنحضرت بعد از انقضای  
زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در طول زمان خلافت  
ابوبکر و عمر و عثمان و اویل و واسط زمان خلافت  
خود صلی الله علیه و آله که ضلالت باشد از آنحضرت  
سر زده اما خوارج را و آخر زمان خلافت آنحضرت  
از جمیع امت مفارقت نموده در امر حکیم چیزی نیست  
با آنحضرت که تدریس تاخیر از بیعت ضلالت باشد باقی است  
کلی امت و اگر تاخیر از بیعت هدایت و ترک ضلالت بود  
این جایز نیست که آنحضرت از هدایت بضلالت علی  
کنند زیرا که اکتیم که اجماع منعقد است بر این که از آنحضرت  
در طول زمان این سه مرد امری که ضلالت باشد  
سر زده و همیشه در هدایت بود و این محال است که  
تاخیر و ترک تاخیر هر دو خطا باشد بواسطه اجماع بر

بطلان

بطلان این شوق نیز و این هم صحیح نیست که هر دو صواب  
باشد بواسطه آنکه حق در دو جهت مختلف و در  
دو امر متضاد نمیباشد بواسطه آنکه امت متفرق  
بدو فرقه اند اما فرقه شیعه امامت ابوبکر را باطل  
و فاسد میدانند و اصلا صحیح میدانند و فرقه دیگر که  
نوابی مدعی اینند که امامت اوصی بود و در حق  
آن اشکالی نیست پس بنا بر قول این فرقه تاخیر از بیعت  
او اصلا صواب نیست زیرا بحسب دعوی ایشان در حق  
امامت و تاخیر از بیعت او نه از جهت فقد دلیل  
و نه از جهت ورود شبهه تواند بود و اگر ثابت شود  
که کسی تاخیر کرده آن از جهت عناد خواهد  
بود پس بنا بر این مقدمات ثابت و متحقق و متیقن میشود  
که آنحضرت اصلا بیعت با ابوبکر نکرد و حضرت شیخ  
رحمه الله بعد از این استدلال فرمود که نوابی غافلند

ازین برهان و لهذا کل متفق اند باین که آنحضرت ص  
 از بیعت تخلص و زید و اگر شخصی از ایشان بر این حجت  
 متفق شود البته مخالفین این جماع خواهد کرد  
 و درینست که اگر بواسطه این قول من مطلع شوند  
 مرتکب خلاف جماع خود خواهند شد اما فایده بخلاف  
 ایشان ندارد زیرا قول سابق ایشان مانع از ارتکاب  
 این قول **فساد است** در ذکر اجوبه ابوالحسن  
 علی بن میثم رحمه الله سؤالات سائلی را چنانچه در فصول  
 حضرت سید اجل سید مرتضی رضی الله تعالی عنه  
 مکتور است و آن اینست که سائلی از علی بن میثم رحمه  
 الله تعالی پرسید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله  
 علیه از حجت چه در عقب ایشان نماز میکرد علی بن  
 میثم در جواب فرمود که ایشان را بمنزله دیوارهای مسجد  
 میدانست یعنی اگر چه از حجت دفع اذیت ایشان از خود

در عقب ایشان می ایستاد و ایشان پیش بودند پیش ایشان را  
 از ثبوت پیش دیوار که در برابر شخصی باشد میدانست  
 و خود فرادانها میگرد سایل دیگر با پرسید که  
 ولید بن عقبه را از برای چه بگفت عثمان در برابر  
 او حد زد علی گفت حد دادن و اجرای احکام شریعت  
 تعلق بآن سرور داشت به بخو که او را ممکن میشد اجرا  
 میکرد یعنی وجود و عدم عثمان و گفتن و نگفتن او در  
 نزد آنحضرت مساوی بود ولید را بواسطه شرب خمر  
 چنانچه الله تعالی فرموده حد زد و دیگر سایل پرسید  
 از چه حجت آنحضرت را بویکر و عمر را در کارها را نهائی  
 میکرد در جواب فرمود از حجت احیای امر حضرت الله  
 تعالی و دیگر پرسید که از حجت چه از قتال ایشان  
 تقاعد و زید و یا ایشان قتال نکرد در جواب فرمود  
 مسجنانکه مروان بن عمران با قوم سامری و سامری



قال نکرد در خالقی که کوه ساله پرست شدند آنحضرت  
نیز با ایشان قال نکرد سایل گفت آیا آنحضرت ضعیف  
بود که قوم قتال نکرد علی بن موسی در جواب فرمود که  
آنحضرت مثل هرون بود و وقتی که گفت هرون یا ابن  
اُمّ اَن الْقَوْمِ اسْتَغْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي =

*این سخن که در حدیث آمده است که*

و مثل فوخ علیه السلام بود و وقتی که گفتانی بملأؤ  
فانصر و بود مثل لوط علیه السلام در آنجا که گفت تو  
اَن اَبِیْکَ مَعَ اَوَاوِی الْمَدِیْنَةِ شَدِید

*عالم فرمود که این در حدیث آمده است که*

و بود مثل موسی و هرون علیهما السلام در آنجا که گفت  
موسی علیه السلام رَبِّیْ لَا اَمْلِکُ الْاٰخِرِیْ وَ اٰخِی

کتاب از چه جهت تشریحی داخل شد در جواب گفت بوال  
سایل

تمام کردن حجة بر قوم زیرا میدانت که هر کد قوم را حجة  
مناظره کند و انصاف بدهند او غالب خواهد شد  
و اگر حضرتش حجة بر قوم تمام نمیکرد حجة قوم بر او تمام  
میشد زیرا اگر کسی را بر کسی حقی باشد و او را بطلان از  
جهت مناظره بر حق مدعی علیه که اگر ثابت شد  
با و حق او را باز کرد اند و واجبات نکند و بر و حق  
او باطل میشود و بسبب تخلف او از اجابت بر مردم حق  
او مشتبه میشود و لهذا آنحضرت در آن روز فرمود که  
من از روی درآمده ام که اگر انصاف بدهند من  
بحق خود میرسم سایل گفت دختر خود را آنحضرت از  
جهت چه به من خطاب ترویج فرمود علی بن موسی گفت  
یکی از جهت آنکه او اظهار دشمنی دین میکرد و بفضل  
رسول الله صلی الله علیه و آله اقرار داشت دوم از  
جهت آنکه شاید او را بسبب این یا صلاح آورد و دفع

اوتن اواز خود بکن چنانچه حضرت لوط علیه السلام  
دختران خود را بقوم از جهت اتصال حال ایشان  
با آنکه کنار بودند عرض کرد و گفت هؤلاء بنات من  
أظهر لكم فاقموا الله ولا تخزون في صيفي الكريم  
رجل رشید

**فصل بیستم** در ذکر حواصی حضرت  
استاد الله الغالب علی ربنا طالب صلوات الله علیه  
مر شیخ شامی را چنانچه در فضول سینه اجل سیدم تقوی  
رضی الله تعالی عنه مذکور است و آن اینست که حضرت  
شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المصنفی رحمه الله فی نفسه  
باستاد منزل از او اشقی سببی روایت نموده که او گفت  
شیخی از شیوخ شامی را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
بعد حدود از صفین سؤال نمود که آیا رفتن ما بشام و

بامعاویه قتال نمودن بقضا و قد حضرت الله تعالی  
بود آنحضرت فرمود بلی ای برادر شامی بخوان که داده  
را میثکا فدمیر و یاندستبل را که به هیچ وادی  
و هیچ بلندی و پستی قدم نکناشتیم مگر بقضا و قد  
حضرت الله تعالی شیخ شامی گفت یا امیر المؤمنین پس  
ما درین تعبی که کشید برویعی که کرد بر اجرای توایم  
داشت چون بقضا و قد حضرت الله بوده حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستی که حضرت  
الله تعالی اجر شمارا عظیم کرد اندین و ثواب جزیل  
بشما از او داشته در هر جا که راه طی کردید و در هر  
جا که منزل کردید و اقامت نمودید و در هیچ حال شما  
مجبور و مضطر نبودید پس مرد شامی گفت چون مجبور  
و مضطر نبودیم و سال آنکه قضا و قد حضرت الله تعالی  
ما را برد و آورد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود



وای تو ای برادر شامی شاید که تو کان کرده باشی  
که این قضا و قدر حق بوده نیست چنین زیرا اگر چنین باشد  
هر آینه یا طاعل میشود ثواب و عقاب و ساقط میگردد  
و عهد و وعید و امر و نهی حضرت بنده الله تعالی و نیکوکار  
ثواب نیکوئی و لذت بیکار و همچنین بدکار و عیب بد  
کاری اولی از نیکوکار نخواهد بود و نیست این مکرر  
بست پرستان و گروه تبعه شیطان و دشمنان رخنه  
دروغ کوی و قدسی و مجوس این امت و بدستی که الله  
تعالی امر کرده بند خود را در حالتی که ایشان اختیار  
دارند و نهی کرد ایشان را تا بفرسند و تکلیف کرد  
ایشان را اندکی و داد بفعل ثواب قلیل مزد بسیار و  
کلی در اطاعت مجبور و در عصیان مغلوب نیست  
و حضرت بنده الله تعالی بند کار را تکلیف نکرد تا برایشان  
تکلیف کرد و بعبادت را بلب و کتاب را برین که کاتب

فرمود

فرستاد و آسمانها و زمین و هر چه در میان آسمان  
زمین است یا طاعل خلق فرمود و این خلق آنانیست که  
کافر شدند و پاداش کافران آتش دوزخست شیخ  
شامی گفت یا امیر المؤمنین پس قضا و قدری که رفتن  
ما بان و از آن بود کدامست آنحضرت صلاوات الله  
عنه فرمود آن امر است از حضرت الله تعالی و حکمت  
از و بعد ازین قول تلاوت فرمود قول الله تعالی را  
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

پس شامی از شنیدن این  
مقال فرحناک و شادان شد از پیش آنحضرت بخواب  
و گفت فرج من رسانیدی یا امیر المؤمنین الله تعالی  
بتو فرج رساند و این اشکاف را گفت انت الامام  
الذی تجوب طاعته يوم النشور من الرحمن عفا  
او حضرت من امر ما ما کان ملکی حراک ربانک یا اخی

مِنْكُمْ

إِخَانًا نَفَى الشُّكَّ مَعَانِ شَجَّ وَزَادَ الْعِلْمَ  
وَالْإِيمَانَ بِنَاثَانَا فَلْنَرَى مَا ذَرَفَ فِي ضِلَالَةِ  
مَانَتْ رَأْيَانَا لَمْ نَعِدْهَا كَلَامًا وَلَا كَيْفًا  
لِلْهَيْمَةِ أَرَادَ فِيهَا الدِّينَاغِرَ شَيْطَانَا وَلَا  
أَرَادَ وَلَا شَاءَ الصُّوْقَانَا قَدْ لَبَّيْنَا لَهُ ظِلْمًا  
نَقَى الْفِدَاءَ أَخِيرَ خَلْقٍ كُلِّهِمْ عَدَدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ  
مَوْلَانَا أَخِي النَّبِيِّ وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ مَعَا وَأَوْكَ  
النَّاسِ قَدِيمًا وَإِيمَانًا وَبَعْلَ بَيْتِ رَسُولِ رَبِّنَا  
الْكَرِيمِ وَبَهَائِهِ وَأَوَّلَانَا

در جواب حضرت شیخ اجل محمد بن محمد  
الثمان المصنف مؤلفه تعالی عنه استدل باوصاف  
کور دل با تائیه برفضل ابوبکر چنانچه گفته اند ای نبی  
اینکه ابوبکر و مسطح افاق میکرد و چون او غایت  
رافد نفوذ با جماعت اهل فلک ابوبکر از زمینیه از

الغلاف

اتفاق و امتناع نمود و آنچه از حجت و مقدر داشتند بود  
قطع نمود و قسم یاد کرد که دیگر عایت صله او  
نکند پس حضرت الله تعالی آیه فرستاد چنانچه میفرمود  
وَلَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ  
وَالسَّائِكِ وَالْمَاهِجِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْنُوا وَيُكْفُوا  
الْأَتْيُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَزِيزٌ رَحِيمٌ

لیس حضرت الله تعالی درین ایام خبر داده که ابوبکر  
از اهل فضل و دین و وسعت در دنیا است و بشارت  
فرموده او را بمغفرت و اجر عظیم و این آید نیز خند  
معتقد شماست در ابوبکر که مطعونست جاثب شیخ



نور الله مفسر در جواب فرموده که انکار نداریم که  
 جماعت خشویه این را روایت کرده اند لکن میگوئیم که  
 این خبر را جماعت خشویه بسند صحیح حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله نمی شناسند و این خبر را هم انجماء  
 در امری از امور دینی روایت نکرده اند بلکه این خبر را  
 از مقاتل و ضحاک و داود حواری و کلبی و امثال ایشان  
 که قرآن برای خود تفسیر مینموده اند پیوسته در روایات  
 و تفسیر آن بطن عمل میکرده اند و روایت نموده اند و جماعت  
 منعقد است باینکه این جماعت از جمله اولیاء الله که  
 معصوم نباشند نیستند و نه از جمله اصفیاء الله اند  
 که مستحب باشند و نه از جمله کرمی اند که مکلف  
 را لازم باشد قبول قول ایشان و اقتدا کردن در کل حال  
 بلکه از جمله آن جماعتی که بر ایشان خطا و ارتکاب  
 باطل جایز است پس هرگاه چنین باشد قول ایشان در

تفسیر

تفسیر قرآن با ضرر و بخرم مانع نمیشوند باینکه آن جماعت  
 و روایات مشهوره و دلائل متواتره دال است بر فتنه  
 و مسکن و ضعف معیشت ابوبکر و کسی از اهل علم  
 خلاف نکرده است دین که او در زمان جاهلیت  
 معلم اطفال و در زمان اسلام خیاط بود و پدرش  
 همیشه صیادی میکرد تا وقتی که کور و نابینا شد  
 خداوند بن جدعان او را از روی ترحم جارجی طعام  
 خود گردانید و از برای او هر روز یک درهم مقرر گردانید  
 تا معاشش کفایت او باشد پس کسی که او و پدرش  
 با خیال بوده باشند یقین که او اهل وسعت در مال  
 نخواهد بود بلکه داخل در کرم ضرر و محتاجی خواهد  
 بود و دیگر آنکه ظاهر آیه دلالت دارد که معنی آیه  
 متوجه جماعت باشند نه شخص واحد از خطایی که  
 در آیه است تعاضا می کند که مخاطب جماعت باشند

و کسی که قرآن را از ظاهرش بدیده تاویل کند یا آنکه  
 دلیلی بر آن دلالت کند و دعوی مجاز و استعاره در  
 آیه کند یا حتی که قاطع باشد یقین که بر یا طایفه است  
 و دیگر آنکه بر تقدیر تسلیم که سبب نزول آیه امتناع  
 ابو بکر باشد از انفاق مسلح چنانچه نواصب دعوی  
 میکنند موجب فضلی از رحمت ابو بکر نیست و اگر هم  
 موجب فضلی از برای او باشد فضلی را موجب است که بشما  
 از خطای او در دین و انکار او نصیر امام امیر المؤمنین  
 علیه السلام را و وجود او از اقرار آنچه بر او لازم بود  
 اقرار بان از روی یقین نیست و او را خاص نبود از انفاق  
 پس تعلق نواصب باین تاویل نفی محال ایشان نکرد و  
 دیگر آنکه میگویند که امتناع ابو بکر از انفاق مسلح  
 و عیلولت او یا طاعت بود یا معصیت تواند بود که  
 طاعت باشد زیرا که وعتاب حضرت الله تعالی برین

مناصت که طاعت باشد پس مانند که معصیت باشد  
 و باید که از آن در گذشت و ترک آن نمود و این دلیل  
 نقض ابو بکر است نه فضل او چنانچه اولیای او بر این  
 دلیل فضل او توهم نموده اند و دیگر آنکه مسلح از بنی  
 عبد مناف و از جمله ذوی القربای پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله بود و این که آیه نازل شد از برای ایجاب صلوة و  
 او و انفاق او بواسطه استحقاق او بود پس آیه دلالت  
 بر فضل او و اهل و عشیرت او چنانچه تعظیم و ارکاء  
 ایشان در گذشتن و عفو جرایم ایشان نمودن از آیه  
 مستفاد میگردد و ما مور که ابو بکر است در اینها  
 داخل نیست و فضیلتی از برای او از بنی آیه بیرون نمی آید  
 پس آیه دلیل است بر اخراج ابو بکر از فضیلت است  
 ادخال او و دیگر آنکه مسلح از بنی عبد مناف و بیخالة  
 ابو بکر بود و بواسطه مادرش که اسائمه بنت محرز



ظاهرین که بین تم بود ابو بکر انفاق و می نمود از جهت  
مرحمتی که با وی کردند بواسطه حق و در دین بسبب  
هجرة و ایمان و چون امر عایشه در داد قطع انفاق او  
نمود بر او جفا کرد از جهت بعضی که با او داشت  
پس حضرت الله تعالی او را نمی فرمود از آن عمل و امر فرمود  
که با انفاق عود نماید و خبر داد او که این انفاق را  
واجب بواسطه هجرت مسلح و قرابت پیغمبر و اهل الله  
علیه و آله و پیروان است میکند آید بر خطای ابو بکر درین  
که قطع انفاق کرده و انفاق را هم از جهت ایمان  
و طاعت الله و نیکویی مسلح نکرده و چون چنین است  
این آیه فضلی از برای ابو بکر حاصل نمیشود مگر اینکه  
مثالب را که منافق و منافقت را مدح و قبیح را حین  
و باطل را حق بنامد و این نیست مگر حمل و فساد و در  
آنکه حضرت الله تعالی ترجیح فرموده ابو بکر را بر عقیق

که از قطع انفاق و عدول با انفاق کند پس هرگاه قطع  
انفاق و خطا نبود حضرت الله تعالی مغفرت را با او  
بشارت میداد بشرط آنکه عدول نماید به انفاق مسلح  
پس این آیه و بآل و ست نه فضل او اما از طایر و اصل  
که حضرت الله تعالی شهادت داده باینکه ابو بکر  
از اهل فضل و وسعت است خلاف واقع است زیرا  
حضرت الله تعالی درینکه فرموده **وَلَا تَأْتِلْ أُولَ الْأَفْطِلِ**  
**مِنْكُمْ وَالنَّعَلِ**

اگر چه نهی را مخصوص اهل فضل و وسعت گردانیده لکن  
بجای معنی تمامست بر هر که در آن و مثل اختصاص  
خطاب در طاعات با اهل ایمان چنانچه میفرماید  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**  
**آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ**

که اگر چه معنی آن غایت بکل مکلفین لکن  
 اختصاص دارد نما و خطاب با اهل ایمان و ابرار  
 مجرای آلت که کسی از حجت تادیب کسی را موعظه کند  
 میگوید که با اهل عقل و مروّت و سداد سزاوار نیست  
 که مرتکب فساد شوند و یا میگوید که سزاوار نیست  
 با اهل دین و عفاف که عفو کنند افعال قبیله  
 اگر چه آن مخاطب از اهل مروّت و سداد و اهل  
 دیانت و عفاف نباشد و اما قوال ایشان که ابو بکر  
 و معت بود بحسب نیاز شهادت قرآن جوابش همانست  
 که گفتیم لکن در اینجا میگوئیم که فضل و سعادت  
 که بالا اضافه گفته شود زیرا میگویند کسی را ذو الفضل  
 و سعادت قیاس یکی که کمتر از او باشد اگر چه آنکس  
 قیاس بدیگری که از او فضل و سعادت بیشتر و بزرگتر

باشد

باشد هر گاه چنین باشد جایز است که ابو بکر نسبت بسطح  
 ذو فضل و سعادت باشد اگر چه فی نفسه بی چیز و حجتا  
 باشد چنانچه سقف را قیاس بناختن فوق میگویند  
 و اگر سقفی دیگر یا لای آن باشد از آن تحت گویند قیاس  
 با فوق و همچنین چیزی را عقل می گویند نسبت بچیزی  
 که اخف از آن باشد و خفیف میگویند نسبت بچیزی  
 اشد باشد و اینکه ابو بکر نسبت بسطح ذو فضل و سعادت  
 باشد منافاتی با قول شیعه ندارد درینکه ابطال قول  
 لایعنی نواصب که ابو بکر مال خود را به پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله انفاق می نمود و می نمایند درین قول نوا  
 صبه می نمایند و مخالفان اخبار متواتر میکنند و  
 انکار ظاهر مال را شعار خود ساخته اند و بعد ازین  
 گفت و گو جناب شیخ رضی الله تعالی عنه سب نزول  
 آیه کزیه را بطریق که شیعه روایت فرموده اند



ایراد نموده میفرماید که شیعه تفسیر این آیه را  
چنین کرده اند که میان مهاجرین و انصار نزاعی بود  
داد و مهاجرین بر انصار چیرگی نمودند و انصار را یکدیگر  
گفتند که خدای مهاجرین را بعد ازین اتفاق نباید کرد  
و آنچه از حجت ایشان مقرر نموده بودند قطع کردند  
پس حضرت الله تعالی وقتش این آیه را فرستاد و  
انصار ازین آیه متنبه گردیده با اتفاق مهاجرین عود  
نمودند و از اتفاق نادم شدند و علای شیعه درین  
باب حدیث طولی روایت فرموده اند پس بنا برین که  
این حدیث در طریق ایشان ثبوت پیوسته این قول  
شیعه در سبب نزول آیه بآن تکلفاتی که ما پیش ازین  
کردیم احتیاج نمیانند لکن آن تکلفات را بعد از تسلیم  
قول ناصب کردیم که اگر چه سبب نزول آیه ابو  
بکر نیز شده باشد که ازین آیه کالی از برای او حاصل

فرستاد

نمود

نمیشود والله الموفق للصواب و دیگر آنکه میگوییم  
با ایشان آنچه دعوی مینماید در باب ابو بکر مثل فضل  
و کثرت در دنیا و تقوی و نزول قرآن از برای ایشان  
که دعوی میکند آیا موجب عصمت او هست از ضلالت  
و گمراهی در مستقبل و دلالت میکند بر اینکه همه  
اصال او بر هیچ صواب باشد در همه اوقات یا آنکه نه  
چنین است بلکه بر او خطا و نسیان و ارتکاب نمودن  
بامری که مخالف فرموده حضرت الله تعالی باشد جایز است  
اگر دعوی نمایند که موجب عصمت اوست و مخالفت  
بر او گمراهی در زمان مستقبل درین صورت مخالفت  
اجماع کرده خواهند بود و قولی را مدعی خواهند  
بود که هیچکس از اصال ادیان نکرته و مخالفت عقل  
و نقل کرده خواهند بود و اخبار متواتر را رد کرده  
خواهند بود و اگر بپرسیم که بر حجت دعوی خود دلیل

دارند یقین که دلیل معتد علیه نخواهند داشت  
 و اگر بگویند که موجب عصمت او نیست بلکه بنابر آن  
 بر او خطا و ضلال و مفارقت دین در زمان مستقبل  
 یا ایشان خواهیم گفت که بر تقدیر تسلیم که تا ویل آیه  
 مذکوره چنین باشد که شما میگویید چه چیز مانع  
 دعوی ما خواهد بود که او انکار رضی بر امامت امیر  
 المؤمنین علیه السلام نمود و بضلالت افتاد از این جهت  
 که دفع نمود آنچه را که حضرتش الله تعالی واجب  
 گردانید بود اقرار یا انکار و تغییر در افضل و امامت کج  
 را که حضرتش الله تعالی امام نموده بود و چون ما این  
 را بگوئیم یقین که ایشان جوابی نخواهند داشت  
 و جمله در دفع آن ندارند و محیی از جهت ایشان نیست  
 در ذکر جواب حضرت شیخ **صلی الله علیه و آله**  
 مفید اعلی الله درجه استدلال نواب کوردل و دلدار

فضل و منقبنا بوبکر مضاجنا و مر حضرت سید شرا  
 در غار و در راه مدینه در وقت هجرت حضرتش صلی الله  
 علیه و آله را **انما ابوبکر و اهل بیت** که این جواب در  
 مجلس دیگر از مجالس مناظره جناب شیخ رضی الله تعالی عنه  
 با بعضی نواب کوردل روداده و ما از ایلاد آن مجلس و  
 این مجلس با نداریم اگر چه مستلزم تکرار باشد زیرا در هر  
 یک از مجالس مناظره جناب شیخ تحقیقات و افادات  
 لطیفه جدیدی که عقل را در حیرت و نواب کوردل را در تنگنا  
 بهشت اندازد مذکور است و از آن گذشتن موجب  
 خسران است جواب جناب شیخ چنین است که چون  
 نواب گفته اند حضرتش الله تعالی بواسطه آن پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه او کرد و او را صاحب  
 انحضرت نامید و او را ثانی شین انحضرت مذکور ساخت  
 در سفر و در غار از جهت نجاست او چنانچه فرموده (لا



تَضَرُّعٌ فَقَدَّصَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِثًا  
اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله  
معنا فانزل الله سکینته علیه وایدیه یخوذ له تروما  
وجعل کلیمه الذین کفروا السفاوی کلیمه الله فی العلیاء  
الله عز وجل حکیم

و ظاهر است که این فضیلتی است جلیل بشهادت قرآن که  
جوابی ندارد و تقضی هرین توان نمود جناب شیخ رضی الله  
تعالی عنه در جواب ایشان میفرماید که بودن ابوبکر در  
سفر هجرت و در غار یا پیغمبر صلی الله علیه و آله مدفعی

علاوه

ندارد و کسی را انکار آن نرسد و استحقاق و اسم مصاحب  
پیغمبر را صلی الله علیه و آله نیز مشکوک فیہ نیست لکن  
منقبت و فضیلتی که از برای او درین مصاحبت و اصب  
کام میبرد غلط و خلاف واقعست و عقل و فطانت هیچک  
دلائل بر آن ندارد بلکه میگوئیم هیر آیه کبریا که  
دارد بر ذلت و نقص و سوء افعال او نیز آنچه میگوید  
که حضرت الله تعالی ابوبکر را اینس پیغمبر خود گردانید  
این محض کمالست زیرا آنحضرت مؤید بود بمالیکه  
مقرین و از حضرت الله تعالی بر او وحی نازل میشد در همه  
احوال و مؤید بود بیکه حضرت الله تعالی در همه  
امکنه و جبرئیل بر او قرآن می آورد و مع هذا معصوم  
و موفق بود و معتد بود بآنچه حضرت الله تعالی باو  
و عن نموده بود از حضرت و ظفرین با وجود اینها چه  
و حسی از برای حضرتش تصور تواند بود و حضرتش را چه

۱۱۷  
احتیاج باینست ماند بلکه ابوبکر و آل او بود بواسطه  
خوف و خرفی که داشتند از حضرتش مُصدع بود باینکه  
او را بر حق و مدارا تسکین فرماید که مباد از کثرت  
خوف و جرم او کار بنیاد انجامد چنانچه حضرتش الله  
تعالی از آن خبر داده میفرماید که پیغمبر صلی الله علیه  
وآله گفت لا تحزن ان الله معنا

و دیگر آنکه اگر مسلم بداند که پیغمبر  
صلی الله علیه و آله را با او انس بود چنانچه این جماعت  
میکویند ازین انبرای ابوبکر در دین فضلی حاصل نمیشود  
زیرا ممکن است که جلیل القدری عالمی یا جاهلی در  
یا یا حی و یا یا شری انس بگیرد یا کسی بوجه خود انس  
داشته باشد بجهتی که با والدین و اولاد خود آن  
قدر انس نداشته باشد و گاه باشد که مشاوری گردد  
نهایت کمال و نهایت ذات باشد و در راه سفر انس

بگیرد یا شری یا قصه خوانی از جهت مشغولی که تعب راه  
با و نماید و یا عالمی غایبی این بکرد و چون چنین است  
ازینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از جهت  
انس با خود برده باشد از برای او فضلی ثابت نمیشود  
اما اینکه ابوبکر ثانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده  
غیر و حضرتش الله تعالی از آن خبر داده میفرماید  
ثانی اثبتین از همتا فی الغار این همه سبب فضیلتی از جهت  
او نمیشود زیرا از آیه پیش از اخبار بعد از ایشان مستفاد  
نمیکردد و در راه و سفر گاه باشد که کافر و جاهل و ثانی  
ثانی مؤمن و عالم و زاهد باشد و این چیزی نیست که  
بر کسی مُشبه شود و هر که که از ثانی پیغمبر صلی الله  
علیه و آله بودن ابوبکر در غار از جهت او فضیلتی اثبات  
کند آنرا از جمله عفا نیست و همین مصاحبت ابوبکر  
آنحضرت را سبب فضیلتی نیست از برای او چنانچه



در راه و سفر مؤمن و کافر و جاهل و عالم و فاسق و زاهد  
 رفیع و صاحب میا شدند و ازین فضیلتی و نقصانی  
 از برای هیچیک حاصل نمیکرد و حضرت الله تعالی  
 خبر میداد از صاحب مؤمن و کافر در آنجا که  
 میفرماید قال له صاحبه وهو غافل اکفرت بالله  
 خلقك من تراب فمن نطقت ثم سألك رجلا لكنا  
 هو الله ربی ولا شریک لى احد

گفتار و جواب و گفتار و جواب

پس درین آیه حضرت الله تعالی بیخمانه توصیف احد  
 مصاحبین با ایمان و دیگر یکریا کفر و طغیان و حکم بقتل  
 ایشان فرموده و دیگر در آیه دیگر فرماید یا صاحب  
 النجی با آنکه آن دو کس کافر بودند و با حضرت یوسف

علیه السلام که پیغمبر بود در سخن مصاحب بودند و دیگر در  
 جای دیگر کفار را مخاطب داشته در آنجا که همش  
 بخون و نقصان به پیغمبر صلی الله علیه و آله زدند میفرماید  
 وما طاجیکم بخون ولقد ذاه بالاف المبین

پس درین آیه

حضرت الله سبحانه پیغمبر خود را مصاحب کفار  
 گفته و از برای کفار ازین فضیلتی ثابت نمیکرد و ازینجا  
 کفر و طغیان بسیار زایل نمیشود با آنکه آنحضرت  
 سید اولین و آخرین بود و اما بودن او با پیغمبر در غار  
 و داخل شدن او با آنحضرت در آن مکان هم از برای  
 اوفضلی ظاهر نمیکرد و مثل آنها که گذشت و نقصانی  
 از و زایل نمیکرد و زیرا در مکان واحد و وفای و مؤمن  
 و کافر میباشند و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله

که اشرف بود از غار مؤمن و منافق جمع میشوند و در  
کشتی نوح علیه السلام هائیم و اهل ایمان بودند پس  
در یک مکان بودن با پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز  
سبب فضیلتی به نفسه نمیشود و کسی که از اسباب  
فضیلت اندک دلیل عقلی آن دارد و نه نقلی و نیست  
آن مگر جهالت و اما اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله باو  
گفت ان الله ممتا این یون در اینجا هجین که از برای جمع  
میشاد از برای واحد نیز میاشد و چنانچه از برای  
تکین میاشاد از برای تخویم میاشد و هر گاه  
چنین باشد از آن فضیلتی حاصل نمیشود مگر آنکه دلیل  
و برهانی از حیثیته دیگر بآن هم شود و نواصب در اینجا  
دلیل دیگر ندارند مگر اینکه بگویند ابو بکر مسلمان  
بود و ازین ظاهر است که کمالی حاصل نیست از برای  
او زیرا مسلمانی فی منافذ دیگر یا همه مسلمانان میشود

لکن از طرف نقص این آیه و بودن ابو بکر با پیغمبر صلی الله  
علیه و آله در غار از برای مذمت او دلایل هست یکی  
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفت لا تحزن  
و او را نهی فرمود از حزن خالی از آن نیست که حزن  
ابو بکر در غار یا طاعت بوده یا معصیت تواند بود که  
طاعت بوده باشد زیرا لازم می آید که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله نهی از طاعت کرده باشد و پیغمبر صلی الله  
علیه و آله نهی از طاعت محالست که بکند و کسی را از قرب  
حضرت الله تعالی دور سازد و کسی که به پیغمبر صلی الله  
علیه و آله این اعتقاد داشته باشد فرج در نبوت  
او کرده خواهد بود بلکه حضرتش را از ایمان بحضرت  
الله تعالی اخراج کرده داخل در جمله اغداء الله  
کرده خواهد بود و این نیست مگر ضلال عظیم پس هر گاه  
حزن ابو بکر طاعت حضرت الله تعالی نباشد البته



معصیت خواهد بود چون میان طاعت و معصیت  
واسطه نباشد در افعال عاقل صاحب تذکره بعد  
از اقل و نظر ضایع و اگر کسی بگوید که شاید جز  
ابوبکر داخل در قسم یم که مباح است باشد در جواب  
میگویم که آنچه در نهی از طاعت لازم می آید زیرا  
پیغمبر صلی الله علیه و آله محالست که نهی فرماید از  
چیزی که حضرت الله تعالی مباح گردانیده باشد  
پس هرگاه ثابت شد که ابوبکر برب حریف که متقوله  
اولیاء و اعدای اوست در غار داشت عصیان حضرت  
الله تعالی کرده پس مستحق ذم خواهد بود نه مع  
و آیه کبریه کاشف نقص او خواهد بود و در موارد  
نقص ابوبکر که ازین آیه و از بودن او با پیغمبر صلی الله  
علیه و آله در غار لازم می آید اینست که حضرت الله  
تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در سینه مخصوص ساخت

در نهی از طاعت لازم می آید

زیرا این فهمید میشود که حال او مرضی حضرت الله تعالی  
و او از اولیاء الله نبوده زیرا اگر او از جمله اولیاء الله  
میدود بایستی که سینه شامل او نیز باشد در آن مقام  
چنانچه در بناهای دیگر مثل بدو حنین و غیرهما که  
مؤمنین با آن حضرت بودند سینه شامل ایشان بود  
چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ  
فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كُنُفُكُمْ فَلَمْ  
تَغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَآرِحِهَا وَجُنُوبُهَا  
فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّلاقُوا اللَّهَ فَأَنزَلَهُمْ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ  
وَأَنزَلَ خُذُوا زُرُوقًا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ  
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

و در سون فتح فرموده **لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ**  
**يَايَعُونَكَ لِتُخْرِجَهُنَّ مِنَ الْبَيْتِ** **فَأَنزَلَ اللَّهُ**  
**عَلَيْهِنَّ وَأَتَاهُمُ خَفَافًا**

و در سون فتح فرموده

و هم درین سوره میفرماید **إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا**  
**فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ**  
**رَسُولَهُ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**

و در سون فتح فرموده

پس در هر جای که مؤمنین با آنحضرت بودند در یکی  
یا او شریک بودند از جهت صلاح حال و اخلاص ایشان  
استخفاف ایشان کرامت سینه را سوای غار که مخصوص  
کرد این نبی را صلی الله علیه و آله و ابوبکر را داخل نکردند  
بواسطه نبودن او داخل در ولایت الله تعالی بسبب  
افعال فجیه او و این ظاهر است و احتیاج بدلیل ندارد  
در ذکر جواب حضرت شیخ  
احمد محمد بن محمد بن النعمان المیدونی صلی الله تعالی عنه  
استدلال نواب رابره فضل ابوبکر از دو حدیثی که  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکنند و میگویند  
که ابوبکر انصافی و مواسات به پیغمبر صلی الله علیه  
و آله کرد بمال خود و علی ابن ابی طالب علیه السلام  
نکرد و غیر او از صحابه نیز هیچکس نکرد چنانچه حدیث  
بر آن ناظر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود



ما نفعنا مال كمال أبي بكر  
و دیگر فرموده ما احدث من الناس اعظم علينا حقا في  
حجته و ماله من أبي بكر بن عباس

جناب شیخ رضی الله  
تعالی عنده در جواب فرموده که این حدیث را غایت  
روایت نموده و خطای غایت در عهد رسول الله  
علیه و آله و معصیت او و صاحبش حصه بن عمر  
الخطاب معلومست چنانچه حضرت الله سبحانه و  
تعالی از آن خبر میدهد و آنجا که فرمود ان تؤاخذوا  
الله فذنبت فلو نجا وان تطامروا علیه فان الله هو  
مولا و جبرئیل و صاحب المؤمنین و الملائكة بعد  
ذلك ظهیر

و بعد از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه در  
بار عثمان بن عفان کردند هم ظاهر است که  
نهایت کد و کوشش می نمودند در خلع و قتل او و چون  
او کشته شد و مردم بامیر المؤمنین علیه السلام بیعت  
کردند غایت با امیر المؤمنین حسد کردند و از مدینه عثمان  
بعد از مدتی بدولت نموده طالب خون او شدند و بر امیر المؤمنین  
علیه السلام خروج کردند و مخالفان را الهی نموده از خانه  
خود بیرون آمدند و بصره رفت و مردم را بخود دعوت  
کرد از جهت ریختن خون آنحضرت و استیصال ذریه  
و شیعه او و فتنه چند کرد که هنوز ضرر آن بدین  
اسلام میرسد پس کسی که خالش این باشد چه و شوق بهول  
او میماند و هرگاه حدیث از رسول الله صلی الله علیه  
و آله نقل کند چون بحث آن حکم توان نمود و کلام

توان بود در امور دینی که او دخل در دین الله تعالی  
نکند خصوص در جائی که جلب نفع از وکان رود و  
تخط و افراز برای او باشد و دیگر آنکه میگوئیم اگر ابو بکر  
را انفاق بود چنانچه نواصب مدعی آنند باید که  
بوجهی انفاق کرده باشد که آن معروف و مشهور  
باشد مثل تصدق امیر المؤمنین علیه السلام با نکهتزی  
در خالنی رکوع چنانچه معلوم خاص و عامست و مثل  
فقه فرمودن آنحضرت در شب و روز غنی و اشکاف  
چنانچه قرآن بران ناطق است و مثل تصدق او پیش از  
نجوی و مثل اطعام او مسکین و یتیم و سایر چنانچه در  
سورح ملایق مفضل مذکور است پس چون خبر انفاق  
ابو بکر مشهور و معروف مثل اینها نیست معلوم میشود  
که این خبر مخصوص دشمنان است که وضع نموده اند زیرا  
رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر آنکه در طریق

روایت این حدیث شعبی و اشال او و افست که تعصب  
ایشان از برای ابو بکر و عمر و عثمان مشهور و از برای  
تقریب جستن بملوک بنی امیه کذب ایشان معلومست  
پس رسید که این حدیث محض بهتانست و دیگر آنکه  
حضرت الله تعالی شانه خبر داده باینکه خود متولی غنا  
یعنی صلی الله علیه و آله گشته و حاجت او را در  
دین و دنیا حضرتش دفع نموده نه کمی دیگر چنانچه  
میفرماید **لَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى**  
**وَوَجَدَكَ غَالًّا فَافْتَنَى**

پس هرگاه جایز باشد که حضرتش با وجود این  
محتاج بوال مردم باشد هر آینه جایز خواهد بود که خبر  
در هدایت یافتن هم محتاج بغیر باشد بواسطه آنکه  
غنا و هدایت در سون مرادف واضح شده اند و چون



ثابت که حضرتش در هدایت یافتن محتاج به غیر الله تعالی  
 نیست ثابت میشود که در دنیا هم محتاج به غیر الله تعالی  
 نیست و دیگر آنکه در آن سه چیز که حضرت الله تعالی  
 تعداد فرموده باید که حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و ابای و فاضل باشند بر جمیع خلق و آنچه  
 باید که بواسطه خلق بشود از ابای و ابوال و ابیر  
 او علی علیه السلام و از زوجه او خدیجه بنت خویلد  
 رضی الله تعالی عنها شد و ابوبکر را در آن خط و نصیب  
 نیست چنانچه حضرت الله تعالی بپیغمبر او را بحد و عید  
 المطلب و ابوطالب تدارک فرمود که ایشان یکی بعد  
 از دیگری آنحضرت را تربیت و کرد آوری نمودند در  
 وقتی که طفل بود و بعد از طفولیت ابوطالب و ابیر او  
 حضرتش را تربیت نمودند و شرا عدا را از او کفایت کردند  
 و او را حضرت الله تعالی غنی کرد ایند مال ابای او

که ملوک عرب و صاحب مال بودند و زوجه او خدیجه  
 بنت خویلد رضی الله عنها و بر جمیع اهل علم معلومست  
 که خدیجه را مال درجه مرتبه بود و هیچیک از ابوبکر  
 و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن  
 بن عوف و ابی عبیده بن جراح و غیر ایشان از در اینها  
 دخل نبود و هیچیک در اینها مرتبه ایشان نبودند بلکه  
 همه ایشان فقرا بودند و حضرت الله تعالی به نبی خود  
 صلی الله علیه و آله ایشان را غنی کرد این و کمراه  
 بودند و نبی هدایت یافتند و همه ایشان ذلیل بودند  
 و بتبعیت نبی عزیز و صاحب حکم گردیدند و اگر چه  
 بعضی از جماعت پیش از اسلام بسبب قتال مالی بهم  
 رسانیدند باشند یا بحسب قیله شریفی داشته باشند  
 لکن هیچیک از قیله آثار و آنان را که از تواریخ و احادیث  
 اطلاعی بوده شکی نیست در ضرر ابوبکر در زمان حیات

و اسلام و رد الله قبیله او در میان قبایل قریش و ظهور مسکن  
 او در میان همه ایشان و اگر او را اندر وسعت میبود که  
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق کند و نفع بایشان  
 چنانچه بحال میگویند باینی که پدرش را از خاومایند  
 عبدالله بن جدعان خلاص سازد و خود خنای در زمان  
 اسلام و در جاهلیه مغلی اطفال نکند پس ازین که  
 کتیم ظاهر میگردد که این قول از ضلال و اصب ناشی  
 گردید که او بر رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق نمود  
 و بر هاشم کذب ایشان که رسول الله صلی الله علیه  
 و آله او را مدح نموده بسبب انفاق و دیگر آنکه اگر  
 ابو بکر را انفاق میبود چنانچه این بحال میگویند  
 باینی که قرآن مجید از مدح او خالی نباشد چنانچه  
 مدیح انفاق کجا که میکرده اند در قرآن مستطاب  
 متواتر بر آن ناطق باشد پس ظاهر شد که اگر هم انفاق

انفاق

داشته لوحه الله تعالی نبوده بلکه از ریابوده و انفاق  
 بوده و الا معقول نیست که قرآن خالی از مدح آن  
 باشد چنانچه خالی از مدح عطا و انفاق اندک نیست  
 و دیگر میگویم که کافر خلق میدانند آنچه صحابه در  
 عهد رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق میکرد  
 اند و وجه آن معلوم بوده مثل سلاح و اسب و  
 معوشه و جهاد و انفاق فقره مسلمانان و موالیان  
 مهاجرین و غیر ذلک و پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 مرکز ایشان طبعی نکرد و از برای اهل و عشیره خود  
 از ایشان انقاسی نفرمود و چرا میگردانید حضرت الله  
 تعالی بر آنحضرت و اهل بیتش صدقات را و از همه امت  
 ساقط گردانید اجر رسالت را و نصب کرد از برای  
 ایشان حج و بیئات را از برای آن که ایشان را اعمال  
 حاجه دعوت کند و بطف خود ایشان را از مهلکات



نکاه داشت و از نور خود ایشانرا از ظلمات خارج فرمود  
و آنحضرت را هدایت از جمیع خلق بود از دنیا و نیست  
دنیا و پیوسته آنچه در دست داشت از میراث  
ابای خود و آنچه حضرت الله تعالی مخصوص او گردانید  
بود از غنائم و انفال و غیر ذلک بفقرا و مساکین اخصاب  
میداد تا آنکه قدری قرض بهم رسانید که امیر  
المؤمنین علیه السلام بعد از وفات آنحضرت را دریافت  
پس بنا بر اینها که گفتیم و بجای نمیداند که ابو بکر آن چه  
انفاق و بر رسول الله صلی الله علیه و آله کرده باشد  
چنانچه نواصب کوردل جاهل ادعا میکنند و دیگر  
آنکه آنچه نواصب دعوی میکنند از جهت انفاق ابو  
بکر که در آن اختلاف نکرده اند اینست که ابو  
بکر بلال را بجهت نامه را از صاحبانش خرید در حالتی که  
ایشان او را عذاب میکردند تا او را بکفر برگردانند

این همه از جمله دعوای باطل ایشانست که غایت  
از دلیل و اصل این هم را بجهت بعایت و پیش ازین  
احوال غایت را ظاهر و مبین ساختیم بخوبی که احتیاج  
بشکر از آن نیست و بر تقدیر تسلیم محتاج این هم میگوئیم  
که بلال را از موالی او خریدن لازم ندارد که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله او را مدح کند باینکه حضرتش را مال او شفع  
شده باشد و او حضرتش را از مال خود انفاق کرده  
باشد فی الجمله بلال فرزند و برادر و پسر آنحضرت نبود و نشا  
وندی با آنحضرت نداشت و در نسب با آنحضرت  
شریک نبود تا اینکه لازم آید که خلاص کردن او  
از عذاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوبی از انجا نافع  
باشد که بگوید ما را نفع رساند هیچ مالی مثل مال  
ابو بکر و بلال مخصوص با آنحضرت هم نبود بخوبی که از  
سایر مسلمانان ممتاز باشد و اگر بلال را خریدن نفع

پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد بواسطه ایمان او و اقربا  
بنیوت نبی صلی الله علیه و آله و از جمله اصحاب آنحضرت  
بودن لازم می آید که نفع بخیل و میکایل و انرا  
و جمیع ملائکه و انبیاء و طایفین و صاحبین هم داشته باشد  
زیرا ایمان رسول الله صلی الله علیه و آله متضمن ایمان جمیع  
پیغمبران و ملائکه و مؤمنین و صدیقین و شهدا و صاحبان  
است و از بیان که ما کردیم ظاهر شد حمل و کودنی  
و ضعف عقل و اصاب و دیگر آنکه آنچه از اخبار  
ثابت میشود مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله است مال  
خدیجه بنت خویله را رضی الله عنها نه مدح ابو بکر و مؤید  
صحت این خبر است شهرت انتفاع پیغمبر صلی الله علیه و آله  
از مال و این که از مال ابو بکر منفع شدن باشد  
نیست مگر بهمان زیرا حدیث انتفاع پیغمبر صلی الله علیه  
و آله از مال خدیجه متفق علیه فریقین و مستفیض است

و از غایبه نیز مرویست چنانچه روایت نموده عبد الله بن  
مبارک از جالد و از شعبی و از سروق و از غایبه  
که گفت هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدیجه را نمیکرد  
میآشنا و را بسیار ثواب میکرد پس من روزی گفتم  
چه بسیار او را ثواب میکنی و حال آنکه حضرت الله تعالی  
بهتر از او را بنوداده حضرت فرمود بهتر از او را بمن نداده  
نیز او مرا تصدیق نمود در حالتی که همه مردم مرا  
تکذیب می نمودند و مرا از مال خود منفع ساختند و رفقی  
که مرد مال خود را بر هر چه ابرام کرده بودند و از او  
حضرت الله تعالی بمن فرزند داد و از دیگران نداده  
پس این حدیث از غایبه دال است بر اینکه آنچه از پیغمبر  
صلی الله علیه و آله در مدح ابو بکر بواسطه مواسات  
نقل کرده دروغ باشد و هم دلالت دارد بر بطلان  
قول فواصب که میگویند ایمان ابو بکر سابق است



برایان کمال است زیرا این فهمیده میشود که ایما  
 خدیجه پیش از او بوده **مسئله هفتم** در ذکر  
 جواب شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المصنفی  
 الله تعالی عنه مراد استدلال و اصاب را بر حجت امامت  
 ابوبکر از حدیثی که برهم یافته از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 روایت میکنند که آنحضرت فرمود **أَفْتَدُوا بِالَّذِينَ بَعْدِي**  
**ابوبکر و عمری** گویند که این  
 حدیث نص بر حجت بر حجت امامت ایشان نیز اولا  
 کرده اند بر امت خود طاعت ایشان را و هم ازین حدیث  
 طهارت ایشان فهمیده میشود که آنچه کرده اند برضای  
 و تفهیمی که بر امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند خطا  
 نیست جناب شیخ اعلی الله درجه در جواب ایشان  
 فرموده که این حدیث موضوع و خلل در سندش  
 مشهور است و تناقض در معنی این حدیث ظاهر و هو

و آنچه این حدیث بران متضمن است بر ناظر معتبر معلوم  
 خلل در سندش بواسطه اینست که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و اواز بعضی بر حراس و بعد از او یک مرتبه بحقیقه بن بیان و  
 یک مرتبه بحقیقه بنت عمر بن الخطاب اسناد میدهند  
 اما عبد الملك بن عبیدة او یکی را جلالتیست که با امیر  
 المؤمنین علیه السلام محاربه کرد و از انبای شامت  
 و مشهور است بنصب عداوت آنحضرت و عترت او علیهم  
 السلام و همیشه بواسطه خوش آمد و عزت بنی امیه نسبتا  
 بدو و غرض از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدح ابوبکر و  
 عمر و طعن امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکرد تا آنکه  
 آخر منصب قضا با و دادند و در قضایم رشوه میکرد  
 و مجبور و عدولین حکم میکرد و پوشیده مقام هر بود بفق  
 و مجبور و از ان همیشه عشقنازی میکرد از آنچه آنکه بود  
 سر تیغ با خا هر خود مخاصمه نمود در مال و عفا و خواهر

سریع زن نیکو رو بود و او جانب خاهر را گرفته بر ویست  
 حکم باطل کرد بطبع آنکه خاهر او دخل کند و این مرد  
 مرد ظاهر شد رسوای آنکه هذیل شیخی از برای او  
 درین باب شعرها گفت **خاهر از کبریا** که جناب  
 شیخ رضی الله عنه شعر شیخی را ایراد فرموده و بعد از آن  
 نیز در ابطال این حدیث کلام را بسطی عظیمی داده لکن چون  
 نسخی که بدست افتاده بود از حدیث داده میفرمود و این  
 انسخه پیش ازین که درین مقام نقل شد بیرون میروان  
 آورد لکن این ضعیف آنچه در ابطال این حدیث بحث قاطع  
 مذکور میآید تا کسی با شبهه نمائند اگر چه آنچه جناب  
 شیخ اعلی الله درخته ایراد فرموده که این حدیث از عبد  
 الملک بن عسیر مرسلست در موضوع بودن این حدیث  
 بر است و دیگر احتیاج نیست بسط کلام و ایراد حجج  
 در ابطال آن زیرا معلوم و میسر است که حدیثی که

این قسم مردی که جناب شیخ فخری توصیف او نمود و اینکند  
 در نظر هوشتندی که تقصیب ابو بکر و عمر و سایر اجداد  
 و عداوت عترت طاهره چشم دلش را کور کرده باشد  
 اعتبار حجتی ندارد چه جای آنکه آنرا منزهی که حضرت  
 الله تعالی و تقدیر را بآن خواهند که ملاقات کنند  
 حجت سازند خصوص در مقام مجادله با خصم پس اولاً  
 میگوئیم که اگر این حدیث صحیح باشد لعیناً بالله در قول  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله تناقض لازم می آید زیرا که این  
 مستفاد میشود اینست که بر همه امت خواه اهل بیت  
 و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواه غیر ایشان هر کس  
 که آنحضرت ایمان آورده واجب گردانید بآند که  
 افتدی با بوبکر و عمر بکنند و جایز نباشد تخلف از ایشان  
 و حال آنکه حدیث **مَثَلُ امْرِئٍ بِمَنْ كَتَلَتْ يَمِينُهُ نَجَسٌ**  
**مِنْ مَسْكَانِهَا نَجَسٌ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَفَ**  
**سَهْمَهُ** که در حدیث آمده است



دلالت دارد بر اینکه

بر همة امت خواه ابو بکر و عمر و خواه غیر ایشان واجب است  
تشک باهل بیت و تخلف از ایشان موجب هلاکت باشد  
و تناقض در کلام آن سرور از جهت وحی بودن کلام  
حضرت چنانچه آیه **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ**

عصمت و اجتهاد

**يُوحَىٰ** دلالت دارد بر محالست پس ماند که یکی از این دو  
حدیث که حکشان نقیض یکدیگر است کذب و  
افتری باشد حدیث مثل اهل بیتی الحج بکذب و افتری  
بودن نهایت بعید دارد زیرا همة امت بر صحت آن اتفاق  
دارند و کسی در آن شک نکرده حتی آنکه حدیث وجوب  
اقتدای ابو بکر و عمر را جحش خود نموده اند اعتراف  
بصحت این حدیث کرده اند پس این حدیث بواسطه خدمت **عَلَيْهِ السَّلَام**

علا

تعالی که از مثل جدا الملك متعین مرویست کذب و افتری  
بر رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و هو المعلوم ههنا  
و دیگر آنکه حدیث **إِنِّي نَارُكُمْ فِيكُمْ الثَّلَاثِينَ كَابِ اللَّهُ**  
**وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْتُمْ لَرَبِّكُمْ قَائِلُونَ** بر دأ علی الخ

که آن نیز متفق علیه کلام است منافی این حدیث است  
زیرا همة امت مکلفند باین که تشک بر آن مجید و قرآن  
مرکاه با عزت بوده از ایشان جدا نشود باید که افتدا  
بعترت کنند تا معنی قرآن از ایشان استفاده نمایند زیرا  
از این حدیث آنچه فهمید میشود اینست که معنی قرآن  
با عزت باشد و از هم جدا نشوند تا لب حوض که با تخیر  
صلی الله علیه و آله وارد شوند بصورت و نقوش کتب  
قرآن زیرا صورت و نقوش کتب قرآن خصوصیتی است

ندارد بلکه با هم هفتاد و سه فرقه که یکی از ایشان با حق  
و باقی هالك اند میباشند پس بر همه امت خواه ابو بکر  
و عمر و خواه غیر ایشان واجب است افتاد بعترت نا آنچه  
ایشان از قرآن با ایشان نقلی فرمایند فرمایند و با حکم  
الهی مطلع گردند و حضرت الله تعالی را با آن طریق  
که از عزت فر گرفته اند عبادت و پرستش نمایند و این  
معنی که از برای حدیث متفق علیه کنیم برهان قاطع است  
بر کذب و افتراء بودن حدیث نواصب که در دل کود  
جاهل و الا تناقض در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله  
لازم می آید و آن محالست چنانچه پیش ازین گفتیم و دیگر  
آنکه ابو بکر و عمر اگر چه در غصب خلافت و صرف  
نمودن آن از اهلش متفق بودند لکن در اکثر احکام رأی  
ایشان مختلف و فقیض هم بود چنانچه بر متبع ظاهر است  
پس اگر این حدیث صحیح باشد و کذب و افتراء نباشد لازم

می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل بنقضین را  
بر امت خود واجب کرد ایند باشد و این هم محالست  
و دیگر اگر این حدیث صحیح میبود و از پیغمبر صلی الله علیه  
و آله سر زده بود بایستی که در سقیفه بنی ساعد  
از حجت غصب خلافت باین حدیث مستند شوند زیرا  
هرگاه نواصب این حدیث را از حجت حجت امامنا ابو  
بکر در کتب و السنه نامبارک خود مذکور توانستند ساخت  
ابو بکر در ایام آن از حجت احتجاج اولی خواسته بود  
و دیگر میگوئیم که از حجت چه نواصب آوردند در مقام  
استدلال بر حجت امامنا و کاه مستند با جماعی که اصل  
نماید و کاه مستند بیعت عمر و چند جلف دیگر مثل  
او میشوند و باین حدیث تنها استدلال نمیتایند زیرا  
بعد از اثبات حجت این حدیث امامنا ابو بکر و عمر ثابت  
میکردد و احتیاج چیزی دیگر نیست پس از اینها همه



که گفتیم بر هر یی ظاهر و هویدا میگردد که این حدیث از  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه ساخته و پرداخته  
 اعداء الله و رسوله و اهل بیت رسوله است چنانچه  
 حدیث آخانی کالجور **یا یوم اقدیم اقدیم**  
 ویرداخته ایشانست و همچنین سایر احادیث و اخبار  
 که از رسول الله صلی الله علیه و آله در مدح ایشان ذکر  
 میکند و همچنین آیاتی که در شان ایشان در روایت  
 میکند که نازل گردید و وجه نزولی که نقل  
 میکند محض افزیزی است و درین شک نیست و الحمد  
 لله رب العالمین علی حسن توفیقہ **و الحمد لله رب العالمین**  
 در ذکر جواب حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن الفضل  
 المفسر رضی الله تعالی عنه مرقی را که از آیه **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین**  
 میفرماید

سؤال نمود چنانچه در فضول سید اجل افضل سیدم تقی  
 رضی الله تعالی عنه مذکور است و آن چنین است که در  
 وقتی از اوقات شخصی از جناب شیخ پرسید که این آیه  
 در شان که نازل شد جناب شیخ فرمود که در شان امیر  
 المؤمنین علیه السلام نازل شد و حکم آیه جاریست در  
 همه ذرئیت او علیهم السلام و درین احادیث بسیار واضح  
 شدن و مع هذا دلیل هم بر حقانین قول داشتند و در  
 آن ایست که حضرت الله تعالی و تقدس مؤمنین  
 را دعوت فرموده با اتباع صادقین درین آیه و بودن  
 با ایشان و واجبست که منادی آیه باشد بواسطه  
 آنکه محالست که انسان را دعوت کند که با خود باشد  
 و تبعیت خود کند پس بنا برین صادقین آخانی که  
 حضرت الله تعالی مؤمنین را بوسی ایشان دعوت

در حدیث

فرموده یا همه صادق باشند یا بعض صادقان و محالست  
که کل صادقان مراد باشد چنانچه گفته پس هرگاه بعض  
صادقین مراد باشد یا آنست که آن بعض صادقین  
معین و معلومند که الف لام الف لام عهد خارجی  
باشد یا غیر معین و معلومند اگر معین و معلوم باشند  
باید که البته اختلافی در ایشان نباشد و باید که مطلقا  
باسمهای ایشان وارد شدن باشد و اشاره نبوی ایشان  
کرده باشند و آنان که در عهد رسول الله صلی الله علیه  
و آله مخاطب بوده اند ایشان را با حائزیم و خصوصیت  
دانسته باشند و ایشان نیستند مگر آنان که مادی  
مینایم که آیه در شان ایشان نازل شد نیز هیچیک  
از قرآن سلامیه مدعی بعض معین معلومی که کونیه  
در شان ایشان نازل شد نیست و اگر آن بعض معین  
و معلوم نیستند باید که البته ایشان را معین و معلوم

مادر

سازند تا از چیزی که مدعی این مقام باشند ممتاز  
شوند و الا از خلق حجت بر میزند و تکلیف باتباع  
ایشان سافط میکرد پس از این بیان ثابت شد که  
آیه در شان آنان که ما میگوئیم نازل شد و  
از این هم عصمت و طهارت ایشان ثابت میشود زیرا  
حکم باتباع ایشان مطلق واقع شده و عصمت مثل  
نص است بر صاحب عصمت زیرا امریست خفی و خالیه  
ما هرگاه متفق اند در نفی عصمت و نص بر کسی که اقامه  
مینمایند که آیه در شان ایشان نازل شده پس  
ماند که ائمه علیهم السلام مراد باشند زیرا خود ابرار  
میان ما و غیر ما با آنکه قرآن هم دلالت دارد بر این  
که ما میگوئیم و آن اینست که حضرت الله سبحانه  
میفرماید کُنْزُ الْكِتَابِ أَنْزَلْنَاهُ فِي الْقُرْآنِ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الْبُرْهَانَ  
وَالْمَعْرِبَ وَلَكِنْ كُنَّا الْبُرْهَانَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ



وَالْمَلَائِكَةُ وَالْكِتَابِ وَالْيَتِيمِ وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ  
ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالسَّائِلِينَ وَابْرَأَ السَّبِيلَ وَالنَّاسِ  
وَفِي الزَّكَاةِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَتَى الزَّكَاةَ وَالْمَوْفُونَ  
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَيْتِ وَالصِّرَاطِ  
وَحِينَ الْبَاسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

پس درین آیه حضرت الله تعالی این خصال را جمع

نموده و شهادت داده بصدق و تقوی کسی که مستجمع این  
خصال باشد علی الاطلاق پس از آیه اولی و این آیه که  
الحال ایراد نمودیم فهمید میشود که باید تبعیت نمود  
صادقین اینجانی را که به استجماع این خصال اوزا  
صادق توان گفت علی الاطلاق و در میان اصحاب  
رسول الله صلی الله علیه و آله کسی که مستجمع این  
خصال باشد نیست مگر امیر المؤمنین علیه السلام  
پس واجبست که آیه حضرتش مراد باشد و امر با اتباع  
اوشده باشد و با او نباید بود در چیزی که دین تضاد  
آق میکند و اینکه کفیم آنحضرت مستجمع این خصال است  
بواسطه آنست که راول آیه ایمان بحضرت الله سبحانه  
مذکور است و آنحضرت اول کسی است از مردان که  
ایمان بحضرت الله تعالی آورد و دعوت رسول الله را  
صلی الله علیه و آله اجابت نمود چنانچه اخبار و اخبار

متواتر بر این دلالت دارد یکی آنکه حضرت رسول  
 الله صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت  
 ترا تو میجویم و میگویم که از همه عالم او پیشتر است  
 و یکی دیگر آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود  
 من بین خدا و برادر رسولام و این را نگوید کسی  
 پیش از من و بعد از من مگر دروغ گوئی نماز کردم  
 پیش از من هفت سال و دیگر حضرتش فرموده که  
 الهی من را قرار دارم که کسی پیش از من ترا عبادت  
 کرده باشد و دیگر آنکه چون رسید با حضرت که  
 خواجه نسبت با حضرت قول منکری گفته اند فرمود  
 که آیا میگویند که علی دروغ میگوید یا من دروغ  
 بگویم میگویند یا بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من  
 اول کسی ام که او را عبادت کردم یا رسول الله  
 دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که با و ایمان

آوردم و تصدیق و نضرة آوردم و یکی دیگر قول حضرت  
 امام حسن علیه السلام است در صبح آن شبی که امیر  
 المؤمنین علیه السلام وفات کرده بود که امشب کسی  
 وفات کرده که از اولین کسی را و سبقت نکرده  
 و از آخرین کسی را و نه پسند و غیر ذلک مما یطول الکلام  
 دیگر که *از بیان معجزات و احوال*  
 از ایمان حضرت الله تعالی در آیه و ایتاء المال علی  
 وجه ذوی القربی و السائلین و المساکین و ابن السبیل  
 و السائلین و فی الزکات

مذکور است

و این عمل را مادر آنحضرت مشاهده نموده ایم چنانچه  
 قرآن بر آن ناطقست و اخبار و احادیث متواتره نیز  
 بر آن دلالت دارد مضافا چنانچه حضرت الله تعالی



مِيفِرْمَايِدُ وَيُطِيعُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَ

اَسِيرًا *در این آیه سه قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

وَجَمِيعُ رُؤُوسِ خَاصَّةٍ وَ

عَامَّةٍ مُتَّفِقُونَ اِنْدَیَمِیْنُ کِهْ آیه بِلکِهْ کُلُّ سُوْرَهْ دَرِشَانِ

اَنْحَضَرْتِ وَزَنْ اَوْفَاطِهْ عَلَیْهَا السَّلَامُ شَرَفِ زَوْلِیَانِهْ

وَدِیْکِرِ مِیْفِرْمَايِدُ اَلَّذِیْنَ یُفِیْقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَاهْتَمُّوا بِمَعْنَدَتِهِمْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ *در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

*و در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

و در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران

و حَدِیْثُ نَاطِقِ اسْطِیْنِ کِهْ آیه نِیْزِ دَرِشَانِ حَضَرْتِش

نَازِلِ کَرْدِیْدِهْ و دِیْکِرِ خِلَافِی نِیْسْتِ دَرِیْنِ کِهْ اَنْحَضَرْتِ

صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَیْهِ اَزْکَرِ خُودِ بِنْدِیْ سِیَّارِی کِهْ اَحْصَا

تَوَانِ کَرْدِ اَزَادِ فَرْمُودِ وَزَمِیْنَهَی سِیَّارِی کِهْ اَنْحَضَرْتِ

*در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

*و در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

بِیْسْتِ خُودِ اَحْیَا فَرْمُودِهْ بُوْدِ وَتَشْکُرْدِ و دِیْکِرِ دَرِیْهْ بَعْدِ

اَزِیْنِ خِصَالِ مَذْکُورِ اسْتِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَى الزَّكٰوةَ

*در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

مَرَادِ اسْتِ بَدَلَالَتِ قَوْلِ حَضَرْتِ اللّٰهُ تَعَالٰی اٰیْمًا وَاٰیْمًا لِّلْکَرَامِ

وَرَسُوْلِهِ وَاَلَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ

الزَّكٰوةَ وَفَرَّادِیْ کَعُوْنِ

*در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

*و در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

چَاغِجِهْ اَشْفَاؤِ دَارِنْدِ

قِتْلَهْ اَنْاَرِ کِهْ اَوْ دَرِ خَالِ رُکُوعِ زُکُوعِ دَادِ بِرِ اَیْچِهْ دَرِیْنِ

آیه مَذْکُورِ اسْتِ مَطَابِقِ اسْتِ بَا اَیْچِهْ دَرِیْهْ سَابِقَهْ قَدْ

شَدِ بَعْدُ زَانِ دَرِیْهْ مَذْکُورِ اسْتِ وَالمُؤْمِنُونَ یُحِبُّوْنَ

اِذَا خَاطَبُوْهُ

وَاِیْنِ ظَاهِرِ وِ مَعْلُومِ اسْتِ کِهْ هِیْجَاکِ اَزْ حَاجَهْ بِنُودِ

کِهْ نَغْضِ عَمْدِ خُودِ نَکَرْدِ مَکَرِ اَنْحَضَرْتِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ

*در این آیه دو قسم از مسکینین و یتیمان و اسیران*

عینه زیر امکان نیست کسی را که بگوید آنحضرت نقص  
عهدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله کرده باشد  
در حضرت آنحضرت یا مواسات با او پس این وصف هم  
مخصوص حضرت باشد و دیگر حضرت الله تعالی در آیه  
فرموده وَالطَّائِرُ بِرَبِّهِ فِي الْبَاسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَجِبِّ الْيَأْسِ  
*در هر سب که گوی و در هر وقت که گوی و در هر حال که گوی*  
و این ظاهر است که کسی صبر یا رسول الله صلی الله  
عیه وآله در شایسته نگردد غیر امیر المؤمنین علیه السلام  
زیرا با تافتن و دوست و دشمن هرگز از خدایش نکرده  
و از هجومی نکرده پس هرگاه خصال مذکور در آنحضرت  
کامل باشد و حضرت الله تعالی در آیه فرموده  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُهْوِيَ بِهَا  
بَشَرُكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ  
*ای کسانی که ایمان آورده اید*  
پس صادقین که حضرت الله تعالی امر فرموده با اتباع

ایشان آنحضرت باشد و بواسطه تعظیم و تشریف  
آنحضرت بلفظ جمع آمده زیرا عرب بلفظ جمع را در مقام  
تعظیم و تشریف بواحد استعمال مینمایند و اگر کسی  
که مراد از صادقین که بلفظ جمع است امیر المؤمنین  
و ذریت طاهرین او است و وجه است زیرا اگر چه  
آنحضرت مخصوص است بدکرامت احکام آیه جاریست  
در سایر ائمه علیهم السلام چنانچه گذشت مشروحاً  
*در آیه اول که گوی* که این تحقیق جناب شیخ اعلی الله تعالی  
مقامه لایق است که قلم نور درجه حور نوشت  
شکر الله تعالی بقیه *در ذکر*  
*در ذکر* سؤال ابو حنیفه از حضرت امام همام ابو الحسن موسی  
بن جعفر علیهما السلام و جواب حضرتش و در چنانچه  
سید اجل سید مرتضی رضی الله تعالی عنه در فصول  
ایراد فرموده و آن اینست که سید از مفید علا الله



در جقه روایت نموده که ابو حنیفه گفت روزی در  
مدینه بمنزل مبارک حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد  
الصادق صلوات الله وسلامه علیه داخل شدم  
بعد از ملازمت آنحضرت در وقت بیرون آمدن  
چون بدلیلزخانه رسیدم دیدم که حضرت و سر  
بن جعفر علیهما السلام که در آن وقت طفل بود در  
دملیز نشسته بود پس من گفتم با و که ای پسر کی که  
غریب باشد وحدت خواهد یکد در یکجا بکند و چون  
من این سوال از و کردم بمن نظر کرده گفت یا شیخ  
از کنار نهها و زیر درختهای میوه دار و قافله گاه ها  
و در خانهها و سرباهها و مسجدها اجتاب کن و آنکه دانا  
بالا کن و هر جای که خواهی حدت کن ابو حنیفه گفته  
که چون من از آن حضرت این جواب شنیدم در دلم  
قولا و عظیم نموده دیگر بار از و پرسیدم و گفتم فدا

تو شوم فاعل معصیت کیست پس نظر کردم بر طرف نظر  
کردی و گفتم ای شیخ بیش تا ترا خبر دهم پس من در  
برابر او نشستم گفتم فاعل معصیت یا بند است و یا  
حضرت الله تعالی است و یا هر دو اند جایز نیست  
که حضرت الله تعالی باشد زیرا حضرتش عدل و انصف  
است از آن که بر بندگان ظلم کند و بر آنچه نکرده  
اند عذاب کند و این هم جایز نیست که از هر دو باشد  
زیرا درین صورت حضرتش شریک بنده خواهد بود  
در آن فعل معصیت و قوی و ولی است که بند ضعیفتر  
انصاف بدهد و اگر معصیت از بند تھا باشد پس و  
واقع میشود امر و یا و متوجه میشود نهی از جناب او  
حقش ثواب و عقاب و واجبش بهشت و دوزخ  
ابو حنیفه گفته که چون این کلام از آنحضرت شنیدم  
گفتم ذَرِیَّةٌ یَعْظُمُهَا مِنْ بَعْضِ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ  
یعنی از آنکه گاه که گفتم که ای پسر کی که غریب باشد وحدت خواهد یکد در یکجا بکند و چون من این سوال از و کردم بمن نظر کرده گفت یا شیخ از کنار نهها و زیر درختهای میوه دار و قافله گاه ها و در خانهها و سرباهها و مسجدها اجتاب کن و آنکه دانا بالا کن و هر جای که خواهی حدت کن ابو حنیفه گفته که چون من از آن حضرت این جواب شنیدم در دلم قولا و عظیم نموده دیگر بار از و پرسیدم و گفتم فدا

که در فصول سید خواجه الله تعالی بعد از فضل این حکایت  
شعری بمضمون کلام معجز نظام حضرت امام همام  
علیه السلام مذکور است اولاً نمود که در اینجا نیز مذکور  
شود و آن اینست **لَمْ نَخْلُ أَفْئَاتَنَا إِلَّا بِاللَّهِ قَدِّمَهَا**  
**أَحَدِي ثَلَاثَ خَمَالٍ خَيْرِنَايَهَا أَشَاقَّتْ دَارِنَا**  
**بَصْنَهَا فَيَنْقُطُ الْوَمَّ عَنَّا حِينَ بَدَّيْنَهَا أَوْ كَانَتْ شَكَا**  
**فِيهَا قَلْبُهُ مَا سَوْفَ لِحْفَانٍ مَن لَا يَمُرُّ فِيهَا أَوْلَمَ**  
**يَكُنْ لَا لَمْ فِي جَانِبَيْهَا ذَنْبٌ فَإِنَّ الدُّنْيَا جَانِبَيْهَا**

در کماله

در ذکر کماله فضالین حسن بن فضال

کو فی ابوحنیفه واستدلال مفید حمد الله بر ظلم ابوبکر  
و عمر حضرت فاطمه علیها السلام در فصول سید  
احل اعلم سید مرتضی رضی الله تعالی عنه مسطور است  
که روزی فضال با یکی از اصحاب خود از مدرس ابوحنیفه  
میکشفت دید که ابوحنیفه در میان جمع کثیری نشسته  
افاده میکند فضال بر فوق خود گفت من از اینجا روم تا  
ابوحنیفه را خجل نمازم رفیقش باو گفت و ابوحنیفه  
را میدانی که در بحث و ایراد بحث چوشت با  
حق می توان ایراد بحث رساند فضال گفت کافر را بر  
مؤمن چه حجت تواند بود که او من ایراد کند پس متوجه  
مجلس ابوحنیفه شد و سلام کرد ابوحنیفه و امر  
که در مجلس او بود جواب سلام گفت پس با ابوحنیفه  
خطاب نموده گفت یا ابوحنیفه من بر ادبی دارم  
و او میگوید بهترین مردم بعد از رسول الله صلی الله



علیه و آله علی بن ابی طالب است و من میگوید ابو بکر  
 است و بعد از او عمر قول توحید ابو حنیفه دی سر  
 در پیش افکند آنکه گفت ای مرد غر و جلالت قدر  
 پیش ازین می باشد که ایشان با رسول الله صلی الله  
 علیه و آله در یکجا مدفونند کدام حجة بریزد که ایشان  
 واضح تر ازین می توانند بود فقال گفت من هم با و این را  
 گفتم در جواب من گفت اگر خانه از رسول الله صلی الله  
 علیه و آله بود دفن ایشان در موضعی که ایشان ادران  
 حتی نباشد ظلمت ابو حنیفه دی سر در پیش افکند  
 بعد از آن گفت با عینا ریح دختران ایشان غایبه  
 و حفصه در آنجا مدفون شدند فقال گفت همین قول  
 ترا من با و گفتم در جواب گفت که رسول الله صلی الله  
 علیه و آله نه زنده است هر يك از دختران ایشان را  
 نه يك هشت يك می رسید آن میگوید حنیفه در یکو جب

میشود

میشد چون در زیاده از حق دختران خود مدفون  
 شدند و این نیست مگر ظلم و دیگر گفت چو نیست  
 که غایبه و حفصه را میراث از آن سرور می رسید  
 و فاطمه دختر آنحضرت را منع از میراث کردند  
 پس ابو حنیفه با صاحب خود خطاب نموده گفت او را  
 دور کنید که او را فضیلت و برادری ندارد و دروغ  
 میگوید اما استدلال حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن  
 العثمان المصدا علی الله تعالی در جبهه بر ظلم شیخین و اما  
 نواصب حضرت فاطمه علیها السلام در منع او از فدک  
 و آنحضرت شاهد طلبیدن چنانچه در فضول عالم  
 الهادی رضی الله عنه مذکور است اینست که حضرت  
 شیخ در مقام استدلال بر نواصب فرمود اجماع امت  
 منعقد است بر عصمت حضرت فاطمه علیها السلام و  
 هم برین اجماع است که اگر جمعی بر آنحضرت فعلی که

موجب حدیث شهادت بر هندالیه شهادت ایشان  
باطل و باید که امت تکذیب ایشان کنند و حاکم باید که  
ایشان را عقوبت کند بدو دلیل یکی آنکه حضرت الله  
تعالی میفرماید **اِنَّمَا يَرْثُ اللَّهَ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ**  
**الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**  
*پس آنکه اهل بیت را بجاوردد تا از شما رجس را ببرد و شما را تطهیر کند*

و خلاقی نیست در بر کسی که حضرت فاطمه  
علیها السلام در اهل این آیه داخل بود و این ثابت  
شد که ذهاب رجس از اهل بیت عبارت از عصمت  
ایشان است دوم آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
و آله فرمود من آذی فاطمة فقد آذی الله  
*هر که آزار فاطمه را بزند خدا را آزار داده است*  
پس اگر حضرت فاطمه علیها

السلام معصوم نبود از خطا و زلل مرایه جایز خواست  
بود و وقوع امری از آن حضرت که موجب اذی او باشد و چون  
اذای آن حضرت دلیل خواست بود بر جواز اذی رسول  
الله صلی الله علیه و آله و بنا برین جایز خواست بود جواز  
اذای حضرت الله تعالی و این با اتفاق باطل است پس  
صدور امری که موجب اذی حضرت فاطمه باشد از  
حضرت فاطمه علیها السلام جایز نباشد و این نیست مگر  
عصمت و هرگاه عصمت آن حضرت ثابت باشد واجب  
است قبول قول و دعوی او و احتیاج بشاهد نیست  
زیرا شاهد در صورتی ضروری است که مدعی بر باطل  
تواند بود و کذب را جایز باشد تا مردم بر مال بکنند  
بجای طمع نکنند لهذا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله شاهد  
طلبید بر نافه او که کمی با آن حضرت دعوی میکرد خزینه  
بر ثابت شهادت داد حضرت را و پرسید که از کجا



داشتی که این نافه از منبت خرمی گشت آنکه میدانم که  
 تو رسول الله و معصومی و کذب بر تو جایز نیست پس  
 آنحضرت شهادت او را بجای شهادت دو شاه دیگر  
 پس ازین میرسد که مرگاه مدعی معصوم و کذب را و جایز  
 نباشد بر دعوی او بینه طلب نماید نمود و طلب نمود  
 ظلم است پس آنکه که حضرت فاطمه را از حقش منع کرد  
 و از شاه مد طلب نظر داشت بیک و ایضای خداوند  
 عالمیان و رسول او کرده ملعون باشد بدلیل قول  
 حضرت الله تعالی ان الذين يؤفون بالله ورسوله  
 الله في الدنيا والاخره وان الله عليم  
 بالظالمين

در ذکر جواب هشام بن حکم رضی الله  
 تعالی عنه در سابی که از معنی حدیثی پرسید چنانچه

در فضول سید اجل سید مرتضی اعلی الله در چند مسطور است  
 و آن چنین است که سابی از هشام پرسید از معنی حدیثی  
 که در میان عامه آنحضرت تا میراث مؤمنین صلوات الله  
 علیه مذکور است چنانچه روایت میکند که در روز  
 فوت تهرین الخطاب چون چشم آنحضرت بنا بویست عمر افتاد  
 فرمود کونوا لله تعالی ان الله تعالی یحیی من هذا النبی  
 و در حدیث دیگر مذکور است که آنحضرت فرمود لکن لا یحیی  
 ان الله تعالی یحیی من هذا النبی  
 این حدیث عبارت از قولی است که من دوست میدارم  
 که ملاقات کنم خدای تعالی را بجهنم این شخص که در تابوت  
 و عبارت دوم معنی همانست لکن بجای دوست میدارم  
 که در اول حدیثت جادارم است حاصل کلام آنکه خدا  
 علیه الترحم سابی را که گفت که این حدیث ثابت نیست  
 زیرا که اسنادش معروف نیست اندو ظاهر اینست که

قصه خوانا این حدیث را وضع کرده باشند و این را بر تقدیر نبوت  
 حدیثی است که آن را بنویسند که صحیفه که عمر و ابوبکر و مغیره بن  
 ثابت و سایر مولا ابوحذیفه و ابوعبیده بن جراح با هم اتفاق افتاد  
 نوشتند که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا بگذرد  
 فرما بد ایشان اهل بیت او را از میراث او منع کند و حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام را نکرانند که متولی خلافت شود و  
 چون عمر درین راه سر کرده ایشان بود آن صحیفه در نزد ابوبکر  
 پس مراد آنحضرت اینست که من دوست میدادم با رجاء و  
 که حضرت الله تعالی را ملاقات کنم و آن صحیفه با عمر علیه  
 السلام بود و بر او بمضمون آن صحیفه حجت بکبر و هشام بنی الله  
 تعالی عنه بعد ازین تاویل شده که دلیل این قول تواند  
 بود ایراد فرموده گفت دلیل بر این نیست که عامه روایت  
 کرده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا  
 رحلت فرمود کار را بر ابوبکر قرار گرفت این کتب بسجده آمدن

فریاد کرد بچینی که اهل مسجد تمام شنیدند و گفتا ایستادند  
 شدند اهل عقده و برایشان تاسف ندارم بلکه تاسف من  
 بر آنهاست که از فعل ایشان بضایات می افتد جمعی گفتند  
 ای صاحب رسول الله که شنید ایشان که اهل عقده اند و عقده  
 ایشان بر چه بسته شده این کتب گفت قومی با هم عقد بستند  
 که بعد از نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بیت او را چیزی  
 از میراث او ندهند و ایشان را در جای او ننشاندند و الله که  
 اگر من تا روز جمعه زنده بمانم ایشان را در مقامی بدارم که بر همه  
 مردم امر ایشان ظاهر گردد و او را جمعه دیگر زنده نماند  
**آنکه گفته اند** که طایفه ای چنان است که اهل عقده بعد از  
 استماع قول او و اوستخفیه کار سازی کردند الله اعلم بحقیقت  
**الاسوال** **فقد اجمعوا** در ذکر تحقیق شیخ اجل  
 محمد بن محمد بن القاسم انفسه رضی الله تعالی عنه حدیث طبرانی  
 در جواب سالی که از افضلیت امیر المؤمنین صلوات الله علیه



سوال نمود چنانچه در فضول حضرت سید اجل سید مرتضی  
اعلی الله مقامه مستطوره و مذکور است و آن اینست که در  
جلسه شریفنا بوالحسن احمد بن القاسم الهلوی القندی مردی  
از اهل قشیر حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه پرسید که  
دلیل چیست بر این که امیر المؤمنین علیه السلام علیه  
السلام افضل است از کل صحابه حضرت شیخ در جواب فرمود  
که دلیل برین قول بیست و هفت است که فرمود **اللَّهُمَّ اَنْتَ اَعْلَمُ**  
**خَلْقَكَ لَكَ يَا كَسَلٌ مَعِي مِنْ هَذَا الظَّاهِرِ الْمَلِكِ**  
*کی را که دست خالی از شایسته و نامرئوس است و در حضرت*  
امیر المؤمنین علیه السلام آمده و آن حضرت از آن مرغ بریان  
خبر و و این ثابت شده که دو ستر بر خلق در نزد حضرت الله تعالی  
آفت که ثواب و عظیم از جمیع خلق باشد در نزد الله تعالی  
و ثواب آنکه عظیمتر است که علی ای او شریفتر و عبادت او بیشتر  
از جمیع خلق باشد و این و هان فاطمت برین که آنحضرت

از همه خلق افضل است سواى حضرت پیغمبر چون شخص حضرت  
شیخ با این مقام رسید سایل گفت چه دلیل دلات میکند  
بر صحت این حدیث و حال آنکه ناقل این حدیث کسی بر مالک  
است و همین و خبر واحد تحت نیاید حضرت شیخ در جواب  
فرمود که اگر چه این حدیث خبر واحد است و غیر از نقل  
نکرده لکن همه امثال این حدیث را قبول کرده اند و کسی بر  
افسار نکار نکرده و کسی این حدیث را رد ننموده پس بنا برین  
مقامات اجماع بر حقیقتش واقع شده و بنا برین بهمانست  
با آنکه بنواشده مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه  
السلام باین حدیث بر صحابه احتجاج نموده فرمود **اَفَشَدَّكُمْ**  
**اللَّهُ قُلْ فَاَيُّكُمْ اَعْلَمُ قُلْ كَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْتِي**  
**خَلْقَكَ لَكَ يَا كَسَلٌ مَعِي مِنْ هَذَا الظَّاهِرِ الْمَلِكِ**  
*و این حدیث را در حدیث دیگر آمده و در حدیث دیگر آمده و در حدیث دیگر آمده*  
و همه ایشان گفتند

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لِمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَئِمَّا تُرِيدُ بِشَيْءٍ تَقُولُ لَهُ أَمْرًا فَيَكُونُ  
 پس همه صحابه این حدیث را از آنحضرت قبول کردند  
 و هیچکس آنکار نکرد با آنکه امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بودند  
 که در دفع احتیاج که در خصوص در صورتی که از جهت فضل  
 بر تبه امامت و خلافت که اعلای مراتبست با قوم در وقت  
 منازعه باشد ظاهر اینست که با صفا  
 مقتضی اختصار بوده یا آنکه سایل را مرتبه پیش ازین نبوده  
 که حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه از جهت فضیلت آنحضرت  
 صلوات الله علیه بر جمیع صحابه دیگر یک حدیث اختصار فرموده  
 و الا دلایل فضیلت حضرت اسد الله العالم صلوات الله  
 علیه و علی اولاده الظاهرین المعصومین از آیات و احادیث  
 و غیره باز آید از آنست که حد و نهایت داشته باشد  
 چنانچه در متبع ظاهر و هویدا است حاصل کلام آنکه حضرت  
 شیخ رضی الله تعالی عنه بعد ازین گفت و شنید سایل

بطریق تشبیه در صدق قول خود و تصحیح روایت آن فرمود  
 که بعضی از مجربین بر سبیل اعتراض گفته اند که طرفه تراز  
 جمیع چیزها استدلال کرون شیعه است بر روایت آن  
 بن مالک و حال آنکه ایشان تنقیح بلکه تکفیر آن نموده  
 مدعی اینند که آن کم شهادت کرد در نفس بر امامت و  
 هدایت حضرت علی بن ابی طالب البنا آنکه آنحضرت نفرین  
 کرده او را و بسبب نفرین آنحضرت بعثت بر هر کفار  
 شد و آن علت مد مر که چنین باشد پس چون ایشان  
 بر روایت فاسق بلکه کافر احتیاج بمطلب خود مینمایند عجب  
 معتزله در جواب این معترض گفته اند که کرون شیعه  
 احتیاج بان نکرده اند که تا این اعتراض بر ایشان وارد  
 آید بلکه احتیاج بر روایت او که محقق جمیع علیه است نموده  
 پس این اعتراض بر ایشان وارد نیست **مراقبه اولی که در**  
 که بعد از تشبیه این حکایت سایل گفت سلام بشنیدم



حقیقه روایت را باین که گفتی لکن شاید مراد آنحضرت صلی  
الله علیه و آله احب خلق باشد و خوردن مرغ بریان نه  
در کثرت ثواب تا افضالیت آنحضرت بر جمیع خلق لازم آید  
و این قول بمعنی را طول داده با چند سوال دیگر که ازین  
قولش بمعنی تراست بر حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه  
وارد ساخت حضرت شیخ مریک را با سهل و جوی جواب  
فرمودند چنانچه در فصول حضرت سید اجل سید رضی  
رضی الله عنه مفصلاً مسطور است لکن ما از جهت جمعی  
بودن آن سوالات بذكر آنها وارد نشود پرواگر کسی  
را هوس طلاع بر آن لایعینها باشد باید که بفصول حضرت  
سید جمیع نماید **مسئله پنجم** در ذکر جواب  
حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن القمان الحنفی رضی الله تعالی عنه  
مربطی از اهل اعتزال را که از وجه غیبی حضرت یثینه  
الله صلوات الله علیه و علی ابائه اطامین المعصومین و

کرده بوده و آنرا نیست که حضرت شیخ نور الله تعالی میخند  
فرموده که در وقتی از اوقات یکی از معتزله که در نهایت  
حد اقل و در مذمت خود در کمال تدبیر بود مرا مخاطب داشت  
گفت سوالی دارم از تو و آنرا از جمیع کتبی که ازین کتابین  
شعه امامیه بودند در خراسان و فارس و عراق سوال  
کردم و هیچیک جواب شافی بمن نگفتند مگر من برای سوال  
کنم حضرت شیخ فرموده که من گفتم سوال کن هر چه در خاطر  
داری که بتوفیق الله تعالی آنرا جواب بگویم پس سایل  
گفت خبر ده مرا از امامی که غایب میدانید یا بواسطه  
تقیه از تو و سایر دوستان ظنی و تنبیه کن یا بواسطه  
تقیه از اعدای از دوستان و اعدا حضرت شیخ در جواب  
فرمود که غیبت امام علیه السلام از اعدای ایشان و از اکثر  
خاملان باو خواه از اعدا و خواه از دوستان باشد بسیار  
و اینکه گفتی بحسب خلق غالب و عرفست و این را هم انکار

ندارم که انجماحق که الحال با ما است و اعتقاد دارند  
در تقیید باشد لکن از من در تقیید نیست زیرا که میدانند که  
من الحاد الله بحقیقت معرفت او رسیدن امر پس بسیار گفت  
این طرفه جوابیست که پیش ازین از هیچکس نشنیده ام دوست  
میدارم که این جواب را از جهت من مفصل کردی و  
اطراف آن را بر من ظاهر کنی که چون ازجا هلال با و از اجزاء  
که الحال با ما است و قایلند در تقیید است و از خود تقیید  
نیست حضرت شیخ در جواب فرمود که تقیید از اجزاء است  
بدیای ندارد اما تقیید از اجزاء هلال با و بواسطه آنکه  
بعید نیست که از جهت تقرب بتلاطم بسدد کشتن او  
در ایند تا در نزد ایشان عزت بهم رسانند و صاحب جاه  
و منصب شوند یا آنکه خود بسدد کشتن او در نظر آیند  
اما در اعانت آنان که بسدد کشتن او در نظر آیند بگویند  
و برین که گفتیم بحث آن طرفه است که جاها را معرفت

ندارد که او را منع کند ازین اعمال و او را طبع که از سلاطین  
میدارد باز دارد اما وجه تقیید آنحضرت را آنان که الحال  
با ما است و قایلند بجهت آنست که ایشان معصوم و امن از  
خط نیستند و مع هذا این از عناد و اوتناد هم نیستند زیرا  
ممکنست که اگر حضرت امام را ایشان ظاهراً شود یا مکتاش  
را بداند و او را شیطان و طمع دنیوی ایشان را برین بداند که با  
آنحضرت غدیر کند و مکان او را بر عدا ظاهر کرد آنچنانچه هم  
سابقه نسبت با نبیای خود میکردند اما از آنجمله قوم حضرت  
موسی با آنحضرت و حضرت مرون عناد و خطا لغت و در بندند  
و از شریعت و اطراف کرده بسیار میگویند و مرون و منع  
او القیات نکردند و بوعظه و نصیحت او گوش ندادند و بیحال  
خلق این باشد چه استعداد دارد که خلق این زمان نیز هر چند  
که با ما است آنحضرت را عترت داشته باشند اما آنحضرت طرف  
شده با او چنانکه ما از من و اشالی من آنحضرت بواسطه آن



تقیه ندارد که ما با او غدیری و شراری نداریم زیرا ما را معرفت  
یقینی بحضرت الله تعالی و رسول الله علیه و آله و جرای  
روز قیامت حاصل است و این معرفت من و امثال مرا منع میکند  
از غلط کردن با آنحضرت ازین جهت آنحضرت را من و امثال  
من آئین است و خوفی ندارد زیرا خوف و تقیه از عارف صاحب  
یقین نیامد چون حق حضرت شیخ با یقین رسید سایه کشت  
پس بنا برین که گفتی بخوبی زکری میانه آنحضرت را از منافقین  
شیعه اما آنها که شیعه اند ظاهر و باطن احوال ایشان شد  
حال هست و این قول مؤذی متناقضه میشود بواسطه این  
که منافق در حقیقت شیعه نیست و توفیق بر کردی بعضی ایشان  
حضرت شیخ در جواب فرمود نیست چنین که تو گمان کرده و من  
تفاق شیعه نیست ندارم و این جماعت از شیعه که گفتی  
از ایشان تقیه میکنند ایشان مقلند و عارف حقیقت  
تقیه نیستند و انداء دلیل و برهان معرفت بذهب شیعی

تفاوت

بهرسانیده اند و ایضا غایت را حاصل نیست ثواب داریم بلکه  
ازین معرفتی که دارند رفع کفری از ایشان شده و پس **از تقیه**  
**گویند** که در مقام رسایند حضرت شیخ اعلی الله درجه و این  
سایه کلمات و مناظرات بسیار واقع شد لکن ما از جهت  
اختصاص بیکر هم فدا گفتا نمودیم تا سامع را ملامت حاصل  
نشود و اگر کسی را موسی اطلاع بر کل آنها باشد باید که بمصوب  
مستدل اجل سینه معرفتی بجهت الله رجوع نماید **فصل فی شرح**  
در ذکر جواب ابو محمد فضل بن شاذان  
الشیخ ابوریحان محمد بن علی و ادوات حضرت سید الله  
الغالب علی بن علی طاب صلوای الله علیه و آله اینست که  
سایه از این شاذان سوال نموده گفت چه دلیل داری بر  
امامت علی بن ابی طالب این شاذان گفت دلیل کتاب الله  
و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و اجماع مسلمین است  
اما دلیل از کتاب الله قول حضرت الله تعالی است که فی

أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأوليا الأمر منكم <sup>بسم الله الرحمن الرحيم</sup> پس  
حضرت الله تعالی باطاعت اولو الامر فرموده چنانچه  
بطاعت خود و رسول و اولو الامر فرموده پس درین صورت بعضی  
اولو الامر می نمودن و بعضی چنانچه بعرفه الله تعالی  
و معرفت بغیر صلی الله علیه و آله سعی واجبست و چون نظر  
بکلماتی عشرین مخالف و موافق میکنیم مآله باین سر  
میکرد که مراد از اولو الامر حضرت امیر المؤمنین صلوات  
الله علیه باشد زیرا بعضی گفته اند که مراد امرای لشکرها  
که بغیر صلی الله علیه و آله بجای ما میفرستاد و بعضی گفته  
اند مراد علمای و بعضی آموختن و معروف و نامور از لشکر گفته اند  
و بعضی گفته اند که مراد علی بن ابی طالب و ذریه طاهرین  
آنحضرت است پس از فرقه اولی و سیمیم که نه حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام در مواضع متعدد امیر لشکر بود بی شک  
قبول خواهند کرد و از فرقه دوم سیمیم که نه آنحضرت <sup>علیه السلام</sup>

بود و از فرقه سیمیم سیمیم که نه آنحضرت امر معروف و ناهی از  
منکر بود یقین که همه این فرقه در قبول مبادرت خواهند نمود  
و هیچ یک از آنها انکار نخواهد بود پس بر هر تقدیر و بنا بر قول هر  
از حضرتین آنحضرت مراد خواهد بود پس با اتفاق کلی است  
مراد از اولو الامر آنحضرت است و اطاعت او بر همه کس واجب  
است زیرا بودن آنحضرت و اولو الامر متفق علیه و دیگران  
مختلف فیه است و این نیست مگر معنی امامت اما دلیل  
امامت و از سنت رسول صلی الله علیه و آله اینست که  
آنحضرت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله از تحت فضا  
جین فرستاد و او را امیر کرد ایندیشکر و او را متولی اموال  
کرد ایندو امر کرد او را که آن اموال را برساند و بگوید آن  
جماعت که مخالفند و بیدادشانرا بظلم و ستم کنند بود و او را  
معین ساخت از تحت او ای رسالت حضرت بنی الله تعالی <sup>ندند</sup>  
آیات سوره براءت بشیرین میگردد و او را خلیفه کرد ایندیشکر



اهل مدینه در وقت رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله این سنت را بر هیچیک از صحابه جاری نداشتند و این سنتها بر هیچیک از صحابه جمع نشده و امت در اجرای این سنتها محتاجند با ما مریس و اجابت که بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا او امام باشند و غیره زیرا که این خصیصتها در هیچیک جمع نشده اند و دلیل بر امامت آنحضرت صلوات الله علیه باجماع امت چند وجه است وجه اول اینست که همه امت اتفاق دارند باینکه آنحضرت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امام است اما اختلاف در زمان امامت است و دارند بعضی گفته اند بعد از چند مدت و بعضی بیافاصله گفته اند و در جمیع اوقات و اجماع امت در امامت هیچیک از دیگران در یکطرفه العین نیست اگر چه بعضی از امت دیگران را در بعض اوقات امام میدانند پس امامت متفق علیه احضت از امامت مختلف فیه و متفق

علیه به تبعیت اولیاست از مختلف فیه وجه دوم از وجوه دلالت اجماع بر امامت آن سرور اینست که کمال امت اتفاق دارند که آنحضرت صلوات الله علیه صلاحیت امامت دارد و صلاحیت امامت دیگران مختلف فیه است متفق علیه در صلاحیت امامت اولیاست با امامت از مختلف فیه وجه سوم از وجوه دلالت اجماع بر امامت آنحضرت اینست که اتفاق معتقد است برین که بنی هاشم صلاحیت امامت دارند و در غیر بنی هاشم اختلاف کرده اند و آنحضرت چون از بنی هاشم بود از جانب پدر و مادر با امامت اولیاست از آنان که بنی هاشم نبودند وجه چهارم از وجوه دلالت اجماع بر امامت آن سرور اینست که اجماع امت معتقد است برینکه آنحضرت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله شصت بهشت عدالت بود لکن در عصمت اختلاف کرده اند و اتفاق کرده اند امت در غیبت عصمت دیگران و در عدالت

ایشان اختلاف دارند متفق علیه در عدالت و مختلف فیہ  
در عصمت احوال است با ما است از متفق علیه در نفی عصمت  
و مختلف فیہ در نفی عدالت و تقوی **سندی و معتبر**  
در ذکر مناظر حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن القمان المبنی  
رضی اللہ تعالیٰ عنہ با یکی از متکلمین اهل سنت که او را ابو  
بکر بن صرا گفتندی در شجاعت و عدم شجاعت ابو بکر بن حبیب  
شافعی در مجلس ابو منصور بن مرزبان و آن بنیست که در فصول  
سینا اجل سیدم رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی مضمین مسطور است  
که روزی در مجلس منصور بن مرزبان جمعی کثیری از متکلمین  
معتزله حاضر بودند و در میان ایشان ذکر شجاعت افتاده  
ابو بکر بن صرا گفت اعتقاد من اینست که ابو بکر از شجاعت  
عزیم و معتدست بر عریان در شجاعت حضرت شیخ  
اللہ تعالیٰ عنہ برین قول او صبر توانست کرد پس برانگشته  
گفت او را که ندانم این شجاعت را ابو بکر را از برای زجاجا

شده و یکبار وجه دافعی شجاعت او را پس ابو بکر بن صرا  
گفت ازین که او را در قتال اهل بدعت نبود با چند نفری و  
جمهور صحابه با او مخالفت نمود منع او میکردند و متقاعد  
بودند جمهور ایشان از حضرت او و او در قتال ایشان اصل  
نموده گفت والله که اگر بای مرا بدیدید که من با ایشان  
قتال خواهم کردم پس از قناعت ایشان وحشت نکرد و نفس  
ضعیف نشد و نترسید و با اصرار در قتال اهل بدعت  
پس اگر او در شجاعت سرآمده ایشان نبود هر چند حاضر  
نیشود در ترس و خللا ایشان او را حضرت شیخ فرمود که اگر  
کسی این دلیل را نکار نمود بگوید که شجاعت بلا فزون  
معلوم نمیشود و طریق دافعی آن در مدعی نیست که با  
حضرت علامه العیوب بآن خبره مدعی آنکه آن شخص مبارز  
ناید بقتال اقران و شجاعان و در برابر ایشان در نلک نموده  
نکرند در وقتی که میان او و خصم رو بدل شمشیر و نیزه و



نفرها رود مد و یا هر دست و گریبان شوند و این هم یک مرتبه  
داشته میشود بلکه باید که گزینش مراتب واقع شود تا علم  
بشجاعت آن شخص هم رسد پس هرگاه از اخبار حضرت علامه  
الغیوب و از فعل ابوبکر علم بشجاعت او هم رسیده باشد  
چون کسی که عاقل باشد و در سلك سفیهان نباشد از عا  
شجاعت او و میباید و اقرار آن میکند بخیر و لایق که او بزرگوار  
خصوص در صورتی که دلائل چنین و بیدل او بیدل باشد  
که محتاج به اثبات نباشد چنانچه هرگز او با قرینی مبارز است  
تمود و با شجاعت دست و گریبان نشد و خون یک نفر از کفار  
از دست او ریخته نشد و با حضرت رسول الله صلی الله علیه  
و آله در جنگ حاضر شده و با آن صحابه را در جهاد اشرفا  
ظا هرند و از او هیچ اشرفی ظا هر نشد و مع هذا را بعد چنین  
او را اولی گزینتها بوده و رسول الله را در میان دشمن گذاشت  
و در خیر که صاحب لوا بود کثیف و رسول الله صلی الله علیه

شکسته خاطر کرد ایندیش قول بشجاعت او نیست مگر آنحضرت  
و میل بهوی و چون سخن حضرت شیخ رحمه الله تعالی با شما  
رسید یکی از اعیان شیعه که در آن مجلس حاضر بود با ابو  
بکر بن صخر خطاب نموده گفت یا رسول الله خوب دلائل  
بر شجاعت ابوبکر گفتی و بطریق شال و پاشا خطاب نموده  
گفت در پیش مردمی هست که ضعف و بیدل او و بزرگوار  
ظا هر است و او پیش نماز است هرگاه امری که مکروه طبع  
او است از کسی رو میدهد او در مقام لاف در آمد میگوید که  
یا آن شخص من جهاد خواهم کرد اگر چه بر سر او جمع شوند قبیل  
بر بعه و منقر پس هرگاه چنین باشد چون کسی بخیر لایق اقرار  
بشجاعت کسی کند پس ابوبکر بن صخر گفت من بخیر لایق ابوبکر را  
دلائل من اضم بلکه اعتماد بر فضل و بر جبر هر دو است  
ازیرا ابوبکر با شفاق خفیف المعتدل بود بلکه از عقلا  
نیکی را می بود پس اگر او در نفس خود نبیند یا فدا می رفتن او

رذه را و این قدمت را در خود گمان نداشت مرایده و حفظ  
مهاجر و انصار را با یک کلام تکلم نیکو نداشت زیرا احوال داشت که  
مهاجر و انصار را و با عذول گذارند و متقاعد شوند از زمین  
او و خلاف قول و ظاهر گشته او سرشته شود پس با وجود  
این احوال در حضور ایشان باین نحو تکلم نمودن نیست مگر  
از کمال شجاعت و جرات حضرت شیخ فرمود اولاً ما مسلم  
نیستیم که ابو بکر از عقل باشد و دای صایب داشته  
باشد زیرا این بدلیل عقل و عرف ثابت نمیشود و گناید  
سنة نیز برین دلالت ندارد و بر تقدیر مسلم که او از عقل  
باشد شاید که از کمال جبن و خوف با یک کلام تکلم نموده باشد  
که اصحاب را غرض بر نصرت خود بکنند و ایشان را بغیرت  
در آورد تا از نصرت ایشان استند چنانچه اکثر عقلا در  
تدبیرات خود و وسای هر زمان میکنند و حال آنکه ابو  
بکر قسم داد نکرد که خود بنفشه با اهل رذه قتال نماید بلکه

قسم باین یاد کرد که بواسطه انعان و انصار با ایشان  
قتال کند پس قسم یاد کردن باینکه مخالفین و ایدان بالشکر  
السلام بر سر ایشان فرستد تا با ایشان قتال کند دلالت  
بر شجاعت و نیکو چنانچه توکل نکرده و احتمال دیگر آنکه  
این سخن را در وقت استیلا ی غضب گفته و در وقتی که  
غضب بر شخص است مرتبه مستولی شود چون عمار الخثعمی  
از دست او میروید آنکس چیزی چند میکند و میگوید که  
هیچ یک حال او نیست و حال آنکه ابو بکر خود نیز اعتراف  
نموده در وقتی که گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه  
و آله از دنیا بیرون رفت کسی را بر او خنزدن تا زیاده نبود  
زیرا که او معصوم از خطا و ملامت بود و فرود می آمدند و  
و حی او را آوردند پس ازین توقع مدارید چنانچه از او توقع  
میداشتند زیرا در من شیطان هست که مراد در وقت غضب  
الطوی بکند پس هرگاه مراد در غضب به بنیاد از من جفتا



کیند پس این قول او نصیر نیست باینکه در وقت غضب قول  
 و فعل او اعتبار ندارد چون ابو بکر بن صرا جوابی نداشت  
 ساکت شد **الفصل اول در بیان** طرفه اینست که پیروی  
 مخالفه در حدیث عمرش بابت کلا چنین گفت مردان او و اجابتی  
 می پرانند که او را اشجع شجاعان عرب میگویند پس اگر او بی  
 غزوات که با رسول الله صلی الله علیه و آله بود سنی را تیری  
 بجا بکشتار می انداخت با شمشیری بر روی کافری میکشید و میزد  
 که شمشیر را آن کافر زده باشد یا با کافری دست و گریبان  
 میشد یا در صف جنگ های وهوی میکرد مردان او را  
 باره او چند خواستندی گفت مثل شهو را است که اگر چند  
 شاخ میداشت عالی را بشاخ خود ویران میکرد **الفصل**  
 که غیر از چیز دیگر ندارد **فصل دوم در بیان**  
 در ذکر جواب حضرت عقیله رضی الله تعالی عنه در بیان  
 که از ناز ابو بکر در ایام مرض رسول الله صلی الله علیه و آله

سؤال کرده آن اینست که سابی از حضرت شیخ رضی الله عنه  
 پرسید که آیا امامت نمازی که ابو بکر کرد در مرض رسول حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله با ذری آن حضرت بود یا فی حضرت شیخ  
 فرمودند که آنچه بصفت پیوسته آنست که عایشه گفت بسلامت  
 که بگو با بکر یا که با مرده نماز کند و آنچه از ظاهر حال معلوم  
 میشود اینست که عایشه از پیش خود گفت باشد لکن مخالفین  
 میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود بعد از عایشه و اول  
 برین ندارند که نسبت این دعوی باشد بلکه دلیل بر خلاف  
 گفته ایشان قانینست و دلالت بر آن که چون پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله بهوش آمده صدای ابو بکر را در محراب شنید عایشه  
 خطاب فرمود و گفت شما بوالهمن یوسف علیه السلام شاید  
 و بزودی با کمال ضعف بکاست بدوش حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام دست دیگر بدوش فضل بن عتار انداختند  
 با کشتان مسجد شریف آورد و ابو بکر را از محراب دور کرد و





پس اگر باشد امامت نماز از انچه خود دفع می شود و آن شرف  
و انچه بد خود می رسد است از جهت محبت و امانت و امتیاز  
پیدا ساز و چاره العباد با الله لازم می آید که قسید پیغمبر  
صلی الله علیه و آله ایشان را بوالهمن بوسف علیه السلام نشیند  
پیدا و بند باشد و این موجب حمل و نقل آنحضرت نیست نمودن  
پس مثل که پیغمبر صلی الله علیه و آله زده است دلالت دارد  
باین که ما باشد از جهت جلب نفع خود و پدیدان پیش خود میفرستد  
آنحضرت بیلا ل گفته باشد که ابوبکر یا مردم مرا از کدالتان آلود

ایشان عزرا ابوبکر را از نماز باین طریق است که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله چون ابوبکر را امر فرمود که با مردم نماز کند و او نماز  
ایستاد مسلمانان محزون و گریان شدند لهذا پیغمبر صلی الله  
علیه و آله مسجد شریف برده از جهت فقر خاطر ایشان ابو  
بکر را دور کرد و خود با مردم نماز کرد و حضرت شیخ و جواب  
ایشان فرموده که اگر طلب آنحضرت شایسته بود که شما بگوید  
بایستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از نماز منع نکند صبر  
کن تا او از نماز فارغ شود بعد از آن مسجد آمده مسلمانان را  
تشکیک بفرمایند و ایشان سرور دیدند او کردند بلکه این طریق  
همین بود زیرا غریب ابوبکر آن نماز ممکن بود که سبب دفع و شبهه  
شود در مردم و کان کنند که از ابوبکر امر می رسد که آنحضرت  
او را از نماز عزل کرد چنانچه الحال شیعه را اعتقاد اینست  
که گفتن ما باشد بفرموده پیغمبر صبر نموده که آنحضرت نفس پیغمبر  
مسجد آمدن او را از خراب دور کرد بلکه این را دلیل آن است





ایشان بلند شد بخدی که آنحضرت صلی الله علیه و آله آرد  
شده ایشانرا امر بزوج فرموده و از پیش خود راند پس میگویم  
بخواص کوردل که پیش ازین واقعه آنحضرت بی جوع ایشانرا  
انجیش الخلاج نداشت و بعد ازین واقعه ظاهر است که آنحضرت  
از ایشان آرد و مانند هفتاد و نه بود امر با ما است ابو بکر در چه  
وقت واقع شد پس مشخص شد که گفتن نایسته که ابو بکر با  
مرد متنازع کنیدی از آنحضرت بوده و انجست خصل شریف  
و امتیاز پدید این جرات نموده لهذا چنانچه منبذ صلی الله  
تعالی علیه فرموده آنحضرت چون صدای ابو بکر را از عراب  
شنید با کمال نا توانی و ضعف بجهت شریک از او داشته  
ابو بکر را از عراب دور کرد و خود بنفس نفیس با مرد نماز  
کند **صلوات** در ذکر فتوی حضرت شیخ  
اجل اعظم شیخ منبذ حمد الله تعالی مر شیخ معتزلی را در مسئله  
فقهی چنانچه در فصول سید تعالی نسب سید مرتضی علی

تعالی علیه مسطور است و آن اینست که حضرت شیخ  
روزی در جمعی که اکثر رؤسای اهل خلاف حاضر بودند  
تشریف از آن فرموده شیخی از شیوخ معتزله که آنجم تعظیم  
و تکریم را بسیار مینمودند و او را در صدد مجلس نشاند همه  
رؤسا از بردست او نشسته بودند آنحضرت شیخ مسئله  
از فقه بر سید حضرت شیخ بطریق شیعه و موافق مذهب  
اهل بیت علیهم السلام جواب داد و گفت شیخ معتزلی گفت این  
جواب تو مخالف اجماع است حضرت شیخ فرمود که از اجماع  
چه معنی اراده کرده <sup>گفت</sup> فقهای شهرها و مفتیهای معروف  
مشهور حضرت شیخ فرمود که این قول هم محالست بگوین که  
اهل بیت علیهم السلام را درین اجماع داخل میکنی یا الخراج  
مینمای شیخ معتزلی گفت بلکه من ایشانرا سر کرده جمیع فقها  
بعد از وفات مرا نیست که آنچه شما از ایشان روایت مینمایید  
اگر صحیح باشد مرا بنده هیچیک از ما را احدا نکار آن نیست

شیخ فرمود که محض دعوی است بفرمانده تو و نه فقهایی که نگذاشته  
 باشند عمل بقول اهل بیت می نمایند و عهد شد در بسیاری از  
 مسایل مخالف قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که سر  
 آمده اهل بیت رسول الله علیه و آله است عمل می نمایند شیخ  
 معتزلی از قول حضرت شیخ بر آشفته گفت حاشا و کلاً این که  
 میگوید محض تشیع نیست بر قوم در حضور این جماعت حضرت  
 شیخ فرمود نه چنین است که میگوید بلکه مراد این گفت خود را  
 بپرهانند پس آن را بر چینی که میچکاند از شما مجال انکار آن  
 نباشد پس رو آن جمع کرده فرمود که خلافت نیست درین که  
 شیوخ این مردم که با من متکلمست و فقهائ و سادات ایستاده  
 میکنند که امیر المؤمنین علیه السلام معصوم نیست و خطایر  
 او جایز است پس هر که چنین باشد با اعتقاد این مردم جایز خواهد  
 بود که امیر المؤمنین علیه السلام در امری از امور ظاهری و عینی  
 بن خاص مصیب باشد و فرمود گفتند است میگوید و بر او این

لازم می آید و ایشان بر اوست جستن از اعتقاد او و نیز انکار عظیم  
 کردند از این اعتقاد و پس باید بگر حضرت شیخ علیه الرحمه و  
 المؤمنین همان قول را بر او اعاده فرموده گفت با تو نه امیر  
 المؤمنین علیه السلام را مثل بغیر صل الله علیه و آله معصوم  
 نیست این گفت بل همچنین است حضرت شیخ گفت پس از چند در  
 حکمی از احکام خطایر او جایز نباشد آن مرد ساکت شد باز  
 حضرت شیخ فرمود آبا نیست که در نزد تو صاحب تو امیر المؤمنین  
 علیه السلام در بسیاری از احکام عمل برای کرده است و میگوید  
 رحمه و بن خاص و ابو موسی الاشعری و غیره بر شعبه بجهت بودند  
 و فرمود گفتند بل حضرت شیخ آن مرد گفت هر که چنین باشد  
 چه چیز مانعست که امیر المؤمنین در اجتهاد امری غلط کند  
 چون معصوم نیست و ایشان در انما امر اجتهاد شان موافق  
 سوابب باشند آن مرد گفت چیزی مانع این نیست حضرت شیخ  
 فرمود که الحال اقرار کردی با آنچه بیش از این از انکار میگوید



باز دیگر حضرت شیخ باو گفت که احتیاط تو اینست که هر امری  
از امور اجتهادیه که اجماع بر آن منعقد شده باشد جایز است  
که در بعضی اوقات بجهت ادای آن تعاقب بکری و در اوقات  
دیگر بخلاف آن آن مرد گفت علی جایز است حضرت شیخ فرمود  
پس بخوبی بنویس که بجهت ادای آن امری که اجماع بر آن منعقد  
نشده است مخالفت اول امیر المؤمنین علیه السلام اجتهاد کند  
با آنکه ما حاجت نیست که بر جو از مخالفت ایشان با آنحضرت  
دلیل بگویم زیرا مخالفت ایشان را آنحضرت را در دنیا ریاض  
امور ظاهر و هویدا است و همچنین از ایشان نیست که در جمیع  
احکام موافق آنحضرت باشد مثلاً شافعی در مسئله میراث  
و مکاتب برای تعدیل نموده مخالفت با قول آنحضرت نموده و  
هم او گفته که من ذکر موجب و ضوابط و ادای علی مخالفت  
زیرا او منکر ذکر موجب و ضوابط اند و بر مع از حکایت نموده  
که او در کتابی از کتب خود گفته که جایز است جمعه و عیدین

در عقبه مرا بین و هر غیر ما موی و متعلق پس بخوبی بنویس که از کتب  
در عقبه متعلق فاسق ضال و هم او گفته که جایز است نماز کذا  
در عقبه خوارج زیرا ایشان مملای و بلند هر چند فاسق باشند پس  
کمی بقول او امان و مجتهدان این باشد چون دعوی میتوان کرد  
که هر چند امیر المؤمنین و ذرئته او را ثابت شود علی آن بنماید  
و با آن شدن می شود این نیست مگر حیل و تلبیس و دیگر آنکه  
بعضی از فقهاء شمایست مگر آنکه با شافعی شریک باشد  
در طعن امیر المؤمنین و در قول آنحضرت در بعضی احکام حق شیخ  
نموده اند باین که آنچه امیر المؤمنین علیه السلام بگوید اگر تغییر  
صلی الله علیه و آله روایت کند مقبولست و آنچه نه از غیر  
صلی الله علیه و آله بگوید قبول آن موقوفست بنظر و اجتهاد اگر  
مواب باشد مقبول و الا مردود است مثل عمر بن عاص و ابو  
موس و غیره بلکه شایع حال بازاری پس آری خود را معیار  
قول او ساخته اند و این ظاهر است که این اعتقاد نسبت آن

بد است بر حضرت شاه علی و رسول الله صلی الله علیه و آله  
ازین حیثیت که تعظیم او را بر همه خلق واجب کرده اند و  
بد است بر رسول صلی الله علیه و آله که فرموده علی مع الحق  
والحق مع علی **و یومئذ یخبر ما دار**  
**و فرمود آنکه مدینه**  
**العلیم و علی بابها**  
**و فرمود علی افضا کن**  
دارد بقول حضرت علیه السلام که فرمود رسول الله صلی الله  
علیه و آله دست بر سینه من زده فرمود الحق در اونها هدایت  
کن و نبات بدار و از آن روز من شک نکردم در فضیلت  
میان دو کس و چون سخن حضرت شیخ نور الله تعالی مضیعه  
بالحیا رسید شیخ معنی حیوان مانان گفت این که تو میگوئی  
شبهات چند است بر فضیلت ایشان براجحه تو از ایشان نقل  
کردی دلیل دارند پس حاضرین باو خطاب نمود و گفتند ما

بیشتر ازین قول و هر کس که باین مذهب باشد و بعضی دیگر  
انحاضرین باو گفتند اگر بافتها دلیل باشد براجحه حضرت  
شیخ از ایشان نقل فرمود آن دلیل نیست بر بطلان آنچه  
ایشان میگویند و میگوئی و گفتند ما بنا به پیروییم حضرت  
الله تعالی ازین اعتقاد که حضرت شیخ از ایشان حکایت فرمود  
و گفت آنچه تو کان میری که حجتست بر قول ایشان آن مثل  
حجت ابطال نیست بنی ماست صلی الله علیه و آله پس آن مرد معتزلی  
تجمل شد سر در پیش افکند و آن جمع برخاسته متفرق شدند  
**و فرمود آنکه** دور نیست که حجتی که آن شیخ معتزلی  
از حجت فقهای خود دعوی نمود برخاسته امیر المؤمنین علیه  
السلام علی ما مانی جعل ایشان و سایر اجداد محابه باشند زیرا  
ایشان بعد از رحلت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
از اردن با فرصت یافته کینه دیرینه که از حضرت اسد الله  
الحا علی علیه السلام خطاب صلوات الله علیه در دل داشتند



اظهار کردند و الا انکار رضا امام است آنحضرت کردند و ثانیاً  
 غصب خلافت و جانشینی حضرت رسول الله صلی الله علیه و  
 آله که پیغمبر یا امیر حضرت الله تعالی و تقدس بر آنحضرت مقرر  
 فرموده بود کردند و ثالثاً آنحضرت را در مرتبه سایر مردم دانستند  
 و درین خود را بر خورند بنا بر وقت و پس ازین عمل ناشایست ایشان  
 حجت شد از برای مریدان و پیروان ایشان که آنحضرت را مثل  
 سایر مردم دانستند بعضی اقوال او را رد و بعضی را قبول بنمایند  
 زیرا فعل امامان جمعی خود و سایر اجداد و اصحاب را حجت  
 میدانند خاتم الله تعالی فی الدارین و آخرت  
**فصل** در ذکر جواب فصل بن شاذان و حضرت  
 شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان المصنف رضی الله تعالی عنهما  
 مریدان مروی مخالفین را و این چنانچه در فصول سیده و  
 نور الله مضیف مذکور است چنین است که ساری از فضل بن  
 شاذان و صحابه الله تعالی پرسید که قول امیر المؤمنین علیه السلام

که فرمود کسی که مرا تفصیل دهد بر ابوبکر و عمر من و از جلد  
 مفری میریزد معنی تواند داشت فضل بن شاذان گفت  
 که این حدیث از سیدین غفله مرویست و علمای رجال متفقند  
 که او کثیر الغلط بوده و مع هذا الفاظ حدیث با هم متناقضند  
 زیرا همه است متفق اند که حضرت امیر المؤمنین جعفر علیه السلام  
 موصوف بود هرگاه چنین باشد چون تواند بود که آنحضرت  
 جلد مفری بر ندکی را که افزای کرده باشد و این با اتفاق  
 امت ظلم است و ظلم نسبت با آنحضرت سزاوار نیست حضرت  
 شیخ اجل شیخ مفید رضی الله تعالی عنه فرموده که این حدیث  
 اگر از آنحضرت باشد این معنی دارد که تفصیل آنحضرت بران  
 دو مرد موجب فضیلت در ایشان نمی آید اما ضابطه تواند  
 بود مکر میان دو کس که در فضل نزولت بهم باشد لکن یکی  
 افضل از آن دیگری باشد پس کسی که بگوید امیر المؤمنین و صحابه  
 الله علیه و آله و ابوبکر و عمر افضل است اثبات فضل که در ایشان

نیست از جهت ایشان کرده خواهد بود و آن نیست مگر افزای  
لذا آنحضرت فرمود که او را جلد مغزی میزنم تا اینکه اشبات  
فضل از جهت ایشان مغزی است بواسطه اینست که کرد ایشان  
در مخالفت حق و عدم اطاعت قول حضرتنا الله تعالی و رسول  
الله صلی الله علیه و آله موجب خروج ایشان از ایمان بلکه از  
اسلام و کسی که مؤمن بلکه مسلمان نباشد و راجع فضل درین  
تواند بود و تفصیل امیرالمؤمنین علیه السلام الله علیه بر ایشان  
مثل اینست که کسی بگوید مؤمن شقی از کافر افضلست یا بگوید  
جبرئیل از شیطان و رسول الله صلی الله علیه و آله از اعدای  
افضلست و این با دینی تا مثلی ظاهر است **و الله اعلم** اگر  
این حدیث صحیح باشد و عینش آن باشد که تواضع کورده  
نمیشد که اند لازم می آید که جلد مغزی نمود با الله بر رسول  
الله صلی الله علیه و آله کرامت و عزت واجب شده باشد  
برای آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام

را برابرند و وسایر اصحاب با انجمن شقی ترجیح داده و تفصیل  
نموده یکی آنکه او را از جهت اخوت خود بر گردید بر همه تفصیل  
داد و می آنکه او را با مر حضرتنا الله تعالی نفس خود که منت خجسته  
آید میباید بر آن ناطق است سیم آنکه سزا بواب عطا به کرد  
از سجده و یا با او را گذاشت و در نکاح دختر خود که سیدونا  
قال بود از اکثر اصحاب نمود الا او در همه ولایات او را مقصد  
میداشت بر کل و هرگز کسی را بر او مقدم نداشت  
خبر داد که او خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول  
او را دوست میدارند و خبر داد که او دوستی خلقت در نزد  
حضرتنا الله تعالی و گفت هر که من مولای اویم از مردم او بزرگوار  
است و گفت او با من بمنزله هر دوست با موسی بن عمران علیه  
السلام و گفت او افضل از دوستی جوآن بن جشت است و گفت  
هر با و حرب من و سلم او سلم منست و غیر اینها که اگر همه را  
در ذکر کلام بطول بکشند و هم لازم می آید که حدیث خود واجب





همه مؤمنان را بدین روی آنحضرت و ذریه  
 ظاهرین او مکتب فرموده و غیر اینها چنانچه بر متبع ظاهر است  
 پس بنابر فهمیدن نواسب معنی حدیث را باید دید که مضامین  
 میکند خدا تعالی و تعالی و تعالی فی الدنیا و فی الآخرة  
 در ذکر قول فضل بن شاذان و شیخ اجل شیخ مفید  
 رضی الله تعالی عنهما و آریه کریم و اولوا الاکرام بعضهم اولی  
 بعضهم الخ در فصول سید اجل سید مرتضی علی الله در جده سطو  
 است که فضل بن شاذان بعد از تعالی استدلال بر امامت  
 حضرت اسد الله العباسی علیه السلام صلوات الله علیه  
 از آیه کریمه و اولوا الاکرام بعضهم اولی بعضهم الخ کثیرا الله  
 من المؤمنین و المهاجیرین  
 امامت از این جهت است

فرموده و گفته که حضرت شاذان تعالی واجب کرد اینده باقر  
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله ولایت را و حکم فرموده که او

اولی است بر رسول الله صلی الله علیه و آله از غیرش پس بنا برین  
 باید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اول باشد بقا  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله انجم خلق و اگر کسی بگوید  
 عباس اقرب بود آنحضرت زیرا که او عم آنحضرت بود و جواب  
 بگوید که حضرت شاذان تعالی قرابت تنها را درین آیه ذکر نفرموده  
 بلکه قرابت را معلق بوجبت ساخت و فرمود من المهاجیرین و  
 این ظاهر است که عباس از مهاجیرین نبود و حضرت شیخ اجل  
 شیخ مفید رضی الله تعالی عنه فرموده که قطع نظر از هر یک که  
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حیثیت نسب نیز بر رسول  
 الله صلی الله علیه و آله نزدیکتر بود زیرا که چه عباس عم آنحضرت  
 لکن از جانب پدرش با آنحضرت اقرب بود و حضرت امیر  
 المؤمنین صلوات الله علیه اگر چه پدر عم بود اما از جانب  
 پدر و مادر با آنحضرت قرابت داشت پس اگر مقام آنحضرت  
 سیرا باشد و بواسطه قرابت بکسی برسد باید که بخصی



امیرالمؤمنین علیه السلام برسد و پس از آنکه کوفیانش حضرت  
فاطمه علیها السلام بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و  
آله میبود نزد آنحضرت نیز بحضور امیرالمؤمنین علیه السلام  
میر رسید و پس از آنکه از آن داخل بود و حضرت شیخ داد  
فصل افاده های بسیار است که ما بذكر بعض از آن بسیار  
انحصار اختیار نگذاشتیم و اگر کسی هموس اطلاع بر آنغله  
باشد باید که بمصوّل حضرت سیدابن سید و تقی رجوع نماید  
تا مستفید شود **فصل چهارم در ذکر جوابی که**  
**یکی از سادات عالی مرتبه که او را عزرا القین مسمی و کوفی**  
**میکند یکی از تعصبین نواصب گفته و آن اینست که در**  
**روزی از روزهای یکی از خلفای بنی عباس که مشهور بنصب بود**  
**بجانب مداین بنی عباس و در وقت بصره با آن سلطان فارسی رسید**  
**پرسید که این چه موضعت گفتند این مقدس است که یکی**  
**از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود پس خلیفه فرمود**

آمد و مشرف بزیارت حضرت سلمان شد و بعد از آن در آن  
موضع مجلس ساخت و خلیفه با جمعی از خواص خود در آن  
مجلس قرار گرفت پس یکی از نواصب که در عداوت حضرت  
اسد الله العباسی علیه السلام طالب صلوات الله علیه تمام  
بود خلیفه خطاب نموده گفت یا امیرالمؤمنین چرا عذر میخیزد  
در ماده علی علیه السلام چندان غلو کرده اند که چیزی چند  
باین نسبت میدهند که هیچ عقل آفرین نمیتواند نمود خلیفه  
چون پرسید انصاف و عداوت اصل بیت رسالت صلی الله علیه  
و آله انکار حق را و تنویر و گفت بگو یکی از آنغله که میگوید آن  
نواصب خدای را حیا گفت از آنغله یکی آنکه میگوید در شوی که ضا  
این قبر یعنی سلمان فارسی وفات کرد علی بن ابی طالب در همان  
شب از مدینه متبرکه که بدان آمد و سلمان از افضل داده و کفن و دفن  
کرد و بدین در همان شب بازگشت چون آن نواصب یا عیاری رسید  
همحضرا مجلس با خلیفه در مقام تعجب درآمد و یکی متفق

الکذا انکار این قول کرده و گفته اند این ممکن نیست و  
اگر کسی این قول را قبول کند سینه و از عقل عاری و بیگانه  
است اتفاقا سید عالمی نبی که از مثل ظاهرین بود و مع هذا از  
جست خاندان نبوت و رسالت مآل انما بود و در اضبط  
توانست کرد و اگر چه مقام تقیه بود و بایست این انکار  
ایشان را قبول کند و هیچ در جواب نگوید اما کسی که از جناب  
رسول الله صلی الله علیه و آله بر باشد کما طاعت بنوا المکه  
در تعلیمه گفت اگر بخصت باشد این شبهه را جواب بگو  
که هر چنانچه پسندند و قرآن مجید نیز بر آن ماطع باشد  
بگویم خلیفه اندوی تعجب که آچو جواب این تواند بود گفت  
بگو آن سید عالمی نسب حجت آل رسول الله صلی الله علیه و آله  
گفت هرگاه ممکن باشد که نصف برخیا که و منی حضرت سلیمان  
علی نبیا و علیه السلام بود تحت بلعین را از شهر سبا بنارس  
بیان چشم زدن حاضر کرد اند چنانچه حضرت الله تعالی صیفا

وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ  
عَنِ الْكَافِرِينَ **وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ**  
**عَنِ الْكَافِرِينَ**

و از وصی حضرت

سلیمان علیه السلام این سخن کامق جایز باشد و نگویند و نه آید  
وصی یغصه صلی الله علیه و آله که خیر المرسلین است از چه  
جایز نباشد و علو باشد و بر یغصه شعری نشاء نمود و این  
آن کس است که کلام از آراء و احوال عواصی بر سر و الاضحا  
ما قرأنا قاصت قبل رد المکره من سنا برش بلعین و اما  
عزیز الحیا فاشتم انفسه من قنابل و حیدر انا مال  
این را انجیل از کسان احما خیر المرسلین فدا

**خیر المرسلین** اول فاحدث هبا **خیر المرسلین**  
در ذکر که که حضرت امام انا م باقر الصلوم محمد رسول الله  
الیا فرصلوا الله علیه با حسن بصری چنانچه شیخ طبرسی  
در کتاب احتجاج انا و حمزه نقل نموده و آن نیست که حسن



بصری روزی بخداست حضرت امام علیه السلام آمده گفت  
بند تو آمده امرتا معنی بعض آیات قرانی از تو سوال نمایم  
پس حضرت امام فرمود توفیق اهل بصره نیستی حسن گفت  
مشهور و چندین است آنحضرت فرمود که در بصره کمی هست که  
از تو استفاد و حاول توان کرد حسن گفت آنحضرت فرمود  
پس همه اهل بصره از تو اخذ مسایل میکنند حسن گفت بل پس  
آنحضرت فرمود کار غیظی بکردن خود گرفته و آنکه فرمود که  
از تو چیزی نمی رسد آیا راست باشد یا دروغ حسن گفت  
آنکه راست است حضرت فرموده این که تو می گویی که حضرت  
الله تعالی بنده کار خلق نمود و امور ایشان را ایشان توفیق  
فرمود حسن ساکت شده هیچ نگفت پس آنحضرت صلوات الله  
علیه فرمود درگاه بخدا بیست است که بعضی فرموده  
لَا تَلْزَمُونِی  
ایا انکس را اجازت است که بعد از  
و درود این آید و نشان و خوف عارض شود حسن گفت فی

لرس

پس دیگر بار آنحضرت فرمود من آتی بر تو خوانم که کار اینست  
که تفسیر آنرا بر وجه مقصود نکرده و اگر چنین باشد هلاک  
شده و عقائد آن خود را نیز هلاک ساختن حسن گفت آن آیه  
که است حضرت فرمود آن که حضرت الله تعالی میفرماید  
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَاوَدَتْهُمْ أَهْلًا قُرًى ظَاهِرَةً  
وَقَعَدْنَا فِيهَا الشِّرْكَاءَ الَّتِي كَانُوا يُشْرِكُونَ <sup>وَأَمَّا الْقُرًى الَّتِي بَاوَدَتْهُمْ</sup>  
گفتند مراد ازین قری مکه است و حال آنکه حاجیان مراد  
را مکه و راه میزنند و اهل مکه را هم میترسانند و ما را ایشان را  
میترسند پس چون آمن باشند بلکه حضرت الله تعالی در این  
ما اهل بیت مثل زده و ما تیم آنقری مبارکه و ضریب تیم  
راجع کجا نیست که اقرار بفضل ما و حق ما داشته باشند  
و مراد بقری ظاهر اهل علی اند که از ما احکام حضرت الله  
تعالی را اخذ نمایند و بشیعیان ما روایت میکنند پس  
معنی آید اینست که کرد اینهم بیان شیعه اهل بیت و قری

مبارک که اهل بیت اند فی ظاهر و را که دلویان و معتقدان  
از مشکوف ایشانند علوم را ایشانرا بشیعه ایشان رسانند  
و میرکاید از علم است زیرا که علوم مادر حلال و حرام  
و فرائض و احکام علی التوالت و التیالی و الاشیام میریکند و  
آن زین کرام و مراد بقول حضرت الله تعالی که فرموده اند  
آفت که هرگاه آن علوم را از معدن خود که بان ما موند  
انخدایند این میباشند از شک و ضلال و التباس و حلا  
و حرام زیرا علوم الهی آسمانی بموجب نقیض الهی بند نیستند  
صلی الله علیه و آله مستفی شدن و ما نیز آن در تیت نه نو  
ای حسن و اشیاء نو **سازمانها** در ذکر  
مکالمه عبدالله بن عباس با معویه طاغیه باغیه و این مکالمه  
را شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ابرار فرموده و آن ایست  
که در سال رسالت معویه علیه اللعنه بدینه طنبیه  
علی سائیکها الضائق و السلم آمد چون جمعی از قریش مرور

نموده ایشان بخت تعظیم را و اینجا درخواستند از اعیان  
بن عباس که اینجا خود حرکت نکرد و تعظیم او نبود پس  
معویه باو متوجه شده گفت ترا مانع از تعظیم من نشده  
کینه که از من در دل داری بواسطه جنگی که با شما  
صفین کردم از جهت خون خواهی عثمان که او را بظلم کشتند  
و غرض ازین قول این بود که شما او را کشتید اما ابن عباس  
ازین غرض و اغراض نموده گفت چه باید کرد عمر را نیز  
کشتند معویه گفت عمر را کافری کشت ابن عباس گفت  
عنه انرا که کشت معویه گفت مسلانان کشت ابن عباس گفت  
این قول تو حقیقت قوی را بطلان مقصود تو معویه خجل  
نمزد و اینجا می دیگر کشاید و گفت ما با طراف ملکتم  
نوشته ای که دیگر کسی منافق علی بن ابی طالب و ما  
ایت را مذکور سازد باید که نویزند آن خود را



انقرآن منع میکنی معویه گفت نه این عباس گفت  
 از نفعش معنی قرآن غنی میباید معویه گفت بل این عباس گفت  
 پس قرآن بخوان و نفعش معنی که حضرت الله تعالی اراده فرمود  
 کنیم و بوجبه صنوی آن عمل نمایم معویه گفت معنی آنرا بپرس  
 از کسانی که تاویل ایشان مخالفت تاویل نو اهل بیت است  
 این عباس گفت طریقه چیز نیست که قرآن از حضرت الله تعالی  
 و اهل بیت ما نازل ساخته و باید که ما معنی آنرا استفاده  
 از آن کنیم معویه از این حرف ملذذ شده گفت پس  
 معنی آنرا پیش کسی فاش و علامه مسأله در سنج خوا  
**مسأله اول و پنجم** در ذکر مناظر حضرت شیخ اجل  
 قدس محمد بن نعمان العنید رضی الله عنه با اعداد و قول عباس بن  
 عبد المطلب چنانچه در فضول حضرت سید مرتضی علی الله  
 درج شده مسطور است و آن اینست که حضرت  
 معویه ... از حضرت پیغمبر صلی

الله بر امامت حضرت سید الله الغالب علی بن ابی طالب  
 علیه السلام از قول عباس استدلال میباید و میگویند که کتاب  
 بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت علی گفت که  
 دست خود را در از کف ای برادر زاده من تا با بیعت کنی و  
 خلق بگویند که عمر رسول الله صلی الله علیه و آله با پیغمبر در  
 خود بیعت کرد و و کس از مردم در بیعت تو مخالفت نکند  
 پس اگر تقصیر امامت حضرت میبود با یقی که عباس او را تکلیف  
 بد بیعت نکند زیرا منصوص علی در احتیاج به بیعت نیست  
 و ازین که عباس او را بد بیعت تکلیف نمود ثابت میشود که  
 امامت با اختیار رسا شده بشر و حضرت شیخ بعد از نقل  
 قول ایشان فرموده که با وجود سنی این قول بعضی از شیعیان  
 از فهمیدن این عاجز شدند و جواب شافی نگفتند اندک آنرا  
 با یکی از اعلا علم ایشان در مجلس مناظره واقع شد در مسئله  
 امامت و او اعتقاد کلی باین قول عباس داشت و این قول را

عده تیرید لایل میداشت و این قول را بطریق نقض بر من  
وارد ساخت حضرت شیخ فرمود که من این نقض او را  
جواب بسیار گفته ام لکن مختصرا از آنجمله اینست که با و گفته  
قول عباس با حضرت و تکلیف آنحضرت را به بیعت کرد لیل  
عدم نشو و ایستاد امامت با اختیار باشد لازم آید که تکلیف  
پیغمبر صلی الله علیه و آله انصاف را در شنب عقیده و پیغمبر  
تکلیف آنحضرت را جبر و انصاف را در زیر شجره رضوان به  
بیعت خود دلیل باشد باینکه بنو آنحضرت با اختیار  
و از قبل حضرت الله تعالی باشد زیرا بنا بر گفته شما  
اگر بنو آنحضرت از قبل حضرت الله تعالی میبود یا یسعی  
که حضرت پیش استغفار از بیعت بعد از بیعت باشد اگر جواب  
بگویند که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینجست ایستاد بنو  
او نبود بلکه از برای عهد بود در حضرت که در حضرت او  
تخلّف نورند بعد از آن که حقیقت نبوت و صدق او را از

بودند ما همین قول را در ماده عباس با ایشان جواب بگویم  
که تکلیف کردن را و حضرت امیرالمؤمنین را باینکه دست نه  
کن که با تو بیعت کنم بعد از نبوت امامت و بعضی بعد از عهد  
بود اینجست حضرت آنحضرت و جنگ کردن با مخالف آنحضرت  
زیر آنحضرت را در ایستاد امامت احتیاج به بیعت نبود  
چون بعضی رسول الله صلی الله علیه و آله امامت و خلافت  
و ثابت بود و باینکه گفتیم قول عباس نیز دلالت دارد  
چنانچه گفت تا مردم بگویند عمر رسول الله صلی الله علیه  
و آله بیعت کرد با پیغمبر رسول الله صلی الله علیه و آله و با تو  
عالم گفت نکند و کس از مردم پس عباس درین قول اتفاق بود  
را متعلق به بیعت ساخت و تعلق اتفاق به بیعت نیست  
مگر از برای جنگ کردن تا مردم میفهمند و از عدالت  
و محالفت حذر کنند بی چینی که حضرت امیرالمؤمنین در  
جواب عباس فرمود که ای عمر شعل من محصور است و یو



الله صلى الله عليه وآله پس کریمیت عباس بیعت اثبات شده  
 میبود باینکه شغل رسول الله صلى الله عليه وآله مانع  
 آن نباشد و این نیز میبینی که چون عباس الحاح نمود آنحضرت  
 فرمود ای غم رسول الله صلى الله عليه وآله مرا وصیت فرمود  
 که بعد از او شمشیر نکشم تا وقتی که مرد مطوع و رغبت بین  
 بگردند و امر فرموده مرا جمع کردن قرآن تا وقتی که حضرت  
 الله تعالی مرا فرج بخشد و این قول امیر المؤمنین نیز دلالت تام  
 دارد باینکه مقصود عباس بیعت کردن نصرت آنحضرت  
 و باغای آنحضرت جنگ کردن بوده نه از برای اثبات  
 امامت آنحضرت چنانچه برصفا مثل نصف ظاهر است  
 و وجه دیگر اینکه عباس را مطلب این بوده که چون قوم  
 انکار نصرت کردند و بیعت مردم را مثبت امامت نمودند بیعت  
 نیز از برای آنحضرت حاصل شود تا قوم را صرف نماید و  
 لهذا آنحضرت را مشایخ و زید تا باطل خود را رسیده باشد

و بعد از آن نباید که شمشیر نکشد و باغای آنحضرت قتال کند و حال  
 آنکه رسول الله صلى الله عليه وآله وصیت فرموده بود که  
 بعد از او شمشیر نکشم تا وقتی که خالق بطوع با و بگردند و  
 اسلام مندرس نشود و درین باطل نکردد و شاهد این قول  
 قول آنحضرت صلوات الله علیه که فرمود و الله اگر من  
 بکفر و جاهلیت نزد یات میبودند مرا ایند با ایشان جهاد  
 میکردم و حضرت شیخ درین مقام دفع دخلی ازین قول خود  
 نموده و فرموده که اگر کسی بگوید که بعد از عثمان چون شد  
 که بدیعتی که باطلست بخود رسیده و جواب بگوینم که  
 چون در آنزمان بسبب طول زمان نصیر امامت مخفی شده  
 کار آنحضرت مندرس شده بود و مردم بیعت را مثبت امامت  
 میداشتند آنحضرت از جهت امارت و حکومتی که در ضمن  
 امامت است لا علاج قبول بیعت نمود و حال آنکه قبول  
 بیعت مستلزم جنگ کردن بود و جنگ کردن در وقت

فوت رسول الله صلی الله علیه و آله موجب بطلان و اندر  
 دین بین بود و در وقت بیعت مردم با آنحضرت بعد از عثمان  
 این مقصد نداشت و وجه دیگر از برای جواب قول اینست  
 که آنحضرت به بیعت مردم با ما متی که خدا و رسول از برای  
 او قرار فرموده بودند نرسیدند و آن آنحضرت در وقت  
 از منته حاصل بود و چون بحسب ظاهر مردم را و نکردند و  
 این قول بیعت آنحضرت و اقرار مردم بطاعت بوده  
 از جهت اتمام است و از برای اختیار خلق اما است و او را  
 پس بعد از تحقیق این قول حضرت شیخ رضی الله عنهما میفرماید  
 که بعضی مخالفین چیزی را از من پرسیدند که متعلق با بیعت است  
 و یا فم کنی از اصحاب ما که جواب این گفته باشند و آن  
 اینست که اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نص  
 بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام کرده و طاعت او را بر همه  
 واجب ساختند بود و امت را به بیعت او خواند بود از جهت

چه عباس در ایامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مرتضی  
 بود با امیر المؤمنین علیه السلام می گفت ای برادر زاده من بیای  
 از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بپرس که آیا امر  
 خلافت بعد از او با ما خواهد بود یا خاطر ما مطمئن شود  
 یا با غیر ما خواهد بود تا وصیت کند او را در باب ما و بعد  
 از آن داخل شدند بخانه رسول الله صلی الله علیه و آله و  
 عباس از آنحضرت این مطلب را پرسید و آنحضرت فرمود  
 که آیا این امر را ایشان خواهد بود یا با غیر بلکه فرمود بنا  
 بر روایت شیعه که شما مظلوم و مقهور خواهید بود حضرت  
 شیخ در جواب این سؤال فرموده که شما درین قول خطا کرده  
 اید و معنی قول عباس را تفهیمیده اید زیرا عباس را مقصد  
 این بود که از آنحضرت از اینچه واقع خواهد شد بپرسد  
 که آیا امت این امر را با ما مسلم خواهند داشت یا نه تا  
 خاطر ما مطمئن شود یا با غیر ایشان خواهد بود تا او را

جواب



بشناسند و مقصد او این بود که برسد از استحقاق و  
اختصاص امر خلافت زیرا آن معلوم عباس و غیره بود و  
جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که شما مظلوم  
و مظلوم خواهید بود دلیل واضح و برهان قاطعست بر  
اینکه مقصد عباس این بوده نه آنچه توفهیدین و الخبواب  
رسول الله صلی الله علیه و آله درین صورت در مقابل سؤال  
خواهد بود و رسول الله صلی الله علیه و آله ارفع و اعلی است  
از آن که جواب نادره مقابل بگوید و این بان بهمانند که فرزند  
بواسطه استیلا و تقلب برادران باجی عام و احکام غیر  
از پدر خود پیوسته که آیا بعد از تومال تومین خواهد رسید  
بانه این سؤال فرزند زید ظاهر است که بواسطه استحقاق  
میراث نیست چون ظاهر است که او بحکم حضرت رسول الله  
تعالی مستحق میراث پدر است **مسئله دوم**  
در ذکر جواب شیخ مبنی بر آنکه تعالی عند مرسلین با این

تعالی این که بطریق اعتراض نفیبت مولا نا و صاحبنا المنتظر  
الهدی علیهما دی صلوات الله علیه و تعالی بانه سؤال کرد  
و آن اینست که آن سایل بحضرت شیخ نور الله فیجعه  
گفت آیا نه اینست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و  
آله ظاهر شد و مردم را بسوی خود دعوت کرد در حالتی  
که همه فریاد از کتب سابق بخبردار شده بودند که او پیغمبر  
خواهد بود و درین ایشام را باطل خواهد کرد و آنچه از وضو  
شده را داند انداخته بود و در هیچیک نرسیده و از هیچیک غایب  
نشد و هر کس او را میشناخت بلکه ولادت آنحضرت معلوم  
و شناس مشهور بود و خانه او را هر کس میدانست و حضرت  
الله تعالی نیز او را امر نکرد بعبیت و استنادهای او را و بحد  
نکرد اینچنانچه شما در امام منتظر بگویند و او را در  
سیان آباء و صاحب شمشیر میدادند و بگویند که ولادت  
او و شخص او در میان مردم زمان مخفی و مستتر بود چه

فرقی بود میان او و پیدان او که او باید چنین باشد و پیدان او  
نباشد پس آنچه شما میگویند در بار او و پیدایش و احوال  
پیغمبر صلی الله علیه و آله هر متناقض است حضرت شیخ  
قدس سره العزیز اولاد رجواب فرمود که مصلحتهای  
حضرت الله تعالی را بقتیاس و مثال و نظایر نمیتوان دانست  
بلکه از جانب حضرت علامه العیوب جلالت حفظه که عالم  
است بضمایر عالم و عوالم و چیزهای بر او مخفی نیست  
میتوان دانست و پس و این جایز است که حضرت الله  
تعالی در بار او رسول خود بداند که کس را بر او دست نیست  
یا بواسطه تریخی که او را با ارقبیله او داشتند یا بجهت  
شکی که ایشان را از اوصاف او صادر شده بود یا بواسطه  
چیزی دیگر لهذا او را بعینیت و استناد عام و فراخ ساخت  
بخلاف امام منتظر صلوات الله علیه که احوال او جایز آن  
که بخلاف آنها که مذکور شد باشد و شاهد این قول اینست

که میباید از عده ایشان و اهل کتاب و پادشاهان عرب و  
تیم متعرض حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آباء او  
و امهات او نشند با آنکه هم ایشان دانسته بودند که او  
متولد در چه وقت میشود و چه خواهد کرد و هیچکدام  
بصدد اضرار او و آباء و امهات او در نیامدند بخلاف  
ملوک بنی امیه و عباسیه که پیوسته بصدد ایذا و آزار و  
قتل و سزای حضرت امام منتظر صلوات الله علیه  
اجمعین بودند چنانچه از حال معویه و یزید و غیره از بنی  
امیه علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین نسبت بخضرت  
امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و بنیاد و باقر  
صلوات الله علیه معلومست و آنچه از منصوبین علی نسبت  
بخضرت صادق و از هارون نسبت بخضرت کاظم و از امامان  
نسبت بخضرت رضا و از متوکل نسبت بخضرت هادی و  
مسکری صلوات الله علیه هم رود ادعایت در شهرت



که کسی را انکار آن نزدنا آنکه معتقد عباسی بعد از فوت  
حضرت ابو محمد حسن عسکری کثیرا آنحضرت را حبس کرد  
و بخش حال ایشان میکرد بجهت آنکه شنیده بود که قائم آل  
محمد پسر ابو محمد خواهد بود و فحش او میدوید تا او را بدست  
آورده بقتل رساند و بعضی کثیرا آنحضرت را در حبس  
چند ماه نگاه داشت که شاید بجهت قایم نظر بادیین  
ازینجا که کتیم فرق ظاهر میشود میان حال بنی صلی الله علیه  
و آله و حال حضرت قایم پس این را بنیان قیاس کردن از غایت  
ضمیمه ناشیست و دیگر آنکه خوفنا در سواد رسول الله صلی الله علیه  
و آله مروج بود بواسطه عشیرت او که بنی هاشم و بنی عبد  
المطلب بودند و ایشان در صیانت آنحضرت میکوشیدند  
بطبع آن که بسبب آنحضرت آنجهت ایشان مجذوب و شرف  
بهم رسد زیرا مستوع ایشان شده بود که دین آنحضرت  
عالمی را خواهد شد و سایر قیام بجهت تجزیه کثیری هاشم

حضرت

و بنی عبدالمطلب داشتند ضروری آنحضرت نمیتوانستند  
رسانند لهذا مدت سیزده سال آنحضرت در مکه معظمه  
نبوت خود را ظاهر کرده خلق را بدین خود دعوت میکرد  
و آله ایشان را سب میکرد و هیچیک از ایشان متعرض آنحضرت  
نمیتوانست شد چنانچه ظاهر است بر کسی که اندک تدبیر  
کند و امید این علم یقین که اگر یکی از پادشاهان زمان  
ما کان کند که یکی از آل بنی طالب دعوی امامت میکند  
و خود را اظهاری میکند بنی آنکه بحقیقت این قول برسد و یقین  
در آن حاصل کند بجهت کار او را بقتل می آورد و با کی نماند  
چند بجای آنکه بدینند که یکی از ایشان مدعی امامت و امام  
علم را علم حاصل است که اکثر اولاد رسول الله صلی الله علیه  
و آله را که طایفه زمان ایشان حبس نمودند و بعضی را در  
حبس کشیدند بواسطه کافی بود که از ایشان داشتند که شایسته  
هر وجه کنند چنانچه از حال حضرت کاظم معلوم خاص و

عام است پس کسی در اینها تا مثل ناید فرق میان ظهور رسول  
الله صلی الله علیه و آله و ظهور قایم آل محمد صلوات الله علیهم از  
جست و بجی آولی میشود **صلوات الله علیه**  
در ذکر مناظر هشام بن حکم رضی الله تعالی عنه با جمعی از مخالفین  
در مجلس یحیی بن خالد برمکی که وزیر هرون الرشید بود و وقت  
او در بصره با عیروین عبید و مناظر او در مجلس حضرت امام  
جعفر علیه السلام و آن است که در روزهای روزهای  
بنی خلد جمع کثیر از تکلمین همدین و هر مذهب را در مجلس  
خود جمع کرده بود و ایشانرا امر بمناظره کرده خود متوجه  
مناظره ایشان بود تا بدینکه که کامیاب غالب میشوند و  
حقیقت که امام مذهب ثابت میکرد اتفاقا هرون از یحیی  
خبر شد و یحیی را طلب نمود و گفت ای یحیی این چه مجلس است  
که آراسته و متکلان همدین و هر مذهب را بهم انداخته  
گفت که مرا سترت بسیار وفا داده و بشمار ازین حاصلست

که اهل دیان و مذاهب مختلفه با هم مناظره کنند تا ظاهر شود  
که حق و سبیل کدام است هرون گفت من هم میخواهم که مناظره  
ایشانرا بشنوم اما بشرطی که ایشان مرانه بپندوندند که  
من در اینجا حاضر و که بنیاد ازین برسد و اظهار مسائله  
الضمیر و مذهب خود نکن یحیی گفت بجان من میدارم و  
جای از محبت هرون در عقب مجلس مقرر ساخت و بعد از آن  
هشام را طلب داشت اما جماعت معتزله چون در خصمه  
داشتند که هرون در اینجا است و میخواهند که مناظره ایشانرا  
بشنود با هم گفتند با هشام در مسئله امامت باید تکلم نمود  
زیرا هرون منکر مذهب است و امامت شاید از محبت  
بهشام حقیق برسد و چون هشام حاضر شد یحیی بعد از آن  
فرمود ای یحیی که رئیس خوارج بود گفت که با هشام در مسئله  
امامت تکلم نمای هشام گفت ایما الوزیر یا را با ایشان  
و یحیی ای نیست زیرا ایشان با ما متفق بودند و حقیقت امامت



علی بن ابی طالب و بعد از آن بی همتا نماز را مقرر کرد و ندو  
چون اتفاق و اختلافشان با ما از روی معرفت نبود ما را  
با ایشان گفت و گوی نیست چنانکه یکی از گروه حریف  
بود هشام خطاب نموده گفت من با تو تکلم می نام خبر ده مرا که  
احباب امیر المؤمنین در وقتی که حکمین قرار دادند مؤمن بودند  
یا کافر هشام رضی الله تعالی عنه گفت احباب امیر المؤمنین علیه  
السلام در آن وقت سه صنف بودند صنف مؤمن و صنف مشرک  
و صنف ضال بودند اما مؤمن آن صنف بودند که مثل من آنحضرت  
را امام برحق و انجانب حضرت الله تعالی و رسول الله صلی  
الله علیه و آله میدانستند و آن صنف که مشرک بودند آنان بودند  
که آنحضرت را امام میدانستند و معویه طاغوت را نیز قابل امامت  
داشته و فرقی میان ایشان نیکان داشتند و صنف ضال آنان بودند  
که بواسطه حقیقت جاهلیت از قبیل و عشیرت بیرون آمده بپناه  
آنحضرت ملحق شده معرفتی بجای هیچیک نداشتند بپایان گفت احباب

معوید علی بن ابی طالب و بعد از آن بی همتا نماز را مقرر کرد و ندو  
چون اتفاق و اختلافشان با ما از روی معرفت نبود ما را  
با ایشان گفت و گوی نیست چنانکه یکی از گروه حریف  
بود هشام خطاب نموده گفت من با تو تکلم می نام خبر ده مرا که  
احباب امیر المؤمنین در وقتی که حکمین قرار دادند مؤمن بودند  
یا کافر هشام رضی الله تعالی عنه گفت احباب امیر المؤمنین علیه  
السلام در آن وقت سه صنف بودند صنف مؤمن و صنف مشرک  
و صنف ضال بودند اما مؤمن آن صنف بودند که مثل من آنحضرت  
را امام برحق و انجانب حضرت الله تعالی و رسول الله صلی  
الله علیه و آله میدانستند و آن صنف که مشرک بودند آنان بودند  
که آنحضرت را امام میدانستند و معویه طاغوت را نیز قابل امامت  
داشته و فرقی میان ایشان نیکان داشتند و صنف ضال آنان بودند  
که بواسطه حقیقت جاهلیت از قبیل و عشیرت بیرون آمده بپناه  
آنحضرت ملحق شده معرفتی بجای هیچیک نداشتند بپایان گفت احباب

ای ضرایب این شق را جایز میدانم زیرا که گفت این شق هم جایز  
نیست بلکه هر چه از حد هشام علیه رضوان الله تعالی فرمود  
پس شق ثالث باقی ماند و آن اینست که لابد باشد از ائمه اعلی  
که او را رسول الله صلی الله علیه و آله معین کرده باشد و سهو و  
غلط بر او جایز نباشد و معصوم باشد از هر گناه و بری  
باشد از خطاها و محتاج بغیر نباشد زیرا که گفت این شخصی که  
تو می گویی بحد علامت او را میتوان شناخت و چه چیز دلیل  
شناخت او میشود هشام رضی الله تعالی عنه گفت هشت چیز  
علامت و دلیل شناخت او است چهار چیز از آن هشت گفت  
نسب او و چهارش گفت نفس او است اما آن چهار که گفت  
نسب او است اینست که معروف و المصنف و معروف لقبیله  
و خانه او آوده او هم معروف باشد و از صاحب مله و شریعت  
ایشان باو شده باشد و صنفی که معروف تر از همه اصناف  
خلقت عربست زیرا صاحب مله که هر روز بخیر می تدد ر

اذا ان نام او مذکور میشود ازین صنفست پس باید که او عرب  
باشد بی همتا آنکه اگر چه خدا در غیر این صنف باشد کار بر مکتب  
دشوار میشود و شناختن او ازین حیثیت صلاح بنیاد می آید  
و ازین صنف نیز باید که از قبیل قریش باشد زیرا در صنف عرب  
قبیل قریش از همه قبایل اعراف و شهر است زیرا صاحب مله  
ازین قبیل است و باید که از خانه آوده او صاحب مله باشد  
زیرا درین قبیل نیز خانه آوده صاحب مله از همه اعرافست  
و چون درین خانه آوده نیز جمع کثیری مشرکند و ممکنست  
که از جهت شرف و علو مرتبه امامت مزاج در میان اهل  
این خانه آوده رود و هدایت بنا برین باید که از صاحب مله  
و شریعت باین شخص نشان و نص واقع شود بلکه باید که  
تصریح باسم او نیز بشود تا کسی با دران طمع نشود اما آن چهار  
که گفت نفس او است اینست که باید او عالم باشد از جمیع خلق  
عرب یعنی و ستم و احکام حضرت الله تعالی و تقدس نام برتر

خود را بیک دین تکلیف نموده که آن دین را اختلافی نباشد  
باشد ضرا رکشت بلی بیک دین هر خلق را تکلیف نموده هشام  
گفتا اگر شخصی غیر از دین را اختلاف را بسوی حضرت الله  
تعالی میرد قول یک ضرا رکشت فی هشام گفت آری این دین  
و لیل نصب کرده است باقی دلیل خلق را با این دین تکلیف نموده  
تا مثل این باشد که کوری تکلیف خواندن صاحب و زمین  
گیر را تکلیف رفتن بسوی محار و مساجد نموده باشد ضرا رکشت  
ساکت شد و بعد از آن گفت لابد است از دلیل لکن آن دلیل  
امام و صاحب توفیق موسی بن جعفر علیهما السلام نیست هشام  
علیه السلام از شنیدن این قول خندان شده گفتای ضرا رکشت را  
جمع کن که بحق قابل شدی و اختلافی میان من و تو نیست لا در  
اسم که من آن دلیل را موسی بن جعفر علیهما السلام میگویم و تو چون  
دیگر چون نفس یا یحیا رسید ضرا رکشتای هشام میگویم که گفته  
امامت بعد خود بسته میشود هشام رضی الله تعالی عنه گفت

بخوی که عقد بنوت بسته میشود ضرا رکشتای امامست بنوت باشد  
و امام غیر بی نباشد هشام گفت نیست چنین که میگوئی بلکه  
عقد بنوت را اهل آسمان میبندند و عقد امامت را اهل زمین  
زیرا عقد بنوت بلا نکه بسته میشود و عقد امامت ببن بست  
میشود و این مرد و عقد با هر حضرت الله تعالی میباشد ضرا رکشت  
گفت دلیل برین که میگوئی هشت هشام گفت برین قول دلیل  
احتیاج نیست زیرا بدین اول نیست ضرا رکشت چون بدین اول  
هشام گفت زیرا حال از شد شق خالی نیست یا باید که بعد از  
رسول الله صلی الله علیه و آله انخلق تکلیف مرتفع شود و کسی  
بعد از آن حضرت تکلیف بدین و آیین نباشد و هر مثل سباع  
و بهائم باشند ای ضرا رکشت این شق را تو بخیر میگوئی ضرا رکشت  
هشام گفت شق دوم این که هر امت را علو و در بر مثل علم  
رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و هیچان را بدیگری و قلم  
احتیاج نباشد و هر ایشان مستغنی باشند و بحق رسیده باشد



که مخفی را ظاهر و بدیع جلیل باشد و اینکه معصوم باشد از  
کل گناهان و اینکه شجاعتر از جمیع خلق باشد و باید سخن ترا از کل  
هم باشد چون سخن هشام رضی الله تعالی عنه بدین مقام رسید  
عبداللہ بن زبید باطنی گفت از بحث چه باید که از جمیع خلق اعلم  
باشد هشام گفت زیرا اهل علم جمیع حدود و احکام و شرائع و  
سنن حضرت الله تعالی نباشد اعتقاد را شایسته نیست زیرا که  
نزد عقل و در نیست که حدود الله تعالی را تبدیل کند مثل  
اینکه جای قطع حد بزند و جای حد قطع کند پس هر یک از  
او امر اهل را ممکنست که جای خود را بداند و صلاح مردم  
بشاید و غیر شود عبد الله گفت از برای چه باید که معصوم باشد  
گفت بواسطه آن که اگر معصوم نباشد از خطا امین نخواهد  
بود زیرا ممکنست لغایت فرات و آشامی کند و حدود الله  
معطل نمایند و اینچنین کسی حجۃ الله تعالی تواند بود باز عبد الله  
بن زبید گفت بواسطه چه باید که اشیخ باشد از خلق عالم

هشام گفت زیرا او در حرب بناه مسلمانانست بیک و اشیخ  
نباشد جایز خواهد بود بر او فراوان رحمت و حال آنکه حضرت  
الله تعالی وقتیکه میخواست بدو من یوسف و یوسف و یوسف را  
مقرر نماید **لَا وَتَحْمِلُ الْإِثْمَ فَتَقْدِرُ** **بِقَضَائِهِ** **وَاللَّهُ**  
**أَعْلَمُ بِمَا كُنْتَ تَعْمَلُ** **وَمَا كُنْتَ تَعْمَلُ** **وَمَا كُنْتَ تَعْمَلُ**

و کسی که بغضب الهی بر کرد حجۃ تواند بود عبد الله بن زبید گفت  
از چه باید که سخن ترا از جمیع خلق باشد هشام رضی الله عنه گفت  
بواسطه آنکه او خازن سلیمانانست پس اگر سخن نباشد  
خود را نگاه نتواند داشت و مال سلیمانرا بغیر حق تصرف  
خواهد کرد و درین صورت نخواهد بود و خاین حجۃ حضرت  
الله تعالی تواند بود چون سخن هشام با بخار رسید ضرابی و  
ضقی گفت این شخصی که میگوید با این صفات معصومست  
کیست هشام بطریق کا به گفت صاحب قصر است یعنی

هرون چون مرگ کلام او را شنید گفت والله که او درین قول  
ما را خواست میکند و جعفر بن یحیی که در پیش او نشست بود  
گفت آیا مراد او چه کسی باشد جعفر گفت مراد او موسی بن جعفر  
است هرون گفت این مرد زنده باشد و من طمع میدارم که ملکه  
از برای من باقی باشد و الله که تیغ زبان این مرد در مرد مرا بیشتر  
دارد از هزار شمشیر یحیی اطلبین گفتای یحیی این مرد چه  
کس است هشام رضی الله عنه چون از شنیدن هرون احوال او را  
عبرت شد بهانه از آنجا بیرون رفت و اهل خود را غنی ساخت  
خود کریمت و بجا کوفه رفت و در خانه بشیر بن تبال که  
از اصحاب حضرت امام جعفر علیه السلام بود فرود آمد و  
او را ازین قصه آگاه ساخت و بعد از دو روزی بیمار شد  
بشیر گفت ای هشام طیبی از بحث بعالجه حاضر سازم هشام  
گفت مرا باید مرد و چون من بیم و انجمن من قانع شوی مراد  
شب بردار و بر سر چهار راه بگذار و رفته بگوین که این

هشام بن حکمت که امیر او را طلب میدارد و بر روی جهان  
من بگذارد و چون هشام بر حمت حق و اصل شد بشیر چنان کرد  
که حضرت قس و صیت فرموده بود و چون عمال کوفه برین مطلع  
شدند همگی رجحان او حاضر شدند چون بقیقین داشتند که  
هشامست هرون را اعلام کردند و هرون از شنیدن این خبر  
سرور شد شکرها کرد و جماعت قوم و خویشان و اصحاب  
هشام رضی الله عنه را کو اسطد پیدا کردن هشام گرفته مجوس  
ساخته بود و هر که **بِاسْمِ اللَّهِ** **وَاللَّهُ** **أَعْلَمُ** **بِمَا كُنْتَ تَعْمَلُ**  
که هشام بن حکم رضی الله عنه درین مجلس فرموده بر هاربت  
فاطم و حجتی است واضح بر حقیقت مذهب حق فرموده ناجیه شیعہ  
اشق عشره اعلی الله درجهتم و بطلان سایر مذاهب باطله و  
گمراهی آن دارد که با علم نور بر چه محور نشسته شود و همچنین  
مناظره که حضرت اور رضی الله تعالی عنه با عمر بن عبید  
که از علای سر اهل خلاف بود در جری فرموده چنانچه در



اصول کافی و سایر کتب مسطور و در السند علی فرقه ناجیه  
مذکور است و آن است که ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله  
تعالی عنه با سند متصل از یونس بن یعقوب روایت نموده که  
او گفت روزی از روزها جمعی از اصحاب حضرت ابی عبدالله  
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در نزد آنحضرت حاضر  
بودند و هشام بن حکم نیز که در آن وقت جوانی بود در میان  
آنحضرت بود پس آنحضرت صلوات الله علیه بهشام خطاب  
نموده فرمود که ای هشام خبر ده ما را از آنچه با عمر و بن  
عبیده را رود و سوالی که از او کردی هشام گفتشای فرزند  
رسول خدا را احباب میشود و زبان من یا رای آن ندارد که  
در خدمت چون تویی حکم نمایم حضرت صلوات الله علیه  
فرمود که با آنچه فرمودی باید اقدام نمود و مخالفت نکرد پس  
هشام عرض کرد که بن رسید که عمر و بن عبیده در مسجد  
صبح دکانی کفوده و جمعی را بدو بخود کرد آورده و مواعظه

میکند و در سر میگوید این خبر بر من عظیم نموده صبر بنواشت  
کرد پس داخل مسجد شدم دیدم حلقه عظیمی و در آن حلقه  
عمر و بن عبیده نشسته افتاده و یکدیگر مرد مرا از سوال میکند  
پس من در آن حلقه فرجه جست و داخل حلقه شدم و نشستم  
بدون انوی ادب و گفتارای ما لو من مردخیم اذن میدی که  
مسئله از تو بپرسم گفت پس هر چه خواهی پس من گفتارای  
عالم را یا تو چشم داری گفتشای فرزند این چه سؤالت که  
کردی و حال آنکه می بینی که من چشم دارم گفت مسئله من  
اینست گفت پس هر چه خواهی اگر چه احقانه سوال کنی  
گفترا خد سوال کرده جواب بگو گفت بل چشم دارم گفترا  
چشم چکار میکند گفت با چشم خود الوان و اشخاص را بینم  
گفتو بینی داری گفت بل دارم گفترا با آن چه میکنی گفت بویا  
از آن استشام میکنم گفترا یا ترا دهان هست گفت بل گفت  
آن چه کار تویی آید گفت طعمها از آن دارم میفایم گفترا یا

گوشه داری گفتشای گفترا با آن چه میکنی گفت او را را  
میشنومد بکر با رکعترا آید از داری گفت نعم دارم گفترا  
آن چه میکنی گفت بسیار تمیز میکنم هر چه بر من وارد شود  
از جوارح و حواس گفترا یا این جوارح و حواس غنی از دل  
میتوانند بود گفتند گفتند چون غنی از دل توانند بود و حال  
آنکه هر صبح و سالمتد گفتشای فرزند هرگاه این حواس را در  
مذککات خود شک می رسد از جهت دل تخیل آن میناید و  
یقینا ایشان را حاصل میشود گفتو هرگاه حضرت الله تعالی  
دل را از جهت شک جوارح و حواس محقر فرموده باشد و ترا  
اما جوارح و حواس کرد اینده باشد تا بسبب آن تخیل  
و در شک با و رجوع نموده یقین حاصل نماید چون این خلق  
نامعبدو را در حیرت و شک و اختلاف را میکارند و اما  
از جهت ایشان مقرر نفرمایند که ایشان در نزوح حیرت و شک  
با و رجوع نموده حیرت و شک از ایشان زایل شود و حال آنکه

جوارح و حواس را با ما نمیکنند و در عمر و بن عبیده ساکت  
شد و چیزی در جواب من نگفت و گفت تو هشام بن مسکی گفتو  
نی گفت از یقینان و بنی گفتو نی گفتشای فرزند مردی که ای  
گفترا از مرد مرگفته گفت البته تو هشام بن مسکی و از جای خود  
برخواست و مرا بر سینه گرفت و بعد از آن مرا بجای خود نشاند  
و تا من نشسته بودم هیچ متکلم نشد یونس بن یعقوب گفت که  
چون حضرت امام علیا السلام این غفل را از هشام شنید  
خندید و گفتشای هشام این را از که اموی هشام گفت این  
چیز نیست که از تو مرا گرفتم و از آن ائمه نمود و حضرت امام  
علیه السلام فرمودند و الله که این مکتوبست در صحیفه بر هر  
و موسی در اصول کافی از یونس بن یعقوب رحیم الله  
مروست که او گفت روزی در خدمت حضرت ابی عبدالله  
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بوده که مردی از اهل شام  
بخدمت آنحضرت آمده گفت من مردیم از اهل شام و صاحب



فقد و فرایض آمدن ام که با احباب مناظره کرد و میا آنحضرت  
و شای قندی مکالمه که تفصیلش در اصول کافی مذکور است  
شد و آنکه آنحضرت جمعی از اصحاب را مثل جریر بن اعین  
و هشام بن سالم و قیس بن ماحر که متکلمین احباب آنحضرت  
بودند با او بمنظره امر فرمود هر یک با او آنچه در وسع او  
بود مناظره نمودند و زین اشنا هشام بر حکم که در آن وقت خط  
بود حاضر شد پس حضرت امام بطریق انبساط با او تالطف  
فرموده گفت تو با صریحی بدل و زبان و دست خود و آنکه  
بشای خطاب فرموده گفت با این پیش مناظره کن شای بشای  
متوجه شد و گفت با من گفت و گو کن در امامت این مرد هشام  
غضبناک شده گفتای مرد آیا حضرت را الله تعالی بخلق بیشتر  
اطلاع دارد یا خلق بخود شای گفت بلکه حضرت را الله تعالی  
بخلق اطلاع بیشتر دارد هشام گفت هرگاه حضرت را الله تعالی  
بما لخلق ناظر است انجمن ایشان چه چیز بفعل آورده است

شای گفت انجمن ایشان بخت بر پای داشته است تا ایشان  
بر آید و مختلف شوند و کویهای ایشان را راست کرد اندوان  
فرزهای حضرت را الله تعالی ایشان را خبر سازد هشام گفت کیست  
آن بخت شای گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
هشام گفت بعد از آنحضرت بخت چه کس است شای گفت  
کتاب و سنه هشام گفت آیا هست این کتاب و سنه رفع  
اختلاف از ما بکند شای گفت بل هشام گفت پس انجمن  
چه اختلاف میان من و تو هست و ترا اختلاف از شام با بجا  
آورده که با ما مناظره کنی شای ساکت شد حضرت ابو عبد  
الله صلوات الله علیه بشای خطاب فرموده گفت انجمن چه  
ساکت شدی و تکلم نینمای شای گفت اگر بگویم که من و تو  
مختلفیم و هر یک از ما مدعی حقیقت خود و بطلان دیگریست  
پس قیض قول خود گفته خواهم بود و کتاب و سنه بما تفویض  
نداشته باشد و اگر بگویم مختلف نیستیم خلاف ظاهر گفته

باشم حضرت امام فرمود که تو از سوال کن پس شای هشام  
گفتای جوان نظر حضرت را الله تعالی بخلق بیشتر است یا نظر  
خلق بخلق هشام گفت نظر حضرت را الله تعالی بخلق بیشتر است  
شای گفت آیا انجمن ایشان حجتی بر پا کرده است یا کلامه  
ایشان را جمع کند و کوی ایشان را راست کرد اند و خبر سازد  
ایشان را حق و باطل هشام گفت بل در وقت رسول الله صلی الله  
علیه و آله بخت آنحضرت بود و در بوقت این مرد است که در  
اینجا نشسته و از آسمان با خبر میدهد و این امر را نشد اردان  
جده پدر خود شای گفت اینکه بگوئی صدق آنرا آنچه بدین  
هشام گفت بر من از هر چه میخواهی حضرت امام علیه السلام  
بشای گفت میخواهی ترا از آنچه در راه شام رود آید خبر دهم  
و آنچه در بعصر راه با و رود آید بیک تفصیل گفت  
شای گفت راست گفتی و من الحال مسلمان شدم حضرت  
امام علیه السلام فرمود بلکه الحال مؤمن شدم زیرا السلام

مشقعت بر امان اسلام سبب توارث و تلاح خلقت و  
ایمان واسطه ثواب رسیدن با داشت شای گفت راست  
گفتی و من در این ساعت شهادت میدهم باینکه نبوت خدای  
غیر خدای یکتای بهمتا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله رسول  
اوست و اینکه تو وصی و وصیای پس حضرت ابو عبد الله صلوات  
الله علیه بر ایشان را جماعت که با شای مناظره کرده بودند  
چیزی گفت و هشام بن حکم را تالطف و تحسین بسیار فرمود  
چنانچه تفصیل آنها در حدیث یوشن بن یعقوب در اوّل کتاب  
حجت اصول کافی مذکور است اگر کسی را هوس طلاع آید بآن باشد  
بکتاب مذکور رجوع نماید لکن ما را چون درین کتاب امر از مناظره  
هشام مقصود بود بهمان آفتابا نموده حدیث را مفصلا در کتاب  
ناختم **اصحاب حضرت** در ذکر مناظره سعد بن عبد الله  
الفرجی و حضرت الله علیه چنانچه در کتاب احتجاج طبرسی و جمیع کتب  
مستور است و آن اینست که روزی سعد بن عبد الله بایک از



انگذاشتن مناظره اتفاق افتاد چون آمدند بسیار مجبور و  
در نصب عداوت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین مضطرب  
بعد بن عبد الله بعد از مناظره چند گفت بد حال تو و احباب  
تو ای فرقه روافض که پیوسته با مهاجر و انصار در عداوتید  
و ابواب طعن بر ایشان گشاده میدانید و ایشان را از رسول الله  
صلی الله علیه و آله محروم میسازید بنیادین را که صدیق و  
احباب شریفند ارد بواسطه سابقه که او را در اسلام هست  
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله او را بجهت آن برگزید  
و با خود بخاربرد که میدانست که خلافت بعد از او با و قرار  
خواهد کرد و او با کفار جماعت خواهد کرد و اقامت حدود  
خواهد نمود و اسلام را قوت خواهد داد آنچه بجهت بر نبوت  
خود مشتاق بود بر خلافت او نیز اشتیاق داشت و او را در  
وقت کربلا شریکین نمیکند با خود برد زیرا میدانست که اگر  
او کشته شود کسی دیگر از احباب بجای او نتواند بود و علی را بد

طالب رایجای خود را باید بواسطه آنکه میدانست که اگر  
او بدست کفار ضایع شود بسیار عداوت احباب بجای او میشود  
بود و آنچه از وی آمد از دیگران نیز متشیق توان شد معذرت  
عبد الله گوید که برین شبهه هر جوابی که گفتیم آنرا با سهل  
دفع نمود و مرا عاجز کرد و بعد از آن گفتای معدوم با ایشان  
نقض دیگر را که بین روافض و اهل بیت است که ایشان  
کرم روافض را کائنات نیست که صدیق که مبرا بود از دشمنی و  
و فاروق که حامی جنت اسلام بود در باطن جنت نفاق و  
بودند و با رسول الله در سر صاف نبودند و برین کان خود از  
شب عقید استدلال مینمایند که ایشان نیز با منافقین بودند  
میخواستند که رسول الله را ناچیز کنند خبر ده مرا ای سعد که  
ایشان بطوع و رغبت مسلمان شدند یا با کراهت سعد گوید که  
من چون این قول او را شنیدم حیران ماندم که چه جواب بگویم  
زیرا اگر بگویم با کراهت مسلمان شدند خواهد گفت که در آن

وقت رسول الله صلی الله علیه و آله لشکری و قوی نداشت که  
ایشان را ازین حیثیت مجبور باسلام سازد و اگر بگویم بطوع و  
رغبت مسلمان شدند خواهد گفت که گاه ایشان طوعا باسلام  
آمدند پس آنچه میگویند که ایشان در باطن نفاق داشتند پس  
من این جواب عاجز شدم و از غصه نزد یکتا بود که چکر بکشد  
و غضب بر من مستولی شد از پیش این مرد ناصبی رفیق و این  
دو مسئله را با مسائل مشکله دیگر که در خاطر داشتم بطوفا  
ثبت نمودم و متوجه دبر من را میگردیدم و بعد تمام بحق  
ابو محمد حسن علی العسکری علیهما السلام فایض شدم دیدم  
که نشسته مشاهده بد و روی مبارکش میدرخشید و  
در دامن او چیزی بود که چون ماه نو نور بخش و انضیای بود  
مبارکش دل مؤمنان روشن بود و حضرت امام عبد الله السلام  
من خطاب نموده فرمود که ای سعد چه چیز باعث آمدن تو  
شد با اینها گفت شوق الهی حضرت تو را با اینها آورد

ای مولای من حضرت امام عبد الله علیه السلام بعد از این گفت و شنید  
فرمود که مسائل که میخواستی پرسیدی چون شاکهتم بامشیت  
مولای من پس حضرت قش فرمود پس ازین پسروا شاره فرمود  
پسیری که در دامن مبارک داشت پس من و حضرت شکر  
و مسائل خود را باین بیان پرسیدیم و آنحضرت جواب میگفت  
**راقصه را فک کنید** که سعد بن عبد الله رحمه الله صلی الله علیه و آله  
خود را واجبه آنحضرت را باین بیان تفصیل نقل نموده و در  
کتاب احتیاج این طبع طبری مذکور است لکن ما آنچه در اینجا  
در کار داریم و مناسب بمطالبا این کتاب دارد این را  
بنمایم **آنکه سعد گفته که گفت ای مولای**  
**من خبر ده مرا که چه چیز باعث شد که مردم را اختیار امامت**  
کرد آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که امام مصلح یا مقصد  
گفته مصلح حضرت فرمود آیا جا بر است که اختیار ایشان  
بشخص مقصدی برخورد و ایشان ندانند که گفت ای مولای من



جابر است که بود که همین علت است که مردم را اختیار امام از  
جست خود نمیتوانند کرد و موبدان نیست برهانی که عقلا تو  
باعتقاد است و آن برهان اینست که انبیاء علیهم السلام  
حضرت الله تعالی برگزیده و برایشان کتاب فرستاد و ایشانرا  
مؤمنان ساخت بوحی و عصمت و علم بودند از کل ائمت و مع  
هم از اختیار جمعی که نموند و اعتقاد ایشان این بود که اینها  
مؤمنند و آخر معلوم شد که منافقند مثلاً حضرت موسی کیم  
الله باو نور عیش و کمال عیش و نزول وحی بر او اختیار کرد  
از اعیان فرشتگان و رؤسای عسکرش گفتند مرد از برای  
میسقات ریش و شکی در ایان و اخلاص ایشان ندانست و  
اختیار او بر منافق واقع شد چنانچه حضرت الله تعالی فرمود  
و اخلاص موسی قوم سبعین نجلنا لیسائنا

و این قوم سبعین که در وقت ظهور آمدند و  
آن قوم که حق را از خدا جدا کردند و فاسق شدند و از حق دور شدند  
و این قوم که در وقت ظهور آمدند و از حق دور شدند

پس هرگاه اختیار انبیاء که ایشانرا  
حضرت الله تعالی از برای نبوت برگزیده با خدا واقع شودند  
اصلح و حال آنکه کائنات این بود که بر اصلح واقع شده اند  
افساختن را مهاجر و انصار چون خواهد بود و چون برینند  
واقع نشود پس اینها امید این که اختیار جایز نیست مگر بر  
حضرت علی علیه السلام الغیوب و ما خفی الصدوق و بعد از بیان  
حضرت قاهر فرمود ای سعد رو فقی که خصم تو دعوی نمود  
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را بواسطه  
آن برگزیدند با خود بفاربرد که مبداء است خلافت و را بعد  
از خود و مبداء است که او مقلد امورنا و با او خواهد شد و آقا  
حدود و سایر کالات دیر در دست او خواهد بود و چنانچه  
بر نبوت خود مشفق بود بر خلافت او نیز اتفاق داشت و  
اگر او کشته شود کسی درین امور بجای او تواند بود و علی را

بجست آن جای خود را با اینکه میدانست که او کشته شود  
دیگر آن جای او میروند و بود بجهت سبب نگفتی با و که آیا گفته  
رسول الله صلی الله علیه و آله که خلافت بعد از من می ماند  
خواهد بود پس این سال موقوف بر عمل چهار شخص که بنا  
بر مذهب شما خلفای را شدند خواهد بود لابد خواهد  
گفت بل بعد از آن فرمود یا نیست بگو پس بنا بر این که رسول  
الله صلی الله علیه و آله که خلافت بعد از او بیکر خواهد بود و باید  
بداند که بعد از او بیکر با عهده خواهد بود و بعد از او با عثمان  
و بعد از او با علی خواهد بود پس بر رسول الله واجب بود  
که هر چهار را با خود ببرد و همه ایشان را اتفاق کند  
چنانچه برای او بیکر کرد و باید که آن سه را خفیف نکرد  
بترک کردن و او بیکر تنها را با خود برد و دیگر در وقتی که  
گفت صدیق و فاروق طومار مسلمان شدند و اگر از جهت  
چه نگفتی با و که مسلمان شدند طومار ایشان را بود

همیشه بجای است میگرداند و ایشان خبرها میسر شدند از  
آنچه بود آن یافته بودند و نور و سائر کتب معتدله از  
قصد محمد صلی الله علیه و آله از غواصی امرش و یهود با ایشان  
گفته بودند که محمد بن عمر بن مظفر یافته مسلط خواهد شد چنانچه  
بخت النصر مسلط بر بنی اسرائیل شد و نظریافت یعنی محمد در  
دعوی نبوت که از دست چنانچه بخت النصر بر اطل بود چون  
از یهود نصرت و تسلط او را شنیدند به پیش او آمده او را  
مساعتت کردند بر شهادت لا اله الا الله و یا اوبیت  
کردند بطمع آنکه از او بر سرند به حکومت شهری که او را  
شود و چون از مطمع خود مأیوس شدند با جمعی از منافقین  
مشا خود به عقیده صعود نمودند که او را بکشند پس حضرت  
الله تعالی کید ایشان را از آن حضرت رفع نمود و عیض ایشان را  
با ایشان رد فرمود و از آن حیل که کردند بخیاریدند چنانچه  
طلحه و زبیر بیعت کردند با امیر المؤمنین بطمع آنکه از جهت

او به حکومت بماند و چون مأیوس شدند بیعت را شکستند  
و بر او خروج کردند و از آن نکت بیعت خبر ندیدند سعد بن عبد  
الله گوید که چون بعضی حضرت مولای ما یعنی قایم آل محمد صلی  
الله علیه و آله را بنیارسید حضرت ابوجعفر حسن بن علی علیه  
السلام با آن حضرت صلوات الله علیه بنام خواستند و من از لفظ  
بیرون آمد **فصل چهارم** در ذکر مناظر عارفین  
با بویه الفی رضی الله تعالی عنه با محمد بن مقاتل در ری و آن است  
که بعد از مکالمه و گفت و شنید علی بن ابی بویه در مقام احتجاج در  
آمده بر احقیقت امامت حضرت مولانا و مقتدانا امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه و آله الفا هرین حجت چند ایراد نمود و ما درین  
اوراق آنچه حضرت شیخ در مقام احتجاج ایراد فرموده نقل  
میکنیم و آن اینست که حضرت شیخ فرموده ما از جمیع مسلمانان  
پرسیدیم که اسلام محمد صلی الله علیه و آله برانستار آن بخود  
شان گذاشت جمیع ایشان متفق آنکه گفتند که شهادت برین

که نیست خدای جز خدای یکتای بهما و محمد بنده و فرستاده او  
و اقرار بر آنچه او از جانب حضرت خدا تعالی آورده از آثار و کرامت  
و در روز ماه رمضان و حج خانه خدا کسی که استطاعت داشت  
باشد و عمل کردن بقرآن و طهارت و احلال و احسن و حرام آنرا  
حرام داشت پس این قول را از ایشان قبول کردیم چون هر اتفاق  
داشتند درین قول و هر شهادت دادند برین پس بعد از این اقرار  
از ایشان پرسیدیم که آیا حضرت الله تعالی را در میان خلق هر  
کریه هست که ایشان را از سایر خلق اختیار کرده باشد  
ایشان با اتفاق گفتند بل هست گفتیم با ایشان که برهان شما چیست  
برین که حضرت الله تعالی را بر دیگران هست همه گفتند برهان  
برین قول حضرت الله تعالی و تقدس است در آنجا که فرموده وَ  
رَبُّكَ خَلَقَ مَا يَتَنَبَّهَاتُ بِاللَّيْلِ **وَمَا كُنَّا لَنُحِيطَ بِشَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ**  
پس این قول را هم از ایشان قبول کردیم چون حق بود



و از ایشان پرسیدیم که اجتماع که بر گردیدگان حضرت الله  
تعالی اندیکانند همه ایشان با نفاق گفتند بر گردیدگان متقینند  
پس این قول را نیز از ایشان قبول نمودیم و گفتم برهان شما برین قول  
چيست همه با نفاق گفتند قول حضرت الله تعالی است که فرموده  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا  
وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْبَرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَخْشَوْنَ  
وَأَنْتُمْ لَا تُؤْمِنُونَ

و این معهود چنین خوانده که

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَتَمَّكُمْ

پس قبول کردیم این قول را از ایشان و شاهد شدیم  
که بر گردیدگان حضرت الله تعالی متقینند پس بر گردیدگان  
پرسیدیم که آیا حضرت الله تعالی را در میان متقین بر گردید  
همه گفتند بلی گفتم که نند ایشان همه گفتند جاهل و دروغی سبیل الله

پس قبول کردیم بر این قول را از ایشان و گفتم برهان شما برین قول  
چيست گفتند قول حضرت الله تعالی چنانچه فرموده هُوَ الَّذِي  
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَوْتِ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ  
وَمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ فَيَنْقُضْ عُقْدَ الْوَعْدِ الَّتِي يُبْعَثُ فِيهَا  
رُسُلُهُمْ يَنْفُضْهَا وَيُجْعِلْ لِمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ مَخْرَجًا وَلَهُ مَخْرَجُ كُلِّ شَيْءٍ

این برهان را از ایشان قبول کردیم و برین

شاهد شدیم پس گفتم ایشان را که آیا حضرت الله تعالی را  
در میان جاهلین بر گردید هست گفتند بلی گفتم ایشان بگفتند  
همه ایشان گفتند ما بقتل در جهاد گفتم برهان شما برین قول  
چيست همه گفتند قول حضرت الله تعالی چنانچه فرموده هُوَ الَّذِي  
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَوْتِ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ  
وَمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ فَيَنْقُضْ عُقْدَ الْوَعْدِ الَّتِي يُبْعَثُ فِيهَا  
رُسُلُهُمْ يَنْفُضْهَا وَيُجْعِلْ لِمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ مَخْرَجًا وَلَهُ مَخْرَجُ كُلِّ شَيْءٍ

پس این برهان را نیز از ایشان قبول نمود و بر این شاهد شد  
که بر کربلکا حضرت الله تعالی از کرم عباد را نماند که  
سابقند در جای دیگر را و ایشان سوال کردند که آیا  
حضرت الله تعالی در میان سایر بندگان در جای دیگر بوده است  
هم ایشان با شفاق گفتند بلی گفتم که تا گفتند آنان که جها دشان  
و طعن و ضرب و قتل ایشان در جها دیشتر باشد گفتم ایشان را  
که برهان شما برین قول چیست هر گشتند قول حضرت الله تعالی  
که فرموده **مَنْ يَعْلَمْ شِقَاقَ دَنِيٍّ خَيْرًا مِنْ دَنِيٍّ يَجْعَلُ شِقَاقَ**  
**دَنِيٍّ شَرًّا مِنْهُ**

و در جای دیگر فرموده

**وَمَا تَقْدِرُوا إِلَّا أَنْفُسَكُمْ مِنْ خَيْرٍ عِنْدَ اللَّهِ فَمُخَيَّرُوا**  
**أَعْظَمُ أَمْرًا**

این و هماغه را از ایشان قبول کردیم و شاهد شدیم برین که بر کربل  
حضرت الله تعالی در میان جمیع اصناف خلوق از متقون و مجاهد  
و الشاقون در جها د آنانند که جها د و ضرب و طعن و قتل  
در جها د ایشان بیشتر باشد پس دیگر را را از ایشان پرسیدیم  
که ازین دو مورد که است در ایشان اختلاف کرده اند یعنی  
علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر که در میان کز جها د گشته  
سبیل الله بود و طعن و ضرب و قتل که در جها د فی سبیل  
الله بیشتر بود هر با شفاق گفتند علی بن ابی طالب علیه السلام  
پس شاهد شدیم برین قول که علی افضل از ابوبکر است  
به دلالت کلام الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و  
اجماع کلا است **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا** که در مقام حضرت  
شیخ اجل علی بن ابوبکر رضی الله تعالی عنه با سهوا ساهله  
نموده که نتیجه مقدمات مذکور را علی افضل از ابوبکر است



فرار داده و بر این نتیجه این خدمات نیست بلکه نتیجه اینست  
 که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع خلایق از  
 متقون و از مجاهدون و از سابقین بر کربده بر کربده  
 حضرت الله تعالی است نه ابو بکر و نه غیر ابو بکر از جمیع اصناف  
 خلق خواه عجمی و خواه غیر عجمی و نه ابو بکر و نه حضرت الله  
 تعالی در میان جمیع خلایق تا هرگاه متقون باشند و بر کربده  
 جمیع متقون مجاهدون فی سبیل الله باشند و بر کربده مجاهدان  
 فی سبیل الله سابقین در جهاد باشند و بر کربده سابقین  
 در جهاد کسی باشد که سعی او در جهاد فی سبیل الله و ضرب  
 و طعن و قتل او در جهاد بیشتر باشد و یا ثنای و فزادگی است  
 و دلالت کتاب و سنت حضرت در جهاد سعی و ضرب  
 و طعن و قتل او بر اثبات شئی از جمیع خلایق بیشتر باشد و حضرت  
 صلوات الله علیه بر کربده بر کربده بر کربده حضرت  
 الله تعالی خواهد بود و سوائی غیر صلی الله علیه و آله کسی

بر نبیه او بلکه هزار یک مرتبه او نخواهد بود و بنا برین ابو بکر  
 با آنحضرت طرف نسبت نتواند بود پس گفتن که او افضل از ابو  
 بکر است بمعنی نیز بنا برین قاعده که مذکور شد طرف نسبت  
 با آنحضرت یا متقنونند یا متقنون مجاهدونند و یا متقنون مجاهدانند  
 سابقین در جهادند و ابو بکر بنا بر ظلمی که با اهل بیت رسول  
 الله صلی الله علیه و آله کرد خصوص حضرت امیر المؤمنین صلوات  
 الله علیه و در عصب خلعت و حضرت فاطمه علیها السلام در عصب  
 فدک و منع آنحضرت از میراث پدر بزرگوار و غیر ذلک مما  
 بطول الکلام مذکور مسلمانی نخواهد بود چه جای آنکه کسی  
 متقی باشد و ازین حیثیت که هرگز با کافری دست و گریبان  
 نداشت و شمشیری بر روی کافری نکشید بلکه در صف کارزار  
 های هوی نکرده که سبب خوف کفار شود بلکه هرگاه در جهاد  
 رو میداد و بر هر کس که گناهکار سابق بود مجاهد نخواهد بود  
 چه جای آنکه سابق در جهاد باشد پس ظاهر شد که او و

قالا لئن لم یفرطوا بالکفر لکننا لکفونا لکم  
 حرم و من قتلکم منکم متعمدا فمات مقتلا من النعم  
 بحکمهم و دوا علیکم

از کلامی که اندوخت و اضروقت و احاکم و متبوع باشد بحکم  
 آئین مذکورین و این قول را انکار نکند مگر کسی که با حق  
 مجادل و منکر و روی اولی باشد حضرت شیخ اجل علی بن  
 بابویه قمی فرموده که چون سخن با یغیا رسیدن گفت و گفت که  
 کفر این مقال چون نیست  
 این را گفت اما الکافر فیه و اما انا فیه اما انما  
 اینجاست طلب علیه السلام و لا آنکه ما و علیه آجی و  
 علیه آئین و بر شمسین لا و الا و الا و الا یعنی کافر  
 به هوش اما من اقرار کرده ام به حقیقت اما است حضرت امیر  
 المؤمنین علیه السلام و بری کشتم از اول که ابو بکر است و ثانی  
 که عمر و ثالث که عثمان و بعد ازین اقرار گفت ابن عباس  
 که من منظر نکردم با کسی مثل این مرد یعنی ابن بابویه و الحق  
 که او اعلم و انصف از هر است و آنچه گفت همگی را از کتب  
 ما گفت **و لا فکون** که مناظر حضرت شیخ اجل

پس درین آیه حکومت را بر اهل  
 عدل مقرر فرموده و دیگر میفرماید که من بعد از آن که حق  
 آن جمیع امن را بپسندیدم و آن فدی قاتلکم کفایت  
 شد کمون

و درین آیه اهدی داد و متبوع حق  
 و اولی قرار فرموده پس بنا برین که حضرت امیر المؤمنین علیه  
 السلام با ثنای اعلمت باید که اهدی بسوی حق و عادل کل  
 امت باشد و ازین حیثیت که اهدی بسوی حق و عادل است



احزاب فضل دارند که با آنحضرت صلوات الله علیه طرف  
نسبت تواند بود حاصل کار آنکه حضرت شیخ درین مقامات  
کرده که گفته آنحضرت فضلا ستا را بویکر و بیکر حضرت  
شیخ اعلی الله درجه فرموده که هرگاه ظاهر شد که آنحضرت  
صلوات الله علیه بر کربان حضرت الله تعالی است بایستی که  
اصحاب بنا بر آن که دست از نص رسول الله صلی الله علیه و  
آله برداشتن و وصیت آنحضرت را قطع نظر کردند و اختراع  
کردند آنچه را که موجب قتها در اسلام شد که آن اختیار کرد  
انماست بایستی که اختیار کند انکی را که حضرت الله  
تعالی اختیار نموده و برگزیده و دیگران ایشان بر سیدیم که  
علامت متقون چیست گفت خشوع یعنی متقون خاشعون  
گفتیم برهان شما چیست برین قول گفتند قول حضرت الله تعالی  
چنانچه فرموده **وَأَرْأَيْتَ لِحُكْمِهِ لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ حُدُودِ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَنْهَ الْأَعْمَى أَنْ لَا يُهْدِكِ اللَّهُ سَبِيلَهُ لَأَبْذَلَكَ فِي سَبِيلِهِ لَئِنْ لَمْ يَنْهَ الْأَعْمَى أَنْ لَا يُهْدِكِ اللَّهُ سَبِيلَهُ لَأَبْذَلَكَ فِي سَبِيلِهِ**  
**لَئِنْ لَمْ يَنْهَ الْأَعْمَى أَنْ لَا يُهْدِكِ اللَّهُ سَبِيلَهُ لَأَبْذَلَكَ فِي سَبِيلِهِ**  
**لَئِنْ لَمْ يَنْهَ الْأَعْمَى أَنْ لَا يُهْدِكِ اللَّهُ سَبِيلَهُ لَأَبْذَلَكَ فِي سَبِيلِهِ**

شیخ

حضرت شیخ فرموده که ما این قول را بنا بر قبول کرده بر آن  
شاهد شدیم که متقین خاشعون میباشند و دیگر بر سیدیم  
که خاشعون چه علامت میدارند همه ایشان گفتند خاشعون  
عالمان میباشند که برهان شما برین قول چیست گفتند قول  
حضرت الله تعالی چنانچه میفرماید **لَئِنْ لَمْ يَنْهَ الْأَعْمَى أَنْ لَا يُهْدِكِ اللَّهُ سَبِيلَهُ لَأَبْذَلَكَ فِي سَبِيلِهِ**  
**لَئِنْ لَمْ يَنْهَ الْأَعْمَى أَنْ لَا يُهْدِكِ اللَّهُ سَبِيلَهُ لَأَبْذَلَكَ فِي سَبِيلِهِ**  
**لَئِنْ لَمْ يَنْهَ الْأَعْمَى أَنْ لَا يُهْدِكِ اللَّهُ سَبِيلَهُ لَأَبْذَلَكَ فِي سَبِيلِهِ**  
قبول کردیم و شاهد شدیم برین که خاشعون علی الله تعالی  
از آن بر سیدیم از ایشان که اعلم و دانایانند و از هر یک اندیشه  
ایشان گفتند آنانند که اعدای و اهدی پیوسته و خوف  
ایشان از حق بیست و متوجع و جا که باشند نه تابع و معکوم  
پس گفتیم برهان شما برین قول کدامست گفتند قول حضرت الله

حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را قبول نمیکند تا آنکه حکم  
کند بطلان همه کذبان که بدو دعوی نبوت کرده اند و  
مسئله کتاب و اسود عشق و محاج و غیر ایشان و همچنین قول دیگر  
افرا با ماست حضرت اسد الله الغالب علی بر سید طالب را  
تا آنکه نفی کند ما مستثانی را که در زمان آنحضرت صلوات  
الله علیه دعوی امامت کردند و از ایشان بری شود و کمال الله  
این فاده شیخ را پسندیده حضرت ششها کرد و بعد از آن  
التماس نمود از حضرت شیخ که برهان جلی و دلیل واضحی بگوید  
برین که ابوبکر سزاوار خلافتی که حق آنحضرت بود بفرموده  
حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله نیست حضرت  
فرمود که حقیقت حاضران مال و بطلان خلافت او را از  
فضله سون برهانت استنباط می توان نمود ملک گفت تفصیل  
آنرا حضرت شیخ بیان فرمایند شیخ فرمود که اجماع کل امت  
حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله منعقد است بر این

که چون سون برهانت نازل شد حضرت رسالت پناه مهدی  
صلوات الله علیه و آله ابوبکر را طلب داشتند فرمود که  
این سون که در مکه معظمه انجاء نبی من در موسم حج پیش کن بخوان  
ابوبکر سون مبارکه را گرفت و روانه شد چون قدمی از راه  
علی نمود جبرئیل علیه السلام انجاء حضرت عزت جلّت عظمت  
فرمود فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت ای محمد بدست  
که حضرت الله تعالی را سلام رسانیده میفرماید **لَا بُدَّ لِي مِنْكَ**  
**عَلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ وَأَجَلَ مِنْكَ** یعنی باید که سون برهانت را پیش کنی  
پس آنجا که سون تو مکرر می آید که از تو باشد پس آنحضرت  
صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام  
را طلبیده فرمود که از عقب ابوبکر رفتی سوره را از او بگیر  
و در موسم پیش کن مکه بخواند و امر رسالت را بقتضای رساند  
پس حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بفرموده  
آنحضرت عمل نمود بطریق رسالت را چای آورد پس ازین قصد



علی بن بابویه رضی الله تعالی عنه با این مقال مبسوط تر از اینست  
که ما در مقام ایراد نمودیم لکن چون نسخه که بدست ایشان بود  
افزاده بود سقیم و بسیار معطل بود و نسخه دیگر بهتر رسید  
که با آن مقابله شود و بعد از آن مثل بسیار آنچه درین باره  
نوشته شد از اخبار و تلامذ و دیگران که چون جناب شیخ با این  
مقاله در مقام احتجاج بوده مناسب آن بود که در سوال از  
حضرت شیخ این مقال غلط و جوابها از ایشانند لکن در آن  
نسخه چون چنین بود ما نیز آنچه در آن نسخه بود نوشته شد  
نمودیم تا حیات نباشد **فصل چهارم** در ذکر مناظره  
حضرت شیخ اجل علم افضل عمریه علی بن بابویه فی  
رضی الله تعالی عنه در مجلس ملک رکن الدوله و آن اینست که  
چون آنرا فی فضل و کمال و اجتهاد حضرت شیخ نور الله تعالی  
مفحصه بنیاد آفتاب عالم باشد بجا نکر شد ملک رکن الدوله  
مشتاق و محبت او شده کس فرستاد و التماس قشربند قدوس و معانی

از وی را نمود حضرت شیخ سالتس رکن الدوله را مبدول داشتند  
قشربند شریف را زنی فرمودند و در وقت ملاقات رکن الدوله  
از جای خود برخاسته حضرت شیخ را استقبال نمود و در  
جای خود نشاند و خود بدو انوی ادب بیکطرف بنشست  
و بیانه مندی پیش از اظهار نمود و چون مجلس آراسته گردید  
حضرت شیخ خطاب نموده گفت ای شیخ جماعتی از علمای ما  
درین مجلس انداخته اند و دارند را بوی بکر و عمر و عثمان و بسیار  
سخن میگویند که مطعون کرده شیعه اند بعضی میگویند طعن بر ایشان  
واجبست و بعضی را کمان اینکه طعن جایز نیست چه جای  
و جواب اعتقاد حضرت شیخ درین مسئله چیست حضرت  
شیخ رضی الله تعالی عنه فرمود ای ملک بدانکه حضرت را الله تعالی  
قبول نمیکند از کسی افراد توحید حضرتش را تا آنکه انکس رنج  
کند جمیع خدا یان و اصنام باطله را بجا نهد کلمه طیبه لا اله الا الله  
الله بران ناطق و کوکب است و همچنین افراد برسانت و نبوت

معلوم و پیش می شود اینکه ابوبکر سزاوار امانت و خلافت  
و ساندن لشکرها را می بخاش نیست و اینکه حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام خلیفه حق است از جانب پروردگار عالمیان جل  
جلاله پس مردم را الحاق کرد ایندندگی را که حضرت الله  
تعالی عزال نموده و مؤخره اشتدگی را که خدای عالمیان  
مقدم داشته و هم ازین حدیث بیرون می آید که ابوبکر از  
تابعان و مستویان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و از دایره  
اسلام بیرون است بشهادت حضرت الله تعالی چنانچه می فرماید  
*فَمَنْ يَتَّبِعْ مَا تَدْعُو*  
*يَكُنْ مِنَ الْغَايِبِينَ*  
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست البته و با ضرورت عجب دوست  
حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد بود  
بدلائل فرموده حضرت الله تعالی چون کسی پیغمبر را بداند فلان  
*كُنْ مِنَ الْغَايِبِينَ* *فَمَنْ يَتَّبِعْ مَا تَدْعُو*  
*يَكُنْ مِنَ الْغَايِبِينَ*  
در توبه که

و هر کما محب خدا و رسول  
نباشد مبغض خواهد بود و مبغض ایشان مؤمن بلکه مسلم  
نیست و این بانندگی تا منلی و اخست بر کسی که منصف باشد  
و از عین قصه ظاهر و هویداست که امیر المؤمنین علیه السلام  
از آن حضرت است و دیگر آیات و روایات نیز دلالت دارد چنانچه  
جمهور مفسرین مخالف و موافق اتفاق دارند که در آیه و  
هدایه *فَمَنْ يَتَّبِعْ مَا تَدْعُو*  
مراد از پیغمبر است صلی الله علیه و آله و از شاهد  
آن حضرت و نیز مخالف و موافق روایت نموده اند که  
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود *طَاعَةُ عَلِيٍّ كَطَاعَتِي*  
*وَمَنْ عَصَانِي كَمَعْصِيَتِي*  
و همچنین روایت کرده اند که در واقعه  
الخندق جبرئیل علیه السلام دید که حضرت شهسوار میدان کاف  
در برابر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کمال مبالغه



و جان فشانی در جهاد کفار را بکار میبرد و میرساند حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب نموده گفت یا محمد این  
سعی و مبارزه که علی در جهاد میکند غایت همراهی و جان  
فشانیست که در نصرت تو میکند پیغمبر صلی الله علیه و آله  
فرمود یا جبرئیل اقمی و انا میند  
پس جبرئیل گفت و انا و منکم  
پس هرگاه شخصی صلاحیت رسانیدن بعضی آیات  
بعضی مردم نداشته باشد و حضرت الله تعالی او را از آیات  
عفت آسمان عزیمت فرماید چگونگی صلاحیت رسانیدن  
جميع آیات بر مردم و امامت عامه خلق تواند داشت و خلق  
او را امین و یون رسانیدن دانند و او را از محنت امامت خود  
اختیار کند و چگونگی مظلوم نیاشد کسی که ولایت و امامت او را  
حضرت عیسی از اهل لای عفت آسمان مقرر فرموده باشد  
و دیگران از او در ریاضت و او را بکج نشاند چون حضرت

شیخ رضی الله تعالی عنه بدینجا رسید که المذلة بشیخ خطا  
نموده گفت ای شیخ اینده افاده فرمودی در کمال وضوح و  
روشنی است و خفای ندارد درین هنگام یکی از فقهای آن که  
سستی یا بوالهشم و در خدمت بیای داشته بود بعد از آن که  
از ملک مرخص شد که با حضرت شیخ تکلم نماید گفت ای شیخ  
بن کوار چگونگی ندانم چنانچه بودند اجتماع امت بر ضلالت و کفر  
آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده لا تجتمع  
الامم علی الضلالة  
حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که این  
حدیث بنده وجه باطل است یکی آنکه معارض است با حدیث  
مشفق علیه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود استغفر فی  
الامم علی ثلاث و سبعین فرقة الخ  
پس در این حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله  
شهادت داده بافتراق امت بعد از ولایت حضرت پس و اینها

اجماع را از برای خود ثابت میکردند و امامت ای بکرو  
این نیست مگر منافقند زیرا حصول اجماع امت موقوف  
بر اجماع این هفتاد و سه نفره و این حدیث متفق علیه دلالت  
بر خلاف آن میکند پس هرگاه دو حدیث یکی متفق علیه و  
دیگری مختلف فیه باشد معارض شوند و اجتناب عمل متفق  
علیه و ترك مختلف فیه و این ظاهر است وجه دوم آنکه  
محقق این حدیث موقوف باینکه اجماع امت جایز و صحیح  
باشد و محقق و جواز اجماع موقوف بصحت این حدیث و این  
مستلزم دور است و دور باطلست پس ماند که عمل حدیث  
متفق علیه نایند و این حدیث را ترك کنند و وجه سیم آنکه  
اجماع بر بیعت ای بکرو واقع نشد زیرا که حدیث و تاریخ  
مکمل دلالت دارند برین که صحابه پیش از وفات پیغمبر صلی الله  
علیه و آله اختلاف کردند در سقیفه بحدی که ششصد و شصت  
مرد کشتند و انصار گفتند اینا امیر و منکم امیر

و این حدیث در کتب معتبره است

و امیر المؤمنین علیه السلام و سایر بنی هاشم  
و سعد بن عباد و سید انصار و غیره و قیس بن سعد و جمیع کثیری  
از قبیل خزرج و جمیع کثیری از کاکا مرعجه بن سعد بن سلطان و ابوبکر  
و مقداد و عثمان و زبیر و جابر بن عبد الله انصاری و ابو  
ایوب انصاری و خنیزر بن ثابت و دشوها دین و ابو سعید  
خدی و سهل بن جهمان انصاری و حدیقه بن زید و ابی بن  
کعب و برید بن حصین اسلمی و خالد بن سعید بن عاص اموی  
استماع کردند از بیعت و در احادیث صحیح ایشان مرویست  
که علی علیه السلام و سایر بنی هاشم مذمت شهادت بیعت نکردند  
نا آنکه جمیع کردند و او را از خانه اش نزد پیروان آوردند  
و بعد از مدتی بدستی او مالیدند و گفتند بیعت کرد و عثمان  
فاطمه را سوزانیدند و حضرت فاطمه را زانند زدند و بنی حنیف هم  
استماع نمودند از بیعت و زکوة خود را با ایشان ندادند چون  
امامت ایشان را باطل میدانستند تا آنکه ایشان را اهل و ذمه



گفتند پس تا برین که گفتیم اجماع امت بر بیعتی بکروا وضع نشد  
بلکه اجماع اهل مدینه بلکه اجماع مهاجرین آنها و انصار  
توهم نشد و بر تقدیری که این حدیث صحیح باشد محمول بر یکی  
از دو معنی خواهد بود یکی آنکه امت در لغت عرب بمعنی جماعت  
آمده و اقل جماعت شده است و بعضی گفته اند اقل آن مردی و  
زنی است و حضرت بنا لله تعالی ملک کس را بر امت فرموده  
چنانچه میفرماید **لَنْ اَبْرِيَكُمْ كَانِ اُمَّةً قَانًا لِلَّهِ حَنِيفًا**  
**وَمَا يَمِلُّونَ اِلٰى شَيْءٍ مِّنْ دِينِ الْيَسَارِ** و حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله نیز قرآن امت خواند چنانچه  
فرموده **رَحِمَ اللَّهُ قَوْمًا لَّيْسَ بَيْنَهُمُ الْفِتْنَةُ اِنَّهُمْ وَجَدَ**  
**اِيْنًا صَحِيحًا** پس بر تقدیری که  
این صحیح باشد مرا و حضرت بنا لله الغالب علی غیره  
طالب و تابعان خواهند بود سایل گفت اگر چه اینکه  
فرمودی معتدل است لکن اولی اینست که حدیث را حمل بر بیعت

اعظم کنیم که بحسب عدد اکثرند حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه  
در جواب فرمود ما کثرت را در کتاب الهی مذکور و موطعون  
باقتدایم مثل قوله تعالی **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّحْنُ**  
**وَمَثَلُ وَلَكِنْ كَثُرَ لَا يَجْعَلُونَ**  
**وَمَثَلُ وَلَكِنْ كَثُرَ لَا يَجْعَلُونَ**  
**لَكِنْ كَثُرَ لَا يَجْعَلُونَ** و مثل **وَلَكِنْ كَثُرَ لَا يَجْعَلُونَ** و مثل  
**وَلَكِنْ كَثُرَ لَا يَجْعَلُونَ** و مثل **وَلَكِنْ كَثُرَ لَا يَجْعَلُونَ**  
تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم  
و مثل **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ**  
و مثل **وَمَا اَمْرُنَا بِمَنْعِكُمُ الْاَهْلِيلُ**  
و یقیناً نصیب حدیث مذکور را امیر المؤمنین علیه السلام و تبعه  
او در قرآن مجید قول حضرت بنا لله تعالی است چنانچه میفرماید  
**وَمِنْ قَوْمٍ مُّؤْمِنُونَ اَنَّهُمْ يَهُدُونَ بِالْهٰنُوتِ** و یقیناً

و در باره امت محمد صلی الله علیه و آله فرموده و مَن يَخْلُقْنَا أَنَا  
يَهْدِيهِ وَيَخْلُقْ يَضَلُّهُ دومی آنکه امت بر ضلال اجتماع  
نمیکنند بواسطه آنکه معصوم داخل است زیرا امت درین  
حدیث مطلق واقع شده و شامل معصوم و غیر معصوم است  
و چون معصوم داخل باشد ظاهراست که اجتماع نمیکند  
بر ضلال اما اگر امت از معصوم خالی باشد اجتماع ایشان بر  
ضلال جایز است زیرا هر یک هرگاه خطا ساز باشد در وقت  
اجتماع چنانچه ما نمائیم آن تواند بود چون کلام شیخ اعلی الله درجه  
با یغیا رسید ما با خاموش شد **سراور و کوفه**  
که بر تقدیر محض حدیث مذکور تخصیص آن چندان در کار نیست  
زیرا ظاهراست و نواصب هم خاتم الله تعالی نکار نتوانند کرد  
که مراد از امت در حدیث مذکور بعضی است هر چند یکی که  
عددشان کثیر باشد نتواند بود بجهت آنکه اجتماعات باطله

که نواصب نیز بر ضلال ایشان حاکمند مثل اجتماع ناکثین و فاسقین  
و ما رقیق و مثل اجتماع یزیدین معویه علیهما لعن الله و لعن الله  
و الناس اجمعین و قوم او بر قتل قزین العین مصطفی صلی الله علیه  
و آله و غیر ذلک مما یطول الکلام بذكره در این امت واقع شد  
پس ماند که مراد کلی است باشد و کل است از بجهت که معصوم نیز  
داخل است ظاهراست که بر ضلال اجتماع نمیکند چنانچه در  
کلام جناب شیخ نورانی باین شد حاصل کلام آنکه چون سایل  
خاموش شدند کنایه قوله گفت چگونه جایز تواند بود ارتداد  
جمع کثیر ازین امت با آنکه بزمان پیغمبر صلی الله علیه و آله قریب  
العهد بودند حضرت شیخ در جواب فرمود چگونه جایز نباشد  
و عقل ازین چون متناهی کما قال آنکه حضرت بنی الله تعالی در کتاب  
حزین بن خود میفرماید و ما محمد لا کرمول قد خلقت من قبله و انزل  
آقوان ما شأ و قیل انقلبت علی أعقابکم



وافتلاب ایشان بر اعقاب عبارت داشت  
از رجوع ایشان بکفری که پیش از بعثت بران بودند و دیگر  
آنکه از تداوم کثرت دین ایشان واقع شده باشند بعد فوت  
بنی ایشان عجیب تر خواهد بود از آنرا دین اسرائیل دروغی  
که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام بیقااست پروردگار خود  
رفت و هر روز را در میان قوم خلیفه خود کرده اند که بخورد  
اغوا می سامی هم ایشان کوسا له را خدای خود داشته اند  
پرستیدند و بمنح حضرت هر روز منوع شدند بلکه هم ایشان  
عازم قتل او شدند بجهت منع او ایشان را از کوسا له پرستیدند  
چنانچه که هر قالی که این آیه را گفتوا لا تعبدوا الا الله و  
تقتلوا و  
بران دلالت دارد بر هر که مجاز باشد  
بر امت حضرت موسی علیه السلام که پیغمبر او را امر برودند  
ایام حیات او بسبب غیبت چند روز او میزدند و عاقبت

وصیت و وصی او نایند و سامی را بر خلیفه و وصی او ترجیح  
دهند چگونه جایز نباشد بر این امت که بعد از وفات پیغمبر  
خود مخالفت وصیت و وصی نایند تا مرد و کوسا له پرست  
شوند با آنکه امت موسی اصفا فاضعا فاضعا بد بودند و کن  
القول که گفتای شیخ اگر ممکن باشد درین باب سخن روشن تر ازین  
بفرمایید حضرت شیخ فرمود ای ملک شما لغتان ما نیز بوجوب  
وجود امام قایلند و مع هذا میگویند که پیغمبر ماصی الله علیه  
والله از دنیا رفت و کسی را خلیفه خود نداشت و امت از پیش  
خود یکی را خلیفه او ساخت پس اگر بوجهی که ایشان بگویند  
حضرت پیغمبر کسی را خلیفه خود نداشت باید که خلیفه ساختن  
امتنان کنی را بر خلاف عمل پیغمبر و باطل باشد و اگر آنچه امت  
کردند صواب باشد باید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خلیفه  
تعیین نکردن خاطر باطل و یقین که صدور خطا از امت است  
تراست تا از آنحضرت با آنکه آنچه بد پیغمبر صلی الله علیه و آله

نسبت میدهند از ترك وصیت و خلیفه ساختن شخصی با جلال  
لایق نیست چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله زیرا که از عقل  
فقیر و ستای مزبور جایز نمی ناید که از دنیا برود و وصیت  
نکند اگر چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از نبیل نماید پس چگونه جایز باشد  
و عقل چگونه بخیر نماید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا  
برود و وصیت و نظام کار امت خود را بنا بر حواله نماید و  
ایشان را مهمل بگذارد تا آنکه ایشان با هم اختلاف کنند و  
شبه بر روی هم بکشند و حال آنکه حضرت با الله تعالی امر  
بوصیت نموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و از احقر احد کلام  
لَا تَرَكْ خَيْرًا اَوْ صِيَّةً مِنْ اَمْرٍ اَوْ مَالٍ  
و دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از احقر احد کلام  
فِي اَوْلَادِكُمُ لِلَّذِي نَحْنُ حِطُّ الْاَتَمِّينَ  
و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرموده کسی که بی وصیت بمیرد

مردن او مردن جاهلیت است و بنا برین پیغمبر خود را منسوب  
بجهل میسازند و دیگر آنکه هرگاه حضرت با الله تعالی ایشان را  
امر پیغمبر مابعد بوصیت نمودن در باب مال و فرزندان ایشان  
پیغمبر خود را چون امر پیغمبر مابعد که وصیت کند در امور دین  
ایشان و کسی یا که افضل جمیع خلق باشد برایشان خلیفه  
کرد تا آنکه قائم مقام حضرت بش باشد در حفظ شریعت  
او و در تفسیر کتابی که از جانب حضرت با الله تعالی آورده  
و در نزد او باشد علم آنچه امت بآن محتاجند و دیگر آنکه  
اگر این قول صحیح باشد که حضرت با الله تعالی تعیین امام و  
خلیفه را با اختیار ایشان گذاشته لازم می آید که فرستادن  
پیغمبر هم عیب باشد و احتیاج بآن نباشد و این در حکم  
حضرت با الله تعالی جایز نیست بلکه میگوئیم که پیغمبر صلی  
الله علیه و آله وصیت نمود یا امیر المؤمنین علیه السلام که  
بعد از حضرت قائم را بر او باشد و حق مشهوره که



ایشان نیز در کتب خود ابرار ندیده باین باب هست مثل  
حکایت غدیر و غیره و از همه عجیبتر آنکه این طایفه میگویند که  
رسول الله صلی الله علیه و آله مصلحت تعیین ساخت و ابوبکر را  
پیغمبر نموده عمر را خلیفه خود کرد و عمر نیز خلیفه پیغمبر و ابوبکر  
نموده خلافت را بنوری میان شش کس قرار داد و کس را از اول  
این مختار نداشتند و حضرت شیخ را چنین نمود و آنکه سوال  
نمود که این طایفه چه چیز مستحکم شدند و ابوبکر را خلیفه  
ساختند و بر دیگران ترجیح دادند حضرت شیخ فرمود بکام  
آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در حال عرض بر دیگران  
تقدیر نموده اماست ناز را با و رجوع نمود لکن این قول صحیح نیست  
زیرا مخالفان خود هم در آن اختلاف نموده اند چنانچه بعضی  
میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه را گفت بپس خود  
بگو تا اماست ناز کند و چون پیغمبر بر آن مطلع شد بیکدیگر  
بدوین عباس و دست دیگر بدوین علی بر این طایفه زده

سجده آمد و ابوبکر را از محراب دور کرد و ابوبکر به پیغمبر افتاد  
کرد و مردم با ابوبکر و بعضی روایت نموده اند که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله بخصمه فرمود که بدو خود را بگو که با مردم ناز کند  
پس اگر این خبر صحیح میبود بایستی که مهاجران این را بر انصاف  
سازند در سقیفه و تنگ باد له ضعیفه بخینه و مقتدیان  
عینه بخینند و باضا چون توانا بود که اعتماد کند بقول عایشه  
و خصمه و حال آنکه کان می رود که بواسطه جز تقعر از برای  
خود و پیدان خود این قول را بدو غ از پیغمبر گفته باشند  
و مع هذا ایشان قول حضرت فاطمه علیها السلام را در باب  
فدایک رد نمودند و شهادت حضرت امیر المؤمنین و جتین  
علیهم السلام و امیرین را قبول نکردند و گفتند که ایشان از حق  
جز نفع خود شهادت میدهند با آنکه مدتها می میدیدند و  
حضرت فاطمه علیها السلام و پیغمبر را با و بخشیده بود پس  
هرگاه بنا بر قول فاسد ایشان کذب نسبت بسته نسازد

عالمین و امیر المؤمنین و حسین علیهم السلام انجست چنانچه الهی  
 بالله جایز باشد از عایشه و حفصه چون جایز باشد و ایضا  
 چگونه خبر عایشه و حفصه صحیح باشد و حال آنکه ظاهر لغات  
 خود روایت کرده اند که شهادت دختر در حق پدر مقبول نیست  
 و نیز گفته اند شهادت زنان مقبول نیست حتی در دره و دره  
 و کمتر از آن مادم که مردی با ایشان باشد پس بگوئید اوله  
 گفت سخنان شیخ محمد درست و مطابق واقع و سخنان مخالفین  
 همه باطل و خلاف حقیقت و دیگر سوال نمود از حضرت شیخ  
 که طایفه امامیه آنچه جزیر کرده اند که باید اما موافقا  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوازده باشند  
 حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه فرمود ای مالت امامت هجده  
 ایست از فرايض حضرت الله تعالی و هر چه بصد که حضرت  
 الله تعالی مقرر فرموده است اینست مخصوص در عدد حصص  
 چنانچه در شبان روزی هفت رکعت نماز فرض کرده اند و

زکوة را نیز در چند صفتان مال مقرر فرموده و روزه و حج  
 را در ماه رمضان امر فرموده و حجه الاسلام را در مدت  
 العمر یکبار بنده واجب ساخته و عدد آن علیهم السلام را نیز  
 دوازده قرار فرموده پس چنانچه در اعمال مذکور چون و  
 چرا گفتن توان همچنین در عدد آن علیهم السلام مثلاً در عدد  
 رکعات نماز چنانچه نتوان گفت که چرا هفت یا دو رکعت  
 در عدد آن و خلفای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز  
 توان گفت از دوازده چرا یا دتر و کمتر نیست و دیگر چنانچه  
 حضرت الله تعالی عدد و کثرت و کمیت اعمال مقرر و مقرر  
 را در کتاب بکریم مذکور ساخته و حضرت رسالت پناه  
 محمدی صلی الله علیه و آله همگی را مبین نمود همچنین عدد آن  
 و خلفا را نیز حضرت مذکور ساخته و بگوئید اوله گفت که  
 شما فقیران یا شایسته است که در عدد فرايض مذکور متفق اند  
 و در عدد آن اختلاف نموده اند حضرت شیخ رضی الله تعالی



عند فرمود که عاقلان و عاقلان در عدالت ابطال قول ما  
نمیکنند چنانکه عاقلان فرمود و نصاری و یسوی و ملاحده  
در رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و میراث او  
ابطال درین ساله و رسالت حضرت و میراث او نمیکند  
و اگر خبری بخیر عاقلان جمع در آن باطل شدی باینکه  
هیچ خبر غلط حاصل نشود زیرا هیچ خبری نیست که جمعی در  
اختلاف نکرده باشند ملک این عاقلان هم پسندیده گفت  
حضرت صاحب الامر صلی الله علیه و آله درجه و زمان ظهور  
خواهد نمود شیخ در جواب فرمود که حضرت الله تعالی صاحب  
الامر علیه السلام را بخت حکمت و مصلحت از نظر عاقلان خفته  
است پس باید که وقت ظهور آن حضرت را نیز پیغمبر حضرت الله  
تعالی تدبیر بجا بگذارد تا حدیث نبوی برین دلالت دارد از آنکه  
اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که مثل  
الغمام من ولی الله و الله فرموده که مثل  
الغمام من ولی الله و الله

و حضرت الله تعالی از جهت این امر ساعت فرموده  
و یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّاعَةِ أَمَّا نُرَبِّهَا قُلُوبًا عَلِيمًا عِنْدَ رَبِّ  
لَا يَجْلِبُهَا لُوقُهَا إِلَّا لَهُمُ قُلُوبُ شَائِعَةٌ الْمَوَاقِدُ الْأَرْضُ لَا  
تَأْتِيكَ إِلَّا بَقِيَّةُ

ملک گفت چگونه تواند بود که شخصی  
از نبی آید و این مقدار زندگان کند حضرت شیخ فرمود که  
این عجیب نیست مگر ملک شنیده خبر جماعتی را که بعضی  
بوده اند ملک گفت شنیده ام اما حجت آن بر من ظهور نداده  
شیخ فرمود حضرت الله تعالی در قرآن مجید میفرماید حضرت  
نوح علیه السلام در میان قوم خود هزار که بخواه سال زندگانی  
نمود ملک گفت این عجیب است لکن در زمان ما اینقدر زندگان  
حقان ندارد حضرت شیخ فرمود که هر چه در حضرت الله

و چون احتمال در این بود دانسته  
باشد و جریان سنة حضرت شاه عالم بمحقق عمرهای دراز  
درین امت واجب باشد مناسب است که حصول آن در  
شهر اصفای آدم باشد و هیچ صنایع و شهرت را از امام نیست  
پس تواند بود که ست عمر دراز در حضرت شجاری شود  
رکن الدولة گفت شما را قولی است که امام مرد و از دم غایب  
و از نظر ما پنجاهت و حال آنکه احتیاج بنصب امام است  
اقامت احکام و اعزاز دین و انصاف مظلومست و مگر  
او غایب باشد این فواید هر وجود او متوقع نیست پس چرا  
باو نباشد شیخ در جواب فرمود که احتیاج بوجود امام

و حضرت الله تعالى بپیغمبر خود خطاب فرموده که و ما کان الله یعدّ بهم و انت فیهم یعنی نیت غایب کنده و معذرت دهنده از تو بر ایشان بشی پس کراه خلق را عذاب نکند مادام که پیغمبر در میان ایشان باشد همچنین عذاب نکند مادامی که امام در میان ایشان باشد زیرا امام قائم مقام پیغمبر است در جمیع امور مگر در نبوت و نزول وحی و اتفاق دارنده اهل فتنه درینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده انّ الحزم امان لا یمیل النکاة <sup>نکته</sup> فَاِذَا دَخَبْتَ الْحِزْمَ اِنِّیْ اَمْرٌ لَا رَحْمَۃَ لَیْسَ بِکَ یَوْمَئِذٍ <sup>پس هرگاه که بفراف شود دست از ارباب</sup> امانت که تو ثابت و مسلّم است

۱۲۱-۱۲۰: ساکن برون و اهل بی بی خان لاهل الارض فاذا اهل انا اهل بی بی خان

دروكر ايمان ابو طالب رضي الله تعالى عنه **الحمد لله**  
نواب كوردی را كان ايست كه حضرت ابو طالب رضي الله

تعالی عنه با وجود کامل سعی و کوشش و در ابحاث و تقویت  
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در امر رسالت ایمان  
با حضرت نبی وارد و کافر مرد اما فرقه ناجیه شیعه اثنا عشر  
اعلی الله درجاتهم را اعتقاد اینست که آنحضرت مؤمنان  
دنیا رحلت فرمود و از روی یقین بایمان او احکام بدو بطریق  
یکی آنکه این ضعیف را بخاطر رسیدن آن اینست که انبیا  
و اوصیا صلوات الله علیهم نتوانند بود که از اصلا ب و احکام  
بخش کفار باشند بلکه بنا بر اصلی که احادیث را بر این عصمت  
صلوات الله علیهم بران دلالت دارد و عقل سلیم هم بران  
حاکمست باید که اصلا ب و احکام مطهر باشد پس بنابر  
اصل حضرت ابوطالب رضی الله تعالی عنه باید که هرگز  
مثل سایر قریش کافر و مشرک و ساجد اصنام نبوده باشد  
و پیش از بعثت او و بعد از المطلب و سایر ابواب و احادیث حضرت  
رسالت بناهی و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما تا حضرت



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ بَقِيََتِ الْأَرْضُ  
بَعْدَ حَيْثُ سَاعَةٍ لَسَاحَتْ بِأَهْلِهَا  
*جست بکشت بر سرش و میزد و میزد*

و در این بکاشت

كَه لَسَاحَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يُوجُّ الْحَبُّ بِالْمِثْلَةِ

و چون گند

*این حدیث در نهضت ایشان است و در نهضت ایشان*

شیخ رضی الله تعالی عنه باین مقام رسید ملک کن الذوله  
حضرت را نوازش بسیار نمود و با اهل مجلس اظهار ملامت  
الضمیر و اعتقاد خود فرمود و گفت حق آنست که این فرقه  
بر اندود یکران بر باطلند و آنحضرت را قاس نمود که اکثر  
اوقات مجلس او را بنور قدوس خود روشن سازد پس حضرت  
شیخ برخاسته بمنزله خود تشریف برد و چون روزه یکمیله  
رکن الدوله تبریر سلطنت نشست حضرت شیخ را بسیار  
بنیکویی یاد کرد پس یکی از حاضران گفت کار شیخ اینست  
که چون سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه

به یزید کردند سون گفت بخواند ملک گفت این سخن را از  
دشمنان امر اما از خواهم پرسید و رفته در میان حضرت  
شیخ نوشت و حضرت شیخ در جواب نوشت که این واقعه  
از کمی مرویت که او از سر مبارک آنحضرت شنیده که چند  
آید از سون گفت بخواند لکن از آنکه علیهم السلام این خبر را  
نرسیده و منکر آن هم نیستیم بلکه آنرا حق میدانیم زیرا چنانچه  
جایز است که در روز قیامت دست و پای گناه کاران  
سخن کنند چون که قرآن مجید بران ناطق است در اینجا میفرماید  
الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَجْعَلُ  
أَنْفُسَهُمْ كَالْأَنْعَامِ كَافِرِينَ *و این حدیث در نهضت ایشان است و در نهضت ایشان*

جایز است که سر مبارک حضرت  
امام حسین صلوات الله علیه که خلیفه حضرت شاه تعالی  
و امام مسلمانان و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت و

ابراهیم علی بنی و علیه السلام باید که هر بنو خدی حضرت حق جل  
عظمتند و بیوت آنها علیهم السلام مقرب و انجبت و طاغوت کافر باشد  
و این نیست مگر عین ایمان و ایضا بقوله لا لئن بر ایمان حضرت ابو  
طالب مخصوص شیعه است چون نواصب اصل مذکور را مسلم  
ندارند اما طریق و موافقان ایشان و که ان احوال و افعال حضرت  
استدلال مینمایند و لا لئن عا مست آنست که جناب شیخ  
مضید بین فصل قدس علی برادر فرموده و ما نرجو از ایشان  
بنیانیم انشاء الله تعالی و قدس اما اظهار ایمان نکرد آنحضرت  
مثل سایر مؤمنان بواسطه مطلبی است که بعد ازین از کلام  
حضرت شیخ رضی الله عنه در آخرین فصل انشاء الله تعالی  
معلوم خواهد شد و طریق استدلال شیخ رحمه الله تعالی اینست  
حضرت سید اجل سید رضی علی الله مقامه در فضول خود ایام  
نموده اینست که شیخ فرموده از جمله چیزها که دلالت بر ایمان  
ابوطالب رضی الله عنه دارد خلوص و محبت اوست با رسول

الله صلی الله علیه و آله و نصرت اوست آنحضرت را بدل و زبان  
و امر اوست و فرزند خود علی و جعفر را با طاعت آنحضرت  
و قول حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله او را در  
وقت وفاتش که فرمود ای عم صله رحم بجای آوردی خبر چرا  
بابی و انجبت و دعا کرد و این جایز نیست که حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله کافر را دعا کند و آنحضرت را الله تعالی  
خیر از برای او بطلبد و بعد از آن در میان اولاد او حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام را امر فرمود بتغییل و تکفین و  
خا باینند او در قبر و طالب و عقیل را که حجب سن بر سر کار  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند و در آن وقت هنوز  
ایمان نیاورده بودند نفرمود پس اگر او کافر میبود بایستی که  
اولاد او را که کافر بودند امر فرمایند که مستحکم تجزیه و تفرقه  
ند مؤمن را با آنکه بطریق صحیح مرویت که چون ابوطالب  
وفات کرد حضرت جبرئیل از نزد رب جلیل نزول نموده



گفتای محمد بن یحیی بن قیس سلام بر ما ند و میفرماید که از من که  
بیرون دو که ناصر بن محمد و این قول هر هاست بر ایمان او چون  
از این قول محقق میشود نصرت او مر و حضرت رسول الله صلی  
الله علیه و آله و بیعت نمودن او حضرت فاطمه زهرا را در راست و دیگر  
دلیل ایمان او قول است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله  
علیه در حقی که دید نماز او را با رسول الله صلی الله علیه و آله  
و گفتای فرزندان این چه که راست که میگوید حضرت امیر فرمود  
این دقیق است که مرا پیر عمر بران خوانده است پس او گفت که  
تابع پیر عمت باش که امراد عوبت نمیکند مگر بخیر پس درین  
قول عزرا فرموده بصدق رسول الله صلی الله علیه و آله و این  
اعتراف حقیقت ایمانست و دیگر بار که حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام را دید که با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میکرد  
و در طرف راست رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده و  
حضر را میبود گفت بخبر که ای فرزندان و با پیر عمر خود

و امّصل ساربعین تمام کرد ان پس جعفر رضی الله تعالی عنه رفت  
 باحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله او نیز نماز کردن مشغول  
 کرد بدو روایت وارد شده که آن اول نماز جماعت بود که در  
 اسلام واقع شد بعد از ان ابوطالب رضی الله تعالی عنه این شعر  
 را انشأ کرد إِنَّ عَلِيًّا جَعْفَرٌ شَقِيٌّ عِنْدَ الْمَلِكِ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ  
 الله پرستید که جمیع عیوضه روزی ز من رسیده و دانا

وَاللّٰهُ لَا أَخَذَ الْبَيْتَ وَلَا يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي دِي حَبِيبٍ

لا تَعْتَدِلُوا وَاصْطَرِوا بَيْنَ عَمَلِكُمْ  
وَعَمَلِ الْغَايِبِ عَمَلَكُمْ  
پس درین شعر اعتراف خوده بنبوت بنی صلی الله علیه و آله و  
فرقی نیست میان اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و آقا  
بنبوت کد در نظم کلام و اینکه در شعر کلام اعتراف کند و  
شود بران کمی که حاضر باشد و دیگر از دلایل ایمان بود

اهل الاجتماع نمودند و نزد او و این اشعار را بطریق وصیت دادند  
وقت آنکه فرمود اوصی بنصره التي نصرتك **عَلَيَّ اِنِّي وَ**  
**سَيِّحُ الْقَوْمِ عَلَيَّ اِنِّي وَ** **سَيِّحُ الْقَوْمِ عَلَيَّ اِنِّي وَ**  
بر مردم مجلس **وَصَحِّقُ الْاَكْبَادُ اِنْ حَقِيقَتُهُ**  
**وَجَعَلْتُ اَنْ يَذُوْدَا دُونَهُ النَّاسُ**  
و ترجمه این اشعار **وَصَحِّقُ الْاَكْبَادُ اِنْ حَقِيقَتُهُ**  
**وَجَعَلْتُ اَنْ يَذُوْدَا دُونَهُ النَّاسُ**

کونوا فای کلمه ای قضا و کنت فی ضحی احمد و ن الثانی کبریا  
 یا شمسه عقیل و بحس و ترمذ و حاکم و ترمذی و ابی حنیفه و ابی یوسف و ابی داود و ابی حاتم و ابی  
 بس درین شعر اقرار بنبی کنی کرده در حاکمی که محض نبوده و  
 اعتراف به اسات و نموده پیش از نبوت و این شعر نایاب میگردند  
 شبهه را در ایمان او بخدا و رسول و تصدیق او و اسلام او  
 و دیگر دلایل ایمان و اسلام او شعر مشهور است که جمیع عرفا  
 در مصنفات خود آنرا ایراد نموده اند و حسین بن بشر آمدی  
 نیز در کتاب سلح القبا یل مذکور ساخته و آنرا نیست



تَرْجُونَ أَنْ نَبْعَثَ إِيَّاهُ ۚ وَلَمْ يُخَذِّبْ لَكُمْ الْآيَاتِ

كُنْتُمْ وَبَيْتَ اللَّهِ حَتَّى تَقْرَأُوا جَمَاعَةً تَلْقَى بِالْحَكِيمِ وَالْمُؤْمِرِ

وَتَقْطَعُ أَرْحَامُ وَشَيْ خَلِيلَهُ خَلِيلًا وَيَقْنِي قَرَامُ بَعْدَ حَرَمِ

وَيَنْهَضُ قَوْمٌ فِي الْحَدِيدِ إِلَيْكُمْ يَدُودُونَ عَنْ أَجَائِزِهِمْ كُلِّ قَوْمٍ

عَلَى مَا آتَىٰ مِنْ بَيْنِكُمْ وَعُتُوفِكُمْ وَعِشْيَانِكُمْ فَأَمْرُكُمْ كُلُّ مَا تَمُرُّ

يُنَادِي بِجَاءِ يَدْعُوا إِلَى الْهُدَى وَأَمْرًا فِي مَنْ عِنْدِي الْعَرْشِ مَبْرُورًا

فَلَا تَحْزَبُوا عَلَيْهِ وَمِثْلَهُ إِذَا كَانَ فِي قَوْمٍ فَلَيْسَ بِهِم

فَإِذَا مَعَاذَ بَرِيقَةِ لَكُمْ لِيَأْخُذَ بِحَرْبٍ قَبْلَ الْقَدَمِ

پس این شعر نیز صریحست باقرار او نبوت رسول الله صلی الله

كَلِمَاتِهِ وَبَيَّنَّ لِلَّهِ نَبِيَّ مُحَمَّدٍ وَلَمَّا طَاعُوا دُونَهُ وَنَاصِلُ

وَنُكِّلْهُ حَتَّى يَبْرُجَ دُونَهُ وَنَذَرْنَا عَنْ آبَائِنَا وَالْحَلَائِلِ

و اگر در عدم ایمان مستند میشوند بواسطه بقول او و حضرت

حَتَّىٰ أَغِيبَ فِي الشَّرَابِ دَفِينًا

اَكْبَرُ بِكَ وَفَرِيْنَاتِ عِيُونَا

فَلَقَدْ خَلَقْتُمْ وَكُنْتُمْ آمِنًا

لَوْ جَدَّتْ بَنِي سَاحِبِ بَيْتِ الْكَلْبِ قَتِيلًا

مساجد اسلام و در اتباع رسول الله صلى الله عليه وآله

ابوطالب امتناع از ایمان در باطن نکرد بلکه اقرار بحق او کرد

در حضور قریش نمودنا اورا سفید ملائند و ریاست اورا

که تابع او بودند از قریب انطاغت او بیرون می رفتند و همیشه

وامثال امرش نمیکردند و این سبب آنست که نصر رسول

لهذا انجحت مصلحت ايمان خود راد و حضور قریش اطهار

اظهار مينور و اخضای شهادت بکلمتین و اظهار نماید که را

وامرہا لتاسقامت یابدودرین عمل حضرتش مشاہدہ

مینودند از جهت اصلاح و تقیه تا آنکه حضرت الله تعالی

اوست که بواسطه آنرا دلیل کمزور نموده اند چنانچه صفت

و اقرار بصحیح پیغمبر صلی الله علیه و آله و انموده **ما فرمود**

ترجمہ آن و مخفی نماند کہ دلائل ایمان ابوطالب رضی اللہ تعالیٰ



آنکه که میگفت ماکروه انبیا میراث نمیکند از پدر و آنچه از مایه  
 صدقه است و حضرت فاطمه قول او را مسلم داشت و در نکر  
 و این بر مثل حضرت فاطمه جایز نیست که صبر کند بر منکر و ترک  
 معروف نماید و قول باطل را قبول کند خصوص در صورتی که  
 باعتقاد شما علی بنزدان مجلس حاضر بود و شک نیست درین  
 که جمعی از مسلمانان نیز در آن مجلس حاضر بودند و این حدیث را  
 از ابو بکر شنیدند و کسی قول او را رد ننمود و نیکو بیا و نکرد  
 پس اگر ابو بکر در آن قول صادق نبود بایستی که آن جماعت  
 قول او را مسلم ندانند بلکه بایستی او را تکذیب نمایند چون  
 سخن علی بن عباسی را اینجا رسیده آمد گفت مرویست که حضرت  
 فاطمه علیها السلام قول او را رد فرمود و بر بطلان قول او از قرآن  
 شاهد ابراد فرمود علی بن عباسی گفت این که تو گفتی چیز نیست  
 که تو و اصحاب تو مدعی آید و اصحاب ما آنرا مسلم ندارند و  
 آنچه من گفته ام جماع بر آن معتقد است و کسی از امت ما آنرا نکند

آنکه ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ابراد فرموده اند بیا  
 لکن ما در اینجا بذكر احوال شریفه حضرت شیخ مفید الکفای  
 بواسطه آنکه در خانه اگر کسی است بکفر پس است **فصل**  
**تجدد و دو سیم** در ذکر مناظر حضرت شیخ اجل  
 بن محمد بن النعمان الحنفی رضی الله تعالی عنه با ابو الحسن علی  
 بن عیسی الرضائی و جواب حضرتش علی بن نصر شاهد را اینست  
 که حضرت سید اجل سید مرتضی قدس سره العزیز در حضور  
 نقل از حضرت شیخ مفید ما یاد که فرمود روزی حاضر شده  
 مجلس یکی از رؤسا و در آن مجلس جمع کثیری از متکلمین و فقهائین  
 بودند و علی بن عیسی یا یکی از شیعیان که او را ابن الضمیر  
 موصی میگویند در باب فتنه تکلم میبند و کلام ایشان را بر  
 منتهی شد که علی بن عیسی بآن شیعه گفت ما با ضطر رسیدیم  
 که ابو بکر حضرت فاطمه علیها السلام گفت در وقت که طلب  
 میراث میکرد که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و

نکرده است و آنچه تو میگوئی اگر حق میبود بایستی که آن هم  
 متفق علیه باشد همچنین که دعوی من متفق علیه است چون قول  
 تو متفق علیه نیست حق باشد حضرت شیخ فرموده که چون  
 سخن علی بن عیسی را بر منته رسید مرد شیعه در مقابل قول او  
 چیزی گفت که من بآن راضی نبودم و صاحب مجلس بن شان  
 نمود که تکلم شود علی بن عیسی ایشان را فحیده گفت من با خود  
 قرار داده ام که در یک مجلس و در یک مسئله با دو کس تکلم ننمایم  
 چون علی بن عیسی این دعوی نمود من ساکت شدم و گفتم ایضا  
 با هم تا کلام ایشان تمام شود و من ساکت شدم و چون  
 ساکت شدم من بعمل بن عیسی گفتن خبر دهم مرا که اختلاف  
 است در امری یا دلالت دارد بر بطلان آن امر چون مرا این  
 سوال زد که مرا و انت که من در آن مسئله که پیش ازین  
 تکلم می نمودند حرف میزدی پس گفت نمیدانم ازین قول چه ادعا  
 کرده اید و خود را ظاهر کن تا من حرف زدم شیخ فرموده که من

با و گفتی که من چیزی مشکل از تو پرسیده و بعضی عربی با تو خطا  
 ننمودم و غرض ازین سوال معلوم هر کس که عربی دان باشد  
 هست و باز همان سوال را بر او تکرار کردم گفت فی اختلاف  
 در امری دلیل بطلان آن نیست و هیچ عاقل این را نکند بلکه  
 اختلاف در چیزی دلیل بطلان آن چیز است چنانچه میشود  
 که حضرت فاطمه علیها السلام آنکار دعوی ابو بکر کرده باشد  
 و بر او از قرآن شاهد ابراد فرموده باشد همچنین که روایت  
 کرده شده است هر چند که اتفاق بر آنکار او واقع نشده باشد  
 و این واجب نیست که البته باید اتفاق بر امری واقع شود تا آن  
 امر حق باشد چنانچه تو نیز باین اقرار کردی و گفتی که هیچ عاقل  
 اینرا نکند بلکه اختلاف دلیل بطلان امر است چون حضرت  
 شیخ رضی الله تعالی عنه و عن والده در اینجا کلامی او را گفت  
 علی بن عیسی ازین شاخ و شاخ دیگر چنانچه گفت من آنچه گفته  
 اعتقاد من نیست و پس بلکه آنرا بر معتقدات چند که پیشتر گفته



بود و توانا را نشدنی متفرع ساخت و لکن احوال با تو میگوید که  
 آنچه بر صدق او بگوید لالت دارد که از پیغمبر خبر داد که فرمود  
 ما کرم انبیا میراث میداریم و آنچه از ما میماند صدق است  
 قول علیه السلام که فرمود هیچ کس حدیثی از پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله بمن روایت نکرد مگر آنکه او را بر آن فرموده بود  
 ابوبکر که حدیثی بمن روایت کرد و در آن صادق بود پس ابوبکر  
 در نزد علی اکبر صادق و امین نبود هر چند او را نیز قسم میداد  
 بر حدیثی که از پیغمبر روایت کرد و او را تصدیق و تنبیح کرد و  
 او را در بن فقم نهاد از سایر مردم امتیاز میداد و ازین که  
 کمتر ظاهر میشود که آنچه شما با ابوبکر نسبت میدیدید که این  
 حدیث را از پیش خود ساخت فاسد و بی معنی باشد حضرت  
 شیخ در جوانی و فرمود که آنچه او را بر تو وارد می آید اینست  
 که آنچه احوال میگوید غیر آنست که پیش ازین با آن احتجاج  
 مینمودی و ثانیاً آنکه ما را بجزی حواله نمودی که ما آنرا

نه شنیده ایم و ندانستیم بلکه ما آنچه بر تو وارد نموده ایم آن  
 حرف بود که بیشتر با آن مردم میگفتی و ما را درین که احوال  
 گفتی یا تو گفت و گوئی نیست و مع هذا درین که احوال گفتی  
 نیز با تو کلمه میگویم و میگویم که تو و هر عاقل که در بط باخبر است  
 باشد میداند که شیعه این حدیث را که احوال توان امیر المؤمنین  
 علیه السلام نقل نموده روایت کرده اند و نه صحیح آن بود  
 اند بلکه شهادت داده اند بفساد آن و کذب راویان  
 و آنرا روایت نموده اند احادیث و مسانید اند آنرا  
 آنان که ابوبکر را امام و پیشوای خود میدانند پس اگر شیعه  
 لازم باشد قبول هر حدیثی که خصوصاً ایشان روایت کنند بر  
 مخالفان نیز لازم خواهد قبول هر حدیثی که شیعه روایت کند  
 و در آن متفق باشند و بنا برین لازم خواهد بود مخالفان شیعه  
 را که حکما را باشند بطلان هر کس که شیعه حدیثی از پیغمبر یا  
 امیر المؤمنین یا سایر ائمه علیهم الصلوٰه و السلام و صلاوات الله

نقل کند و اگر این را قبول نکنند لازم باشد بر شما قبول آن  
 بواسطه تقریر شیعه در نقل آن پس چون لازم شیعه میباشد  
 حدیثی که شما متقدم بر نقل آن و از ایشان توقع میدارید که  
 با آن اقرار کنند و مضمون آن عمل نمائید اگر نه محض عجز باشد  
 نه انصاف پس اقریب بصواب اینست که هر کس روایت از  
 طریفین متکلفی باشد عمل کند در مناظره حدیثی که اجماع بر آن  
 معتقد باشد یا دلیل داشته باشد که آن دلیل بجای اجماع  
 تواند بود تا خصم را لازم باشد قبول آن و ازینجا که گفتیم قطع  
 شد احتیاج تو باین حدیث و باطل قولی که مبتنی بر قول ابوبکر  
 بود و دیگر آنکه بر تقدیر قبول این حدیث و حکم بصدق آن  
 میگوید لازم نیست که اگر کسی در باب خبر صادق باشد  
 باید که در همه اخبار صادق باشد و همچنین لازم نیست که  
 اگر کسی در باب خبر کاذب باشد باید که در همه اخبار دروغ  
 گوید نمی بینی که هر دو تضادی و ملاحظه در بعض اقوال

کاذب و در بعضی صادقند پس لازم نیست که تصدیق نماید همه  
 اقوال ایشان بجهت آنکه در بعض صادقند و همچنین حکم بر این  
 پس هر کس که چنین باشد خدع میشود که ابوبکر کاذب باشد در  
 حدیث میراث که حضرت فاطمه علیها السلام نقل نمود و صادق  
 باشد در حدیثی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را بنی فقم  
 تصدیق فرمود و وجه تصدیق آن حضرت را با بواسطه آن  
 باشد که حضرت پیش از آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده  
 باشد و تصدیقش آن حدیث را بقتل آوردن بواسطه این  
 باشد نه بجهت تعدیل ابوبکر یا آنکه آن حدیثی که ابوبکر  
 روایت کرد و آنحضرت او را تصدیق فرمود موافق قرآن مجید  
 و مصدق به عقل بود زیرا آن حدیث اینست که ابوبکر گفت  
 شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود هیچ بنده نیست  
 که گاهی بگوید از آن آدمی که بصر آورد و در رکعت نماز بگفت  
 و اعتراف بگناه خود و استغفار کند آن مگر آنکه حضرت



اللہ تعالیٰ اور اینحضرت و این حدیث هم موافق فرآئت چنانچه  
میفرماید حضرت الله تعالی و هو الذي يقبل التوبة عن عباده  
ويعفو عن السيئات و يعلم ما تعملون

و کشف کن در این باب از این سخن

و در جای دیگر میفرماید اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ وَ نَسْئَلُكَ  
تَغْفِرَ بَعْضِ بَعْضٍ وَ نَسْئَلُكَ تَغْفِرَ بَعْضِ بَعْضٍ

و عقل نیز تصدیق آن می نماید پس بنا برین که گفتیم استدلال  
نوبه بر صدق ابوبکر و حدیث میرا نشان ازین حدیث نیز باطل و ناجیز  
شد حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه فرمود که چون سخن میرایمان  
سید علی بن حسن گفت من که اعتقاد بر صدق ابوبکر و محبت حکم  
او و عدالت او زجست این حدیث نکرده ام بلکه این حدیث را  
در این مقام از برای توطیه و تمیید ذکر کردم لکن از جهت اینکا  
معنی آنکاره را طول دادم اما اعتقاد من درین باب بر فعل  
امیرالمؤمنین علیه السلام است زیرا آنحضرت با او بیعت کرد و

و عطا بای او را قبول بکرد و در عصب او نماز میکرد و هرگز از دست  
و زبان نکاره نکرد پس اگر ابوبکر حضرت فاطمه زهرا را بود یا  
که امیرالمؤمنین علیه السلام با امام است و راضی نشود و اطاعت او  
نکند حضرت شیخ گوید که چون این را گفت من با او گفتیم این  
انتقال دوم است بعد از انتقال اول و تدارک فایست و بیاد  
آوردن چیز است که فراموش شدن باشد پس اگر باین نحو عمل  
کنیم مجلس از دست میرود بسبب انتقال از مسئله به مسئله دیگر  
و بنا برین مجلس مجلس مباحثه و مذاکره خواهد بود نه مجلس ظاهر  
زیرا شکی در معتقد ترا که ما ظاهر کردیم عذر دیگری که  
من اعتقاد برین نکرده و اینرا اراده نمودم هر چه حال خبر ده مرا  
که آنچه الحال الحق توطیه و تمیید است مثل آنها که گذشت یا  
معتقد است اگر نیز توطیه باشد ازین عدول نموده از معتقد تو  
سوال کنیم و اگر این اصل معتقد است در این تکلم نایم با آنکه من  
نمیفهم که مراد تو از توطیه چیست زیرا هر کلامی که گفته

عاشا می و حکمی سازد چون آنکاره فاسد شود منهدم میشود  
هر چیزی که بنای محض بر آن باشد و اینکه توطیه بگوید که  
آن توطیه بود معنی ندارد زیرا بنای حکمی که میفرماید استی بکن  
بر آن گذاشته بود اما قطع نظرا ز اینها هر کرده میگوید که  
اگر کسی بگوید که چه دلیل داری برین که امیرالمؤمنین علیه  
السلام با ابوبکر بیعت کرد و بگوید که فرقی نیست میان حق و  
بیعت تو آنحضرت را و آن که میگوید ابوبکر بر صواب بود  
حکمی که حضرت فاطمه علیها السلام کرد چنانچه این محض دعوی  
مجتبیین دعوی بیعت محض دعوی و عطا ز اینها است و اینکه  
گفتی آنحضرت در عصب ابوبکر نماز کرد اگر اراده نموده که  
آنحضرت را ابوبکر یا خروا بوبکر پیش می ایستاد و نماز میکرد  
این قول را انکار نمیکنیم و این فایده بوندارد زیرا اینکه ابو  
بکر در پیش عراب نماز کند و آنحضرت عصب نماز نکند لا  
ندارد برین که آنحضرت راضی با امام است و باشد و اگر اینرا

خواسته که آنحضرت با اقتدا با ابوبکر کرد این دعوی هم مثل  
آن دود دعویست که پیش ازین گذشت در حالی بودن از  
دلیل و محض دعوی بودن پس ازین هم نفی مؤمنین با اندام  
اینکه گفتی آنحضرت عطا بای ابوبکر را قبول میفرمود ما این  
قول را قبول داریم و انکار نمیکنیم اما اینجا که این دلالت  
دارد برینکه آنحضرت از امام است بوبکر را قبول و اگر  
خصم تو بگوید که آنحضرت حق خود را اخذ نمود توطیه در  
جواب خواهی گفت و دیگر آنکه چه فرقی میانند این بیعت  
و دلیل تو بر حقیقت امام است بوبکر و میان کسی که همین دلیل  
تراد حقیقت امامت معویه طایفه اجری کند و بگوید حضرت  
اما حسن و اما حسین علیهما السلام و عبد الله بن عباس و  
عبد الله بن جعفر و غیرهم از مهاجرین و انصار بعد از صلح حضرت  
اما حسن علیه السلام با معویه بیعت کردند و عطا بای او را قبول  
میکردند و نمازهای فریضه را در عصب او میخواندند و



و هرگز بدست و زبان نکارا و نمیکردند پس هر چه بود رجاء  
این دلیل بگوئی ما همانرا در جواب تو میگویم حضرت شیخ  
رضی الله تعالی عنه فرموده که چون سخن من با شما رسید علی  
بن عیسی چیزی در جواب گفت **اقل او انک** که علی  
بن عیسی زمانی از فضیلتی سر اهل خلافت بود و جناب  
شیخ در او ابل حال را ده کرده بود که در پیش او در سر میخاند  
و ظاهر اینست که قدری درس در پیش او خوانده باشد  
**الحق نماند که حدیث ما حدیثی است که حدیثی است که حدیثی است**  
**تکلیه را که علی بن عیسی در جواب شیخ ایراد نمود و ما از حدیثی**  
**بیان کردیم و از امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام بواسطه**  
**قتل میکند ما منزهت دیگر علی بن نصر شامدا حضرت**  
شیخ مفید اعلی الله در چند پر سید و حضرت شیخ جویری  
این سوال و جواب نیز چون خالی از نفع نبود بجا طر قاصر  
رسید که آنرا هم در بهنما امیرا د کند تا انتفاع طالبان

دین سبب بیشتر باشند و از آن نوابی باین سرگشته عاید کرد  
و آن نیست که حضرت سید اجل سید رضی نور الله تعالی  
مضجده در فصول نقل فرموده که حضرت شیخ در حلقه  
که بمنزله من رای متوجه بود علی بن نصر با او برخوردی گفت آیا  
نیست این که امیر المؤمنین صلوات الله علیه اعلم بود افتخار  
باجمع هم بمعا لودین و هم ایشان در صواب فقی از و حاصل  
مینمودند و از یاد میکردند بواسطه آنکه هر ایشان با و  
محتاج بودند و او مستغنی از کل ایشان بود حضرت شیخ فرمود  
بل چنین است و این بر همان قاطع و حجت واضح ثابت و هیچ  
عاقلی انکار این نکند مگر اینکه مبهوت شده باشد یا دروغا  
مکار به و عناد باشد علی بن نصر گفت بعضی از مخالفین این را  
را بر من رد نمودند و گفتند روایت وارد شده از آنحضرت  
علیه السلام که فرمود **ما حدیثی احادیثی الا استخلفته**  
**علیه و لقد حدیثی ابوبکر و صدق ابوبکر یعنی هیچکس حدیثی**

بنابر پیغمبر صلی الله علیه و آله ایراد نمود مگر آنکه من او را  
با آن نمودم و ادعای تحقیق که ابوبکر حدیثی من نقل نمود و ابوبکر  
بکر در آن صادق بود پس اگر او هم معا لودین را میداشت  
و احتیاج بعین نداشت با دینی که قسم دادن قابل مقرر نیافت  
تا علم آن خبر از برای او حاصل شود مرویت که  
حضرت علی علیه السلام بر امری حکم کرد و جوانی در آنجا حاضر  
بود گفت با امیر المؤمنین درین حکم خطا کردی حضرت  
آن جوان گفت که تو راست گفتی و من خطا کردم جواب  
این قول مخالفین چیست و طریق حل این چگونه تواند بود  
حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب علی بن نصر فرمود  
که آنچه اولاً در جواب ابوبکر میگویم اینست که هرگاه  
خبرها در صفت شهرت و قوت و عدم آن مساوی نباشند  
حکمی چیزی که مشهور و متواتر است سابقه میماند حکم  
خبری را که شاذ باشد پس بنا برین قاعده میگویم که اخبار

د الله بر اعلم بودن حضرت مولانا امیر المؤمنین صلوات الله  
علیه و احتیاج کل صحابه با و و عدم احتیاج او با ایشان متواتر  
و مستفیض است و آنچه ایشان از و درین وحدیث نقل  
میکنند اول آن دو شاذ و خبر واحد و غیره منقح الانسداد  
و دوم آن دو ظاهر البطلانست بواسطه آنکه سندش  
مقطوع و کئی از ثقات آنرا نقل ننموده است پس باینست  
اخبار را باینست کسی دست متواترات بردارد و اینها را  
در مقابل متواترات نقل کند بلکه واجب اینست که اینقسم  
اخبار را اسقاط کند و ثانیاً آنکه میگویم بر این حدیث اول  
آنچه متواتر است باینکه آنرا مستفیض نیست زیرا معلوم و  
مستفیض است که آنحضرت صلوات الله علیه بکل معا لودین  
دینی معا لودین پس اگر این حدیث صحیح باشد میتواند بود که  
ضمیمه در آن حضرت نقل حدیث را بواسطه آن باشد که  
کسی حیات نکند یا اینکه بر رسول الله صلوات الله علیه و آله حدیث



اضافه نماید بی آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله شنیده باشد و می تواند بود که بواسطه این باشد که در وقت اجتماع حضرتش بآن حدیث کسی نگویید که بحدیث شما حکم میکند هر چند که حضرتش بقیلین صدقاً آزاد اند و می تواند بود که آن حدیث از تعلیل دینی نباشد بلکه در آداب و موعظه یا حکمت یا مناجات یا مذمت کسی باشد و ازینکه ای قسم حدیثی را از غیر بشنود لازم نمی آید که آنحضرت عالم معارف دین نباشد و در معارف دینی ناقص باشد و در حدیث دوم میگویم که قول خصم اینست که آنحضرت صلوات الله علیه حکمی فرمود و جوابی گفت یا امیر المؤمنین درین حکم خطا کردی پس حضرتش فرمود که تو را شکست و من خطا کردم پس خصم که این حدیث را نقل میکند میگوید که از دو حال خالی نیست یا اینست که حضرتش پیدا نداشت که آن حکم خطاست و دانسته خطا حکم کرد

یا کاش این بود که آن حکم صوابست و بعد از آن دانست که خطا کرده از شق اول لازم می آید که حضرتش صلوات الله علیه درین حضرتش الله تعالی دانسته بضالت حکم کرده خویش نموده باشد این قسم نیز با خارج آنحضرت نسبت نیک چنانی نواصب که عداوت ایشان نسبت بآنحضرت کمتر از خوارجست و در شق ثانی میگویم که هرگاه آنحضرت کاش این بود که آن حکم بر صوابست پس خطای آن چون از قول مرد مجهول بی برهان ظاهر شد و این نسبت بعلما و این که نسبت بآنحضرت قطره اند در جنب دریا جایز نیست چه جای آنحضرت صلوات الله علیه با آنکه اگر این حدیث اصلی میداشت و در نزد نقله آثار معروف میبود بایستی که معلوم و مشهور و مدون باشد در نزد فقها و ناقلان حدیث بدان خلاف این جلد بر ما و هرگاه تصانیف دانسته باشد ظاهر میشود که این قول وضع نموده نواصب و اعدای اهل بیت رسول الله

صلی الله علیه و آله است و دیگر آنکه اتفاق و اجماع کل آنست منعقد است بر اینکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سینه نزد فرمود ای هر دو کار من هتک است دل و او را زبان و او را برحق ثابت و جاری گردان پس مرا شک بعد از آن عارض نشد و حکمی که میباید دو کس کردم و ظاهر آنست که این صداقت با وقوع خطا از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه در احکام و مباح و محول شکست بآنحضرت اجماعست برین که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی باحق و حق با علی است و حق با علی و علی باحق که هر دو کس را این کی جایز است که همچنین کسی که اینش وصفت باشد خطا در دین کند و شک با و عارض شود اجماع منعقد است برینکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود افشا کردن و کشتن افشا اجماع خلق باشد

جایز نیست که او در حکم خطا کند و دیگری از او علم باشد و او را از خطا آگاه گردانند پس اینها همه دلیلست بر بطلان قول خصم و مستحق دعوی او از خداست توفیق و از وظایف هدایت میکنم بموی راه رشاد **ناقصه او را گوید** ظاهر اینست که بعضی از نواصب کور دل که بغض اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله ایشانرا کور و دنگ نموده چون در امام جعلی خود خطاهای نامعذود در احکام دینی و دنیوی یافته اند و آنحضرت شمس و سوار میدان سلو فی عن ما دوننا لعرش صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الظاهرین خطایی قولاً و فعلاً گردیدند و در بنا یافتند و این بر ایشان ناگوار و تقبل نموده صبر نمود و امامان جعلی خود را درین دیده اند که اینچنین قول واهی پیروی و وضع نمایند و آنحضرت نسبت دهند تا شاید تشنگی ازین محض ایشانرا حاصل شود و اینرا ندانسته اند که چندین



آیات واحاد بشکاک و رسوا سازنده ایشانست و نصب  
عناوت ایشان با حضرت الله تعالی و تقدس و رسول ثقلین  
صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین و صلوات الله علیهم  
اجمعین بر هکسان ظاهر و موهوب و سبک کرد و بلعن حضرت  
الله تعالی و رسول او گرفتار و بشکایتی را که از پدر فرزند  
هر انکوبت کند ایشان بزرگوار در شب مهتاب و در راه  
از مکان و عواید ایشان چه باک مدفن اند و رسول است و عواید  
هر کسی بر خلقت خود می کند **فصل چهارم**  
در ذکر مناظره جناب شیخ محقق مدنی محمد بن محمد بن النعمان  
المقصد ثور الله متعجله با مشایخ بنی عباسیه در سرزمین روم  
چنانچه در فصول سید اجل سید رضی رضی الله عنه مذکور  
است آنرا اینست که در سرزمین روم جمعی از بنی عباسیه  
و غیرهم بزرگوار حضرت شیخ جمعیت نموده بعضی مشایخ عباسیه  
از آن عارف حقیقی پرسیدند که بعد از رسول صلی الله علیه

و آله اما موی خلیفه چه کسی است جناب شیخ در جواب  
فرمود امام بعد از رسول صلی الله علیه و آله آنست که  
عباس باو گفت که دست دراز کن تا با تو بیعت کنم عباسی  
گفت کیست آنکه عباس را ورا به بیعت تکلیف کرد شیخ فرمود  
امیر المؤمنین علیه السلام طالب علیه السلام است که در روز  
وفات رسول الله صلی الله علیه و آله عباس را باو گفت ای برادر  
را دهن دست دراز کن تا با تو بیعت کنم که مردی میگوید که من  
رسول الله صلی الله علیه و آله با منم رسول الله بیعت کرد و  
دو کس با تو مخالفت نکند چنانچه جمیع فتنه آثار را بر او نموده  
یکی از آن مشایخ گفت جناب علی بن ابی طالب بسیار چه بود  
حضرت شیخ فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب  
فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله از من عهد و پیمان  
گرفته که من کسی را نبوی خود دعوت نکنم تا آنکه مرد خود  
نبوی من مایل نباشد و ششبر بکشتن تا وقتی که مردم را بیعت

کنند و مع هذا من رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول و عتبات  
گفت بنا برین که گفتی عباس خطا کرده است که او را بیعت  
تکلیف کرده جناب شیخ فرمودند که عباس درین تکلیف  
خطا نکرده زیرا عمل بظاهر حال کرده و امیر المؤمنین عمل  
بباطن نموده و هر دو بر صواب بودند عباسی گفت هرگاه امام  
بعد از رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام  
بوده پس ابوبکر و عمر و هر کس که تابع ایشان بوده خطا کرده  
باشند و این مقصد عظیم نیست در رد بن جناب شیخ در جواب  
فرمود من فوقی بخطه کسی نداده بلکه تو چیزی پرسیده  
و من آنرا جوابی دادم اگر جواب حق باشد تو وحشت نمی کنی  
اگر چه متضمن بخطه کسی باشد و اگر باطل است در جواب  
من چیزی بگو و آنرا باطل گردان و کاری متشیع مدار که من  
بطلان تو ندارد با آنکه اگر بخطه آنان که گفتی خطیر دانی  
و بخوبی زکنی بر تو لازم آید که بخطه علی بن ابی طالب

و عباس بکنی زیرا ایشان مدعی بیعت ابوبکر را ناخیز نمودند  
و راضی بودند بقتل ایشان و هر کس از برای او و عمر عملی  
نکردند و مقلد و لایق از ایشان نشدند و ابوبکر و عمر نیز  
ایشان را در کار خود دخل نمیدادند و ایشان را مناسبت داشت  
که در کارشان شریک و دخیل باشند خصوص عمر بن الخطاب  
در وقتی که میخواست که امامت را بشوری قرار دهد جمعی  
را از زندگان و مردهگان ذکر کرد که قابل خلافت هستند  
بودند و عباس را نامیدند و علی بن ابی طالب علیه السلام  
را که مذکور ساخت عیسی از برای او ذکر نمود و امر کرد که اگر  
او مخالفت عبدالرحمن بن عوف کند او را بکشد و گفت حق  
با آن طرفست که عبدالرحمن در آن باشد و عبدالرحمن را  
بر آن سرور بر کوبید و بر خدا و رسول تفضل داد و از انحصار  
و انقباس و جمیع بنی هاشم خشنی را که حضرت الله تعالی  
تقدس و مقرب فرموده بود منع نمود پس ای شریفنا اگر بخوبی



میکنی غلطه علی و عباس را و تقطیم شیخین و اقتدا با ایشان را و انحراف  
 از علی و عباس را که بی شبهه ضلالت و شقاوت بکن تو  
 میدانی و اختیار داری و اگر تقطیم امیر المؤمنین علیه السلام  
 و عباس و اقتدا با ایشان و ولایت ایشان را بخود لازم میدانی  
 پس وحشت مکن از خطئه غیری که ولایت و تقطیم ایشان  
 مستقر آن باشد چون شیخ حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه  
 با یحیی رسید عباسی گفت **لَا تَقُولُ كَذِبًا** <sup>یعنی آنچه راستی که گوئی را نگو</sup> **وَلَا تَقُولُ كَذِبًا**  
**فَمِنْ دُونِ كَذِبٍ** و دیگر چیزی گفت و هم در فصول سید <sup>و این را در کتاب سید</sup>  
 اعلیٰ رسید بر شیخ محمد الله تعالی مسطور است که جناب  
 شیخ مفید قدس الله روحه در وقتی از اوقات بکوفه تفرغ  
 از آن فرمود در مسجد کوفه جمع گیزی که عدد ایشان پیا  
 میر رسید در خدمت شیخ از جهت استفاد جمعی نموده  
 و در آن میان جمعی از کوفی زیدی مذهب بود ندیک از  
 ایشان بواسطه قه انگیختن و تشیع حضرت شیخ خطاب

نموده گفت تو بچه دلیل انکار امامت زید بنیما و حضرت  
 شیخ در جواب فرمود که تو ظن باطل نسبت من کرده که  
 من انکار امامت زید بن علی بن الحسین علیه السلام میکنم بلکه  
 من در امامت او چیزی میگویم که هیچکس از جماعت زیدی  
 مذهب مخالف من نمیکویند آن مرد گفت ترا قول در امامت  
 زید چیست افاده فرمای تا بشنوم جناب شیخ فرمودند که  
 من در امامت زید بن علی علیه السلام چیزی را اثبات و چیزی  
 نفی نمیکنم که همه زیدی مذهبها اثبات و نفی میکنند  
 مرد گفت چون شیخ فرمود که من امامت زید را از جهت علم  
 و زهد و امر معروف و نهی منکر اثبات میکنم او را از جهت  
 عصمت و نص و ظاهر و غیر نفی مینمایم چون حضرت شیخ  
 جواب آن مرد را باین نحو فرمود آن مرد و سایر مردان  
 مذهب را حلال انکار قول حضرتش و قدرت هر کس را  
 و سر در پیش افکندند و حیلہ آئرد که میخواست باین

وسیله قتل بر آنکس باطل شد و حضرت شیخ قدس سره العزیز  
 از انکار و تشیع و قتل آن جماعت خلاص شد الحمد لله رب  
 العالمین **فصل پنجم در ذکر و تبيين الجوده**  
 حضرت سید اجل سید حسن بن سید زین العابدین سید  
 محمد الله علیه که در بلاد هند و قزوین یافته سؤالات یکی  
 از مخالفین را چنانچه در کتاب مستطاب مجالس المؤمنین  
 مسطور است **سؤال اول** آنکه بچه دلیل مذهب شیعه  
 اثناعشریه مذهب حضرت امام جعفر علیه السلام است  
 جناب سید مذکور در جواب فرموده اند که چنانچه بقتل  
 علمای شافعیه و علمای حنفیه و مالکیه و حنبلیه ثابت  
 میشود که مذاهب چهارگانه مذاهب ایشانست همچنین  
 بقتل علمای شیعه اثناعشریه مبتنی میگردد که مذهب  
 ایشان مذهب ایشان مذهب حضرت امام جعفر علیه  
 السلام است و اینکه اهل سنت انکار آن کنند یا گویند

که ما مذهب امام جعفر علیه السلام را نمیدانیم یا گویند که  
 ما نمیدانیم که مذهب شیعه اثناعشریه مذهب آنحضرت  
 صریحی بمذهب شیعه نمیرساند همچنین که ندانستن صاحب  
 مذاهب اربعه مذهب یکدیگر را صریحی بمذاهب ایشان  
 نمیرساند ملا سعد الدین نقاشانی که از اکابر  
 علمای اهل سنت است در حاشیه شرح مختصر عضدی بر  
 اعتراف نموده که مذهب شیعه اثناعشریه مذهب حضرت  
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است **سؤال**  
**دوم** آنکه اهل سنت و جماعت دعوی میکنند که شیخ  
 ایشان نیز مذهب امام جعفر است زیرا ابو جعفره ثانی  
 آنحضرت و از او استفاد علوم نموده پس این اختلاف  
 آنچه ناشی گردید جناب سید محمد الله تعالی در جواب  
 فرموده اند که اهل سنت این را نمیکویند و این دعوی نکنند  
 لهذا در بعض کتاب ایشان مسطور است که ابو الحسن



در فلان سال مروج مذهب اهل سنت و جماعت شد  
و حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در فلان سنه  
ترویج مذهب شیعه اثنا عشریه نمود و این ظاهر میشود  
و صحت درین که مذهب شیعه اثنا عشریه غیر مذهب  
اهل سنت و جماعت است پس چگونه مذهب اهل سنت  
علی بن موسی الرضا و جواد و امام جعفر علیهما السلام تواند  
بود و این ظاهر است که اگر چنین بودی بایستی که بگویند  
علی بن موسی الرضا علیهما السلام در فلان سال مروج مذهب  
اهل سنت بوده الحفظه اینکه مذهب اهل سنت و  
جماعت مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
باشد حتی استاذی جعل و نادانی بر زبان اهل  
سنت جاری کرد بداند اما انما اعتنا اهل سنت که در بعضی  
بمذاهب دارند هرگز ایضا نگویند و اینکه کسی شاگرد  
کسی باشد لازم نمی آید که مذهب آنکس را داشته باشد

چنانچه ابوحنیفه شاگرد مالک نیز بوده و مذهبش  
غیر مذهب مالک است و همچنین احمد حنبل شاگرد شافعی  
بوده و مذهب جواد دارد و ابوالحسن شعری شاگرد ابی  
جباری معتزلی بوده و مذهب او اخلافت نموده و قس علی  
مذاودیکر آنکه شاگرد ابی بوحنیفه در خدمت امام علیه  
السلام ایستاده بوده که از حضرت نش قدسی حدیث استماع  
نموده و آنحضرت چون او را از مردودان میدانسته او  
تنبیه میفرموده اظهار حق نمینموده و مع هذا او را مکرر  
در باب عمل بقیاس تشیع میفرموده و او ممنوع نمیشد  
**سوال** آنکه در مذهب شیعه چند مستیاب است  
اگر مستیاحتمال دارد که خطاهای بکثرت در هر کاه  
است که در مذهب خطا بکثرت احتمال است که مذهب  
خطا باشد و صواب نباشد جناب سیددجواب این قول  
و ای پیوده فرموده اند که بجهت در بیان شیعه بسیار است

لیکن لازم نیست که هرگاه مجتهد خطا کند مذهب بر صواب  
نباشد زیرا این ظاهر است که مذهب مذهب مجتهد  
نیست بلکه مذهب امامست و مجتهدان بقدر وسع و  
استعداد در مذهب اجتهاد میکنند چنان که اهل سنت  
مذهب خود را یکی از ائمرا رابعه منسوب میسازند و اگر  
امام و مجتهد با مذهب میدانند و مجتهدان دیگر در مذهب  
ایشان اجتهاد نمایند و ایشان را مجتهدی المذهب میگویند  
و نسبت مذهب را با ایشان نمیدهند و اگر چنین بودی  
بایستی که مذهب اهل سنت برابر شق زیادتر از چهار  
باشد پس ازین مبین شد بطلان این قول که هرگاه مجتهدان  
شعبه در مذهب کلام امام خود که خطا کنند مذهب  
امام را بشان احتمال خطا داشته باشد و حال آنکه در علم  
کلام عصمت امام خود را بر اهلین قاطعه ثابت کرده اند  
و این ظاهر است که در مذهب و افعال و اقوال معصوم

خطا جایز نیست بخلاف امامان اهل سنت که هرگاه خطیه  
دیگری کرده و در بطلان مذهب آن دیگر کمال اهتمام دارد  
و همچنین اصحاب ائمه رابعه ایشان که در آن مذهب اجتهاد  
و با ائمه خود مخالفتها نموده اند و فتاوی ائمه خود را بطلان  
کرده اند تا آنکه مجتهدین الحالی ایشان فتاوی ائمه خود را عمل  
نمیکند بلکه فتاوی مجتهدین بعد از امامان را خطا  
مجتهدین شیعه که پیوسته علم را از مشکاک بنویسند و ولایت  
اخذ نموده اند و اجاعات ایشان در حضور امام علی السلام  
انتظام یافته و بنای کار خود را برصوص عبده علم یقین و  
اثار معتقوله انصاف و قین نهاده اند در مرتبه خطاهای  
ائمه رابعه اهل سنت و مجتهدین ایشان است که بنای اجکا  
و اقوال ایشان بر مجرد اجتماع و لجام جمعی از رجال و علمای  
بقیاس و استحسان و ظن و تخمین و مستنبط از اخبار موضوعه  
زمان بنی امیه و امثال ایشانست و لهذا در جای که مجتهدین

شعبه در کلام حضرت الله تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و امام علیه السلام با هم مخالفت کنند چنانچه مثلاً یکی گوید لا  
در نماز مسح و دیگری گوید واجبست یقین میدانیم که  
مذهب امام علیه السلام حسب ظاهر ازین دو بیرون نیست  
و حق حکم با ظاهر و الله یقول الشرائع خلاف آنکه دیگری گوید  
که سلام در نماز نه مسح و نه واجبست و این قول را از  
کلام امام علیه السلام اصلاً فهم نمیتوان کرد بلکه کلام امام علیه  
السلام صریح بر خلاف آن باشد پس یقین میدانیم که این قول  
خطاست و اکثر مخالفتها که ابوحنیفه و شافعی و امثال ایشان  
با علای شیعه نموده اند ازین قبیل است که مبنای آن بر  
قیاس و استحسان و مماثلت است و کلام ائمه علیهم السلام و  
احادیث ایشان بر خلاف آن دلالت صریح دارد و ازین جهت  
ایشان آنچه مذهب ساخته اند اصلاً مفهوم نمیشود  
پس یقین خطا باشد **الحال** آنکه شعبه چندی

مذعی است که مذهب ایشان حق و مذهب دیگران باطل است  
بسیار است در جواب فرموده اند بدلیل آنکه مذهب  
ایشان مذهب اهل بیت علیهم السلام و لا بل عقائده و  
فتائیه در کتب معتبره بر عصمت ایشان مذکور است پس هرگاه  
ایشان معصوم و مذهب شعبه اشاعریه مذهب ایشان  
باشد پس شهادت خواهد بود و دیگر بدلیل آنکه در کتب  
معتبره فریقین مسطور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
فرمود ان من ركبکم فکما انتم فکما انتم فکما انتم فکما انتم  
کتاب الله و غیر فی اهل بی  
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله است خود را  
بهتبع قرآن و عمرت خود که عارف بمعانی آنند و وصیت  
فرموده و هیچ دلیل ندعوی و نه نقلی باشد ابوحنیفه کوفی  
و شافعی و مالک و احمد حنبل دلالت ندارد پس مذهب شعبه



که در مذهب متابعت عزت نموده اند حق باشد و فرقه  
بر ایشان صادق باشد و مذاهب دیگران باطل و فرقه  
ایشان باشد و **افراد را بگوید** ظاهر نیست که جنات  
سید در مقام اختصاص بوده که بهین دلیل گفته نموده و الا  
دلایل حقیقت مذهب شیعه اثنا عشریه رفع الله درجاتهم  
از آیات مثل اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم  
**بنی نعلت در حق این مذهب است**

و کونوا مع الصادقین  
**همه اینها در حق مذهب است**  
و قاسموا اهل الذکر انکم کتموا القرآن

**اسباب**  
و غیرها و از احادیث مثل اهل بی کتب نیست  
**نوح الخ**  
و احادیث دیگر که دلالت بر وجوب تبعیت اثنا عشر  
صلوات الله علیهم دارد و در احادیث اسامی و القاب

و کتب ایشان علیهم السلام مذکور است زیاد از آنست  
که تعداد توان کرد و **و دیگر** آنکه این ظاهر و هویدا است  
که اثنا عشر صلوات الله علیهم که هیچ فرقه از فرق اسلام  
تخطئه ایشان نموده اند و قول و فعل ایشان مقبول و  
مستحسن جمیع اهل اسلامست بذهب و رای ابوحنیفه  
و شافعی و مالک و احمد حنبلی عمل نموده اند و هیچیک از  
اهل اسلام ایشان را شافعی یا مالکی یا حنبلی یا حنفی نگویند  
و اگر کسی بر تقدیر حال میگوید که او را سر زدن و بیعت  
نیکرند پس ایشان بذهب دیگر غیر مذاهب اربعه عوا  
بوده اند و مذهب دیگر که غیر مذاهب اربعه باشد و  
ایشان صلوات الله علیهم بآن ذاهب باشند نیست که  
مذهب رسول الله صلی الله علیه و آله پس رسید که مذهب  
شیعه که ذاهب بذهب اثنا عشر که ذاهب بذهب  
رسول الله صلی الله علیه و آله اند حق و مذهب غیر ایشان

که مذهب غیر رسول الله صلی الله علیه و آله است باطل باشد  
و شیعه و فقه ناجیه و غیر ایشان فقه ما لکه باشند الحمد لله  
**فصل فی بیان مذهب** آنکه هر یک از آنها ثانی عشر  
علیهم السلام را مذهب جدا بوده یا همه ایشان یک مذهب داشته  
اندا کرده یک مذهب داشته اند آنچه چه آنرا با ما محض  
علیه السلام نسبت میدهند جناب سید رجواب فرموده اند  
همه ایشان علیهم السلام یک مذهب داشته اند لکن چون بعضی  
از ایشان که در زمان بنی امیه بودند بواسطه اشتغال  
بقتال اهل بی و قتال و بعضی دیگر بواسطه تقیه و خوف  
اعدائشان بنا کردند و نتوانستند که تفصیل مذهب خود را  
آشکارا ببرد و توضیح کنند و معظم وقایع و حوادث مکلفان  
بیان فرمایند بلکه بیان بعضی کلیات مسایل و قلیلی از  
جزئیات آن ایشانرا میسر شد لاجرم مذهب بنام ایشان  
اشتهار نیافت و حضرت امام جعفر علیه السلام چون در

زمان منصور عباسی بود و در زمان ایشان انقلاخ خوف  
که در زمان بنی امیه بودند نداشتند بلکه قدمای بنی امیه  
در باطن همه شیعه بودند و آنحضرت آشکارا تعلیم و ارشاد  
مکلفان مینمودند و احادیث هر مرد میخواندند و تقاضای  
احکام مکلفانرا آنحضرت ضبط مینمودند و مدون مینما  
لایم مذهب بنام آنحضرت اشتهار یافت خود روایح  
مستورا است که در کوفه و بغداد را و بان حدیث آنحضرت  
زیاده از هفتاد هزار بوده اند **فصل فی بیان مذهب**

در ذکر مجلس اول مناظره قطب الحنفی و فقهی المتکلمین  
الشیخ محمد بن علی بن برهمه بر این جمه و اخصاوی که در مشهد  
مقدس علی ساکنان الشلم با یکی از فضلاء اهل خلافت که از  
هرات آمده بود بقصد آنکه با جناب شیخ مناظره نماید و در  
و حضرت شیخ قدس بن صورت همان مناظرات را بالتامس  
یکی از خواص رساله ساختند مدون نمودند و ما آنرا در اینجا

بنمایم و امیدواریم که حق غالب شود و چون ملائی مذکور  
آمد سید محسن او را با عزت نامرغانه خود آورده ابواب  
محبت و مودت بر روی او گشاده او را منون خود ساخت و  
در روز دوم ضیافت نمایی که جمیع کثیری اطلب علمان  
و سادات و اشراف و اعیان مشهد مقدس را تجا بودند  
کرد و در آن روز ملاقات جناب شیخ با ملائی هر وی واقع  
شد و در سه مجلس با او مناظره کرد و مناظره اول در آن روز  
که سید محسن ضیافت عام کرد در حضور سادات و طالب  
علمان و اشراف و اعیان روداد و آنچنین بوده که چون  
فاصل هر وی در آن مجلس جناب شیخ را دید بعد از سلام  
و تواضعات رسمی پرسید که اسم توجیه جناب شیخ فرمود  
محمد ملا گفت آنکه ملا بلا در عرفی جناب شیخ فرمود از بلا  
خبر می که مشهور است بلحاظ آنکه مذهب توجیه حضرت  
شیخ فرمود و اصول محمد عقل را بران بکشاند و در فرود

مذهبی که منسوب است با اهل بیت علیهم السلام ملا گفت ظاهر  
میشود که امامی مذهب باشی شیخ گفت بل چنین است ملا  
گفت نه مذهب امامی نیست که علی بن ابی طالب بلا قصد  
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله اما است جناب شیخ فرمود  
بل چنین است و من نیز اینرا میگویم ملا گفت برین مذاق دلیله  
بگو جناب شیخ فرمود مرا حاجت بدلیل نیست درین مدعا  
ملا گفت چون محتاج بدلیل نیستی جناب شیخ فرمود بحت آنکه  
تو منکر امامت علی بن ابی طالب بعد از رسول الله صلی الله علیه  
و آله با لکن بدینی بلکه من و تو شقیقید و بریکه آنحضرت بعد  
از رسول الله صلی الله علیه و آله امام بودند و لکن تود دعوی  
واسطه مبنای و من آنرا نفی میکنم پس تومشی بر دست قامت  
دلیل مکر اینکه امامت علی بن ابی طالب را اصلا انکار نمایی  
و بگوئی که او اصلا امام نبود و درین انکار خرقا جماع کنی  
درین صورت قامت دلیل بر امامت آنحضرت را از خود



بزرگان فارسی بی زبانه و نقصان نقل میکنم و آن اینست  
که حضرت شیخ قدس بنی العزیز در سال هشتصد و هفتاد  
و هشت بمشهد مقدس آمد در خانه سید اجل سید محسن  
بن محمد صنوی قوی که از اعیان مشهد مقدس و در علم و عمل  
از اعیان ممتاز بود منزل ساخته در آنجا میبود و چون بیت  
فضیلت جناب شیخ حاکم بنکر شده بود و بسمع فضیلتی که  
در هرات میبودند رسید که حضرت شیخ بمشهد مقدس علی  
ساکنها السلام آمد یکی از ایشان که در فضل از همه ایشان  
ممتاز بود اراده نمود که بمشهد مقدس آمد با حضرت شیخ  
در مذهب مناظر نماید اتفاقاً در یکی از روزها حضرت شیخ  
با سید محسن در وفای گذشته صحبتی میداشتند که ناگهان  
خالدوی سید محسن مذکور که بواسطه تحصیل علم هرات  
هجرت نموده در آنجا مجاور بود آمد و گفت سبب آمدن من از  
هرات این شد که باخبر رسیدم که فاضل از فضلاء عرب که

در علم و ادب کمال است از ارد بمشهد آمده مجاور شده است  
من چون این خبر را شنیدم آمدم که شاید قدسی نکالات  
او را کس کم و یکی از فضلاء هرات که در اصل کیش و  
مکرانیت و قریب به بیست سال است که در هرات مجاور  
و در اکثر علوم مثل صرف و نحو و منطق و کلام و معانی و بیان  
و اصول و فقه و غیر ذلک سرآمد است و عاقل و مذهب و  
پیوسته با اهل مذاهب کارش مجادله است و در مجادله  
بسیار قویست و نیز چون شنیدم که شیخ عرب بمشهد آمده بقصد  
زیارت حضرت امام علیہ السلام و مجادله با شیخ عرب متوجه  
مشهد شده اینست که در عقب من فردا یا پس فردا میرسد  
شما چه میکنید سید محسن گفت چون با تو رفیق بوده باید که  
او نیز همان ما باشد و در خانه ما فرود آید و بعد از آن اختیار  
با شیخ در مجادله با او خواهد بکند و خواهد کند بچند  
شیخ فرمود که توفیق و اعانت حضرت خدا تعالی او را بجا دلد

بود ملا گفت که بنا به یکم و مفدا ای از اینکه امامت علی را احلا  
انکار کند و لکن من یکویم که او چهارست بعد از صد امام  
که پیش از او بودند چنانچه شیخ فرمود که بنا برین ترا لازمست  
که دلیل بکوی برین دعوی خود زیرا من با تو موافق نیستم در  
اثبات این واسطه چون جناب شیخ با من سخن نگوید نمود حضار  
نیت نموده گفتند حق با شیخ نیست زیرا تو مدعی و او منکر است  
و مدعی در اثبات دعوی خود محتاج بینه است چون ملا  
مروید گفت بینه مرا و لازمست گفت مراد لیل بر بینه  
بسیار است جناب شیخ فرمود ندکه مرا یکی از آن بسیار گفت  
ملا گفت اجاع منعقد است بر امامت ابوبکر بعد از رسول الله  
صلی الله علیه و آله بلا فصل و تو منکر حجة اجماع نیست جناب  
شیخ فرمود ندکه بل من منکر حجة اجماع نیستم اما میگویم که تو  
ازین اجماع چه خواهی اگر از اجماع اجماعی که از کثرت قایلین  
حاصل شود در آنوقت با اجماعی را خواسته که حاصل شده

باشد از اهل اجل و عقد در روزی که رسول الله صلی الله علیه  
و آله رحلت فرموده بود اگر اول را خواسته اینقر اجماع حجة  
نیست بواسطه آنکه جمعی مخالف هم در آنوقت بودند و کثرت  
حجة نمیباشد بنص قرآن چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید  
وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ  
و پیوسته کثرت مذمومست حتی در جنک چنانچه حضرت  
الله تعالی فرموده وَكَم مِّنْ قَبْلِهِ قُلُوبٌ فَلَمْ يَكُنْ لَهُ  
بِأَذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ  
و اگر از اجماع اهل اجل  
و عقد را خواسته مراد را بطلان آن دو طریقست یکی موافق  
منه و ب من که ترا قبول آن لازم نیست و آن نیست که اینجا  
در نزد ما و فی حجتست که معصوم در آن داخل باشد اما  
اجماع که خالی از معصوم باشد در پیش ما حجة نیست بواسطه  
جائز بودن خطاب بر مرید و همچنین بر کاتب تحت مرکب کمال را فنا



که خطا بر هر یک جایز است و تودرین اجماع که میگوید معصوم  
را داخل نیسانی و چنین اجماعی در نزد طایفه نیست و در این  
موافق مذهب ثوآن نیست که اجماع اصل حل و عقد از برای  
امام است بویکر حاصل شد در سقیفه زیرا در آن روز فضلا و  
زهاد و علما و صاحبان اقتدار را بجا به که اصل حل و عقد بود  
غایب بودند و در سقیفه با آنجا نیت نبودند با شاف و کل است  
مثل علی و عباس و عبد الله بن عباس و زبیر و عتداده و عثمان و  
ابوذر و سلمان و بنی هاشم و غیر ایشان را بجا به زیرا ایشان  
مشغول تبصیرت بنی صلی الله علیه و آله و علی و عباس مشغول  
تجسس آنحضرت بودند و انصار بسبب اشتغال بنی هاشم و غیر  
غیبت و افتد در سقیفه جمعیت نمودند و خبر جمعیت ایشان  
با بویکر و عمر و ابوعبیده و جماعتی از اطفال رسید و ایشان نیز  
حاضر شدند و میان ایشان و انصار بجاد لالت روداد و  
با هم عاصبه در باب خلافت کردند تا بجای که انصار گفتند

از ما امیری و از شما امیری باشد و ابوبکر بسبب حدیثی که  
روایت کرد از بنی صلی الله علیه و آله که فرموده **الاکبر من**  
**قریش** بر انصار غالب شد و عمر و  
ابوعبیده سبقت گرفتند دست بردست ابوبکر زدند و بیعت  
کردند و گفتند **اكتلم علیکم یا خلیفة رسول الله** پس این بیعت  
در آن روز از جهت ابوبکر تجلید و خدیجه و عجله و غلبه و قهر  
حاصل شد و از بیعت بعد از آن عمر گفت کانت بیعة آبی  
**بکر فلتد و فی الله شرمنا فمن غاد الی مثلنا فاقتلوا**  
**و قد بدو امرهم که شد و در آن روزی که**

پس بنا برین که گفتیم اجماع مرکب از حل و عقد  
انجا حاصل شد بر امام است ابوبکر و حال آنکه فضلا و زهاد  
و صاحبان اقتدار از مهاجرین و انصار را ایشان بودند  
و با ایشان موافقت در بیعت نکردند بلکه رای ایشان را هم  
موافق صواب ندانستند با صیحا است که اینقسم ادین انصاف

که بیشتر ایشان ظلمت و منافقت و مؤلفه قلوبهم بود ندعند  
خلافتی که قایم مقام نبوت است به بندند و حضور ایجاغت که  
مشهور بود در علوم و زهد و شرف و فضل با آنکه کلافت  
متفقند در اینکه اجماع منعقد نشود مگر از اهل حل و عقد  
و این اجماع بر امام است و بیکر حاصل نشد فاضل مروی گفت  
اینچه گفتی سلب است لکن ایجاغت که نام بردی بعد از آن  
بیعت کردند و ارضی با امام است و شدند و اجماع بر امام است و  
بعد از آن حاصل شد اگر چه این اجماع در یک مرتبه نشد و این  
شرط نیست که اجماع دفعه در یک مرتبه بشود حضرت شیخ گفته  
سبح العزیز و جواب فرمودند که اتفاق ایشان بعد از آن  
حجت نمیشود زیرا احتمال میرود که آن اتفاق از ایشان آنکه  
واجب و واقع شده باشد و تقید کرده باشند بر اینچونند بدند  
که ایجاغت عوام و دعا با که بهر فیصلی اتفاق مینمایند و نور  
علوم روشن نیستند با این مرد فریفته شدند و از روی جمل و

خدعه تابع او گردیدند و ایشان و رؤسای ایشان معتقد اند  
این مرد شدند ایجاغت مذکور آنجا خود ترسیدند و با آنکه  
با ایشان بحسب ظاهر متفق شدند پس اینقسم اتفاق که از ایشان  
از روی اکراه واقع شد معنی اجماع نیست بلکه دلیل بر  
صحت آنست فاضل مروی گفت آنجا داشتند که ایشان  
با اکراه بیعت کردند و چنانچه شیخ فرمودند که در علوم و منطق معتبر  
شده که هرگاه احتمال فایده استدلال باطل میشود و احتمال  
اکراه از ایجاغت قایمست پس استدلال از این اجماع باطل باشد  
با آنکه علامت اکراه از ایجاغت حاصل است در روایات  
بسیار و من در اینجا بعضی از آنها را ابرار دینا بر از جمله آنکه  
این را تحدید و شرح نهج البلاغه با آنکه معتزلی و عاصمیه  
در مضامین هر گفته که عمر است آنکه کلافت را بر او بیکر  
راست کردند و آن بختها است و کی نمود که بر سینه  
مقداد افتاد و شمیر زیر را شکست و شمیر بر ایشان کشید



و اینکه این ابی الحدید گفته دلالت بر نهایت کراه ایشان دارد  
آنکه این ابی الحدید از برادر بن غارب روایت نموده  
که او گفت من همیشه دوست بودم با اهل بیت و چون پیغمبر  
صلی الله علیه و آله وفات کرد اخذ کرد مرا اندوه بسیار و از  
حزن و اندوه از خانه بیرون رفتم که خبری معلوم کردیم  
که ابوبکر و عمر و ابوعبیده میروند و جماعتی از طلفا با ایشان  
و عمر شمشیر خود را کشیده و بهر مرد که بر میخورد میکوبد که  
با ابوبکر بیعت کن چنانچه مردم بیعت با او کرده اند و خواه  
ناخواه از بیعت میگریخت و ازین امر اگر حاصل شد و  
آمد بنزد علی علیه السلام و این خبر را با و دادم در حالتی  
که او فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله را از سید را میگویند  
سید را بر زمین نهاد و آید **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**الذکس الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا**  
**یقینون**

در این خوانند و عباس در آن هنگام  
گفت **ترکتکم یومها ثم الی آخر الامر یعنی دست**  
**نماز بر شما ای بنی هاشم را آخر زمان و این روایت هم دلالت**  
دارد بر کراه امیر المؤمنین علیه السلام و عباس و بر اینکه  
خلافت را ایشان از محمد داشته اند پس ظن توحید است در  
امری که در آن دفع کند سبهای مهاجرین و شمشیرهای  
ایشان را بشکند و شمشیر در آن کشیده شود بر روی **سلمان**  
چون تواند بود که از روی کراه و اجبار نباشد اگر نه گویند  
دل مانع تصدیق آن باشد **و علی** این روایت هم مشهور  
است که سعد بن عباد در روز سقیفه بیای بود و از بیعت  
ابوبکر امتناع نمود و عمر گفت بکشید سعد را خدا بکشد  
سعد را و این نیست مگر عین کراه **و علی** روایت نموده  
اهل حدیث خصوص اصحاب ماکه که کالیون و یثرب و عتبات  
ایشان هست که در جمعه اقل چون ابوبکر بمنبر برآمد

دوازده مرد که شش از ایشان از اضا روشش از مهاجرین بودند  
برخواستند بیای منبر رفتند و او را سر زلفها کردند تا بجای که او  
از منبر برآمد چون جوابی نداشت و عمر با و گفت ای کج  
هرگاه ترا حجت نبود از حجت چه خود را با مقام باز میداشت  
و دست او را گرفته از مسجد بدرید و چون جمعه دیگر شد  
آمدند با جمع کثیری که خدا بدین اولاد در میان ایشان باعه  
کس از قبیل خود بود و هم شمشیرها کشیده و اضا مسجد شدند  
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان فارسی و جمعی از  
احباب در مسجد بودند و عمر گفت ای اضا بجهاد اگر کنی از ما  
تکلم نماید مثل آنکه دیروز کرد مرا بیدار شدی از تن جدا کن  
سلمان برخاسته گفت صدق رسول الله که فرمود روزی  
باشد که برادر و قهرم من در مسجد من نشسته باشد و رو باو  
کنند طایفه از سکان جهنم و خواهند که او را بکشند و شل  
بکشند که آن سکان جهنم شما نید عمر شمشیر کشید متوجه

او شد که با و میزند پس امیرالمؤمنین علیه السلام او را  
گرفته بخوی کشید که او بر زمین افتاد و با و گفت ای پسر جهاد  
حشید ما را از شمشیرهای خود میترسانیده و بکثرت و جمعیت  
خود بر ما غلبه ظاهر میسازید و الله اگر ندان بودی که از  
جانب حضرت الله تعالی حکمی گذشته و از حضرت رسالت  
عمری بسته شده بود در توقف من از ما بیدار شد مرا بیدار ظاهر  
میشد که کدام یک از ما بحسب عدد قلیل و بحسب یار و دوست  
کا ر ضعیف و ذلیل است و بعد از آن با اضا بخود فرمود  
که متفرق شوید پس هرگاه حال بدینوالی بوده چون اگر آه  
و احباب ربنوده باشد فاضل هر وی گفت این روایات در  
طریق شما واقع شده و بر ما حجت نیست جناب شیخ فرمودند  
که روایت ابن الحنفیه در طریق شما واقع شد زیرا ابن ابی الحنفیه  
معتزلی مذهب و از شماست با آنکه احتیال اگر آه بخا خود  
و چنین را آشار دفع نمیکند پس بر تقدیر احتیال اگر آه دلیل تو



نام نیست بر اجماع برخلافش ابو بکر پس دلیل دیگر بگویند  
داری که اقامه یقین کند و الا اعتراف بطلان خلافت  
ابو بکر بکن فاضل هر دو گفت مراد دلیل دیگر هست جناب  
شیخ فرمود که امامت آن دلیل بگوینا بشنوم گفت امر رسول  
صلی الله علیه و آله او را که با مردم نماز کند و این دلیل است  
که رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر همه مقدم داشته  
زیرا مقدم در نماز مقدم می باشد بر غیر نماز بواسطه آنکه  
کمی قابل شفع است بفرق جناب شیخ فرمودند این دلیل دنیا  
ضعیف است اما اول بواسطه آنکه اگر این تقدیر صحیح می بود  
چنانچه دو کمان کرده و صحت آن دلیل می بود بر امامت ابو بکر  
بی شبهه آن ضرر خواهد بود بر امامت او بر تقدیر نضار و  
بایستی که محتاج بغیر این نباشد و هرگاه چنین بودی چون  
ابو بکر و عمر و سایر اصحاب سقیفه همین امامت نماز را حجت  
خود ساختند و انصار را انجست چه باین ساکت ننمودند

و چون خلافت را باین میانه بر ابو بکر قرار می دادند که  
باید ششیر کشیده شود و مردم را بچهار ساندیده بیعت زیرا  
امامت نماز چنانچه نویسی کوی دل دلائل و اقوای صحیح بود  
بر امامت او چون ازین عدول نمودند بسوی دلیل ضعیف که  
در اصل ناچیز است و عاقل هرگز از اسهل بسوی دشوارتر  
عدول نمی نماید مگر آنکه از اسهل عاجز باشند و سستی آن  
نزد پس ظاهر شد که امامت نماز دلیل نیست و چون دلیل  
نماید بود از برای تو و حال آنکه دلیل از برای ابو بکر و عمر  
و سایر صحابه که در سقیفه بودند نبود و این نیست مگر  
مغالطه و افتادنا می گویند که امامت نماز دلالت بر امامت  
عام نمیکند زیرا خاص دلالت بر عام ندارد خصوص در  
مذهب شما که جایز است امامت فاسق در نماز و شرط بیعت  
عدالت در پیش نماز و امامت عام مشروطیت بعدالت  
باتفاق و در مذهب شما هرگاه امام مفسق بکند برانستند

که او را عزل نمایند پس هرگاه چنین باشد چون چیزی را که خدا  
در آن شرط نیست با عقار غاصد لیل یا از پیشتر بحد  
مشروطت بعدالت و انقسم دلیلی نیست مگر واهی و نیست  
مگر غیر مسموع و غیر صحیح و نزد عقلا و در نزد کسی که ادین  
معرفتی داشته باشد و اما نا لیس اینکه میگویند این تقدیم  
صحیح نیست با اتفاق ما و شما اما در نزد ما بواسطه آنکه  
بلا ل در وقت نماز آمده بوقت نماز اعلام کرد و در آنوقت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله بهوش بود از شدت کوفت و  
امیر المؤمنین علیه السلام چون در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
بود بلا ل گفت که بعضی با مردم نماز کنند عايشه در آنوقت  
بلا ل گفت ابوبکر را بگو که با مردم نماز کند چون بلا ل  
گفت که این قول عايشه بفرموده پیغمبر صلی الله علیه  
و آله است آمدوا بوبکر یا بن احبار کرد ابوبکر پیش ایشان  
چون تکبیر گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهوش آمده صدا

تکبیر را شنید و پرسید که با مردم نماز میکند گفتند ابوبکر است  
که با مردم نماز میکند حضرتش فرمود مرا مسجد بزرگ که در  
اسلام رفته حادث شد که گوارا نیست پس دستی بدوش  
امیر المؤمنین علیه السلام و دست دیگر بدوش فضل بن عباس  
زده پاگشان مسجد آمد و ابوبکر را از محراب دور کرد و  
خود بنفس نفیس با مردم نماز کرد اما در نزد شما که میگویند  
این گفتن عايشه با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود این دعوی  
بچند وجه باطلست اول آنکه اتفاق واقع است باین که  
امیر بلا ل که ابوبکر نماز کند با مردم را پیغمبر صلی الله علیه  
و آله با مشافهه بنود با بنظر حق که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
بلا ل خطاب نموده باشد که ای بلا ل بگو بای بکر که  
با مردم نماز کند یا اینکه مردم را بگو که در عقب ابوبکر  
نماز کنند بلکه آن امر بواسطه بود بجهت آنکه در آنوقت  
بلا ل ماذون نبود که بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل



شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلم نماید زیرا در آنوقت  
گفت آنحضرت شدت داشت و حضرتش بکوفت مشغول  
بود و هرگاه این امر بواسطه بلال رسیده باشد احتمال  
میرود که آن واسطه درین قول کاذب باشد چون صفت  
عصمت را مستند نیست هرگاه کذب واسطه محتمل باشد  
استدلال باین صحیح نیست زیرا ممکنست که بی امر پیغمبر صلی  
الله علیه و آله باشد و بیرون آمدن پیغمبر صلی الله علیه و  
آله و عزل نمودن ابوبکر و خود بامر مردم ناز کردن مؤید این  
احتمالست و در ویرانکه اگر این امر از پیغمبر صلی الله علیه و  
آله میبود که ابوبکر پیشنازی مردم کرد چنانچه شما کان کرد  
ابد و بعد از آن خود با آن ضعف بسیار آمدن و ابوبکر را  
عزل نمودن و خود بامر مردم ناز کردن بقدر آن خواهست  
و این لایق کسی که لا یطوئون الهوی باشد نیست زیرا انما  
و اقصت که ابوبکر نماز را تمام نکرد و اهل سنت هم در

مضافات خود اعتراض باین نموده اند انکه اگر  
چه این جمله را مسلم بداریم هر چند بیرون رفتن پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و او را عزل نمودن مبطل این امر است زیرا پیغمبر  
صلی الله علیه و آله این امر را در دفع فرمود و عزل نمودن  
او را ازین امر است و چیزی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
فسخ نموده باشد بغیر خود چون حجت میشود بر ثبوتش و این  
جست مکرر انجایات بلکه میگوید که عزل پیغمبر صلی الله  
علیه و آله بعد از مقتدره اشدن و همچنین که شما کان کرد  
از برای اخلال از نقص و بر امت بوده که ایشان و از چنین  
بشنا سنند که او صلاحیت تقدیر در هیچ امری ندارد زیرا  
کمی که صلاحیت پیشنازی که با اعتقاد شما کمترین مراتب  
انجست صحیح بودن پیشنازی فاسق نداشته باشد چون  
صلاحیت امانت عامه که ریاست مطلق است تواند  
داشتن پس چنانچه گفتیم اگر امر بدینوال بوده باشد که

پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مقرب فرمود و عزل ننموده باشد  
چنانچه معتقد اهل سنت است البته و بالضرورة از جهت  
انظار نقص و ناقابل و بر امت خواهد بود تا حجت باشد  
بر ایشان چنانچه قصه براءت و صاحب لوا ساختن او  
در روز خیر که کلا اینها بواسطه آن بود که اظهار مرید  
او بامامت بشود که او صلاحیت تقدیر و هیچ امری از  
امور ندارد چنانچه با دین تا علی از حجت کسی که تشریح  
باشد ظاهر و هویدا است و دیگر از مدعیان آنکه شایع  
است دلالت مینمایند بامامت نازی که او را عزل فرمود و  
نارزانا نکرد با اتفاق کلی امت بامامت و خلافت او  
و استدلال نمیکند بامامت امیر المؤمنین علیه السلام  
باستخلاف پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر مدینه و غزو  
بکوفه و معزول ساختن که متفق علیه کلی امت است زیرا اختلاف  
بر مدینه که در مخرج است و اعتماد نمودن بنی صلی الله علیه

و آله بغیر او بر همان طاعت بر این که او بعد از پیغمبر  
صلی الله علیه و آله نایب مقام است در جمیع مقامات و هرگاه  
ثابت است اختلاف امیر المؤمنین علیه السلام بر مدینه و عزل  
فدک ثابت میشود اختلاف او بر غیر مدینه بواسطه  
آنکه کسی میان مدینه و غیر مدینه فرق نکرده است چنان  
شیخ فرموده که چون مجاهد با بن جدر سید سفر رسید  
حسن حاضر شد و مجاهد له منقطع شد هم حضار مجلس  
شغول طعام خوردن شدند و سوزن و ملای مروی نیز شغول  
شدند بخوردن طعام و در اثنای طعام خوردن حدیثی روایت  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که متفق علیه است بخاطر  
رسیدن از ملای مروی جان سوال طلبید که هنوز در حدیث  
من مقام و که تعریف امام زمانه مقام میده جاهد  
*که این حدیث در کتب معتبره و در کتب معتبره است*  
چه بگویند صحیح است یا فی ملاکت بل



جميع حديثين متفق اند و صحیح آن کمتر با و که پس امام بنو  
 درین زمان کیست ملا گفت این حدیث بظاهرش محمول  
 نیست بلکه ما قولست بقرآن و تقدیر حدیث چنین است  
 که هر کس که بمیرد و امام زمانش را که قرآنست نشناسد  
 مردن او مردن جاهلیتست جناب شیخ فرموده که هر کس  
 بنا برین تاویل لا یموت می آید که یاد گرفتن قرآن بر همه کس  
 واجب عینی باشد و هیچ کس از علما با این قول نزفند است ملا  
 گفت مراد کل قرآن نیست بلکه مراد فائده الکتاب و سوره آل  
 از سوره قرآنی که در صحت نماز شرطست و یاد گرفتن فائده  
 الکتاب و سوره واجب عینی است با اتفاق کل پس کسی که جاهل  
 باشد بفائده الکتاب و سوره مردن او مردن جاهلیت است  
 جناب شیخ فرموده که من یا و کمتر که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 امام را بر زبان اضافه کرده و فرموده که من مات و لم یعرف  
 امام زمانه و تخصیص امام با اهل زمان دلیل است بر

اختصاص اهل هر زمان با ما می که واجبست با اهل آن زمان  
 تحصیل معرفت او و اینکه امام فائده الکتاب و سوره باشد  
 تخصیص بیاید و لغو میشود پس این تاویل مطابق نباشد  
 جمیع اشراف و سایر حضرات مجلس گفتند که حق با شیخست  
 و این تاویل مطابق نیست بلکه این اضافه مقتضی نیست  
 که اهل هر زمانی امامی داشته باشند که واجب باشد  
 که او را بشناسند و اگر کسی را اهل آن زمان پیش از شناسیدن  
 آن امام بمیرد مردن او مردن جاهلیت خواهد بود پس ملا  
 مروی ملزهرش منقطع شد و بعد از آن گفت بن کس  
 و تو یکسان بود درین زمان در امام نداشته جناب شیخ فرمود  
 حاشا که من و تو یکسان باشیم بلکه مراد درین زمان امام  
 هست که او را شناخته ام بدلیل و اعتقاد با ما است  
 در امر از راه برهان پس من و تو یکسان نباشیم ملا گفت  
 چون یکسان نباشیم و حال آنکه امامی را که تو اعتقاد

با امامت او ای هرگز ندیده و مکان او را ندانی و در همین  
خود از او منتفع میشوی و اخذ فتاوی از او نمیکنی پس چون من  
و تو یکسان باشم جناب شیخ فرموده که من در جواب گفته  
حَدِثِ مَضْمُونِ این نیست که هر کس مکان او را نداند یا اخذ  
فتاوی از او نکند یا او را ندیده بلکه مضمون و بوجوب معرفت  
اوست و من بحمد الله تعالی معرفت حضرتش را حاصل کرده  
و ادله قاطعه برین قائم شده که او موجود است و امامت  
باوسته شدن و واجب است اتباع او و پیوسته امید میداد  
که حضرتش ظاهر شود و من و جمیع امت بیدار و سرور  
شویم و آنچه حدیث بران مضمون است همین است که من  
حاصل کرده ام زیرا فرموده که من از معرفت امام زمانه  
گفت شنیده ام که در بین کسی دعوی امامت میکنند و من  
میخواهم که با ظاهر و روایت و رجحان امامت او دعوی او بپذیر  
شویم و با و بگرویم شیخ میفرماید که من با و گفته که پس تو

در بین امامان نداری و از امام جاهل و دیگر گفته  
اینکه میگوی که بروی و او را بشناسی لازم دارد که ترک  
مذهب خود کنی و رجوع به مذهب غیرتانی زیرا این شخص از  
اهل سنت نیست که دعوی امامت میکند بلکه زیدی  
مذهب است و اگر تو خواهی که از اهل سنت باشی اهل  
سنت معتقد نیستند باینکه در هر زمان امام باید وجود  
امام را در هر وقت واجب میدانند بروی ساکت شد و  
جوابی نگفت و حصاً مجلس از خوردن طعام فراغت یافت  
و ما بیده برداشته شد اهل مجلس یکدیگر را وداع نمودند  
و مجلس پر خورده و همه بیرون رفیق **مسند نجاشی**  
در ذکر مجلس دوم از مجالس سه گانه که حضرت شیخ محمد  
بن علی بن ابی حمزه برانی جمهور اعلی الله درجته با فاضل هرگز  
مناظره فرموده چنانچه خود در رساله نقل نموده و آن  
اینست که در روز عید قربان جناب شیخ با اتفاق سیحان



رضوی رحمه الله علیه بقصد زیارت حضرت امام علیه السلام  
و زیارت برادران مؤمن چنانچه در اعیاد متعارفست از  
خانه بیرون آمده بوده اند و بعد از زیارت امام علیه السلام  
بمدرسہ شامیج که در جنب مرقه مطهر حضرت بقصد  
دیدن بعض طلبه علم که در آنجا ساکن بوده اند میروند و  
چون بمدرسہ داخل شدند دیدند که ملاقاتی نامی که  
مدرس آن مدرسہ بوده در مدرس با ملای مروی و جمیع  
دیگران طالب علمان و سایر مردم و مشاهد مقدس نشسته  
صحبت علی در میان دارند پس جناب شیخ و سید محبت رحما  
الله تعالی بمنزله دیدن ایشان نیز بآن مجلس داخل شدند و چون  
ملاقاتی و سایر طلبه از صحبت علی که در میان داشتند فراق  
شدند فاضل مروی حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه منوطه  
شده گفت چه میگویند شما که کرم امامیده اید و ولادت زنا  
که آبا منسوب بید و ما در خود میا شد یا نه جناب شیخ

فرمودند که آنچه علمای اهل بیت علیهم السلام را انداخته است  
که ولادت زنا منسوب بید و ما در دنیا شد و شبتش با ایشان  
صحیح نیست زیرا ولادت زنا در نزد ایشان ولد شرعی نیست  
و میفرمایند که نسب بنکاح الصبیح یا بوطی شهید ثابت است  
و پس و نیز ثابت نمیشود فاضل مروی گفت پس بر شما اذ  
و آید که ولادت زنا غیر ما در خواهر خود بنا شد و با ایشان  
وطی توان کرد و بر پدر جایز باشد و طی دختر که از زنا  
بهرسانیده باشد و این بخیر از امچین از اهل سلاست بوده  
جناب شیخ نور الله مجتهد فرمودند که اگر چه ولادت زنا  
ولد شرعی نیست لکن ولد لغوی هست و ما از بیعت  
که ولد لغویست حکم بچهارم است که نمیکنیم و در سایر جایگا  
ولادت زنا شرعاً حکم بینا بر ملای مروی گفت اینکه میگوی  
خطا است و بیعت زیرا بکریته میگویند که ولادت زنا از  
است و احکام فرزندان و جاری میسازند و بکریته نمی

فزندنی از وی می باشد و بر او احکام اجنبی را جاری می سازند  
و این نیست مگر منافقه و خطه در فتوی جناب شیخ فرمود  
که این منافقه نیست بلکه اثبات حکمت اجنبی و نفی  
حکمت اجنبیت دیگر و در احکام اختلاف حال نیست  
هرگاه حیثیات مختلف باشد ملازمی هر وی گفت شما را چه  
برین داشته که شرع و لغت را در برین ماده از هم جدا کنید  
و انجمن چه و ولد الزنا همیشه تابع لغت نباشد که فرزند  
حقیقی باشد زیرا ولد الزنا در لغت حقیقه فرزند است و  
شرع تابع لغت می باشد همیشه جناب شیخ رضی الله تعالی  
عنه در جواب فرمودند که شرع همیشه تابع لغت نیست  
لذا الفاظ لغوی اگر چه پیوسته در اصطلاح شرع خود  
که در لغت است مذکور است استعمال است لکن در معانی  
غایب است شرع بالغت مثلا صلوات در لغت بمعنی دعاست  
لکن در لغت بمعنی نوا است و در شرع همیشه الفاظ

را حجتان استعمال میکنند که در لغت است اما بمعنی دیگر است  
چنانچه معلومست با آنکه مذهب ما در اینجا منی بر احکام  
است زیرا هر چه در نظر و نظر و هر چه تابع نسب باشد از  
احکام در نظر بمعنی لغوی در ولد الزنا بنا برین است که چون  
مواضعیست که در شرع حکم بر مرتب آن شده در اینجا نیز  
احکام حکم بر مرتب آن می آید اما نفی نسب بنا بر حکم  
شرعیست زیرا این نسب را در شرع نیست اگر چه در لغت  
فرزند است چون نفی یا نفی رسید هر وی ازین مسئله در گذشت  
و کلامی که در دست جناب شیخ رحمه الله تعالی بود گرفته  
گفت این کتاب است جناب شیخ فرمود که این کتاب تصنیف  
شیخ جمال الدین مظفر حلی است و او از مشایخ شیعه است  
عشریه است و نام کتابش نفی الحق و گفت تصدیق است و در  
ایضا حدیثی از صحیح مسلم مذکور است دوست بسیار که  
آنها بر تو حکایت کرده و می گفت که است آن حدیث شیخ



فرمود اولاً بگویند که احادیث مذکوره در صحیح مسلم و  
در صحیح و نه در صحیح مروی گفت بلکه مروی که در صحیح  
مسلم است من حکم بقیه آن میثاق بود و پیش من صحیح است  
شیخ فرمود که مسلم در صحیحش و حمیدی در جمع بین الصحیحین  
در مسند عبد الله بن عباس روایت نموده اند که چون فیما  
صلی الله علیه و آله را وفات رسید رجالی که در نزد  
آنحضرت جمعی از اصحاب بودند و عمر نیز بود فرمود که کاغذ  
و قلم حاضر سازید تا آنحضرت تمایزی بنویسم که بعد از من  
هرگز گمراه نشوید بعد گفت بدستی که بنی را وجع فقیل کردند  
هذیان میگوید پس حاضرین اختلاف کرده بعضی گفتند  
که قول قول عمر است و بعضی دیگر گفتند آنچه فرموده باید  
بنفع آورد و چون نزاع و اختلاف بسیار شد بنی صلی الله  
علیه و آله فرمود برخیزید که در نزد من تنازع سازید  
مروی گفت این صحیح است لکن از بیخاطره طعن بر عمر لازم می آید

جناب شیخ فرمودند که ازین بدو وجه طعن بر عمر لازم می آید  
اول از آن دو وجه اینست که این بی ادبیت از عمر و از  
اصحابی که درین قول بیعت نمودند در حق پیغمبر صلی الله علیه  
و آله که او را از امرادش منع نمودند و امر او را قبول نمودند  
و آوازهای خود را بلند کردند و غیبتی که رسول الله صلی الله  
علیه و آله متذنی شده ایشانرا از مجلس امیر خارج نمود و  
از ایشان دوری جست و حال آنکه حضرت الله تعالی علیه  
و ما اناکم الرسول فقدت و ما فناءکم عنه فانتهاوا

و ما فناءکم عنه فانتهاوا

فرموده و لا تقربوا این بدی الله قدس سوله

فرموده و لا تقربوا

اصواتکم فوق صوتی الی و لا تجروا کذباً بالقول

و مع هذا عمر با اینهم اکثراً نمود و بلیطه دشنام تکلم مروی

آنحضرت صلی الله علیه و آله نمود و گفت بدرستی که همدان  
میگوید و حال آنکه حضرت بنی الله تعالی در حق او فرموده و میا  
تَبْلُغُ عَنِ الْمَوْتِ اِنْ هُوَ حَيٌّ يَوْمَئِذٍ

*و چون در آن دو وجهی*  
که بر عمر طعن لازم می آید اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از  
فرمود که ایشان را ارشاد نماید و الفت میان ایشان حاصل  
گردد که اختلاف در میان نباشد و صداقت با هم نوزند  
و بعضی بیکدیگر را نداشته باشند و خواست که چیزی بگوید  
که پیوسته تا وفات ایشان باشد پس پیغمبر صلی الله  
علیه و آله عمر را چنین مرادی و واسع کرد و میان آنحضرت  
و این قسم مرادی حایل نشد و حال آنکه عمر و همه مسلمانان  
ما موری بوفیر و بعین او امر آنحضرت چنانچه حضرت بنی الله  
تَعَالَى وَمَا كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اِذَا قَضَىٰ اللهُ رِسَالَهُ  
اَمْرًا اَنْ يَكُونَ لِمُحَمَّدٍ مِنَ الْخَيْرِ مِمَّا مَرِمَ

پس بنا بر همین این آیه عمر را چون جایز باشد  
که اختیار منع رسول الله صلی الله علیه و آله از مراد حضرت  
حضرت نش نماید در حضور حضرتش و در برابر اصحابش لهذا  
عبد الله بن عباس هر گاه که این حدیث را مذکور می ساخت  
چندان میگریست که سنگها از آب چشم او تر میشد و میگفت  
روزی چشیدم وجه رسول چشیدم و دیدم وجهی که عمر  
پیغمبر را مانع شد که کتاب بخواند و هر وی که تا آنکه  
میگویند که گفتن عمر که پیغمبر همدان میگوید شناس است مسلم  
نیست اما اولاً بواسطه آنکه عمر از این لفظ ظاهر آنرا اراده  
نمود که دشنام باشد زیرا جلالت قدر عمر و عظیم بودن  
شان او مانع بود از این معنی ظاهرش را بخواند و اینها بشارت  
خوشی است با بنقسم لفظی نگار نمودی آنکه ظاهر آنرا اراده کند  
از آنکه عمر همیشه موصوفه بخشونت و تندخویی منان باشد



بواسطه آنکه بیهوشی مشتق است از هجر بیهوشی هجره پس بنا برین  
معنی قول عمر این خواهد بود که بنی هجره مینمایند اما اینکه  
میکوشند که عمر منع کرد بنی را از وصیت نامه نوشتن و او را  
منع کرد از مرادش از اجتهاد بست که عمر کرده بود و میفرماید  
عمر جایز است که عمل باجتها بخود کند بواسطه آنکه میفرماید  
از اجتهاد خود که وصیت نامه نوشتن بدین اصلح و اولی است  
و از بیخفت جایز است که بنی را منع کند از نوشتن آن هر چند  
در آن اجتهاد خطا کرده باشد زیرا خطای در اجتهاد مقبول  
عقاب نیست پس بنا برین صحیح نیست مذمت عمر باین شیخ  
نور الله مخیر در جوابی فرمودند که این جواب مستوعب  
نیست چند وجه **اول** آنکه گفتن تو که این قول دشنام  
نیست دلیل است بر قلت معرفت تو بر لغت عرب و اصطلاح  
ایشان در مخاطبات زیرا لفظی که در متن ازین و بیخفت که بانه  
دشنام است و سبب محاصمت میشود در میان ایشان چه

جای این لفظ و بر تو بلا متی لازم می آید از آنکه از لغت عرب  
و اصطلاحات ایشان با خبر نباشی زیرا عرب نیستی **و ثالث**  
آنکه گفتی عمر ظاهر این لفظ را اراده نکرده این قول و لفظ  
باینکه ظاهر این لفظ است و بدست و از آنجا دانستی که عمر  
ظاهر این لفظ را اراده ننموده با آنکه از روی عمل این لفظ  
تلفظ نمود و لفظی که از روی عمل گفته شود بظاهر شد لا  
میکند بر مراد مستکمل و ظاهر این لفظ بر منکر دلات دارد  
و دعوی تو که عمر ظاهر آنرا اراده ننموده محتاج است بدلیل  
**و رابع** آنکه گفتی که عمر این لفظ را بقتضای خشونت  
طبیعیه گفت این عذر نیست و ازین تکلیف ساقط نمیشود  
زیرا هر مکلفی طبیعتش اقتضای شهوات و نفرت از نیکویی  
میکند با آنکه مکلف است باینکه شهوت خود را بشکند و  
نیکویی بکند پس عمر واجب بود که این خشونت طبیعیه  
را بشکند و منزله عادت کند و بشنود و بملأ آرد مراد بنی او

تابع او باشد و بعد طالع نیز او مکلف بود باین پس بگوید  
جایز است بر من که ترک نمازم بگویم و بساعت نماز  
بر ذی صلوات علیه و آله و بروی او بلفظ منکر تکلیف نماید  
و این نیست مگر بسبب آنکه او را علم بکتابت نبوده  
آنکه گفتن تو که لیج مشتق است از هجر مهاجر  
و معنی آن ایست که بی هجرت نیستی و قولت مردود از  
حقیقت لفظ و معنی اما از حیث لفظ بواسطه آنکه این  
اشتقاقی که گفتی کما از اهل عربیت باین قابل نشد و چون  
سخن جناب شیخ با یحیی رسید و ملاقاتی که مذکور آن مدتی  
بود بملائی هروی خطاب نموده گفت جناب شیخ درست  
میفرماید این اشتقاق و افعی قانون عربیت نیست بلکه از  
باب هجر هجر است نه مهاجر زیرا مهاجره خانه فقیر  
است پس هرگاه معنی این لفظ این باشد بر تو ای جناب  
شیخ میفرماید و آید همچون دانست که خطا نموده

اضراف کرد دیگر باین حضرت شیخ اعلی الله درجته با و  
موجه شده گفت اما مردود بود باینکه از هجر هجر مهاجره  
مشتق باشد از حیث معنی بواسطه آنکه بی هجرت یکند  
در مقام معنی است و فایده ندارد زیرا مهاجره بی صلوات  
الله علیه و آله تصور نمود زیرا در حال حاضر بود و  
در احوال مهاجره معنی وقوع مداین قول مطابق مقتضای  
حال نیست **مسئله** آنکه گفتی عمر منع نمود بغير باصل  
الله علیه و آله از نوشتن کتاب از روی اجتهاد و قولت بسیار  
ضعیف اما اولاً اینست آنکه در ایستقامت اجتهاد بسیار  
اما ثانیاً بواسطه آنکه اجتهاد باید بود صاحب شریعت  
نام معقولست زیرا بر جمیع خلق واجبست که در حضور تقلید  
قول او کنند چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید و ما انما کرم  
الرسول فکلموا و ما انما کرم فاکلموا و اما ثالثاً بواسطه آنکه  
اجتهاد باطنی معارض نمیشود چنانچه در اصول مقرر است



و این کلام را بنی صلی الله علیه و آله نقل صریحیت و واجبیت  
تبعیت آن پس چون میتوان بود که مخالف گفت کند امر او را با جهتها  
زیرا نص افاده نمیکند و اجتهاد افاده نمیکند مگر ظن را و  
ظن با یقین حاصل نمیشود پس هر چه چون جایز تواند بود که  
مردمان را بدین یقین که متعلق شده باشد از بعضی لایق و غیر  
القولی و رد نماید قول او را با جهتها و خود و بنسبت این مکرر از  
عده احرام شرع و بنی را و مصلحت است که گفت راجع  
هذا باینهم گفتا نماید و بلفظ دشنام نکند نماید و او را  
بافحاحات منع کند و لفظی که ظاهر و باطنش منکر است  
بگوید و مع هذا بگوید که این قول را با جهتها دگت کدام  
اجتهاد درین موضع میتواند بود که قول بنی صلی الله علیه و آله  
الله را که صلاح است در آن باشد و سبب اختلاف  
در امت شود رد نمایند **انکه گفتن تو عمره است**  
که توشن پیغمبر گام بدین اصلح است قول است مخالف

معقول و منقول زیرا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل از آن  
نیست که فساد بود یا صلاح اول موجب گنااست پس  
که صلاح باشد و بنی از جانب خدای تعالی گفته باشند و  
از قول شما لازم می آید که عمر از حضرت الله تعالی و بنی علم  
باشد صلاح دین و اگر این را میخواهی اختیار کن اگر چه مخالف  
معقول و منقول است چون سخن چنان شیخ با مقام رسید  
مروی گفت آنچه بر اهل عقل سزاوار است اینست که  
این قسم اقوال که از بعضی جماعت که در مقام تعظیم و  
شرفند بر ظاهر و آن که تو میگوید حمل نمایند بلکه سزاوار  
اینست که بر وجه جمیل و معنی حسن حمل کنند چنانچه مذکور  
است که بعضی مردم را از اعراض شنیدند که حضرت الله  
تعالی را مخاطب داشته میگفت در خشک سالی **یا الله**  
**فدککت شقی الفک ما ندک لک اترک الفک قلنا لا انا**  
و سامعان گفتند چون خدا پدید فرزند ندارد و لهذا لا

آیا گفت و قول اعرابی را محمول بر معنی صحیح ساختند  
پس در مقام هر کس لازمست که قول مثل عمر مرد  
را محمول بر امری که صحیح باشد نماید و اینکه کفایت اجتهاد  
معارض نص نمیشود و عمر را جایز نیست که در عقاید  
اجتهاد کند قولیست مخصوص بحال غیر احتمال که پیغمبر  
وقت داشت زیرا پیغمبر را وقت در حال احتضار  
بود و کاه پیوش و کاه پیوش بود و مرض بر او غالب  
شده بود پس احتمال دارد که در آنوقت که امر نوشتن  
کتاب کرد حالت غیر حالت محض بوده باشد پس درین  
مقام اجتهاد و نظر جایز است لهذا عمر درینوقت نظر  
واجتهاد کرد و اجتهادش را و کتابد باینکه این  
قول ازین در حالت مغلوب بودن اوست برضی پس  
آن اصلح خواهد بود جناب شیخ رضی الله تعالی عنه در  
جواب قول اول و فرمود که سزاوار باهل دین و صلاح

اینست که کلام را از مواضع بدینند و این کلام که از عمر  
سرزد محمل دیگر غیر آنچه ظاهر از آن فهمید میشود ندارد  
پس از این غیر معنی ظاهرش حمل نتوان نمود و حمل کلام اعرابی  
بر آنچه سامع حمل کرد محتمل بود اما قول عمر محمل دیگر ندارد  
و بر تو و غیر تو ممکن نیست که محمل دیگر غیر معنی ظاهری آن از  
جست آن پیدا کند که دشنام رسول صلی الله علیه و آله را  
بیرون نه آید و اگر ترا ممکنست که محملی از برای او بگم  
بجمله آن تا بشنوی مگر آنکه بگویی معنی دیگر که از لفظ  
نمی آید باید حمل کرد و حال آنکه این متصور نیست و دیگر از  
هم عجیب تر از شما اینست که آیاتی را بحسب ظاهر دلالت  
دارد بر خطاب انبیاء علیهم السلام بواسطه ترك اولی نمودن  
ایشان از ظاهر بدین میگردید و حکم مینماید بر عصیان و خطا  
ایشان با آنکه اوله عقلیه قایمست بر وجوب تنزیه ایشان  
علیهم السلام از خطا با آنکه حامل صحیح آن آیات را هست



آن حامل را نرگه نموده محمول بر ظاهر مینمایید و کلام عمر را  
که رتبه اش از رتبه انبیاء علیهم السلام نازل است بمرد است  
شقی بر غیر ظاهرش حمل مینماید و منع میکند که آنرا بر ظاهر  
محمول و بیدلیل آنرا از ظاهرش بدیدند لا اقل او را با انبیاء  
مساوی نمیدارید با آنکه ایشان علیهم السلام عمل تعظیم اند  
و نیست این مکر یا تضاد فی ظاهر و ترک نمودن ظاهر عاید حق  
را و مرد مرا بشهد الدختر و اما گفتن تو که عمر معارض  
امیر بنی الله صلی الله علیه و آله شد بواسطه آنکه محال بود  
در آنوقت حال سخت نبود کلام نیست بسیار روی زیرا  
بنی صلی الله علیه و آله در آنوقت که امر بنوشتن کتاب نمود  
خالی ازین نیست که عقل داشت و امرش را را در مجامع  
بود یا عقل نداشت و آنچه میگفت از روی داده نمیکفت  
ثانی باطل است بجهت قول حضرت الله تعالی که فرموده  
لَا يَطِيقُ عَنِ الْهَوَىٰ اَمَّا كَهْتُمْ صَاحِب و اما مروی که گفت پیغمبر

۸۵۰  
مذبان میگوید لا تداء بر عقل پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و ما انجحت این میگوید که او منکر است و بصد  
اعتراضیم با او بسبب این قولش پس هرگاه شق ثانی که در  
عقلست از پیغمبر صلی الله علیه و آله باطل باشد شق اول حق  
خواهد بود پس بنا برین واجب بود امثال امر آنحضرت  
و انقیاد اراده او و قبول نمودن قول او و زیر حضرتش  
واجب اطاعت بود و جمیع احوال و اجتهاد در رعایت  
امرش جایز نیست بواسطه ایجاب امرش که نض صریحت  
و واجبست بعمل آوردن آن و کسی که رد کند امر او را  
چنانست که جمیع او امر شرعیه او را رد نموده باشد و این  
حد کفر است نفوذ با الله و **بگو** از هر عیبی که آن قول او  
که میگویند در حالت مرض گفت که ابوبکر یا مرد مرناز که  
استدلال بنما شد بر امامت ابوبکر و میگویند که ابوبکر  
امام و اجبا اطاعت است زیرا پیغمبر او را در حالت





و آنحضرت صلی الله علیه  
و آله خود فرموده **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِتُبَيِّنَ بَيْنَكُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ**  
و این خلاصه حضرت  
الله تعالی در من جمع کرده و فرموده **حَدَّثَنَا اللَّهُ وَأَمْرًا عَرِيفًا**  
چون چنین است از حضرت  
از صاحب چنین پیغمبری در مدت مدیدی آید و آنکه  
و مآذیب بآید آنحضرت نشد و چون بر تو هم جایز باشد  
با آنکه میگوی و عظیم الشان بود که او را بقتل آید  
توصیف نمایی پس رسید که صدور این لفظ از غریب  
قلت رعایت دین بود و تبعیت او بنی بواسطه رعایت  
دین نبوده بلکه بواسطه رسیدن بآزادهای دینی بود  
نیز اگر متابعت او پیغمبر را بخت دین میبود بایستی که او  
نیز مثل اصحاب دیگر مآذیب بآید این پیغمبر باشد و عمل  
بشنا و کند و تابع طریقت و سالک آثار او باشد پس

اعتراف چون نمودی بقتل آید صاحب و امام خود و  
او را باین وصف توصیف نمودی دانسته میشود که او  
از جمله اتباع پیغمبر نبوده و اسلام را و مبتنی بر اصل نبوده و  
دین او و اعتقاد او قوی نباشد و چون سخن جناب شیخ  
با این رسید در حدیثی در آن مجلس بود و چون این کلام  
حضرت شیخ را شنید گفت و الله که شیخ عرب راست میگوید  
مردی که بیست سال در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
باشد و ادب نداشته باشد و خرامت چون مرد حیدری بن  
سردار را بامر کرد همه حضار بخنده افتادند و ملای هر که  
خجل شد سردر پیش افکند **مذکور** با جناب شیخ با و تقوی  
شده گفت این که گفتی شما طایفه عرب و صوفیه بقتل آید  
من از تو میپرسم که از ادب چه اراده نموده آید این شیخ را  
اراده کرده یا آید ای را که مرد عجم از برای خود اصطلاح  
و اختراع کرده اند اگر تانی را خواسته ما طایفه عرب بیان

آداب ماذب نبیایم و چیز بر آن که شرع آن حکم نباشد  
و آن چیز مخالف شرع باشد ما آن عامل نیستیم و اگر اول  
را خواسته قبول نداریم که طاعتی عرب آن آداب ماذب  
نباشند بلکه آن آداب از عرب بغیر عرب رسیده زیرا  
شریعت بلغت عرب آمدن و ایشان با آن اعرافند زیرا بعضی  
آن اقربند با آنکه عرب با صاحب شریعت صحبت داشته اند  
و بحکم شریعت را از عرب اخذ نمودند چون چنین است که چنانچه  
است بر تو که عرب را بقتل آداب و صفت کنی با آنکه ایشان  
اصل اند در آداب و تولد ایشان از اندیده و با ایشان  
صحبت نداشته ملا از گفتن خود پشیمان شده خجل گردید  
و حضار نیز از این قول و را از این قول و را سرزنش نمودند  
و جناب شیخ با رد بکر متوجه شد و گفت که قلنا در بعضی  
عرب نیست بلکه بسیار از غیر نیز موصوفند بقتل آداب  
چنانچه بسیار از عرب همچنین میباشند نه اینکه کل عرب

موصوفند بقتل آداب چنانچه کل عجم ندانند زیرا افراد  
بیشتر متفاوتند در اخلاق و در طبایع و از جمله بی ادبانی عرب  
صاحب و امام رفت که خود اعتراف نمودی هر وی بار  
دیگر سخن را از سر گرفته گفت اینجا وصفی آدی بر من است  
من اثبات مینمای جناب شیخ فرمود از شما دست توملا  
گفت و اجتهاد کرد و این لفظ از او اجتهاد ناشی شد  
جناب شیخ با رد بکر فرمودند که این اجتهاد نیست بلکه  
که راست ملا گفت دلیل بگو برین که این کفر است  
جناب شیخ فرمود که این دشنام است و دشنام بغیر کفر است  
بدلیل قول بغیر صلی الله علیه و آله که فرمود کسی که علی  
را سب کند چنان است که مرا سب کرده باشد و کسی که  
مرا سب کند چنان است که حضرت الله تعالی را سب  
کرده باشد و کسی که حضرت الله تعالی را سب کند حضرت  
الله تعالی او را برود و آتش و زنجیر می اندازد بر چون



چنین است که اگر باین بتواند رسید با زملائی هروی آغاز  
نموده گفت غمرا نیکی که بغیر یادش نام داد جناب شیخ  
رحمه الله تعالی فرمود که تو کلام عرب را نمیدانی تا اینکه  
بمانی دشنام بودن این لفظ را و در کتب عربیه مذکور است  
که این لفظ دشنام است ملائی هروی گفت مثل تو کسی را  
که در علم بر این مرتبه باشد سزاوار نیست که حکم بکند  
اینچنین شخصی نکمی و او را کافر نکوی بلکه سزاوار نیست  
که چون این لفظ را شنیدی بگاده و ماه در آن تا مثل کنی  
بلکه یکسال دو سال باید که فکر کنی تا عمل بکوی از برای  
آن پیدا کنی و اگر بعد ازین مدت عمل نکوی از برای آن بهم نرسد  
بعد از آن باید که بکوی آن دشنام است جناب شیخ  
در جواب فرمودند که تراکان نیست که من این لفظ را  
نداشتمه امریادان تا مثل ننموده امر بلکه الحال این  
لفظ را دیده ام اگر کان تو در باره من نیست کایت اهل

نبراعت من که بخیل سال رسیده بیست سال است که این  
لفظ را شنیده ام که ازین مرد در حق بغیر صلی الله علیه  
وآله روداده در آن نظر کرده ام و با مردم انا مشاط  
نموده ام محل نیلنا از برای آن بجهت توانستم رسانید و برها  
بر من ثابت شد که این دشنام است و چون بیهوش گشتا  
بود نش ثابت شدن حکم بکفر قایلش کردم و الحمد لله که با  
تو هم درین لفظ مناظره نموده و تو هم حمد کردی که از برای  
آن عمل نکوی برسان و مقصودت نشد و هر عمل که از برای  
آن ذکر نمودی آنرا من برهم زدم بدلیل ظاهر که هیچکس را  
در آن شبهه نیست لکن تو تابع حق نیستی ملائی هروی  
دیگر با رسا گفت شده مرد پیش افکند پس درین هنگام  
ستید محسن برخاسته دست شیخ را گرفت و از آن مجلس  
بیرون برد که مباد افتد رود هد **فصل چهارم در معنی**  
در ذکر مجلس سیرا زجا اس مدکاند که

جانب شیخ محمد بن علی بن ابرهیم بن ابراهیم و رضی الله عنه  
با فاضل مروی مناظره نموده اینست چنانچه جناب شیخ  
خود در رساله ذکر فرموده که در جمعه فاضل مروی  
جناب سید محسن بواسطه مطلبی که داشت داخل شد  
در حالتی که سید محسن با جناب شیخ نشسته بودند و گو  
دیکر نبوده و چون ملائی مروی داخل شد بعد از سلام  
و تواضعات می گفت با جناب شیخ رضی الله تعالی عنه  
که امروز خوب مجلس خلوت است و کس غیری نیست بنظر من  
که با تو می باشد که در بعضی چیزها جناب شیخ فرمودند که  
هر چه خاطر خواه هست بگویم ای ملا که گفت بگویم که از  
برای من احوال باقی خلفا را بیان نمای که ایشان پیچ  
صفت و رویه بوده اند و تو با ایشان چه اعتقاد داری  
تا با تو مناظره کنم جناب شیخ اعلی الله درجه بواسطه  
آنکه احوال باقی خلفا در ظلم و جور با اهل بیت رسالت

صلی الله علیه و آله و در باقی احوال شیعه مبتنی بر احوال  
شیعه اجلاف نلند است از سر گرفته فرمود که اما  
خلیفه اول حالتش بر تو ظاهر شد طریقه و صفت او چنانچه  
مذکور شد در مجلس اول که خلافت رسول الله صلی الله علیه  
و آله را از آل او پیچید مکر و حیل گرفت و بر مسلمانان پیچید  
نقد حسرت و خود را خلیفه رسول الله نامید و آنکه  
حضرت الله تعالی و نه رسول الله صلی الله علیه و آله او را  
در آن محل و مقام داشتند و از برای تو کافی است در حق  
احوال او اگر انصاف داشته باشی که چگونه رسول الله  
و صلی الله علیه و آله گذاشت و پیغمبر او حاضر نشد و مصیبت  
سوی چنان پیغمبری را و عظیم نمود و آنرا سهل انگار  
و فرصت غنیمت دانست که امیر المؤمنین علیه السلام  
و سایر بنی هاشم نبوت شمل الله علیه و آله مشغولند و  
آن مصیبت عظیم را پشت سر انداخته مسامحت کرد



و خود را بقیقه رسانید از برای تحصیل ریاست و مزاج دانی  
نمود و شرک نمود حاضر شدن بخیر و غسل و دفن و نماز بغیر  
خود و تعزیه اهل بیت خود را بجا نیاورد نه او و نه مصحف  
که عمر باشد و این از ایشان نیست بر عهد احترام ایشان  
بغیر خود و اسلام را و نیست بر یکدیگر تابع بغیر صلی الله  
علیه و آله نشاندن و تحت دین داری بلکه بواسطه رسیدن  
بر ریاست و آرزوهای دنیوی و همچنین آنان که با ایشان در  
سقیفه بودند از انصار و غیر انصار بخت آنکه در مسلمانان  
که در نزد او مصیبت موت بغیر صلی الله علیه و آله عظیم  
تأید و از موت بغیر افرزد بخفتی نشود که دنیا و آخرت  
در نظرش ناچیز باشد البته با انصاف آن مسلمان در  
دین ناقص و با اعتقاد خواهد بود بلکه او در شمار مسلمانان  
و مسلمان نخواهد بود خصوص کسی که خود را در مرتبه  
خلافت و جانشینی بغیر صلی الله علیه و آله دانند چون ابوبکر

باشد با و که بنی خود را در حال آنکه فوت شده باشد شرک  
کند و بر جناح او حاضر نشود و هیچ امری را امور متعلقه  
با و مثل نماز بر او و کفن و دفن او مرتکب نشود و حال آنکه  
حرمت بغیر صلی الله علیه و آله در حال مات مثل شر  
او باشد در حال حیات و حیات و ممات او در رعایت  
مسائلی باشد بنقض شرع پس واجب بود بر ابوبکر جمیع  
مسلمانان که مصیبت موت بنی اصلی الله علیه و آله  
سهل ناگذاشته و از آن عظیم دانست و همه کارهای خود را  
ترک نموده با و مشغول باشند و از جناح او بکدر غایب  
نشوند و یکدیگر را تعزیه و پرسش کنند تا وقتی که منقض  
شود مهلت شعلقه با آنحضرت و بعد از آن بهمهات  
خود پرداختند و چون چنین نکردند و بغیر اصلی الله  
علیه و آله و مهات او را مهمل گذاشتند و اصلا ملتفت  
نخست نشدند و خود را بزودی بقیقه رسانیده

بزاع خلافتا و مشغول شدن پیش از غسل و در حضرت  
 یحییٰ می‌دانیم که ایشان از موت آنحضرت شاد شدند و  
 شهادت نمودند و کسی که آنکه انصاف و در دین شهادت  
 باشد می‌داند که این گفته مطابق واقعیت و انجلیا  
 اینکه باینهم اکفا نمود بلکه اول مرتبه شروع بظهور  
 جور بنول فاطمه زهرا علیها السلام کرد که از اولی القری  
 بود که حضرت الله تعالی مریدان ایشان نموده در کتاب  
 عزیز و آمل اجرا شد که اینده و فرموده **قُلْ لَا أَشْكُمُ**  
**عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى**  
 و در حق آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
**فَاطِمَةُ بَقِيَّةُ نَبِيِّنَا** اما مقتدا این و من آدا و مقتدا  
 آدی الله  
 چنانچه مخالف و متوالف درین

حدیث متفق اند و کسی انکار صحیح آن ننموده و باینهم  
 اکفا نمود او را از میراث پدر منع کرد چندی که خود  
 از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد و گفت من از  
 رسول الله شنیدم که فرمود ما گروه پیغمبران میراث  
 نمیداریم و آنچه از ما میماند صدقه است و حالیکه این  
 حدیث که نسبت بر رسول الله صلی الله علیه و آله از حضرت  
 الله تعالی میفرماید و **وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ**  
 در حکایت زکریا پیغمبرها بدین  
**وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ**  
 و در اینجا وراثت مال مراد است زیرا بعد از آن گفته  
**وَاجْعَلْهُ رَبِّي رِثَةً**  
 نبوت مراد میبود احتیاج باین نبود که **وَاجْعَلْهُ رَبِّي**  
 نصیباً بگوید زیرا وراثت نبوت تواند بود مگر بر  
 پیغمبرها بدینوصی که **الله فِي أَوْلَادِكُمْ**  
 در حکایت زکریا پیغمبرها بدین



لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ

الْمُتَّبِعِينَ

و ظاهر است که حکایت

آید عامست بنی و غیر بنی و با بنی هم گفتا نمود حضرتش  
را انفسک و عوالی مع نمود و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه  
و آله در حال حیات خود با و بخشنده بود در هنگامی که  
آید و آیت ذالقرنی حقه

نازل شد و حضرت فاطمه علیها السلام در تصرف داشت  
آنرا پس دست تصرف آنحضرت را از آن کوتاه کرد و یکی  
حضرتش را از باطن اخراج نمود و بعد از آن حضرت فاطمه  
علیها السلام با او تکلم نموده در باب میراث فرمود چو نیست  
که تو میراث پدر خود را میبری و من میراث پدر خود را  
و در باب حدک او را سر زدنش نموده فرمود که این بخلت است  
پدر من داده تو چون آنرا من گرفتار از آن منع مینماید  
بعد از آن خلاف شرع عمل نموده از حضرتش بینه طلب

کرد زیرا بینه بر مذهب نیست نه بر صاحب بد و مع هذا  
آنحضرت حضرت امیر المؤمنین و حسین علیهم السلام و از  
این را شاهد گذارید و او از روی عناد شهادت  
ایشان را رد نمود و حکم حضرتش را تعالی را باطل ساخت  
و شرع را اعتبار نمود بسبب بغضی که با آل محمد صلی الله  
علیه و آله داشت و اینجمله که میگوید روایاتی نباشد  
که کسی را انکار آن میسر نیست و فریقین در نقل این روایات  
متفق اند و از بیعت حضرتش در وقت وفات وصیت نمود  
که او را شب دفن کنند تا ایشان را روانه نکند و اظهار  
غضب نمود بر او و بر وی فتنه نمود و حال آنکه حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه حضرتش را الله  
تعالی بغضب تو غضب میکند و برضای تو راضی میباشد  
پس کسی که با اهل بیت رسالت بنده صلی الله علیه و آله  
علش بدینوال بوده باشد نسبت بدیکران جورا روا نیست

توان بود و تلاش چون خواهد بود و چون صحیح باشد تبعیت  
او و تقلید او و کسی چون او را واسطه سازد میان خود  
و حضرت الله تعالی و دیگر چیزها که از سر زده معای  
ممکن است و معتقد است تعداد همه آنها و ترا هر چه  
از آنها ممکن نیست و اما خلیفه و امام دوم آنچه در  
حال حیات پیغمبر از سر زده و الشی و بعد از آنکه خلیفه  
شد بدعتها را ردین ظاهر کرد ایندو عمل بضد صواب  
میکرد و از آنجمله که در شرع محمدی صلی الله علیه و آله  
عملش ثابت بود منع نمود و حال آنکه حضرت الله تعالی  
رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا حلال نموده و بعملش امر  
فرموده بودند و زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و در زمان  
ابوبکر و قدری از زمان خلافت او معمول بود و در  
منع آن مخالفت صحیح با قرآن و سنت نبی صلی الله علیه  
و آله و اجماع نمود و از برای خلافت ابوبکر با مردم

اطهار خشونت نمود و میگفت که مرا نکوا از بیعت ابوبکر  
تخلّف نمایا و را با بدزد با بدگشت و ازین مدد مردم را  
ترسانید و بیعت ابوبکر را بر ایشان لازم ساخت و اراده  
سوخن خانده فاطمه علیها السلام نمود در حالی که امیر المؤمنین  
علیه السلام و بعضی دیگر از بنی هاشم امتناع از بیعت ابوبکر  
نمودند و حضرت فاطمه علیها السلام را بدر خانه فشر د  
بیشترین کجینی که در رجوع داشت ساقط شد و گفتند  
غلامش بفرموده او حضرتش را بتازانند چنان زد که  
اثر تازانند در جسد مبارک در وقتی که فوت شده بود  
ظاهر بود و غیر اینها بسیار افعال شیعه منکر از و نیز  
که در کتب فقیهین مذکور است ملا همروی گفتا بخند  
که گفتی در روایات و طرق شما واقع شده و بر غیر شما  
حجت نمیشود جناب شیخ در جواب فرمود که حدیث است  
و فدا و دعوی را و افندی و موفق بن احمد مکی و غیره



انظاری شامقل نموده اند و حدیث منع شعله در کتب و  
السند علمای شام شهر و معروف است اما حدیث اخراج  
خانه حضرت فاطمه علیها السلام و در شکم آوردن و سق  
چنین و تازیانه بعضی از آنها را مثل اراده احرار و اهل  
روایت نموده و جناب شیخ بعد از بیان افعال شیعه  
جلف دوم شروع به تبیین کارهای منکر جلف سیر نموده  
فرمود اما خلیفه سیر یا آنکه افعال شیعه او که متفق  
علیه فریقین است و احتیاج به بیان ندارد بعضی از آنها را  
بر قوت عداوت میا بر یکی آنکه عبدالله بن مسعود را زد و  
مصحف او را سوزانده بود و آنکه حبیب رسول الله بود  
از مدینه اخراج نموده بر بزه فرستاد و حکم بن خاص را که  
رسول الله صلی الله علیه و آله را ندیده از مدینه اخراج  
نموده بود آورد و مقرب خود ساخت و مهمات خود  
با او گذاشت و باین هم اکتفا نموده طعن به پیغمبر صلی الله

علیه و آله زد از برای اخراج حکم بن خاص و اهل خود  
را از بنی امیه و آل ولایات کرد انید با وجودی که فوق  
ایشان بر او ظاهر بود و همین در بیان بدی و افعال شیعه  
او از برای توبیس است که مسلمانان اتفاق نمودند در  
کشتن او بسبب بدستهای او در دین و مخالفت او و خلیفتین  
سابقین را و در خانه او و در میان اهل و عیال او را  
کشتند و کسی نکار او نمود و مع هذا حضرت امیر المؤمنین  
در مدینه حاضر بود و کشتن او را مشاهده میفرمود پس  
اگر کشتن او جایز نبود بایستی که انحضرت او را یاری کند  
و این واقعه را از دفع نماید پس کسی که کشتن او جایز باشد  
و دفع کشتن او صحیح نباشد البته او مسلمان نیست زیرا  
شق از دو بیرون نیست یا آنکه دفع این واقعه از وقت  
ولجبت و امیر المؤمنین ترك واجب نموده او را یاری کرد  
و دفع این واقعه از وقت خود این قول غیر صحیح و غیر مستحب

اما اولاً بواسطه آنکه در اوقت حضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام تابع بسیار بود و احادی او کم بود و همه  
 مسلمانان برای او غل میفودند و محض او را میشدند و  
 با وجود اینها ترک واجب نمودن صورتی از آنحضرت نکرد  
 و اما ثانیاً بواسطه آنکه بعد از کشتن مذمت سه روز  
 ترک دفن نکرد پس اگر کشتن او جایز نبود بایستی که  
 آنحضرت امر بدفن او بکند و نگذارد که او سه روز در  
 میان خاک و خون افتاده باشد اما ثالثاً بواسطه آنکه  
 بعد از قتل و آنحضرت خلیفه شد پس اگر قتل او موافق  
 شرع نبود بایستی که قاتل او را قصاص نماید زیرا که کمتر  
 بود ملای هر وی گفت التماس دارم که ازین سه هیچ نگوید  
 و از غیر ایشان نگوید و اینها را بجا میگوید و میگوید  
 اصل خلفای دیگرند و ایشان عدول صحیح نیست اما  
 که حال و طریقه ایشان بر تو واضح نگردد و الحال بر تو

واضح شد که ایشان چون بوده اند لکن از تو میپرسم که  
 آیا نیست اینکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام در مرتبه  
 اعلای بود در صفات محموده و در عدالت مطلقه و طاعت  
 بطعن و مجال ندارد ملای هر وی گفت مرا اعتقاد آنحضرت  
 اینست که میگوید و باین اعتقاد ایندجانات میدارم  
 جناب شیخ فرمودند پس چه میگوید در باب شکایتهای  
 که آنحضرت از ایشان کرده و چه چیز او را بشکایت داشته  
 و شکایت آنحضرت از ایشان که با و ظلم کردند و غضب  
 حق او نمودند منافات دارد با عدالت ایشان و باطل  
 میکرد اندامات ایشان را زیرا از آنحضرت سزاوار نیست  
 که تظلم نماید و شکایت از کسی کند که نسبت با و ظلم نکرده  
 باشد ملای هر وی گفت در بجا مذکور است که آنحضرت  
 شکایت نموده از ایشان جناب شیخ فرمودند که شکایت  
 آنحضرت در کتب فریقین مسطور بود و در اسناد علمای مذکور



و بعد از رسیدن و همین خطبه شریفه که در نهج البلاغه  
مذکور است از برای تو کافیست که بدانی که آنحضرت  
بعد از ایشان شکایت و تظلم نموده ملا هر وی گفت  
من آنرا شنیده ام جناب شیخ فرمودند میخوای که آنرا بنویسم  
بنویسم گفت بل میخوایم جناب شیخ فرمودند که سید رضی  
رحمه الله با سند مرئوس از ابن عباس روایت نموده که او  
گفت روزی با امیر المؤمنین علیه السلام در جامع کوفه  
که در خلافت و تقدم آنان که بر آنحضرت تقدم داشتند  
بیان افتاد پس آنحضرت فرمود و الله لقد قمصها ابن  
ابی قحافه <sup>بکلمه که در خطبه مذکور است</sup> و جناب شیخ تمام  
خطبه را بر او خواند ملا می هر وی گفت کی از احباب  
ما قابل شده و اعتراف نموده که این خطبه از آنحضرت  
جناب شیخ فرمودند بل از آنجمله اینانی که بعد از شرح  
بر نهج البلاغه نوشته نصیح این خطبه نموده و گفته اند

که این خطبه کلام سید رضی است و این غلطیست زیرا  
کلام رضی درین مرتبه نتواند بود و باین حد نتواند رسید  
و گفته بدستی که مشایخ ما از طایفه معتزله این خطبه  
را از امیر المؤمنین روایت نموده اند و در کتب خود ایراد  
کرده اند پیش از آنکه سید رضی بوجود آید و این سبب  
الحدید چون نصیح خطبه نموده و معترف شده که این کلام  
آنحضرت است و بجا آنکه آنرا نداشته لهذا حمل نموده و شکایت  
آنحضرت را از ایشان باینکه چون از ایشان خلاف او  
کردند لهذا آنحضرت از ایشان شکایت نموده زیر لفظ  
در مقام خلافت و جانشینی حضرت رسول الله صلی  
الله علیه و آله از همه ایشان اولی و احق بود بواسطه  
افضلیت او از کل و چون ایشان از افضلیت و احق بودن  
نمودند و خلافت را مرتکب شدند کسی در فضل مساوی  
او نبود و در شرف با او طرف نسبت نمیتوانست شد

صحیح است که آنحضرت تا ایشان شکایت کند از این حیثیتند  
اینکه ایشان ظلم و جور با او کرده باشند و شکایت آنحضرت  
از ایشان از حیثیت جور و ظلم ایشان باشد و چون این ای  
الحدید شکایت آنحضرت باین نحو توجیه نمود علمای شیعه  
آنحضرت با و اعتراض نموده گفته اند که آنحضرت تا ایشانرا  
ثبت با خدش خود داد و فعل ایشانرا قبیح و غارت گفته  
و چون خلافت از رسول الله صلی الله علیه و آله با و میراث  
مانده بوده ایشانرا با خد میراث خود سر زدن فرموده و  
دیگر معترض گفته باین ای الحدید که عدول ایشانرا زاولی  
با بواسطه مصلحت بود یا ناکری بواسطه مصلحت بود که  
می آید که شکایت و ظلم آنحضرت بجا باشد و اگر عدول  
ایشانرا زاولی نه بواسطه مصلحت باشد لازمی آید که  
ایشانرا زاولی بجز اشتباهی نفسانی عدول نموده باشند  
و این توجیه صحیح نباشد پس یکی از این دو امر لازم می آید

یا طعن بر ایشان که حق او را غصب کردند و بر او ظلم نموده  
و یا طعن بر آنحضرت که از روی آید بر ایشان شکایت و ظلم نموده  
از کسی که با و ظلم نموده ملا می مروی گفت قبول ندارم که  
این ای الحدید از احباب ما باشد بلکه او از کرم شیعه  
جناب شیخ فرمود که این قول تو دلالت دارد که مرا اطلاق  
بر احوال رجال بهم رسانیده زیرا این ای الحدید را اعتراض  
مشهور است و معروفست و از مشایخ معتزله و از مشاهیر  
ایشانست و کسی را در معتزل بودن او شک نیست و او را  
نصایف هست که در آنها مذهب خود را حکایت کرده  
و تصریح نموده ملا مروی گفت که نهج البلاغه را بمن  
بنای جناب شیخ در اند نهج البلاغه تحصیل نموده هم  
خطبه را با و نمود او بعد از مطالعه خطبه گفت من از  
مذهب خود و اعتقاد مشایخ ثلاثه منصرف نمیشوم بجز این  
لفظ جناب شیخ فرمودند که بنا برین ترا با حق عناد است



و مکابر و بیغای ملاکنت ترا چه اعتقاد است بفرز الذین  
رازی و اثیر الذین بفری و جا را الله علامه بخشری و سعد  
الذین نقشا زانی و سمر قندی و اصنفائی و غیر ایشان از علما و  
مدرسین اچنانی که تصانیف ایشان عالم گشته و مجاز  
نیست ایشان همه در ضلالت باشند پس اگر دلیل واضح و  
برهان قاطع نداشته باشند بر مذهب خود کی در آن مذهب  
ثابت میمانند و باین سه خلیفه و حقیقت خلافت ایشان  
اعتقاد میداشتند و من اخذ علم از تصانیف ایشان نموده  
و از طریق اعتقاد ایشان بر نیکر و بر زیر اعتقاد او  
بصدق وعدا ایشان و استفاده علم از ایشان نموده  
و چون تواند بود که طریقه و مذهب ایشان را ترک نماید و  
طریق و مذهب کسی را بکیر که او را نپشتا سر و اعتقاد  
و عدالت او نداند و علم او را نبیند از جناب شیخ رضی الله  
تعالی عنه در جواب او فرمودند که پس تو مقلد ایشان و

انجیرا استدلال بدرد من و حال آنکه حضرت شاه الله تعالی  
خلاق خود را تکلیف با استدلال نموده و امر فرمود که طریقه  
و مذهب خود را بر همان بنیاد چنانچه فرموده قاتل کبر  
من قبل هذا او انما یمن علی انکم تصادقون  
و دیگر فرموده که قل انظر و اما ذاق السموات و الارض  
که ما مورید است عدول نموده و بتقلیدی که فاعلش را  
حضرت شاه تعالی مدحت فرموده چنانچه بطریق حکایت  
از کفار فرموده که گفتند انما وجدنا ابا ناعلی امیر و لا ناطق  
انما هم مقتدون  
فرموده ان الذین اتبعوا امیر  
الذین اتبعوا او را و العذاب و تقطعت بهم الاشیاب  
آنکه گویند در پی ایشان و مذهب و طریقه ایشان

چنانچه رزده و این کی جایز است که  
استدلال مامور به را ترک فانی و رجوع کنی بقلید منقول  
عند بعضی قرآن خصوص در مسئله امامت که در اینجا ما  
مخفی است ملاحظه فرمای گشت درین مسئله تقلید جایز  
است زیرا از اصول دین نیست بلکه این مسئله در مرتبه  
از فروع دین است که تقلید در آن جایز است و من تراند  
استدلال در آن نموده بقلید قانع شده امر حجاب شیخ علی  
الله تعالی در جبهه فرمودند که این بر تو جایز نیست اما اولاً  
بواسطه آنکه مسئله امامت از فروع دین نیست بلکه  
اعظم اصول دین و اقوای رکان ایمانست زیرا قایم مقام  
بنوت است در حفظ شریعت و انتظام نظام عالم و بقای  
نوع انسان در معاش و معاد و مسئله بنوت از اصول است  
با اتفاق کلی است همچنین مسئله امامت که قایم مقام است  
بی فرق و امتا ثانیاً بواسطه آنکه اگر مسأله را بر کمر

امامت از فروع دین باشد هیچ نیست بر تو که در آن مسئله  
باشی زیرا در فروع وقتی تقلید جایز است که کسی را اینجا  
ممكن نباشد و اقامت دلیل تواند کرد زیرا تکلیف بغیر مقتضی  
نیست شد اما در وقتی که قدرت بر استدلال باشد جایز  
نیست تقلید در اینجا از اصول و فروع بلکه واجب است  
نظر و استدلال و توانا استدلال عاجز نیست و میتوانی که  
درین مسئله اجتهاد کنی بر تو کی جایز است تقلید و حال آنکه  
بر نو برهان قایم شد که خلافت این سه کس باطلست پس  
واجبست که از ان اعراف بورزی و مذهب دیگر اختیار  
کنی زیرا آنچه بر تو ایراد نموده را این ترا قدرت بر نقض  
و ابطال مستلزمات آن نیست و بر تو تمام شد با وجود این حال  
از تو تقلید مقبول نیست و کسی از آنچه بر تو نموده و هیچ عالمی  
برین نرفته و دیگر آنکه هرگاه مذهب تو بقلید است هیچ  
تقلید این سه را آنچه کرده و تقلید دیگر از آنچه ترک



نموده و حال آنکه در مذهب ما نیز علما و مدد سیر و مفسرین  
هستند که مثل آنها که مذکور ساختی بتوانند بود بلکه در  
آنها اند مثل امام نصیر الدین طوسی که محقق است و غیر  
الذین و مشکک است و همچنین سید مرتضی موسوی نجف  
که در جمیع فنون علمی از همه قوی تر است و شیخ مفید و محمد بن  
محمد بن النعمان نجفی که از کثرت استفاده علما از توفیق  
مآتب گشته و شیخ ابوالفضل باطنی که عالم تفسیر و علو  
دیگر از همه در پیش است و شیخ ابو جعفر طوسی که در نزد  
عامة و خاصه از آفتاب جاست مشهور تر است و شیخ جمال  
الدین بن مطهر حلّی نجفی که مصنفات او در جمیع شهرها  
منتشر شده است و میر سید شریف حسینی آنکه در بلاد  
عجم اوست و جمیع دانشمندان در کنایه جریانی و  
نصیر الدین قاشی و غیر اینها از علای عرب و عجم که تصانیف  
ایشان در همه بلاد منتشر است و ذکر ایشان در همه المله

مذکور است و این علای محققین اند که باطل نموده اند در  
مصنفات خود جمیع ادله که علما ی شهادت مذهب و  
خلافت خلفای خود گفته و همه آن ادله را بر اینها میگوید  
گفته اند و در امامت تصنیفها کرده اند و در آن تصنیفها  
ادله قطعیه ایراد نموده اند بر حقیقت امامت حضرت علی بن  
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رسول الله صلی  
الله علیه و آله بلا فاصله و امامت دیگران را بر این قاطعه  
باطل نموده اند حتی شیخ جمال الدین بن مطهر حلّی که با تصنیف  
کرده و آنرا القین نامیده زیرا در آنجا دو هزار دلیل  
ایراد فرموده هزار دلیل بر حقیقت امامت حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام و هزار دلیل بر بطلان امامت دیگران نیز  
همه را چنین باشد تقلید آنها را که مذکور ساختی ندانند  
که من ذکر نموده چه وجه تواند داشت ملای هر وی ملوف  
شده در جواب هیچ نگفت و بعد از آن جناب شیخ التماس

نموده گفت از برای من احوال خلفای بعد از امیر المؤمنین  
را مذکور ساز و از صفات من هیچ مگو پس جناب شیخ نور الله  
تعالی مضجع مدلس او را مبذول داشتند فرمود که اولاً  
ایراد احوال معویه را انجده تو بگویم لکن تو بگو که معویه  
چند اعتقاد داری مروی گفت مرا اعتقاد بمعویه اینست  
که او خال المؤمنین و یکی از خلفای سلیمان است و جایز  
نیست که او را کفری طعن کند بهیچ حال جناب شیخ در  
جواب او فرمود چون ترا این اعتقاد است بمعویه و حال  
آنکه او با امیر المؤمنین علیه السلام محاربه کرد و مخالفت  
نمود جمیع مسلمانان را در اطاعت امیر المؤمنین علیه السلام  
تا آنکه از طرفین خلق بسیاری کشته شد و حال آنکه  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه  
السلام را مخاطبه داشتند فرمود ای علی حرب کردن با تو  
حرب کردنست با من و سلم تو سلم نیست و این حدیث

با فریقین نقل نموده اند یا انکار این حدیث میتوانی کرد  
مروی گفت مرا انکار این حدیث مقدور نیست جناب  
شیخ فرمودند که هرگاه حدیث را انکار میکنی یا برضو  
حدیث پس معویه با رسول الله صلی الله علیه و آله حرب  
کرده و حاربت رسول الله کافر است با اتفاق کل امت مروی  
گفت حرب بمعویه با امیر المؤمنین مقتضی اجتهاد او بود  
و عمل باجتها دجائز بلکه واجبست پس او را کتایند  
با اینکه با امیر المؤمنین جنگ کند هر چند که درین  
اجتها دخطا کرده باشد و خطای در اجتها دعلامت نداد  
و گاهی بر او نیست جناب شیخ اعلی الله تعالی درجته در  
جواب این قول لا یعنی مروی فرمود که طرف دیگر نیست که  
یک مرتبه ترک میکنی استدلال را در اثبات خلیفه بعد  
رسول الله صلی الله علیه و آله و رجوع بتقلید میکنی و  
میگویی که مسئله امامت از فروعست و در آن تقلید



کافست و دیگر میگوید که جایز است بر معویه که اجتهاد  
کند در حرب کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حق  
او فرموده که حرب تو حرب منست و مع هذا در آنوقت  
او امام و مقتضای طاعه بود باجماع کل جناب شیخ  
از فرسید که نه اینست که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از  
عثمان با اعتقاد شائبه خلافت بود با اتفاق اهل حل و عقد  
هر وی گفت بل چنین است جناب شیخ فرمود آیه  
اینست که معویه در مخالفت امیر المؤمنین خلاف اجماع کرد  
و مخالف اجماع کافر است و بنا برین در وقت چون نتوان  
است که مسئله که اجماع بر آن منعقد شده باشد کسی بر  
خلاف جمع علیه اجتهاد کند و حال آنکه در اصول معتز  
گشته که اجتهاد معارض اجماع تواند شد و هرگاه چنین  
است چون جایز است بر معویه اجتهادی که مؤذی نباشد  
شود و مخالفش و شورش در میان امت محمد صلی الله علیه و آله

و قتل و غارت کنند یکی را و مثل عثمانی که رسول الله  
صلی الله علیه و آله در حق او گفته که غارت جلد میان دین و دین  
منست و او را میکشند لشکر بغی در آن میان کشته شود و  
حال آنکه این حدیث در حق عثمان و شقی علیه کل امتست  
حتی چون او کشته شد اهل شام گفتند که بنص رسول الله  
صلی الله علیه و آله ما اهل بغییم زیر اعدا در اما کشیم و  
معویه ازین قول اهل شام مضطرب شد در جواب گفت  
از دایه حیل تا حق را بپوشاند که کسی او را کشته که او را  
بجناحت آورد و باین حیل معویه اهل شام را اعتقاد این شد  
که لشکر بغی عراقیاند و چون ازین خبر با بن عباس رسید  
گفت حضرتنا الله تعالی معویه را بکشد ازین قولش پشیمان  
برین قول او رسول الله صلی الله علیه و آله حزمه و ابو عبیده  
و سایر یهودای بدر و احد را کشته زیرا او ایشان را بجنایت  
کفار برده و مع هذا بر معویه چون جایز باشد که امیر المؤمنین

علیه السلام را بر سر سب کند و این ستم بر نماند تا زمان  
عمر بن عبدالعزیز و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرموده کسی که سب کند علی را مرا سب کرده است و کسی  
که مرا سب کند سب کرده است حضرت الله تعالی را آبا  
جایز است که بمعویه که اجتهاد کند در سب کسی که حضرت  
الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله مباح او باشند  
و او را تنزیه نموده باشند از خطا و تقصیل داده باشند  
او را بر همه و اساس و بنای اسلام بشیر او باشند و نظایر  
است بتدبیر او و احکام شریعت معلوم او باشند و رسول  
الله صلی الله علیه و آله در حق او گفته باشد که علی با حق  
و حق با علیست و حق با علی دو مرتبه بزرگتر است که او را  
باشد و این حدیث متفق علیه است و کسی انکار نکرده است  
و ظن من این بود که مثل تو عالمی که اطلاع باین احوال داشته  
باشد بمعویه و کفر او شک داشته باشد و بعد از این

تقصا زان چون برین احوال مطلع شد بتری جست از معویه  
و او را سب کرد و سب او بمعویه را مشهور شد در خراسان  
و چون چنین است توقف نمود در سب او چه صورت تواند داشت  
**و** جناب شیخ فرمود که درباره بزرگتر اچه اعتقاد  
است ملاک گفت مرا شک نیست در وجوب لعن او و میگویم  
که هر یک مسلمانان واجبست که از وی بیزاری بخوبند  
بواسطه اینکه امام حسین را کشت جناب شیخ فرمودند  
که همین نیز اکتفا ننمود بلکه قتل عام را ضرر کرد و بر کعبه  
مقطعه تحقیق نیست و کعبه را خراب کرد ملائی گفت مرا  
از این جهت نیز شک در لعن او نیست جناب شیخ فرمودند  
که نه سبب خلافت او پدرش شد ملاک گفت بل چنین است  
جناب شیخ فرمود که پس در معاصی و منوفا و پدرش  
دخیل باشد بلکه پدر و پسر نظیر یکدیگرند زیرا پدر و پسر  
بن علی علیهما السلام را سب و مسخر ساخت و پسر حسین بن علی



عليهما السلام را گشت ملائی مروی در باره ستم حسین  
علی علیهما السلام تعجب نموده جناب شیخ فرمودند که این  
قصه را جمیع اهل سیر و محدثین نقل کرده اند و ثابت است  
و کسی را درین شک نیست ملائی مروی چون دانست  
که قصه ستم امام حسن علیه السلام تحقق دارد از معویه  
نیز مری شد جناب شیخ فرمودند که سبب خلافت معویه  
ند عثمان شد زیرا عثمان او را ولی شام کرد و او را در اینجا  
نمکنید ادنا بخدی که طغیان نموده آنچه شنیدی از و نقل  
پس آنچه کرد انصاد و متکنا سلام و قتل سلیمان با  
عثمان در آنها شریک و سهم خواهد بود زیرا که کسی را که  
فق بلکه کفرش بر او ظاهر بود و ولی شام نموده نمکیش  
داد تا آنکه سرزد از و آنچه سرزد بلکه میگوید که سبب  
قتل حسین بن علی علیهما السلام عمر بن الخطاب شد مروی  
گفت بچند دلیل سبب قتل حسین عمر شد جناب شیخ فرمودند

که دلیل این قول واضح است زیرا اگر خلافت را بشود  
نمی انداخت و عبد الرحمن بن عوف را در آن صاحب رای  
نمی ساخت و این بدعت را بهم میرسانید خلافت عثمان  
نمیرسید و است عثمان را عدلی می دانستند و  
خالد بن ولید عثمان در فضل و شرف و علم و همد و حماد و  
سبقت در ایوان و سایر مراتب با آنحضرت طرف نسبت  
نمی توانست بود اما چون عمر ثوری را بدعت کرد و گفت  
هر کس که خلافت کند آنطرف را که عبد الرحمن است او را  
بکشید خلافت عثمان رسید و آنچه نمییابست که بشود  
روداد پس ثوری عمر سبب خلافت عثمان و عثمان  
خلافت معویه و معویه سبب خلافت یزید شد و یزید  
امام حسین علیه السلام را گشت و انصاد را قتل عام کرد  
و کعبه معطر را ستم ساخت پس ثابت شد که سبب  
قتل حسین علیه السلام عمر شد جناب شیخ بعد از ایراد

این مراتب هروی گفت که مرا بر صدق اینکه عمر سبب  
قبل حسین بن علی علیهما السلام شد حکایت هست هروی  
گفت که راست آن حکایت جناب شیخ فرمودند که چون  
یزید علیه لعنة الله و العذاب الشدید حضرت امام حسین  
علیه السلام را شریعت شهادت چنانکه عبدالله بن عمر بن کثر  
این فعل ناشایست نوشته با و نوشت که عظیمی کاری  
کردی و در اسلام طرفه امری احداث نمودی و مصیبت را  
بر اهل اسلام بسیار کردی یزید علیه لعنة الله و العذاب  
الشدید در جواب با و نوشت که ای اخوی ما خود را در  
خانه آراسته و فرزند پسر آراسته یا فیم بر سر آن با عدو قتال  
نمود بر و عدو را کشتیم پس اگر این خانه آراسته و فرزند  
پسر آراسته حق ما است و عدو را در آن حق نبود پس ما  
بواسطه حق خود چون با دشمن مقاتله نمودیم بر و اول  
کشتیم ما را گاهی نیست و اگر آن حق از عدوی ما بود

و ما را در آن حق نبود اول کسی که این حق را از صاحبش بکشد  
و این سنت را گذاشت پدر تو بود پس عبدالله بن عمر ساکت  
شده هیچ در جواب یزید نتوانست که بگوید و مردم نیز غلام  
یزید را تصدیق نمودند هروی گفت این ظلمی بود از یزید  
لعنة الله و عمر امر با این ظلم نکرد و این را نمیدانست که کثر  
کار با یحیی خواهد رسید و یزید خلیفه خواهد شد و اگر  
آن هم میدانست چه میدانست که از چنینها سر خواهد  
زد پس عمر را در اینها چه گناه باشد جناب شیخ رضی الله عنه  
در جواب فرمودند که معلوم نیست اینکه سبب  
سیاست هروی گفت ولی چنین است اما عمر سبب تا امر  
این قایم نبود بلکه جزء سبب بود جناب شیخ فرمودند الله  
لله که اعتراف نمودی که عمر جزء سبب این وقایع بود  
و جزء سبب سیاست نیز تا اثر سبب بر آن میسر  
نیست هروی اینرا نیز اعتراف نموده ازین ساکت شد و گفت



یضاب شیخ که از برای من مقدی از احوال خلفای بنی عباس  
و انقل و میای جناب شیخ فرمود که بحث از نشان فرست  
خلفای ننگه اصل اند و خلافت بنی عباس سینه و غیر هم فرع خلا  
آن سده است و بحث از فرع فایده ندارد بلکه فایده در بحث اصل  
است و با وجود این چون خاطر تو میخواهد اسوال و ایشا را نیز  
از برای نویسان بکنم الحال بگویم که در باب سبای امام که در  
شهر مدیونست و اسم مبارک او علی بن موسی الزهناست مرا  
چه اعتقاد است هر وی گفت اعتقاد من در باب او اینست  
که او ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله است و واجبست  
تو در تمام و بر جمیع اهل اسلام و اواز اهل الله است و حضرت  
الله تعالی او را برگزیده است و در علم و عمل انجم  
خلق متنازست و در زهد و فضل و شرف کسی با او نمیرسد  
جناب شیخ فرمودند که در باب پدر او موسی بن جعفر چه  
اعتقاد دارم هر وی گفت همان اعتقاد است که به پدر او

دارم و او هم در این جناب شیخ فرمودند بنا بر این اعتقاد است که  
با ایشان داری چه میگوی در باب خلیفه که پدر رحبر  
کرد و در رحبر او را سم داد و کشت و خلیفه که پدر را نیز  
زهر داد و کشت بعد از آنکه اعتراف بفضل و استحقاق  
خلافت او نموده او را ولی عهد نمود هر وی گفت کجاست  
آن خلیفه که میگوی که پدر و پسر را کشت جناب شیخ  
فرمودند اما پدر را مروان الرشید رحبر نمود در خانه سینه  
بن شاهک مدتی مدیدی و در رحبر او را سوره داد و کشت  
و اینکه میگوی ثابت شده باخبار صحیح و مامون که پسر  
مروان بود پسر را که علی بن موسی باشد سمیور کرد ایند کشت  
و این شهرور است و در نزد علما ثابت و مبین است و کسی  
را در ان شك نیست هر وی گفت بنای من شاهدی از  
کتب علما جناب شیخ فرمودند که از علای ما یا از علای شما  
هر وی گفت از هر دو جناب شیخ فرمودند که از علای ما

بسیار است از جمله شیخ مفید در کتاب ارشاد و ابن بابویه  
در کتاب اخبار الرضا و اردبیل در کتاب کشف الغم و غیر اینها  
بیان فرموده اند اتفاقا در خانه سید محسن کتاب عیون اخبار  
الرضا بود و آنرا حاضر ساختند و جناب شیخ زحرا الله قصه  
مروین الرشید و امام موسی را با و نمود و کارهای دیگر که  
کرده بود از قتل بنی هاشم و ایشانرا متفرق ساختن در کل  
بلاد و بعضی را حبس نمودن تا تحسین کردند و غیر اینها آنچه در  
صادر گشته بود با و نمود و چون مروی برای آنها مطلع شد  
بر مروین لعن نموده از وزیراری نمود جناب سید محسن  
کتاب دیگر هم داشت که تصنیف علای ایشان بود و صفی  
شافعی مذهب بوده و آنرا کتاب العاقبه گشتی آنرا نیز  
حاضر ساخت و جناب شیخ از آن کتاب احوال خلفای بنی  
عباسند را کشوده با و نمود آنچه بیان نموده بود از احوال  
ایشان از صفی و بخور و در ایشان در حالت مسقی و غیر

ذک آن مروی چون از آن کتاب بر احوال ذبیر ایشان مطلع  
گردید گفت خدا یا ترا شاهد میگردد که من هر یک کثیر از خلفا  
بنی امیه و بنی عباسند و بتوانید نزدیک شدن دارم و بسبب  
دوری جستن از ایشان و چون مروی از خلفای بنی امیه و  
عباسند نیز نمود جناب شیخ رضی الله تعالی عنه از آن کتاب  
که بکتاب العاقبه منسوب بود و مصنفش شافعی بود حدیث ظریف  
جسته با و نمود و آن حدیث این بود که آن مصنف بسند خود  
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده  
که آنحضرت روزی در میان جمعی از اصحاب خود نشست  
بود فرمود **أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَخْلُسُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِلْخَيْرِ**  
**مَعَ الثَّقَلَيْنِ** یعنی من اول آن که در برابر حضرت شاه تعالی در روز  
قیامت نشسته با آن سه کس خصوصت خواهم کرد و چون  
مروی این حدیث را بدجناب شیخ با و گفت که این حدیث  
بر تو چیست زیرا این مرد که این حدیث را روایت نموده



از علمای شاست مروی در جواب شیخ گفت که صاحب  
کتاب این سه کس را بغیر آن سه که شما میگویید حمل نموده زیرا  
او کس را عتبه و شیبه و ولید بن عتبہ حمل نموده که در روزی که  
بر آنحضرت و حمزه و عبیده بفرود نموده با ایشان قال کردند  
جناب شیخ اعلی الله درجته فرمودند که این حمل بسیار بد  
است بدو وجه یکی آنکه شکوه عتبه و شیبه و ولید  
مخصوص آنحضرت نیست بلکه حمزه و عبیده هم در آن شکوه  
شریکند و آنحضرت شکوه و خصوصیت را مخصوص خود  
کرده اند و فرمود انا اول من یجلس بین یدی الله الخ با آنکه  
شکایت عتبه و شیبه و ولید در روز قیامت بی صورت  
زیر آنحضرت و حمزه ایشان را گفتند و از کسی که او را گفته  
باشد شکایت چه صورت تواند داشت شکایت و خصوص  
با کسی باشد که با آنحضرت ظلم کرده باشد و آن نیست مگر  
این سه کس که حق او را غصب نمودند و او را بجا آورده اند

و از عتبه که حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و  
آله از جهت حضرت قشقر فرموده بود ندکیا بندند جناب  
شیخ رضی الله تعالی عنه چون توجیه صاحب کتاب لافقه  
را تزییف فرمود و ظاهر کرد این که مراد آنحضرت صلوات  
الله علیه از آن کس ابو بکر و عمر و عثمان است مرتبه دیگر  
بنامی مروی خطاب نموده فرموده که چه میگوی در  
حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که حضرت  
امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطاب نموده فرمود که  
ای ابو الحسن زود باشد که امت من متفرق شوند بجهناد  
و سه فرقه یان فرقه ناجی است و باقی را قتل خواهند بود  
بنامی مروی گفت این حدیث صحیح است و در بخشش شکی  
نیست جناب شیخ فرمودند که فرقه ناجیه میخوانند که غیر  
اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله باشد که حضرت  
الله تعالی در کتاب محکم خود شهادت داده بطله ایشان

اندر چنانچه فرمود و اما خبر بد آنست که از ایشان  
آفل البيت و يطير كقطير  
شده بر حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با اتفاق  
کلیه ائمه و آنوقت که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را پوشانید  
بکای خود و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فادبهم  
الرحمن و طهرهم تطهیرا  
و امر فرمود حضرت شاه  
تعالی بن خود را که ایشان را در دعا اختیار کند و قصد  
مباهله چنانچه فرمود قل قاتلوا نذیع ابناء نوا و ابناء ک  
الخ  
و چون آنحضرت بمباهله بیرون رفت بیرون بنزد با خود  
پیغمبر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با اتفاق کل و بعد  
از آن دانسته شد که مراد از ایشان بود ندیده غیر ایشان

در حق ایشان

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مثل اهل بیتی کمثل  
سفینه نوح من ركبها نجي و من خالف عنها غرق و هلك  
پس بگویند که کدام طایفه اولی اند باقتدای  
و اتباع آیا ایشان که اهل بیت نبی الله اند و آنان که ایشان  
ایشان و اقتدا با ایشان نموده اند و از بی قول و افعال ایشان  
رفته اند یا آنان که از ایشان مخوف گردیده و از نظر بقده ایشان  
کائن گردیده اند و اقتدا نموده اند بکسی که حضرت شاه تعالی  
نص بطهارت او نموده و مردم را امر با اتباع نموده و بنی خود  
را امر با استغاثت ایشان در دعا فرموده بلکه من بکوی بر طر  
جز و یقین که اولی با اتباع مذهب امامین است بحد و وجه  
اولی آنکه ایشان را خد مذهب خود از آنکه نموده اند که اعتقاد  
بصفت و فضل و علم و زهد ایشان دارند و کجاها در فضیلت  
و مناقب ایشان نوشته اند حتی علما نیز در تعداد فضایل

سوره



و مناقب ایشان تصانیف اند مثل کتاب مناقب و کتاب  
غایة التوکل و مناقب الازهر که این معانی نوشته و کتاب  
ابوبکر بن محمد بن مؤمن شیرازی که استخراج نموده از دوازده  
تفسیر و کتاب موفق بن احمد مکی و کتاب کشف الغمّه و غیر اینها  
و هرگاه خصم نیز در مدح ائمه ایشان شریک باشند کسی از  
مخالفین طعن در ایشان نکرده باشد پس البتّه و الاضرب  
ایشان با شیع اولی و اخراج خواهند بود از آنکه خصم در  
مدح او شریک نیست بلکه خصم را طعنها در ایشان هست  
و مثالب شیعیه با ایشان نسبت داده اند و اعمال فیه که  
مجموع امت در نقل آنها متفق اند و آنرا که ایشان را اما خود  
میدانند نیز نقل نموده اند با ایشان ثابت مینماید پس هر عاقل  
میداند که کج کل امت در مدح و تعظیم او متفق باشند حق  
با اعتدال از کسی ندانند حق درین زمان هم مخالف و مؤلف  
از بلاد بعیده از جهت زیارت مسافتها طریقی مینمایند تا بفرون

زیارت ایشان خود را قایض کرده اند پس این تعظیمی که از ایشان  
در دلهاست حجت قاطعه برینکه ایشان را در نزد حضرت  
الله تعالی شان عظیم است و برینکه ایشان را امامانی که  
حضرت الله تعالی واجب کرد این حق ایشان را بر خلق و  
ایشانند حجتهای حضرت الله تعالی بر خلقت وجه دوم آنکه  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت گشته که آنحضرت واجب  
کرده اند بر امت خود اتباع اهل بیت و ملوک آنان را ایشان را  
و افتد با ایشان نمودن را در روایات بسیار که طریقی در نقل  
آنها متفق اند و ما را در این مقام نقل روایات منقول در طریق  
امامت حاجت نیست از جهت شهرت آنها در نزد عامرو  
خاص اما آنچه جمهور روایت نموده اند بسیار است لکن ما  
بعضی از آنها را در اینجا ابرار مینماییم بکار از جمله آنکه در  
جمع بین صحاح شده مذکور است که رسول الله صلی الله علیه  
و آله فرمود **رَحِمَ اللَّهُ عَلَيَا اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا**  
**يَكُنْ** **وَأَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا يَكُنْ**

جمع

السیرة العجائب  
السیرة العجائب  
السیرة العجائب

دا از معنی رحمت خدا بر علی باد الهی حق را دایم کرد آن با علی بنی  
که او دایم باشد روایت نمود احمد بن موسی بن مرویه  
از چند طریق که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که الحق مع  
علی و علی مع الحق کن یقترقا حق بر علی الخوص یعنی حق با علی  
و علی با حق است و از هم جدا نمیشوند آنکه وارد شوند در  
حوض در مسند احمد بن حنبل از جابر روایت کرد که رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی من تو خلق کرده شد  
از لب درخت من از اصل آن درخت و تو فرع آنی و حسن و حسین  
شاخهای آن درختند پس کسی که بشاخی از آن شاخها در او برود  
حضرتش الله تعالی او را بهشت داخل میکرد اند در  
مسند از سعد روایت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
که من در میان شما گذاشتم چیزی که اگر بآن متشک شود بگناه  
تمیشود یعنی هر کس یکی کتاب خدا که آن در میانست کشیده از آسمان  
تا زمین و یکی عزت من که اهل بیت مسند و البته این دو از

هم جدا میشوند تا وقتی که در نزد حوض من رسند و در صبح مسلم در  
دو موضع از دیدن آن رقم روایت کرد که او گفت در میان من  
و منینه رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن  
خطبه فرمود ای مردم نزد یکست که باید بین رسول رب  
من و من و او را اجابت کنید پس در میان شما یک نفر مرد و قتل  
اول آن دو قتل کتاب خدای تعالی است و دوم آن اهل بیت  
مسند و سفارش من اینست که شما را در اهل بیت من **جا الله**  
غلام زختری با سند خود روایت نموده که رسول الله صلی  
الله علیه و آله فرمود که فاطمه خوشحال دل مست و دوپس  
او بیوس دل مند و شوهر او نور چشم منست و امامان از اولاد  
او امنای دین هستند و ایمان ناند کشیده میان خدای من و خلق  
او پس هر کس که چنگ در زند را ایشان بجات میابد و کسی که  
از ایشان در کند باطل میکند قلبی در تفسیر خود  
با سنده معتدده روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله



آله فرمود که ای مردم تحقیق که من در میان شما کلامی داشتم و شنید  
را که دو خلیفه اندا کردست بنیدایند و هر اینه گمراه نشوید  
هر که یکی کتاب خدای که آن دیباخت کشیده شده میان شما  
و زمین و دیگری عزت و اهل بیت من و این دو هر که از هم  
جدا شوند تا وقتی که بنی وارد شوند در نزد حق و وحیدی  
و در جمع بین الصحیحین از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت  
نموده که فرمود من در میان شما سیکه را مرد و تقاریر یکی کتاب  
خداست که در آن هدایت و نور است و دیگری اهل بیتند  
در مسند احمد بن حنبل از رسول الله صلی الله علیه  
و آله مرویت که فرمود بنور ما ان اهل آسمانند و هر که از  
بنور بر طرف شود اهل آسمان بر طرف میشود و اهل بیت من  
اسمان اهل زمین اند پس هر که که اهل بیت من بر طرف شوند  
اهل زمین بر طرف میشوند و همچنین موفقی بن احمد مکی این حدیث  
را روایت نموده و در صحیح بخاری در دو موضع بطریق اولی

جابر بن عبد الله مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
کار مردم در گذر است ما ای که دوازده خلیفه بر ایشان  
والی شوند و کما آفریش باشند و روایت دیگر وارد شده  
که فرمود همیشه اسلام بر من است از دوازده خلیفه و کل اینها  
از فریش باشند و در صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه و آله  
مرویت که فرمود پیوسته دین اسلام بر اوست تا قیامت  
قائم شود و بر مسلمانان والی باشند و دوازده خلیفه که هم  
ایشان از فریش باشند و در صحیح ابی داود و در جمع بین الصحیحین  
و در تفسیر مهدی مسطور است که چون سان از هاجر کرام  
کرد و وحی کرد حضرت الله تعالی بابر هیر علیه السلام که ببر  
اسعیل را با ما در شود رجای که انجا را بیت قائم میماند  
یعنی مکه و من ذریه او را منتشر خواهم کرد ایند و ایشان را  
سلطه میسازم بر کسی که بین کافر شود و ایشان بنی عظمی  
ظاهر میکرد انم و ان سر و فرمود است که او گفت جوابی

از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله چند خلیفه  
فرمود که بعد از او خواهند بود ابن مسعود بجا آن گفت که تو که  
سعی و این سؤال را نالجا کنی از من نکرده است و چون تو بپرسیدی  
میگویم هر تو که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که  
بعد از او دوازده خلیفه خواهند بود ساری عدد نقیص است  
اسرائیل و انبیا بابت دوازده سال و چهار ماه و چهار روز  
همه اشیان نایم کلام طولانی میشود و وقت و ساعت آن ندارد  
و این احادیث دلالت دارند بر امر با اقتدا کردن امت با اهل  
بیت و بر وجوب اتباع ایشان و بر تمسک بطریق ایشان نمودن  
و ایشانند دوازده خلیفه از ذریه رسول الله صلی الله علیه  
و آله و در امت هیچ فرقه خلافت را حصر ننموده بدو از دوازده خلیفه  
سوائی امامیه که قائلند با امامت دوازده امام که مشهورند  
در فضل و زهد و علم و تقوا در نزد کل امت پس واجبست  
اقتدا با ایشان نمودن بطریق ایشان سالک شدن پس از آنها

که که کمتر ظاهر میگردد که مذهب امامیه واجب الاتباعست  
و وجه سیر آنکه بهترین مقالات و نیکوترین اعتقاداتند  
اصول و فروع آنست که مذهب امامیه بران استوار دارد  
و این هر کسی که اطلاع بر اصول و فروع مذاهب داشته  
باشد و او را شبهه و تقلید مانع نباشد ظاهر است حکم  
میناید که مذهب امامیه بهترین مذاهیست که امت اختیار  
نموده اند و ایشان لایق ترند با اقتدا و ایشانند مصداق قول  
حضرت الله تعالی که فرموده الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ  
أَحْسَنَهُ  
و این آیه در تفسیر اینست  
زیرا در اصول تنزیه و تعظیم حضرت الله تعالی و تعظیم انبیا  
و امامان بنحوی مینمایند که در اصول غیر ایشان نیست زیرا  
ایشان تنزیه مینمایند حضرت الله تعالی را از تشبیه و تنزیه  
و اغا و طول و معانی قدیمه و افعال و مخلوقات افعال عباد و  
رضا بکفر و منق و نسبت قباخ و دبیح بودن افعال او بی



غرض میگوید حضرتش بنده کار تکلیف بها لایطاق نمیکند  
و معتقدند در انبیا که ایشان از صغایر و بکایر و اخطا  
و زلل و دنیا را از اول عمر تا آخر معصومند و اعتقاد دارند  
که امامان معصومند اخطا و عصیان و میگویند که اما  
باید علم و افضل باشد از رعیت و نسبش باید که اشرف  
انجیع باشد و در مذاهب اهل سنت هم اینها را اختلاف است  
اینها اثبات مینمایند چنانچه تشبیه و تقاد و حلول و جوش  
جسمیت و رؤیت و معانی زایده را بر حضرت الله  
تعالی تجویز مینمایند و میگویند فاعل نیست در وجود مکر  
خدای تعالی و همه معاصی و قبایح و شرور خلق نمودن اوست  
و موافق اراده اوست و بنده کان مجبورند در فعل و اورا نظیر  
بکفر و عصیان و دنیا بخیر مینمایند از برای پیغمبر خود اموی  
که دلالت بر دینیت و خست میکند روایت مینمایند مثل  
اینکه روایت میکند که آنحضرت نماز ظهر را در رکعت کرد

و بعضی از اصحاب حضرتش را بر آن اخبار نمودند و مثل اینکه  
روایت نموده اند که حضرتش داخل محراب شد جنب با مردم  
نماز کرد و دستاوع لب نمود و غنا شنید و ایستاد و بول کرد  
و غیر اینها چیزهای که از ادب و صدورش قبیح است و میگویند  
که برخلافی که واجب اطاعت اند خطا و عصیان و  
بکایر جایز است و میگویند که لازم نیست عالم بودن امامان  
بما یحتاج امت و جایز است رفوی رجوع بر عتبت کنند  
و از ایشان استغافه نمایند و لازم نیست که امام افضل  
و نسبش اشرف از رعیت باشد و در اسلام لازم نیست که  
امام مرتبه اعلی داشته باشد اما در فروع امام میت بخیر  
قباس و سخنان و عمل برای مینمایند و در قنای مضطر  
مینمایند و در مسایل اختلاف ندارند و تکفیر یکدیگر  
نمیکند و افتدای بهم را حرام نمیدانند بواسطه آنکه اخذ  
قنای و احکام خود را از آنکه ذر ذره رسول الله صلی الله





نمودن با ایشان و واجب کرد اینده بر کل امت که پیروی ایشان  
 کنند و ما از اینها حزم میدانیم که فرقه ناجیه ایشان و پیرو  
 ایشانند و فرقه ما لکه آنانند که از ایشان انحراف و ورزید  
 افتاد بعیر ایشان کرده اند چنانچه حدیث مشهور مشفق علیه  
 نیز مؤید اینست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود **مَنْ**  
**أَهْلَيْتَ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ فِيهِ** است که هر که در آن سوار شد  
 بجات یافت و کسی که از آن خلفت و ورزید غرق کرد بدو مثل  
 اینها در آیات و احادیث بسیار است که دلالت دارد بر این  
 که پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله و آل جاد و طریق  
 بخاتم و هدایت است و چون غرض جناب شیخ با اینجا رسید ملامت  
 مروی بنا بر قول مشهور که **مَنْ رَوَى عَنْهُ** در سنن و  
 بنا بر قول مشهور دیگر که **تَرَبَّيْتُ** نا اهل را چون کردگان  
 در کتب است در جواب حضرت شیخ گفت اینها را که ذکر  
 کردی و گفتی که دلالت دارد بر وجوب اتباع اهل بیت

و فرقه امامیه فرقه ناجیه اند تلبیس بر سامع است بجهل های  
 واحد و اهل سنت هم از جهت مذهب و امامان خود مدحها  
 دارند مثل آنچه تو گفتی بلکه زیاد تر از آن و مذمت مذاهب  
 غیر را میکنند با قبح و جوی و حضرت الله تعالی فرموده **كُلُّ**  
**شَيْءٍ بِمَا لَكَ بِهِ قُرْبَانٌ** **وَأَنْصَافُ** اینست که مشغول مدح و ذم فتنه  
 زیرا بآب مدح و ذم بایست و اسع و کلام بسبب آن  
 از طرفین طول هم میرساند جناب شیخ چون از این قول را  
 شنید با از جهت تنگی وقت یا از برای مصلحت گفت راست  
 سبکویی و با انصاف نگوئی نویدی لکن چه سبکویی در آن لحاظ  
 که دلالت دارد بر حصر خلفا بدو ازده و در کتب معتبره  
 شما مسطور است و من از برای خود را اینجا ایراد نموده آبا  
 ند اینست که دلالت دارد بر سخت مذهب امامیه دارد  
 که ایشان تخصیص داده اند امامان خود را بدو ازده از

ذنبت رسول الله صلى الله عليه وآله و هميكان از فرق ساهيه  
 چنين نيستند ملاهروى كه شتر از احاديث معارض دارند  
 بشل و نگاه افزايش جناب شيخ در جواب فرمودند كه اين  
 احاديث باين اعتبار كه از طريق نقل آفا مشفق اند و بجا  
 طرفين كه اينها را نقل نموده اند از حيثيت و فور و كثر بخند  
 توان ميرسند و رزق است پس واجبست كه باينها عمل  
 نموده معارض آنها را كه بكم طرفي نقل نموده اند ترك  
 نمايند زيرا حديث شفق عليه معارض نميشود بخديشي كه متوجه  
 عليه نباشد و خصم منفرده باشد در نقل آن و غافل بايد كه  
 طريق احتياط را منظور دارد و حديث مشفق عليه را بگيرد  
 و حديث مخصوص باو مختلف فيد و اطرح تا بدو مع مذهب با  
 ديگر هم در ايم بر حقيقت مذهب شيعه اماميه و جلال  
 مذهب غير ايشان و اين چيز نيست كه اگر ديده اند و در  
 بخديست كه انكار آن توان نمود ملاهروى كه گفت كه است

آن جناب شيخ فرمودند كه در مشهد حسين عليه السلام  
 السلام در هر ميقاتي جمع كثير از بلاد دور و نزديك از جهت  
 زيارت آن حضرت صلوات الله عليه حاضر ميشوند مخصوص  
 در شب اول رجب كه اماميه و اهل سنت در آن مشهود  
 حاضر ميشوند و جمعي ديگر كه بعلت كورى و برص و جذام و كفا  
 و آنان كه زمين بگير شده اند حاضر ميشوند پس هر يك از اين جماعت  
 كه جعل ميكنون گرفتارند اگر از مذهب اهل سنت بتري بخند  
 از دوى اخلاص از ان علت شفائي يابند و كمي كه از ان مذهب  
 بتري نكند در ان علت باقي بماند و شفائي يابد و در هر حال  
 از اين جهت خلق بسياري را اهل سنت بذهب اماميه در آورند  
 چون اين فرسوخ و بيستد بايستد و بدو بغير اينكه مذهب اماميه  
 بر صواب و مذهب اهل سنت باطل باشد و بر مكر و واجب  
 باشد كه از مذهب خود بتري نموده بذهب اماميه داخل  
 شود ملاهروى كه گفت كمي در اينجا هست كه اين جمعي را



دیده باشد سید محسن گفت که متواتر و ثابت و آفاقی که  
بآن شهید سیده اندمه نقل نمایند و کسی انکار نکند  
و خصوص جماعتی که در اینجا حاضر بوده اند و خود مشاهده  
نموده اند و اهل صالح و دین بودند بین این و همچنین را نقل  
نمودند ملای مروی گفت این بخت واضح و برهان قاطع است  
جناب شیخ اعلی الله درجته در رساله فرموده که چون  
تغیر یا بیچاره سید مؤذن از آن جمعه گفت و مجلس طری شد  
و همه از برای نماز برخاستیم و یک بعد از آن میان من و  
ملائی مروی اجتماع روی نمود لکن سید محسن بعد از چند  
روز باز بر خورده او را متردد یافتند در مذهب و گفته که  
اراده من آنست که بشهد حسین علیه السلام بروم و  
انچه شما نقل نمودید اگر بر من ظاهر شود از مذهب اهل  
سنت نیز از خواهم شد و مذهب شیعه اثنی عشریه داخل  
خواهم شد و بعد از آن حال او چیزی معلوم یافتند که چه

بر سر آمده و در خانه جناب شیخ رفیع الله درجته فرموده  
که اینست انچه میان من و فاضل مروی از مناظر است  
داد و الحمد لله بر ظهور حق و کتمان باطل و استغفر الله از  
زیاده و نقصان و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی  
سیدنا محمد و آله الطاهیرین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا  
و گفته که فراغ از تعلیق رساله حاصل شد در جمیع جمعه  
بیت و یکم شوال سنه هفتمصد و سی و نه از هجرت بوفیه

### صلی الله علیه و آله فصل پنجم و هشتم

در ذکر مناظره مامون عباسی با جمل کر از فضلاء اهل  
سنت و آن چنین است که مامون امر با حضار جماعتی از  
اهل سنت که عدد ایشان بیست و نه رسیدند و چون حاضر  
شدند مامون اولاً با ایشان مهربانی و الفت نمود تا مطمئن  
شوند و دهمست از ایشان را بلبل شود و چون اطینانی نشانها  
حاصل کرد بدو امر کردند مامون با ایشان خطاب نمود که

میخواهر شما را میانه خود و حضرت الله تعالی حجت سازد از  
حضرت الله تعالی برسد و جلالت قدم و پادشاهی مرا  
منظور مدارد و حق را حق و باطل را باطل بداند و خود را  
از آتش و وزخ نگاه دارد و خود را مستحق قرب حضرت الله  
تعالی کرد ایند بجهت متابعت حق یا من مناظر کند و رنج  
معتقد شماست و اوست میسر سید و باید که مرا اعتقاد اینست  
که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله  
و آله بلا فاصله خلیفه بر حق است اگر من درین اعتقاد بجهت  
مرا تصدیق نماید و اگر بخطا باشم مرا آگاه کرد ایند و من  
اعتقاد مرا بدلیل و حجت بر کرد ایند و بطریق جواب دلالت  
کند حال اختیار را شماست میخواهید اول نما تکلم نماید و اگر  
میخواهید من اول تکلم نمایم آنجا است گفتد بلکه ما اول تکلم  
مینماییم و از حضرت شما را میگویم ما مون گفت بسیار خوب است  
لکن در میان خود یکی را که همه قبول داشته باشند و اذعان

فضل او نموده باشند اتفاق کنند که با من مناظر نماید و  
اگر رنجیده او بگوید در پیش یکی از شما حرفی ندانم بران باشد  
بگوید و اگر حرفی بگوید که خلی در آن باشد یکی از شما آن خطا  
را نداند که کند پس یکی از شما است که با عترت همه ارکان پیش  
بر سر احتیاج آمده گفت مرا اعتقاد اینست که خلیفه بر حق  
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابو بکر است زیرا روایتی  
که حجت آن تواند شد از رسول الله صلی الله علیه و آله کرد گفتد  
و آن اینست که آنحضرت فرمود لَقَدْ عَلِمْتُ بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي  
أَبُو بَكْرٍ وَغَيْرُهُمْ مِنْ مَرَكَاةٍ یعنی صلی الله علیه و آله امر یافتد  
با ایشان کرده باشند سیدان بر بقیه که حضرت نشان را یافتد اینها  
مگر بهترین خلق و مکره ایشان بهترین جمیع خلق باشند باید  
ایشان خلیفه باشند و خلافت ایشان موافق حق باشد و غیر  
تواند بود که خلیفه باشد با وجود ایشان ما مون در جواب  
گفت روایات که از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست



بسیار است و از مدح ال بیرون نیست یا آنست که هه آن  
روایات حق است یا همه باطلست یا بعضی حق و بعضی باطل  
تواند بود که هه آن روایات حق باشند زیرا این حق بودن هه بطلان  
همه لازم می آید بجهت آنکه بعضی از آن روایات نقیض بعضی دیگر  
پس هرگاه نقیض حق تواند بود باطل نیز تواند بود و از جهت  
بطلان جمیع روایات بطلان دین و اندک اثر شریعت غرض  
لازم می آید و این باید بدهد باطلست پس مانند که بعضی از آن  
روایات حق و بعضی باطل باشد بخلاف و هرگاه چیزی باشد  
پس روایتی را که مدعی دلیل دعوی خود کرد اندک آن  
روایت نقیض داشته باشد باید که آن مستدل دلیل  
دیگر بر صحت آن روایتش ایراد نماید تا آن روایتی که نقیض  
آنست توان طرح نمود و باین روایت متشکک شد و چون چیزی  
است میگویند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
حکیم از جمیع حکما و اولی از جمیع خلق است صدق و راستی

کتمان رود و تراست از جمیع مردم در احوال نمودن با اتفاق  
کل و چون چنین است میگویند که این دو مردم خالی از آن نیست  
که در جمیع جهات متفق اند با جمیع مختلفند یا در بعضی متفق  
و در بعضی دیگر مختلفند و اگر در هر جهات متفق باشند لازم  
می آید که ایشان در عدد و صورت و جسم مساوی باشند و این حق  
است زیرا دو کس یکی نمیتواند بود از جمیع جهات پس مانده که  
در جمیع جهات متفق باشند و اختلاف در میان ایشان باشد  
و هرگاه مختلف باشند چون تواند بود اقتدا بایشان و این  
تکلیف با لایطاق است بواسطه آنکه هرگاه اقتدا بیک یکی از  
دو کردی از این دیگر غایت که خواهی بود و مع هذا دلیل  
غایبست بر اختلافنا بویکو و هرچنانچه ابو بکر اهل دقه را  
اسیر کرده و همراه ایشان را با وطن خود برگردانید  
ابو بکر خا لعین و لید را سر و او لشکر کرد ایند و عمر او را غزل  
نمود چون مالک بن نویر را کشند بود عمر و تعین

را حرام کرد ایندو ابو بکر چنین نکرد پس مشخص شد که اگر  
این حدیث صحیح باشد مراد از ایشان خواهند بود بلکه  
مراد کتاب الله و عزت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد  
بود چون حضرت مامون با یحیی رسید بکری از آن فضلا بگوید  
در آمده گفت حدیث دیگر هست که در خلافت ابو بکر اتفاقا  
میتوان کرد مامون گفت کدام است آن حدیث آمد که گفت رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر من غیر خدای خود خطیب  
بیکر فرمواند ابو بکر را خطیب بیکر فرمواند مامون گفت این حدیث  
هم باطلست زیرا بیکر صلی الله علیه و آله عقد اخوت است  
میان اصحاب و علی بن ابی طالب علیه السلام را با کسی برادر  
دناخت و آنحضرت ازین خاطر رنجیده شد و چون رنجش خاطر  
حضرت پیغمبر صلی الله و آله ظاهر شد و از خاطر جوی نمود  
فرمود که مرا از برای خود جدا کرد که عقد اخوت میان  
خود و تو بنحوا نم و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله با

آنحضرت عقد اخوت بست یا این حدیث صحیح تر است یا آنکه  
تو میگوید پس آنحضرت دوسترین خلق باشد و نزد پیغمبر  
صلی الله علیه و آله آمد چون جوابی از برای این داشت  
ساکت کرد پس دیگر از آن فضلا گفت دلیل دیگر هست  
مامون گفت کدام است آن دلیل آمد که گفت آن دلیل اینست  
که رسول الله صلی الله علیه و آله در حق ابو بکر و عمر فرمود  
که بهترین امت بعد از بنی امیه ابو بکر و عمر است مامون  
گفت این حدیث هم باطل است زیرا اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله  
سبب است که ایشان بهترین امت اند اسم ازین مزید را بر  
ایشان امیر نیکو کرد پس چون اسم را بر ایشان والی کردند  
و فرمود که **لَنْ يَخْلَفَ عَنْ عِشْرِ اسْمَاءٍ**  
**چنانکه ایشان بهترین امت خواهند بود**  
آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام را در سکر  
حضرت الله تعالی را پیش از ایشان و بعد از ایشان و پیغمبر



صلی الله علیه وآله در حق او فرمود **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَقُلُوبُهُ**  
**بَيْنَ يَدَيَّ** این روایتها صحیح تر است یا آنکه  
تو روایت نمودی چون این مرد هر جوابی نداشت که در مقابل  
معارضه مامون تواند بود او نیز در پیش افکند ساکت شد  
و چون او ساکت و ملزم شد دیگر می از آن فضلا سر برداشته  
گفت دلیل دیگر بر حقیقت امامت ابوبکر بعد از رسول الله صلی  
الله علیه وآله هست اگر خلیفه استماع فرمایند مامون گفت  
کدامست بگو تا بشنوم آن مرد گفت روایت کرده شده است  
که چون ابوبکر گفت **قُلُوبُ قُلُوبٍ فَكُلُّهُمْ خَيْرٌ مِنْكُمْ** و علی **فَكُلُّكُمْ**  
**مَوْلَاهُ** این روایتها صحیح تر است یا آنکه **صلی الله علیه وآله**  
باو گفت ترا رسول الله صلی الله علیه وآله در نماز بر هر وقت  
داشت که میتوانی که ترا مؤخر دارد و بر تو سبقت گیرند  
مامون گفت این دلیل شایسته باطل و بی صورت زیرا اگر  
این روایت راست میبود و علی علیه السلام باو عفا فرموده

انجست چند از بیعتا و تخلف می نمود باو قی که حضرت فاطمه  
علیها السلام وفات کرد **انکه** بنا بر این روایت که پیغمبر  
صلی الله علیه وآله او را بر همه مقتدر داشتند چون جایز بود اول  
که استغفار کند **اللهم اغفر لی** که برین روایت اعتبار  
دیگر نیز وارد است و آن اینست که اگر راست میبود که  
پیغمبر صلی الله علیه وآله او را بر همه تقصیل داد و مقتدر داشت  
انجست چه در سقیفه بنی ساعده تقدیر پیغمبر صلی الله علیه  
وآله را حجت خود نپساخت که انصار و غیر انصار را امل  
کرد اند چنانچه بعد از گفتن انصار **يَا امير المؤمنين** امیر  
**الْمُؤْمِنِينَ** فرقی را حجت خود ساخت و ازین حجتش اگر چه  
انصار ساکت شدند و چیزی در مقابل نتوانستند گفت  
اما قریشیان می توانستند گفت و حجت بر او گرفت بلکه  
گفتند و حجت بر او گرفتند چنانچه در کتب معتبره و مسطور است  
که چون کار خلافت بر ابوبکر راست گردید و مردم بعضی

طوتا و بعضی کرها با ابو بکر بیعت نمودند پس امیر المؤمنین  
 صلوات الله علیه را طلبه داشتند حضرتش را تکلیف بیعت  
 کردند حضرتش بطریق الزام فرمود که من چیزی را که شما  
 حجت خود ساخته انصار را اتفاقا ساختید من حجت خود  
 میسازم بگویند انصاف بدهید که بر رسول الله صل الله  
 علیه و آله میان من و شما که اقرب است پس اگر این روایتی که  
 آن مرد بر ما موند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امراد فو  
 و راست میبود و موضوع نواصب نبود با یسعی که امیر المؤمنین  
 علیه السلام فی الفور بیعت کند و بر او این حجت را نکرد و  
 حاصل کلام آنکه چون آن مرد ساکت شد دیگری از ان علما  
 بر ما موند خطاب نموده گفت مراد لیل هست بر افضلیت ابو  
 بکر و احبنا امام است و بعد از رسول الله صل الله علیه و آله  
 اگر جناب خلیفه بحسن قبول اصغر و ما بد ما موند گفت بگو  
 دلیل خود را آن مرد گفت بجهت پیوسته که امیر المؤمنین علی

بن ابی طالب علیه السلام فرمود من فضلی علی ابی بکر و عثمان  
 جلد نه حذا لغتتری *بدرستی از شیعه*  
 پس اگر ابو بکر افضل و احق خلافت میبود  
 با یسعی که امیر المؤمنین علیه السلام او را با این مرتبه نشاند  
 ما موند در جواب گفت چون جایز است اینجا با امیر المؤمنین  
 که حدیثی ناید بر کسی که واجب اخذ نیاشد و نقدی ناید  
 از خود و الله تعالی آنکه شما خود روایت نمودید  
 که ابو بکر گفت *وَأَيْتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرٍ كُمْ وَعَلَيْكُمْ*  
*وَأَنْتُمْ مِنْهُمْ وَهُمْ مِنْكُمْ* *بدرستی از شیعه*  
 پس بنا برین با ابو بکر باید که کاذب باشد علی بن ابی طالب  
 علیه السلام خود انصاف بدهد که قول علی بن ابی طالب علیه  
 السلام که شما از روایت نمودید با صدقت با شما و تا ابو بکر  
 بر نفس خود پس این روایت اصلی نداشته باشد *افراد*  
 که جمعی از علای شیعه اثنی عشره اعلی الله





جوانان بهشت خواهد بود و شما خود روایت می‌نمایند که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله فرمود الحسن و الحسین سیدان شباب  
 أهل الجنة من الاولین و الاخرین و ابوها خیر منهما

حسن و الحسین و ابوها خیر منهما

پس خود انصاف بدهید که این روایت  
 کدام صحیح است و اعتبار کدام بیشتر است پس درین مذهب دیگر  
 از آن فضلاء می‌برد اشتد گفت مرویست که پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله در روزی بر روی غیر نظر کرد و فرمود که حضرت علی  
 تعالی بهمه ین مکان عاشق ما می‌باشد و فرمود و بعد خاضع شد ما این  
 گفتن بدینم باطل است و از موضع در آن ظاهر و هویداست  
 زیرا این جایز نیست که حضرت الله تعالی رسول خود را در مقابل  
 داخل خانه خلق نموده بعد خاضع می‌باشد گفت بعد از آن  
 امامون از روی استهزاء آن مرد گفت که این روایت شما  
 عجیب تر نیست از آن حدیث که می‌گوید رسول الله صلی الله

علیه و آله فرمود که من در اخل شدیم بهشت و صدای غلیظی  
 شنیدم و چون نظر کردم بلال غلام ابوبکر را دیدم که پیش  
 از من بهشت داخل شده بود پس هرگاه شیعه بگوید که علی  
 بن ابی طالب افضل از ابوبکر است که الاضطراب بهر سبب  
 و درین جا می‌گوید که غلام ابوبکر از پیغمبر افضل است  
 بواسطه آنکه سابق در بهشت افضل از سبقت

روایت بکنید که شیطان از عمر می‌گریزد و مع هذا  
 می‌گوید که شیطان لعن می‌کند بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و  
 آله خطا و فساد را حضرت می‌کارد **بقدر اولی**

که عجیب از ما می‌نویسد که این روایات نواصب فحش بود مگر  
 ندانسته که این طایفه بی‌ایک در هر امر با ما مان خود را  
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بلکه بر حضرت الله تعالی ترجیح  
 می‌دهند چنانچه می‌گویند که در مرض موت حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله قمر و کاغذ طلبید که چیزی بنویسد که هر



است و بواسطه آن گمراه نشوند و پیوسته بر هدایت باشند  
اجتهاد کرد و راهی و یا بخاسته باشد که باید قلم و کاغذ حاضر  
نیز بواسطه آنست درین نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله وصحبه  
نام نبوده پس ازین قول نواصب لازم می آید که عمر مصلحت است  
را بهما از پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانند و بنا برین که پیغمبر  
صلی الله علیه و آله لا یطیع امر المؤمنی بود و مرید پیغمبر بود و پیغمبر  
حضرت الله تعالی بود این امر آنحضرت بقلم و کاغذ حاضر  
نیز باید که پیغمبر حضرت الله تعالی باشد و اینکه عمر نیاز  
گفته نواصب که آنرا مصلحت ندانست و منع نمود لازم دارد  
که استغفر الله عمر مصلحت است محمد از حضرت الله تعالی  
همد الله و همچنین خلف از جیش اسامه نمودن ایشان و همچنین حکم  
کردن عمر بن خطاب را که حضرت الله تعالی وقتش و رسول الله  
صلی الله علیه و آله حلال کرده بودند و همچنین آوردن عثمان  
حکم بن عامر را که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه اعراج

فرموده بود و صاحب اختیار و اقتدار نمودن و از بیت المال  
مسلمانان چندین هزار درهم و دینار و و پسرش قزوین داشت  
و غیر ذلک قاطب لکلام بذكره و عذری که نواصب درین  
مواضع از جهت ایشان میگویند بصورتی علی فریاد میکنند که  
ایشان درین مواضع مصلحت را بهتر میدانستند حاصل کلام  
آنکه نواصب را از نعم طعنهای مروافقت و با لک ندارند  
از آن فضلا یکی دیگر از جهت حقیقت خلافت امام مدعو  
خود با سون گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله در باب این  
بدا چون با اصحاب مشاوره فرمود و آنچه ایشان غیر از عمر گفتند  
آنحضرت عمل آورد از جانب حضرت الله تعالی بده تهدیدنا را  
کرد بد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عذاب نازل میشد  
غیر عمر بن خطاب کسی بخاتم نمی یافت پس هرگاه عمر درین مرتبه  
باشد خلافت او حق خواهد بود و از حقیقت خلافت عمر که ازین  
حدیث ظاهر میگردد حقیقت خلافت ابوبکر و عثمان نیز ثابت

میکرد و نیز یکی تابع خلافت عمود دیگری متبوع خلافت است  
و حقیقت خلافت و مشیت حقیقت خلافت تابع و متبوع است مانند  
گفت که این حدیث ظاهر ابطال آن است زیرا حضرت الله تعالی  
فرموده **وَمَا كُنَّا لَنُفَعِّلَهُمْ** و آنچه فرمودیم  
و ازین حدیث ظاهر لازم می آید که پیغمبر  
صلی الله علیه و آله هرگز عذاب نازل نمیکند مگر آنکه میشنود  
و غیر جنات می یافتند و این خلاف معاد آمده مذکور است  
و قوی که برخلاف ضامین آیات یتینا دلالت داشته  
باشد البته باطلست و چون این مرد مرید جواب شد و دیگر عرض  
نداشت دیگری از آن فضلا گفت مرا هم حدیثی در خاطر هست  
که دلالت بر حقیقت خلافت ایشان ظاهر است اگر پیشوایان ما  
گفتند که است آن حدیث آن مرد گفت رسول الله صلی الله علیه  
آله فرموده که مرا در کف ترا وضع نمودند و کل امت مرا در  
کفند و دیگر وضع نمودند من بعد از ارجح شد و بعد از آن بجای

من ابوبکر را وضع نمودند و نیز بر کل امت راجع شد و بعد از آن  
عمود را وضع نمودند و نیز بر کل راجع آمد و بعد از آن میزان  
برد اشتد ما مون در جواب گفت که این حدیث نیز بطلان  
ظاهر است زیرا خالی از آن نیست که جمعی از ایشان مساوی  
یا راجع بود یا اعمال ایشان اول ظاهر ابطال است و ثانی صورت  
ندارد زیرا کل امت در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند  
و اعمال ایشان نیز بفعل نیامده بود معذور در میزان در توان  
آمد **راخرا و راق کوی** که ما مون درین جواب کوتاهی کردیم  
بلکه جواب صحیح آنست که دیگران گفتند اندک باشد و نیز  
علنی بوده و راست گوینده بعد از آن ما مون گفت خیر دهید  
مرا که افراد ایشان بچند چیز بر یکدیگر تفصیل داده میشوند  
یکی از آن فضلا در جواب گفت که بسبب اعمال صالحانند  
گفتا تصاف بدهید و مکاره منابدا یا از زمان پیغمبر صلی  
الله علیه و آله تا این زمان که ما در آن هستیم کمی در اعمال



صالحه مثل ناز و رون و حجاب و صدقه مثل علی بن ابی طالب  
علیه السلام بوده هدايتان مشفق الكلمه گفتند كه هيچ كس را و  
نرسيد و نرسيد تا آخر زمان مامون گفت پس نظر كنيد و بد  
بينيد كه آخر شما كه شما را بر ايتان اعتماد است و ايتان  
دين خود را اخلاص نموده ايد چه در ايتان زيراي شما ايراد  
نموده اند و مع هذا در فضائل علي بن ابی طالب عليه السلام  
چه گفتند پس جميع ايتان سر در پيش افكند و جوابي نگفتند  
مامون گفت از چه تكلم نياييد همه سر در پيش افكند و ايدند  
گفتند آنچه ما را در خاطر بود گفتند بجز چيزي نداريم و درين  
هنگام آنچه حقت ظاهر كرد بدريد ديگر مامون مجموع ايتان  
را مخاطب داشته گفت خبر دهيد ما كه افضل اعمال در حق  
كه پيغمبر صلی الله عليه وآله دعوت شده چيز بود هدايتان  
گفتند در آن وقت افضل سبقت در اسلام بود زيرا حضرت  
الله تعالی فرموده الشايقون السابقون اولئك المقربون

بسم الله الرحمن الرحيم

مامون گفت آيا  
كم هست كه در اسلام بر علي بن ابی طالب عليه السلام سبقت  
داشته باشند هدايتان گفتند في لكن واحدنا الشن بود و بر  
اسلام او حكمي مترتب نميشود چون مكلف نبود و بويگرا كچه  
بعد از او با اسلام در آمدند تا در آن وقت او بس كولا و مكلف  
بود و بر اسلام او حكم مترتب ميشود و ميانه اسلام او و اسلام  
علي بن ابی طالب مرقف هست مامون گفت خبر دهيد ما كه  
اسلام علي بن ابی طالب با تمام حضرتان الله تعالی بود لا و  
و آيد كه علي بن ابی طالب را ز پيغمبر صلی الله عليه وآله افضل  
باشد زيرا حضرتان الله تعالی اسلام را بر پيغمبر صلی الله عليه وآله  
الهام نكرد بلكه بواسطه جبريل بود كه از جانب حضرت  
الله تعالی آمد و اسلام را بر آن حضرت الهی كرد و اگر بگوئيد  
كه پيغمبر صلی الله عليه وآله از پيش خود فرموده حضرت  
الله تعالی علي بن ابی طالب را عليه السلام دعوت نمود اين

خلاف توصیف حضرت الله تعالى است پیغمبر خود را چنانچه  
 میفرماید در کتاب عز و جل **وَمَا يَطُّقُ**  
**عَنِ الْقَوْلِ إِلَّا قَوْلًا بَاطِلًا**  
 و آنچه میگویند از این حدیث که در این باب است

و اگر گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را میفرموده حضرت  
 الله تعالى با سلام دعوت نماید و اطاعت ال دیگر را امر فرمود  
 که دعوت کند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را دعوت  
 با سلام نموده باشد بجهت آنکه با سلام او اعتماد بود و او  
 مؤید بتایید الهی بود **انکه میگویند** یا میتوان بود که  
 حکیم تکلیف کند به چیزی مخلوق را که بر آن قدرت و طاعت خدا  
 باشند و اگر گویند که جایز است که فرموده شود اگر گویند چنانچه  
 نیست پس چون امر میفرماید **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمِعُوا لِمَا يَدْعُوكُم إِلَى الدِّينِ**  
 تکلیف کند علی را بر سلامتی که از جهت صغری بر آن طاعت  
 نداشته باشد و وجه دیگر آنکه آبا شنیده که پیغمبر صلی الله

فرموده و او را خطاب کرد پس حضرت زین العابدین علیه السلام را امر فرمود که او را با سلام دعوت کند

علیه و آله اطاعت دیگر را از قومان خود و غیر با سلام دعوت  
 نموده باشد اگر گویند پس علی علیه السلام خطاب شد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمِعُوا لِمَا يَدْعُوكُم إِلَى الدِّينِ**  
 باشد و او را هم ستان قیاس نباید کرد **فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ** اما مومن با عجا  
 خطاب نموده گفت بگوید بعد از سبقت در اسلام کدام عمل  
 افضل است **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمِعُوا لِمَا يَدْعُوكُم إِلَى الدِّينِ**  
 گفت پس بگویند یا کسی بود که در جهاد فی سبیل الله تعالى بیشتر  
 برسد و جمیع غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله مخصوص در غزوه بود  
 که آنچه از کفار بقتل آمدند نصف آنرا آنحضرت کشت و نصف  
 دیگر را سایر اصحاب و ملائکه کشتند چون مامون قنده بدرد  
 از جهت تفصیل آنحضرت بتخصیص داد یکی از آنحضرت قتل شد  
 کرد پس گفت که اگر چه علی علیه السلام را در واحد باید  
 کشته میشد از هر بود لکن ابو بکر در غزوه با پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله در تدبیر میگویند مامون را شنیده گفت عجیب حرفی گفتی  
 الحال بگویند که ابو بکر در تدبیر منفرد بود یا با پیغمبر صلی الله علیه



و آله در تدبیر شریک بود اگر کوی که او منفرد بود و تدبیر  
صلی الله علیه و آله لازمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله رای  
و تدبیر نداشته باشد در امور خود و این نیست مگر کفر و زندقه  
و اگر گویند که او شریک پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در رای و  
تدبیر لازمی آید که آنحضرت در رای و تدبیر محتاج باشد به پیغمبر  
و این معلوم و متیقن است که آنحضرت در آراء با چند بر حضرت  
و آمد عمل میفرمود آنکه بودن ابوبکر در عرش و خلف  
اول از جهاد و فضیلت باشد لازمی آید که هر مصلحتی فاضل باشد  
و بنا برین که شما نخستین عرش را دلیل فضیلت او ساخته اید  
لازمی آید که هر متقاعد از جهاد افضل باشد و حال آنکه  
حضرت با الله تعالی در کتب سخن فرموده که **فَضَّلَ اللَّهُ**  
**الْجَاهِدَ عَلَى الْوَالِدِ وَالْأَهْلِ وَالْأَنْفُسِ عَلَى الْقَاعِدِ وَ**  
**الْحَيَاةِ عَلَى الْمَوْتِ** و اینست که  
فرموده **وَفَضَّلَ اللَّهُ الْجَاهِدَ عَلَى الْقَاعِدِ**  
یعنی جهاد را بر قاعده

آخر اعظمی

و چون مامون بر ایشان حجت تمام ننموده و سر در پیش افکند  
ساکت شدند **و اقرار اولی فی کتب** که نشانیدن حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را در عرش بدر  
در عرش هیچ صورتی که عقل ذعان نماید تواند داشت مگر آن  
که جناب شیخ میفرماید رحمه الله فرموده که چون اول کار بود و  
گزار از مسلمانان خدای بر نداشته بود لذا حضرت با حضرت  
الله تعالی با برائی صاب خود ایشان را در عرش نشانید که مباد  
بدلی نموده یا بگریزند یا بکفار پناه ببرند و این سبب بود  
سایر مسلمانان شود و فتد رود و هد چنانچه در احد و حنین و  
خیبر و سر یمنی سلوک کردند و درین گام با بن فاده شیخ پیش از  
مذکور شد حاصل کلام آنکه چون جوابی از ایشان صادر نشد  
دیگری را یکی از ایشان که سنی یا شیعی بر نهاد بود و در علم بر  
هد ایشان میفرمود خطاب نمود و گفت ای شیعی مومن هر

اف علی الانسان را بخوان پس اسحق بن حماد سون را بر خواند  
و چون باید و بظهورنا اطعام علی چند سبک کینا و بیکینا  
و آسیرا *سید مرتضی* *در بیان*  
رسید مامون گفت این آیه تا و کان سعه من مشکورا  
در شان که نازل گشته یا الحق  
بن حماد گفت در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام  
نازل گشته مامون گفت این را میداند که علی علیه السلام در  
حیی که مسکین و یتیم و اسیر را اطعام فرموده گفته که ای خدا  
نظمتکم و جدد الله *در بیان*  
الله تعالی از آن خبر میدهد ایشان گشتند بل چنین است  
مامون گفت نظر کنید و انصاف بدهید که حضرت شایسته تعالی  
در این آیه کمال علی علیه السلام و خلوص او را بیان میفرماید  
آیا در این آیه در شان ابو بکر نازل شده که بیان کمال و شرف  
او نماید اسحق بن حماد گفت بل آیه در شان ابو بکر نازل شده

که بیان کمال او میکند چنانچه حضرت شایسته تعالی فرموده و نازل  
اشترای از شما فی الغار را میگوید اصحابه لا یخربون الله تعالی  
*در بیان*  
پس در این آیه حضرت شایسته تعالی ابو بکر را بصحبت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله توصیف میفرماید مامون گفت ای اسحق مرا کاین بود  
که تو تا این حد از لغت جاهل باشی هر گاه جایز باشد که کافرا  
توصیف بصحبت و مؤمن کنند چنانچه حضرت شایسته تعالی فرموده و نازل  
اصحابه و مؤمنان و ای اکبرت یا لای خلقنا من قراب الخ  
*در بیان*  
از برای ای ابو بکر درینکه حضرت شایسته تعالی او را توصیف نموده  
پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده چه کمالی حاصل میشوند  
آنکه هذلی و اردی در شعر جوان و حنی و اسب  
را با خود صاحب گفته اند چنانچه هذلی گفته و لقد خلقنا  
و اصحابی و خشیة و انذی گفته و لقد دعوت الوخش فی مصنا



وایکم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالی انزل من کمال  
از برای ابوبکر حاصل میشود زیرا حضرت شاه الله تعالی با هر مرد  
فاجری میباشد چنانچه خود عزرا فرموده ما یکون من نوحی  
ثلاثة لاهورا بعدهم ولا تحسب لاهورا منهم ولا اوفی  
من ذلک ولا اکثر لاهورا منهم اینها کما نوا  
*در این حدیث آمده است که*

اما حضرت ابوبکر در آن غار یا طاعت بود یا معصیت توان نمود  
که طاعت باشد زیرا آنرا می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
حق را طاعت نموده باشد پس مانند که معصیت باشد چنانچه  
عاصی را چه کاری حاصل نمائد بود الحق بر خدا ساکت شده  
جوابی نکفت پس مامون مرتبه دیگر ایشانرا مخاطب داشته  
گفت بگوید که ما نزل الله سبحانه علیه بركة نازل کردید  
الحق بر خدا گفت بگو بگو بگو نازل شد زیرا او ترسان بود و

پیغمبر صلی الله علیه و آله چون ترسی نداشت مستغنی از سکنه  
بود مامون گفت ای حق این قول تو مخالف واقع است زیرا  
در چنین سکنه بر حق صلی الله علیه و آله و مؤمنین نازل شد  
چنانچه حضرت شاه تعالی در کتاب عزرا فرموده که نزل الله  
الله سبحانه علیه و آله و علی المؤمنین درین موضع سکنه  
بر حق صلی الله علیه و آله نازل شد **اقر اوله و گوید**

که چون نفعی که از روی آن نیز مشاهده نوشته شد ستم بسیار شد  
ظاهر میشود که درین موضع کلام مامون بسطی داشته بود و  
از ظاهر تاریخ افتاده زیرا این جواب نا تمام میباشد و میتواند بود که  
جواب مامون باین نحو باشد که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله  
خارج اعتبار افتادی که حضرت شاه تعالی و حفظ و حراست  
اود است مستغنی از سکنه بود در چنین مواضع دیگر هم  
معتقد حضرت حق بود از جهت چه درین مواضع سکنه با حضرت  
نازاندیشد پس آنچه نواصب میگویند که سکنه نازل شد بر ابوبکر

بکر بخوده و لایقی باشد **فصل در بیان کتب** پیش ازین  
در فضول سائلان حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان الحنفی  
رضی الله تعالی عنه تحقیق این قصه گذشت که سکنه بر پیغمبر  
الله علیه و آله نازل شد اما چون در غار غریب بکر در ملازم  
آنحضرت نبود و او بجهت یا نا راسته نبود لهذا انرا سکنه  
مخصوص آنحضرت بود و در مواضع دیگر چون در کاب غلات  
انتساب آن بر کربله اولان لما خلفنا لافلاک جمع از مؤمنان  
بودند بواسطه آن نازل سکنه سکنه شامل ایشان بود اگر  
تفصیل این قصه را خواهی بداجا رجوع نمای که تحقیقات نیکو  
فموده حاصل گداز آنکه مامون با حق برهما خطاب نمود گفت  
مؤمنانی که در واقع چنین با او سرور در سکنه سهر بودند  
میدانی چناندا حق گفت نیندا نم مامون گفت ای حق در و چنین  
همه سلسلایان که گفت و کسی با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماند الا  
هفت کس از بنی هاشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در میان

ایشان شمشیر کشیده از چپ و راست و پیش و پس کفزار با کفا  
را بدو رخ میفرستاد و عباس بجای و کعب بن جعفر صلی الله علیه و آله  
داشت و آن پنج دیگر در بنی راد اشند که مباد از کفار اشار  
آیینی با آنحضرت برسد تا آنکه حضرت با الله تعالی بواسطه علی بن  
ابی طالب علیه السلام نظر بیشتر کرد اینده منصور و مظفر پسوی بنی  
صلی الله علیه و آله باز آمد پس مراد از مؤمنین در بن موضع علی بن  
ابی طالب است با آن شش دیگر از بنی هاشم را محال گویند که از  
صحابه که امر با آنحضرت است که با پیغمبر در سکنه شریک بود و نظر  
آنحضرت نبود یا آنکه کجاست و پیغمبر خود را در میان کفار و کائنات  
بگویند که آنکه در غار بود با حق صلی الله علیه و آله و  
اهلبت سکنه نداشتند اصل بود یا آنکه بر فراش آنحضرت بنشیند  
چنان خود را فدای حضرت نموده تا آنکه بنی هاشم حضرت با الله تعالی  
همرست نمود و مر و نیست که امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که پیغمبر  
صلی الله علیه و آله او را مامور بنمایند در جای خود کرد او گفت



یا رسول الله من که در جای توقیف امرو است مقدس حضرت سلامت  
خواهد بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بی این گفت سمعنا و اطعنا  
و رفت و در جای آنحضرت خوا بید و شکر کن و او را دیده قبای پیغمبر  
میکردند و بعد از آن که وقت مهود شد شیره ها کشیده با نعل  
آمدند و آنحضرت پیشتر صدای ایشان را میشنید و ندید ایشان را  
میدانست و مع هذا در جای خود صابر بود و حرکت نمیکرد تا آنکه  
حضرت الله تعالی ملائکه را فرستاد تا او را از شتر شکر کن نگاه  
دارند چون شکر کن حضرت قش را دیدند گفتند که چنان گفتند  
ایشان حضرت قش اعتراض کرد که تو ما را از اینجا غافل کردی و تو  
او چنانست ما بدرفت و او بگردن را با پیغمبر بود و پای خود را  
از خاک بیرون کرد تا شایه شکر کن به بیندایست مقام و مرتبه  
علی بن ابیطالب علیه السلام و او بگریه بیند که کدام یک خلافت  
و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله را شایسته است **و فرمود**  
**فوسد** چون نیت که مناظر ما مونالز شدید در اینجا

نوشته شده بود خیر و بسیار مغلوط بود بقرینه مقام آنچند در  
اینجا نوشته شده از اینجا توانست بیرون آورد اگر کسی را نیت  
صحیح باشد و برین کتاب نظر کند با صلاح این امر افرشت خدا که  
خالی از ثواب نیست **فصل عجا و نهم** در ذکر مناظره  
که میان شیخ محقق مدق شیخ حسین بن عبد الصمد جتایعی و میان  
یکی از فضلاء اهل خلافت در بلد حلب واقع شده و حضرت  
شیخ صورت مناظر را در رساله علی بن ذکر فرموده اند و ما آنرا  
بینه در اینجا حکایت میکنیم و آن اینست که جناب شیخ را در  
حلب با آن فاضل صداقت و دوستی بهم میرسد و آن فاضل  
چنانچه شیخ فرموده در نهایت نکاو و نزکی و بیانات بوده و  
طریقه صداقت میان او و شیخ بر تبه مستحکم بوده که جناب شیخ  
از تفتیه نمیکرده با اینکه بدان فاضل از اعیان حلب بوده  
جناب شیخ حمد الله روزی با او خطاب نموده گفت که این  
لائق باشد که نشان من موقوفی که مذمتها عمر خود را صرف

تحصیل علوم و اسلامیات کرده باشد و تحقیق مذهب است اسلامی  
 نموده باشد و در مذهب که با آن خواهد که حضرتنا الله تعالی  
 را ملاقات کند مقلد باشد و حال آنکه تقلید مذموم است بخیر  
 قرآن و حجی نیست که بسیار نجات از برای کوی حاصل شود  
 زیرا هر کس در هر مذهب که هست مقلد سلف است اگر تقلید  
 سبب نجات میبود باستی که مقلدین ناجی باشند و حال آنکه  
 چنین نیست فاضل جلی گفت خوش باشد یا نادر مذهب ناظر  
 گیر چنانچه شیخ پیش دست نموده باو گفت که آیا بعضی از قرآن مجید  
 با آن رسول الله صلی الله علیه و آله از جهت شما هست که دلالت  
 کند بر وجوب متابعت مذهب ابوحنیفه فاضل جلی گفت نه  
 چنانچه شیخ فرمود اجماع اهل اسلام بر وجوب آن واقع شده فاضل  
 جلی گفت چنانچه شیخ فرمود ندیده بخت چه تو مقلد او شدی  
 و خود را حنفی مذهب میگوئی فاضل جلی گفت و چه چندان است  
 و من مقلد و مقلد او اجست که تقلید بکنم که در مذهب

خود جناب شیخ فرمود ندکد چه میگوید و باب جعفر بن محمد اشعری  
 علیه السلام را بجهت بود یا ند فاضل جلی گفت مرتبه جناب او  
 فوق اجتهاد بود و شان حضرتش ارفع از آن بود که کسی او را  
 بعلو یا برهید یا بقوی توصیف نماید و بعضی علای ما گفته اند  
 که او را جبار صد شاکرد بود که مد ایشان فضلا و محبت  
 بودند و ابوحنیفه بکار ایشان بود چنانچه شیخ فرمود ندکد اگر  
 اعتراف نمودی بعلو و اجتهاد او و هم گفتی که ما را تقلید بکنند  
 باید نمود و از اینکه ما تقلید او میکنیم تو از حکم جنالات ما  
 میفای و خود را بر هدایت میدانی آنکه ما اعتقاد عصمت  
 هم باو داریم و میگوئیم که او در حکم خطا نمیکند و حکم او حکم  
 حضرتنا الله تعالی است و برین قول دلایل دارد و مثل آنچه  
 نیست که بقیا سرورای و اسحقان عمل نماید و مع هذا جلی حفظا  
 هم باشد و بر تقدیری که از عصمت حضرتش تنزل نماید و چنانچه  
 شما میگوئید میگوئیم که او عمل باجتهاد میکند بر وجوب متابعت



او دلایل چند هست که در ابوحنفه یکی از آنها نیست یکی از آن  
دلایل اتفاق کل اهل اسلام است بر علمیت او از کلام عاصری بخود  
و وفور تقوا و عدالت و عظمی شان او یحیی بنی که سن تا امروز در  
کتاب اهل ملتها و کتب تواریخ و سیر و کتب جرح و تعدیل ندیده ام و  
نشنیده ام که کسی طعن بر او کرده باشد حتی مخالفین اخضریت و  
مخالفین شیعه او را آنکه در عدد کثیر و در مراتب دنیا عظیم  
المشان بودند بلکه پادشاهی روی زمین نیز با ایشان بود و  
هر کس میخواهد که بواسطه راست پادشاهی پادشاهان تقریر  
بجوید هیچکس را فدا نشان بود که بجهت خویش مداند که پادشاهان  
بودند و روحی از برای او وضع نماید تا آن پادشاه مقرب شود  
و این نیست مگر بواسطه آنکه هر کس میداند که اگر اقزای بر  
او بداند هر کس میشود تکلیف و خواهد نمود و این زیادتی نیست  
که او و آبا و اجداد او دارند جمیع خلق پس مرکا چنین باشد  
چون جایز باشد که کسی تقلید از چنین کس را که همه اهل اسلام اتفاقا

داشته باشند بر علم و عدالت و وفور تقوا و عدالت و عظمی شان او یحیی بنی که سن تا امروز در  
کتاب اهل ملتها و کتب تواریخ و سیر و کتب جرح و تعدیل ندیده ام و  
نشنیده ام که کسی طعن بر او کرده باشد حتی مخالفین اخضریت و  
مخالفین شیعه او را آنکه در عدد کثیر و در مراتب دنیا عظیم  
المشان بودند بلکه پادشاهی روی زمین نیز با ایشان بود و  
هر کس میخواهد که بواسطه راست پادشاهی پادشاهان تقریر  
بجوید هیچکس را فدا نشان بود که بجهت خویش مداند که پادشاهان  
بودند و روحی از برای او وضع نماید تا آن پادشاه مقرب شود  
و این نیست مگر بواسطه آنکه هر کس میداند که اگر اقزای بر  
او بداند هر کس میشود تکلیف و خواهد نمود و این زیادتی نیست  
که او و آبا و اجداد او دارند جمیع خلق پس مرکا چنین باشد  
چون جایز باشد که کسی تقلید از چنین کس را که همه اهل اسلام اتفاقا

عصمت بعینه که شیعہ در باب ایشان صلوات الله علیهم دعوی  
مینمایند و اجماع ابوحنیفه از مطهرین نیست و این ظاهر است  
که تقلید مطهر نفس قرآن واجب است تا یقین در نجاست معتقد  
را حاصل شود فاعل جلی گفت قبول نداریم که جعفر بن محمد از  
اهل بیت باشد زیرا در احادیث صحیح ما ثابت شده که اهل  
بیت نجس نفرمودند چنانچه بحکم الله در جواب فرمودند ما هم  
قبول داریم که آنحضرت در خلأ آن نجس نفرمود لکن حکم او محکم  
آن نجس کس یکست در عصمت و وجوب متابعت بود پس باید که  
آنکه کل اشخاص که قایل بعصمت آن نجس شده اند قایل بعصمت  
او شده اند و کسی که قایل بعصمت آن نجس نباشد قایل بعصمت  
او نیست و عصمت آن نجس نفس قرآن ثابت شد پس او نیز معصوم  
باشد زیرا اجماع معتقد است بریکه میان او و آن نجس فرقی نیست  
در عصمت و اینکه او معصوم نباشد آن نجس باشد بخلاف  
اجماع است دلیل دوم بریکه حکم آنحضرت و حکم آن نجس یک

اینست که مشهور است در میان اهل علم و سیر که آنحضرت و آبائ  
او و بنای حضرتش هرگز به پیش علمای نزد نکردند که علمای  
و مخالف و موافق درین اتفاق دارند و در کتب رجال که  
شیوخ و تلامیه مذکور است هم مذکور نیست که ایشان را نجس و  
معلی باشد بلکه آنچه مذکور و مشهور است اینست که آنحضرت  
علم را اخذ نموده از پدر خود حضرت باقر و از پدرش زین العابدین  
و از پدرش حسین علیهم السلام و حسین علیهم السلام  
از اهل بیت مطهر نیست با اتفاق کلی و این هم در نزد ما ثابت و معتبر  
کردیم که قول ایشان علیهم السلام با جهل نبوده و ازین جهت است  
که از جهل ایشان علیهم السلام خواه کمرس باشد و خواه پیر  
چیزی نپرسیدند که در جواب توقف نمایند یا بکافی محتاج باشد  
و خود نیز صلوات الله علیهم تصریح نموده اند که قول یکی از ایشان  
قول پدران ایشان و قول پدران ایشان قول پیغمبر است صلی الله  
علیه و آله و این در نزد ما بطریق صحیح ثابت گردیده پس قول



آنحضرت صلوات الله علیه قول مطهر نیست بضر قرآن  
از جمله دلایل بر وجوب متابعت آنحضرت نیست که در صحاح  
احادیث ثابته بقیه یوسنه از طرف معتدله و متخذه در بعضی اختلاف  
در لفظ که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود **لَنْ يَخْلُقَ فَيْكُمْ**  
**مَا اَنْتُمْ كَثَرٌ بِهِ كَرْتُمْ** و **لَنْ يَخْلُقَ لِقُلُوبِكُمْ كِتَابًا** الله و  
**عِزَّتِي هَلْ يَنْفِي وَ اَمَّا لَوْ فَيُفِي فَاحْيِي بَرْدًا عَلَى مَا كُنْتُمْ**  
**يَا مَعْزُومَاتِ** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **وَاللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**

و در بعضی از طرق چنین واقع شده **لَنْ يَخْلُقَ**  
**فَيْكُمْ كَلِمَةً** **كِتَابًا** **لِللَّهِ** **وَعِزَّتِي** **بِرَّ** **دِينِ** **لِحَادِيثِ** **بِعِزَّتِي**  
**اللَّهُ** **عَلَيْهِ** **وَالله** **صَرِيح** **فَرَموده** **باینکه** **تسک** **بکتاب** **الله** **عزرت**  
موجب غنا و تعدد ضلالت است و متسک بکتاب الله و عزرت  
نیست مگر یک معنی باشد و احدی غنی نیست زیرا غیر شیعیه معتقد  
رسول الله صلی الله علیه و آله را مثل سایر مردم گرفته اند و

تسک بغیر ایشان نموده اند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و  
آله نفرموده که **اِنْ خَلَقْتُ فَيْكُمْ كِتَابًا** **لِللَّهِ** **وَعِزَّتِي**  
و نه شاعی و نه غیر این دو پس هرگاه چنین باشد بر عاقل که جایز است  
که تسک نماید تسک بکسی را که غنا و تسک با و متیقن باشد و  
تسک نماید بکسی که غنا از تسک با و معلوم نباشد و این نیست  
مگر محض صفاست و کراهی و اینکه که کنیم نقض می کند وجوب  
متابعت ایشان را بعلم یقینی و اگر از علم یقینی تزلزل نماید بر لا اقل  
افاده ظن و وجوب متابعت ایشان میکند و همین در بقا کافیت  
زیرا عمل بر ارجح واجبست پس هرگاه متابعت ایشان صلوات  
الله علیهم این مرجحات را داشته باشند پس عدول از ایشان و  
غیر ایشان تسک نمودن نیست مگر متابعت هواهای نفسا  
و تقلید آواجا که بضر قرآن مذمومست فاضل حل می کند  
که مراد تسک نیست در اجتهاد و فور علم و غنا و متابعت ایشان  
لکن چیزی که هست اینست که مذاهب ایشان منقول نیست و

شهرت ندارد چنانچه مذاهب اربعه منقول و مشهور است  
جناب شیخ اعلی الله درجته فرمودند که اگر مراد بود برین قوال  
اینست که جماعت حنفی و شافعی نقل مذهب ایشان نموده اند  
و در میان ایشان شهرت ندارد این سلسله تا ضرری بآنها  
نیز اما مذاهب ایشانرا نقل نکنیم و حنفی و شافعی نیز و سایر  
مذاهب هیچک نقل مذهب دیگری نمیکند این طعن درجهت  
اینست و اگر مراد قوالیست که هیچک نقل مذهب ایشان نموده  
این نیست مگر کتاب صریح بواسطه آنکه شیعه ایشان را نسبتاً  
از اهل سنت و باقی طوائف نقل قوال ایشان کرده اند و آداب  
ایشان و عبادات ایشانرا بسبب ساخته اند اما شیعه را بغير  
از هر دو نقل قوال ایشان معنی هست حتی در نقل قوال ایشان  
بجای از ناقلین و مرجع و تعدیل ایشان نیز مینمایند و برین گاهها  
تدوین نموده اند و علای شیعه اگر چه در عدد اقل اند از  
علمای اهل سنت لکن اقل از علمای مرفر قد از مذاهب اربعه

نماندند خصوص از علای جنبه و ما لکن بلکه علای شیعه  
پیش از علای ایشانرا ابتدا و همیشه علای شیعه بجهاد الله تعالی  
در هر از منتهی علم و احقاق از علمای اهل سنت بوده اند در  
فوق علم اما در زمان تدریس علم اسلام هم ایشان را علیه السلام  
بر هر خلق از هر جهات قایل بوده اند چنانچه شاگردان ایشان  
مثل هشام بن حکم و هشام بن سالم و جلیل بن ذریج و ذریج بن  
اعین و محمد بن مسلم و اشباه ایشان در میان خلق از جمیع جهات  
خصوص از جهت علم متان بوده اند و حتی مخالفین ایشان نیز  
ایشانرا ستوده اند و ثنائی ایشان کنند اند اما بعد از زمان تدریس  
علیه السلام مثل محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ مفید  
و شیخ طوسی و سید مرتضی و برادر او سید رضی و ابن طاووس و  
خواجده نصیر طوسی و شیخ بهرام و شیخ ابوالقاسم عتقی و علامه حلی  
و غیر از غیر الحقیقین و اشباه ایشان از مشایخ مشهوری که  
مستفاد از ایشان خاضعین را بر ساخته است و کئی که بمقتضا



ایشان نظر کند علو شأن ایشان را میداند و ادعای اجتهاد ایشان  
 مینماید و اگر کسی انکار کند یا از حیثیت تعصب باجماع خواهد  
 بود و بنا برین مقدم است بر قول از نیست که قابل شوی صحت  
 مذهب ما و یا بحیثیت آنان که ما مقلدان ایشانیم بلکه بر هر که که  
 خود را در جاده انصاف بدارد این لازمست بواسطه آنکه  
 در نزد هر شما مقتضی بجات تقلید بجهت است و برین لازم  
 نیست که قابل شوی بر صحت مذهب شما زیرا در مذهب شما عصمت  
 مسیح شرطست پس بنا برین فرقه ناجیه ما نیز اجماعا و شما اگر چه  
 بجهت مذهب ما قایم نیستید اما بنا بر قواعدی که معتقد شماست  
 بر شما لازم می آید که حکم بجهت مذهب ما بکنید بدلیل آنکه  
 مقتضای آثارها در پیش شما مسلم است زیرا شما باجات را منوط  
 بقول بجهت میدادید و این از برای ما حاصلست با عتراف شما  
 و مع هذا و آنها که ما متابعت ایشان نموده ایم مرتجعانند  
 هست که شما را با انکار آنها نیست چون عرض جناب شیخ اجل

اللهم فانه بانما رسيد فاضل جلي ساكن كره بده چیزی در  
 جواب این گفت لکن از صورت بحث بدول نموده گفت بشیخ که سبک  
 شما اکابر چهارصد را یکی چه صورت دارد و حال آنکه ایشان  
 در نزد رسول الله مقرب بودند و با سوال و انصر خود حضرت  
 آنحضرت مینمودند تا آنکه دین بقیه ایشان را شهادت یافت در  
 زمان حیات آنحضرت و بعد از وفاتش شهرها را فتح نمودند  
 و نصرت دادند و بن حضرتنا الله تعالی را بحسب ما امکان  
 و فتحهای که عمر کرد در زمان پیغمبران خلفا فاشد بلکه در  
 زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم شد مثل مصر و شام و بیت  
 المقدس و مدین و عراق و خراسان و عراق عجم و غیر اینها که ممکن  
 نیست انکار آن چنانچه ممکن نیست انکار قوت و پاس او و سطو  
 او و دین و سر چون نظر در دلیلی شما میکنم که در اینها است و حق  
 و سبک که در مذهب شماست حجت است و آنست که فرقت بینما و از  
 مذهب شما با آنکه این صحابا کثرت بسیارند اما بر چهارصد و

و از جهت منازعه با مشایخ و  
عزم و اراده و بلا تا آن جناب شیخ اعلی الله در وجه چنانچه خود  
در رساله فرموده و ازین قول او دانست که اگر هر از دلیل  
بر جوان است در آن مجلس ایراد نماید از جهت سوختن و بطلان  
شباب ایشان فواید اخلاقی و بنابرین در آن مجلس باو گفت از جهت  
ضرورتی که در مذهب ما سبب واجب نیست بلکه عوارضیه  
از روی تعصب که هر سبب میکند اما علی ایچون بیوجوب نماید  
نشده و گاهای ایشان شاهد است بر آنکه میگویم بعد ازین قول

جناب شیخ قسم غلطند یا درکده که اگر کسی هزار سال زندان باشد  
و در مذهب اهل بیت باشد و از مذهب اعدای ایشان تبری نیابد  
و صحابه را سب نماید اصلاً او محطی نیست و قصوری در رایان  
او در هم نمیرسد فاضل حلبی چون این قول را از جناب شیخ شنید  
بشاشت نموده راضی شد و جناب شیخ را تصدیق نمود پس جناب  
شیخ دیگر بار با او گفت که هرگاه ثابت شد بر تو و نو فرزند اهل  
بیت و عدالت و اجتهاد و ترجیح ایشان از غیر ایشان و اولی از غیر اولی  
بشاعت پس تو هم تابع ایشان شو و مقلد ایشان باش فاضل حلبی  
گفت جناب شیخ که نوشا اهل شریعت من کس تابع ایشان شدم  
و مقلد ایشان گشتم لکن صحابه را سب نمیکند جناب شیخ فرمودند  
که سب منافعه را به امتاجون عظمه شان اهل بیت و فریقین است  
ایشان در نزد حضرت شاه تعالی و رسول الله صلی الله علیه و  
آله بر تو ثابت شد چه میگوید در باب کسی که با ایشان عداوت  
ورده ایشان را رضانیده باشد حلبی گفت که من از و بری ام جناب



شیخ فرمودند همین کافیت فاضل حلبی مرید دیگر کنت شامی دیگر  
حضرتش الله و رسول و ملائکه او را که من محبت و تابع اهل بیت و  
ارواحی ایشان بری و پیروان و انجانب شیخ کتاب فقهی از کتب  
شیعه طلبید و جناب شیخ مختصر نافع را با و داده او را و اعاده کرد  
و ظاهر خود رفت و بعد از چند روز دیگر که با و پیچ خورد چنانچه  
خود در ساله قتل نموده او را در دماغه عظیمی یافت در شیع  
بخت آنکه صحابه را عظیم ایشان میدانست و در دل و این معنی  
رسوخ یافته بود و این هم جز صیدانست که شیعه ایشان را سب  
میکنند جناب شیخ چون او را درین دماغه یافت شب دیگر با او  
در یکجا مجلس ساخت با و گفت که اگر با خداوند عالمیان عهد میکنی  
که از اضاف نکندی و این را از افشاخانی من سب صحابه  
را که با رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت خیرات و جفا انوار  
از برای تو بنشینم میسازم فاضل حلبی با حضرت شیخ عهد نموده که  
از اضاف نکند و تا زمانه باشد این سر را بکین اظهار نماید و

برین قهاری معالظه باد کرد پس جناب شیخ با و کت چند میگوید در آن  
صحابه که عثمان را کشتند حلبی گفت این امر از ایشان با جتها دسزد  
و درین گاهی از برای ایشان ثابت نمیشود و علای ما با این قول  
تصویح نموده اند جناب شیخ فرمودند که در باب عاینه و ظله  
و نیز چه میگوید که با امیر المؤمنین علیه السلام حرب کردند و در آن  
حرب از طرفین قریب بناتر و هزار کس کشته شدند و چه میگوید  
در باب معاویه و اصحابش در صفین با حضرت حرب نمودند  
از طرفین قریب بنست هزار کس که اکثر اصحاب رسول الله صلی  
الله علیه و آله بودند و عثمان را سب کشته شدند حلبی گفت این هم  
با جتها د بود جناب شیخ فرمود که آیا جواز اجتهاد میتوان کرد که  
مخصوص یک فرد مسلمانان باشد و بفرقی دیگر جایز نباشد  
حلبی گفت بل که مرفقه را صلاحیت اجتهاد هست جناب شیخ  
فرمودند هر گاه جایز باشد اجتهاد در قتل کافر صحابه و قتل اهل  
مؤمنین و در حرب برادر رسول الله و پیغمبر و شوهر دختر انحضرت

که سبب جمیع زنان عالم بود و اعلو و ارحم و اجمع خلوق و اقرب  
بر رسول الله صلی الله علیه و آله و وارث علم او که اسلام بشیر  
اوراست کردید و حضرت الله تعالی و رسول او را شاف نمود  
باشند یقینی که انکار ممکن نباشد و حضرت الله تعالی او را ولی  
جمیع مردم کرد انیده باشد چنانچه میفرماید *وَلْيُكَلِّمُ اللَّهُ  
رَسُولَهُ وَالدِّينَ أَمْرًا بَيْنَهُمْ عَلَى سَبِيلِ طَلَبِ بَاقَاتِ مَشْرِيقِ*  
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود *مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ  
فَعَلَيْ مَوْلَاهُ*

*و بگوید*  
*أَنَا مَوْلَى كُلِّ امْرِئٍ عَلَى بَيْتِهِ*  
*فرمود اللهم انی باحیة خلقک انک*  
*فرمود انت می بینی که هر کس*  
*موسی*  
و مثل اینها که از  
ذکر هر کلام طولانی بیکر دو و مع هذا و از اهل بیت  
مطهرین باشند از جهت چه جایز نباشد از آنها در رسیدن

کمال از حجاب که ما میدانیم بعلوم یقینی که با اهل رسالت صلی الله  
علیه و آله عداوت کردند و حجاب که وصیت رسول الله صلی الله  
علیه و آله در باب اهل بیت رعایت نموده عین ایشان را داشتند  
و مخلص ایشان بودند و دست میداد بر و از تحت ایشان بخت  
الله تعالی تقرب بهمیچون مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و  
از آنان که همپو ل حالند ساکنیم ایستاد عفا دما در باب  
حجاب و سب نیست مگر در عایین جناب حضرت باری تعالی  
اگر خواهد قبول میکند و اگر نه رد میگردان مثل خون ریزی  
اصحاب نیست انکه معاویه سنت کرد سب جناب  
امیر المؤمنین و اهل بیت را و این در زمان بنی امیه مسلم بود  
ناشتاد سال و در نزد شما معاویه از سنت کردن سب حضرت  
ناقص القدر شد و باز قبولست همچنین شیعه نیز اجتهاد نمودند  
در جواز سب اعدای اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله و چه  
خطا کرده باشند در این اجتهاد گناه کار نیستند و اینکه گفته اند



عالمیان صحابه را در قرآن مدح نموده فایده ندارد زیرا آن مدح  
مطلق واقع شده و مخصوص یکی نیست و در میان دیگران و  
بدان بود نموده و بعد از آنکه هر یک چنانچه حدیث بخوانند  
نیز برین قول شهادت دارد و در میان صحابه مستقیم  
بودند بعضی قرآن پس هر که چنین باشد مدح حضرتش از طرف  
ما نفع از آن نیست که بعضی از صحابه فاسق یا کافر باشند اینها  
ما در جوار استبان بعضی است و نه می بینیم که حضرتش از طرف  
در بعضی مواضع صحابه را مذمت فرموده و این مذمت ما نفع  
از آن نیست که در میان ائمه و ابرار باشند فاضل جلایی از  
روی تفتیح گفت آیا جایز است که اجتهاد بی دلیل باشد چنانکه  
شیخ اعلی الله تعالی در چند فرمودند که طایفه شیعه را بچهار  
مکتب آن بعضی صحابه بدلیل بسیار است و اوله جوار است که  
ایشان دارند در نهایت وضوح و ظهور است فاضل جلایی از  
استبعاد نموده بعد از آن گفت بلی دلیل از آن دلالت بر اینها

بیان فرمایند این شیخ فرمودند که دلیل چندان برای تو ایراد ندارم  
که انکار آن ترا مقدر نباشد از آنجمله آنکه در پیش ما و شما  
ثبوت پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون ستمین زبدا  
اسیر لشکر ساخت که بطرف شام برود صحابه را عصبانیت و بویکی  
و عصبانیت خاصا امر فرمود که تابع اسامه باشند و با او بروند  
و این امری بود که ساخته فرمود که خبر و کتبش اسامه که الله عز و جل  
عز و جلش اسامه *عز و جلش اسامه که الله عز و جل*  
و مع هذا با شفاق کل امتا بویکی و عصبانیت از این جهت  
تخلفت نمودند پس ایشان ملعون باشند بعضی رسول الله صلی الله علیه  
و آله بلکه بعضی حضرتش الله تعالی چنانچه لا یطوق بحزن الهوی  
برین نهادند اما در فاضل جلایی گفت راست  
میگویند ایشان تخلفت نمودند لکن این تخلفت ایشان از روی اجتهاد  
و مشقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر مسلمانان بود زیرا ایشان  
با هم گفتند که ما چون پیغمبر را با افعال بکند و بر روییم پس صلاح

مسلمانان را درین دیدند که انجیل را میخواندند و این  
تخلف چون از روی اجتهاد و شغف برین و بر مسلمانان بود  
برایشان لازم نمی آید چنانچه فرمودند که این سخن خطاست زیرا  
اجتهاد در مسئله بسیار شد که در آن سخن نباشد و در مقابل  
اجتهاد جایز نیست با اتفاق جمیع علمای هر مذهب و حال آنکه حضرت  
الله تعالی فرموده **وَمَا يَتَّبِعُ الْبَغْيَ أَهْوَىٰ لَهُمْ** لا وحق یوحی  
**فَبِمَا نُنْزِلُ الْكِتَابَ** اینان درین مآذ  
بدید حضرت شاه تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله است و این  
نیست مگر کفر و نفاق زیرا هیچ مسلمان درین انکود که ایشان  
صالح مسلمانان را بگویند حضرت شاه تعالی و رسول الله صلی الله  
علیه و آله میدانستند و این قسم اقوال ناشی نیست مگر از کورخ  
و تبلیس و شیطان فاضل جلای گفته و امهلی بداند برین مسئله مگر  
بگویند چنانچه فرمودند که ترا مهلت باشد تا روز قیامت و بعد  
ازین گفت و گو چنانچه شیخ رضی الله تعالی عنه بر او تفصیل احادیث

حوض را برادر فرمود و گفت از انجیل است که روایت نموده است  
در جمع بین انجیل در حدیث صدوسی و یکم از جمله احادیث  
متفق علیه در سند این است که حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و آله فرمود **لَا تَخْلُقُوا خَلْقًا إِلَّا لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا إِلَّا لَمْ يَخْلُقْ**  
**وَرَبُّهُمُ الْغَلْبُ** افلا تفرقوا فی دین انصافا یا اصحاب! **فَلْيَقُلُوا**  
**إِنَّكَ لَا تَدْعِي مَا اخْتَلَفُوا بَعْدَكَ** **فَأَمَّا بِلَا كُفْرٍ** یعنی البته  
برین وارد خواهند شد در کما روض جمعی از اصحاب بن و مرجع  
ایشان بدین و ایشان سر بردارند و ما به بید و ایشان را از  
پیشتر بر این بدیدیم بنی برین مگر که ای پروردگار من از اصحاب  
اصحاب متدین برین گفته خواهد شد که تو میدانی که ایشان  
بعد از توحی احادیث نمودند و برین حدیث را حمیدی در جمع بین  
الخصیص در سند این عباس بلغظ دیگر روایت نموده اما در  
معنی متفق اند لکن در آخر این حدیث در سند این عباس را برین  
است **فَقُلُوا لَكُمْ كَمَا تَرَوْنَ** **فَلْيَقُلُوا لَكُمْ كَمَا تَرَوْنَ** **فَلْيَقُلُوا لَكُمْ كَمَا تَرَوْنَ**

اذا امر



**الاحادیث** یعنی گفته میشود پس که از آن روز که توان  
ایشان جدا گشتی همیشه در امتداد بودند و هم جمعی در جمع  
بینا العجین در مسند سهل بن سعد و حدیث بیست و هشتم  
انجمله احادیث متفق علیه همین حدیث را روایت نموده و در آخر  
این عبارت هست **فَأَقُولُ لَكُمْ لَمْ يَكُنْ بَعْدِي لِقَاءُ رَأْسٍ**  
یعنی دور کنید از من کسی را که بعد از من تغییر یافته است  
و همین حدیث را نیز جمعی در جمع بینا العجین در مسند ابوهریره در  
حدیث دویست و شصت و هفت و آن چند طریق روایت نموده و در آن  
زیادتی هست و آن اینست که **قَالَ أَرَأَيْتُمْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ هَلْ**  
**الْقِيمَةُ لَكُمْ أَمْ لَكُمْ** یعنی از ایشان کسی از عذاب خلاص  
نخواهد چنانچه گویند بنی شبان از هلاکت خلاصی ندارد و  
مثال این حدیث را جمعی در مسند عاصم بنه بطریق متعدده و در  
مسند اسماء بنت ابی بکر بطریق متعدده و در مسند از سلمه بطریق  
متعدده و در مسند عبید بن مسیب بطریق متعدده روایت نموده

پس این احادیث هم مذکور میباشد است که از زبان رسول الله صلی  
الله علیه و آله بصدد پیوسته و هم این احادیث در صحاح شریف  
واقع شده بلکه میتوان گفت که بخدا و اثر رسیده و مضمون این  
احادیث عین آن چیز نیست که شیعه در باب صحابه دعوی میکنند  
که ایشان میل حکومت و ریاست داشتند و از تحت اطاعت  
با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند و در ریاضت  
ایشان کمال جود نمودند و ما شنیده ایم که ملوک و فرزندان  
خود را میکشند از برای ریاست دنیا و فرزندان پدران را از ریاضت  
بقتل آورند و در قرآن مجید نیز اکبر کاین بیان ثبت داده شده  
که **كَرِهْتُمُنَا فَبِمَا دَأَبُونا مِنْكُمْ فَأَخَذْتُمُنَا أَزْوَاجًا**  
**ثُمَّ كَفَرْنَا بِهِمْ أَتَوْاكُمْ بِزِينَةٍ عَالِيَةٍ قَائِمَةٍ وَأَكْثَرُ**  
**زِينَةٍ وَأَنْتُمْ كَارِهُونَ** و این حدیث را نیز در مسند  
علیه السلام و عباس و قلیلی دیگر و باقی پیغمبر خود را بکفر و تسلیم  
نموده و عاریتاً از آن فریاد و رنج اندیشه نموده اند و خداوند

عالمیان و رسول او شریک کردند در جای دیگر از جهت  
سرسختن ایشان بفرمایند **وَأَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ إِذَا قُلْتُمْ**  
**وَتَرَكُوا كَلَامًا** که صلوات را در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله  
شماره نموده اند از جهت ترویج قاطعه بر مرگ ایشان در برین  
بوده اند بعلل ایشان بدینا بعد از فوت پیغمبر چه استعداد دارد  
و پیروی هوای نفس از جهت ریاست چه تعجب خوانند داشت  
چنانچه پیغمبر را حدیثی که مذکور شد خبر رضا را ایشان داده  
و از آنرا ایشان را بیان فرموده و حال آنکه ابو بکر خود هم باین  
اعتراف نموده چنانچه گفته است **لَنْ يَسْلُطَ نَا بَعْدَ مُحَمَّدٍ**  
**وَعَزَّيْبُ** پیغمبر صلی الله علیه و آله او را اندامانند  
آیات سوخته بر او متواتر می نمود و از مسائیدن چند آیه هم  
برین قول شاهد است و در حق او و عمر را خبر و چند جای دیگر  
و منع او حضرت فاطمه علیها السلام را از میراث جدیدی که او  
بیتها را پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که مضمونش این

حکم قرآن بود چنانچه حضرت فاطمه را در قول او نموده فرمود که  
تو از بدست میراث سیری و من از بدست میراث تبره آباد رنگاب  
حضرت الله تعالی برین آیه دلالت دارد و باز از قول ابو بکر که  
می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ تقصیر کرده باشند  
زیرا آن روایت را از صاحبان آلا با بکر و اهل بیت خود نمکته و  
حال آنکه اهل بیت اولی اند اندام چنانچه حضرت الله تعالی  
فرموده **وَأَنذَرْتَهُمْ نَارًا لَا تُهْبِطُ** منع نمودن او از انقضای  
از حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله با و داده بود و امیر المؤمنین  
علیه السلام و حسین و ائمه بر آن شهادت دادند و او شهادت  
ایشان را رد نمود و حال آنکه ایشان مظهر نبوتند بخلاف قرآن از  
روقی بعضی و عظامی که با اهل بیت داشت و جعلی که او را در  
احکام بود حتی آنحضرت وفات کرد و بعضی ایشان بود و وصیت  
فرمود که او را بچند فرزند تا ایشان را بر او تار نکنند و حال آنکه  
پیش از این با او فرموده **فَاطِمَةُ تَحْضُرُ بَيْنِي** می آید اها حتماً ذای  
عنه چون نماند که از حقش در حق او



وَمَنْ آذَى فَقَدْ آذَى اللَّهَ

کتاب التوحید

وحضرش الله تعالى فرموده اِنَّا لَنَعْلَمُ نُوْدُوْنَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ لَعَنَهُمُ  
اللَّهُ فِي الْاٰلِآءِ وَالْاٰخِرَةِ وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ عَالَاٰمُهَا

جناب شیخ بعد از این مرا منع عمر را که پیغمبر  
الله علیه و آله کتاب بنویسد که بعد از او که رفتند و شد و سوره  
پیغمبر گفتن و اسفند و آن حضرت نمودن گفتن او که بنی شامه  
میگوید و او را بد نموده فرمود که این قول او باشد و است بر  
الله صلی الله علیه و آله بلکه بر حضرتش الله صلی الله علیه و آله  
آنکه سفالات را در هر زمان منع نمود تا آنکه در فو او را  
بر غلطش آگاه کرد و او گفت کَلَّ اللَّهُ مِنْ عَمَلِي فَقَدْ ذَلَّ  
گفتن دو متعه در زمان رسول  
الله صلی الله علیه و آله بود و آن دو متعه را منع میکرد و اگر کسی بکند او را

عقاب میکرد و این پیغمبر منافقین است بدعت در  
تا قبله رمضان گذاشت که آنرا جماعت بگذارند و خود هم امتثال  
نمود که آن بدعت است با آنکه هر بدعتی خلاف است بعد از  
ایراد بعضی قلیل از قیام عمر بعضی قلیل از قیام عثمان را جناب  
شیخ از برای او نقل فرمود مثل حکومت بلاد را بشافه او را  
بواسطه قرائتی که با او داشتند تا آنکه صحابه هم او را این عمل  
منع نمودند و منع پذیر شدند با آنکه از آن عثمان و افعال شیعه مثل  
قتل و شرب خمر و غیره سر زد و او داشت و مثل زدن عبد الله بن  
مسعود تا بجائی که بعضی اصلاع او شکست مثل زدن او تا بر پاش  
را تا آنکه با دخیج او را حاصل شد و مثل اخراج نمودن او و بود را  
از مدینه طیبه با آنکه ایشان همه عظیم ایشان بودند و در آن  
تقدم داشتند و کما می نداشتند غیر اینکه او را از آن افعال شیعه  
منع می نمودند و مثل پناه دادن او را نه رسول الله صلی الله علیه  
و آله را که حکم بر عاص بود با پسرش مروان و درین هنگام مروان

بر او هجوم نمودند و را کشتند و از بخت بد آنان که در قتل او ماسی  
 نبودند راضی بودند بقتل او و هیچکس از بخت بد بر او رحم و تامل  
 نداشت تا آنکه سه روز او را کشتند در خانه و خون گذاشتند  
 و عتباری بر سر و بدن او نرفتند و حذیفه بن الیمان و جماعت دیگر  
 غیر اینها بر کفن و شهادت دادند و دلیل ایشان آنکه کبر بود  
 چنانچه میفرماید و من لم یحکمْ بما أنزل الله فأولئك هم  
 الکافرون **کلمه بکلمه در سه بیت**  
 و فاش و غلبه میکنند که او را کشتیم الحمد لله در حالتی که او  
 کافر بود جناب شیخ رضی الله تعالی عنه چون بعضی قلیل از بخت  
 آن اجلاف را بر فاضل حللی بغداد فرمود شروع بجل شد که  
 او داشت و پیش ازین گفته بود که چون جایز باشد سبایشان  
 و حال آنکه اسلام از شمیر ایشان قوت گرفت خصوصاً کسی که  
 اکثر بلاد مثل شام و مصر و عراق و خراسان و عراق عجم در  
 زمان او مفتوح شد جناب شیخ فرمود که عمر فتح بلاد را بشمیر

صحابه و امداد اهل بیت کرد چنانچه در کتب سیره و تواریخ مذکور  
 است با آنکه این هم دلالت بر مدحای شما ندارد که اشیاء ضعیف  
 عمر باشند زیرا آن سعی و دفع بلاد از برای زیادتی ملکتی که  
 چنانچه ملوک و پادشاهان میکنند و سبب خونریزی بسیار  
 میشوند بواسطه فتح بلاد هر چند که این عمل موجب عقاب آخرت  
 باشد پس عمر هر آنچه کرده بواسطه زیادتی ملکت و شهرت و اولاد  
 خود کرده اگر چه در آخرت از برای او نیست مگر دنیا و زیر پای  
 نیست که دلالت کند بر خلوص و صلاح باطنی که از جهت قوت  
 و شوکت اسلام میکرده باشند و همچنین جناب شیخ ازین فالر  
 شواهد از برای او ایراد نمود و قیام اجلاف قلند را چنانچه  
 در بهترین نقل نموده اند و کسی را عا لایکار آفا نیست بر او تعداد  
 میدهد او بعضی را بتکلیفات بارده که میدان این اجلاف جواب  
 گفته اند جواب بکفت و جناب شیخ جوابهای او را با سهل و جبر  
 رد میفرمود تا آنکه جناب شیخ باو بطریق نصیحت گفت که اگر کسی



خواهد که تابع حق شود و حق را وظاهر کرد و باید که انصاف پیش  
کند و نه کمکار و نیت هوائی خود ناید و تقلید پیشیا را از  
خود سلب سازد تا حق را و جلوه کر کرد و ظهور نماید و این کو  
را میسر است که حضرت شاه تعالی خواهد که او را هدایت  
کنند نه بینی که مجرات بغیر ماصی الله علیه و آله مثل قرآن و  
شق و غیره لک بخیتی بود که کسی را شک در نبوت و صدق  
گشارا و نیاند که چون کفار و فریق تعصب و زیدند و تقلید  
ما لوف را از خود سلب ننمودند و کمکار و غناد با حق کردند  
نشانیان بدایه دال ایشان رسید و هر چه آنحضرت میگفت  
و میکرد همه را شبها و اهید و میکردند و غذا در دست ضلالت  
و کماهی و در گهرها نند و هر کسی که انصاف بدد و در کتب و تاریخ  
از روی انصاف نظر کند یقین پیدا کند که آن سده کس و معاویه  
و اتباع ایشان اهل بیت را استخفاف ننمودند و اظهار عداوت  
با ایشان کردند بعد از آنکه حضرت شاه تعالی و حضرت رسول

الفصل الله علیه و آله ایشان را مباح نمودند و بغیر مصلی الله علیه و  
آله در اتباع ایشان و ایشان وصلت نمودن غایت تاکید  
فرمود پس استخفاف بعد از آنکه تعظیم ایشان ضروری دین  
باشد بیشک گناه است بواسطه آنکه آنهم مثل نماز است که  
رد آن رذ است بر حضرت شاه تعالی و رسول او و این مرا بنده  
انکار نماید مگر حاجی هیچ مدان چون سخن جناب شیخ یا بخار رسید  
فاضل جلوی از روی انصاف اعزاف بگفتنهای او نموده حضرتش  
را صدیق نمود و در آن مجلس سخن باین منتهی کرد بدو از هم جدا نشدند  
و چون چند روز گذشت جناب شیخ اعلی الله درجه بدیدن او  
قشرین برده دید که در نزد او گاههاست و در میان کتب صحیح  
بخاری بود جناب شیخ آنرا برداشته احادیثی که دال است بر  
اینکه خلفا بعد از نبی صلی الله علیه و آله دوازده خواهند بود  
مثل آنکه جابر بن عمر گفت که شنیده از رسول الله صلی الله علیه  
و آله که بعد از من دوازده امیر خواهند بود و کلمه گفت که من از

نشیدم و از پدر پرسیدم گفت که فرموده ایشان قریش  
خواهند بود انکه این عقیقه روایت کند که گفت  
رسول الله صلی الله علیه و آله پیوسته کار مردم را نظام خواهد  
بود تا انکه دوازده مرد بر ایشان والی شوند و بعد از آن  
که خضیه فرمود که من آنرا نشیدم و چون از پدر پرسیدم گفت  
که فرموده ایشان قریشی خواهند بود از ابن عمر نقل  
نموده که او گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که  
فرمود همیشه این امر در قریش خواهد بود اگر چه انخل و کس  
بها متدجیان پنج گوید که چون این احادیث را از صحیح بخاری  
با و نمودم گفت که حدیث ابن عمر را نیز در صحیح خود با فلفله روایت  
نموده و حدیث اول را نیز بطرف متعدده روایت نموده و چون  
من اینرا گفت برخواست صحیح مسلم را نیز حاضر ساخت و من این  
احادیث را در صحیح مسلم نیز با و نمودم و بعد از آن با و گفتم که  
معلوم این احادیث بعینه آفت که شیعه دعوی بنمایند و شما

است بر حقه اعتقاد ایشان نیز اینها را هیچ فرقه از فرق اسلام  
مذبح دوازده امیر و خلیفه نیستند پس فرقه تابعه ایشان باشد  
و مؤید این انکه هم ایشان متشکک اند بدو خلیفه که از هم جدا  
نشوند تا انکه بر جوض وارد شوند یکی کتاب الله و یکی اهل بیت  
بنی که دوازده خلیفه اند که حضرت الله تعالی دوستی ایشان را  
مزد رسالت گردانید چنانچه فرموده قل لا اسئلكم علیه  
اجرا الا المودة فی القربی

است و اینها را بواسطه انکه غیر شیعه ایشان را از غیر  
ایشان امتیاز نمیدهند و همه ایشان را مثل سایر مردم میدانند  
بلکه غیر اینها را ایشان تقدیم میدهند و چنانچه فرمایند که بعد از  
ما شب قدری از سایل کلامی مثل مسئله رؤیت حضرت باقر  
عقالی و مسئله قضا و قدر و دیگر قدری از سایل فرقیه مثل  
مسئله مسیح و متعد را و ایراد نمودم و شاعت مذاهب اهل  
خلاف را درین سایل بر اوطا هر کرد اینده هر آنها را انکه



و تصدیق نمود بعد از آن که نورایان در دال و قرار یافتند بود  
اعدای اهل بیت رسالت صلی الله علیهم و آله و ابوبکر و  
عمر و عثمان را خصوصاً لعن کرد و از خواص شیعه کردید

الحمد لله ظاهر او باطن او صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین  
الیوم و الابدین **صلوات** در ذکر مناظره که قاضی  
زاده کرهرودی با قاضی زاده اوزبک در حضور پادشاه  
والاجاه الموقر بن عبداللہ شاه جغتو مکان شاه عباس علیه  
نور الله تعالی مخفی و اسکنه فی فرادیس جنات نمود  
**بالتقریر** که قاضی زاده کرهرودی بعد از آن که  
با قاضی زاده سنی در مجلس بهشت آیین مناظره نمود مامور شد  
که صورت مناظره را در سلك مقرر در آورده لکن بنا بر قایم  
که او را منظور بوده آنرا غلط ساخته با چند درججلس کند  
نشد اما متعلق است با آنها و باین اعتبار کلام او ببطاعه  
بهم می آید و ایراد هر آنها در اینجا مناسب نیست و چون

التمزام نموده ایم که انچه بطریق مناظره از علما سر زده درین  
کتاب مذکور است نیز بنا برین اصل سبیل که در میان ایشان  
گفت و گو شدن با قلیلی اند لا یدر اینها ایراد مینماید تا از  
قاعد که درین کتاب مقرر است بدد زنده باشیم  
انچه سمع شده اینست که در وقتی از اوقات از جانب پادشاه  
اطراف ایلچیان بدککا و جهان پناه شاه کینیستان جغتو مکان  
شاه عباس ماضی اعلی الله در جغتو آمده بوده اند از آنجا که  
قدما را بوده که یکی از فضلاء اوزبک که مشهور بقاضی زاده  
بوده هر وقت او بقصد مناظره و مباحثه با علما ی شیعه و از  
والفام ایشان بدککا و جهان پناه آمده بوده و پیش از وصول  
او چون خبر آمدند و راده بسمع همایون شاه جغتو مکان  
با علما مشاوره میفرمود که چه باید کرد ایشان بعضی میفرمودند  
که این قاضی زاده که بهر افتخار ایلچیه قدما را می آید درین غرضند  
نیست که با علما و علما با او مناظره نمایند نهایت قاضی زاده

که هرودی که از جمله شاگردان جناب شیخ بهاء الدین است متنا  
است که با او منکر شود اگرچه او هم زیاد است بنا برین تقریر  
میشود که قاضی زاده که هرودی با آن قاضی زاده در مجلس  
هشتاد و نین مناظره نابد و چون باطلی فقهی را با قاضی زاده بتخیل  
آستان عالم پناه مفتوح شد تا از جانب یکی متان جنت مکان  
روزی مقتصد شد که هفتاد و پنج از اطلبین قاضی زاده مذکور را هم  
بطلبید و چون آنروز در آمده هفتاد و پنج از مجلس هشتاد و نین حاضر  
شدند و آن قاضی زاده بیای بوس تو ابکی متان مشرف شد  
پیش از آنکه قاضی زاده شیعه حاضر شود این قاضی زاده قدس  
حرفهای ناشایست در مذمت مذهب شیعه و علای شیعه  
در حضور تو ابکی متان برهم می افشاران جمله اینکه علای شیعه  
همگی بخلاف آنچه مفاد صریح آیات قرآنند است بر روی تو  
و بخدمت تو ابی اشرفنا الشایسته تا بدین حد که صریح  
برداشتن باطلها و ایقان حقیقت در دین نموده و می پندارند و بگوید

تلقین مینمایند و چون از آن فضول بی بیاد سرزد تو ابکی  
متان در نهایت برآشتگی گشته لکن بواسطه حلی که جبلی  
حاضرش بوده بهوده او را کالمعدوم و کانه لیس بکار انگاشته  
با او هیچ نکفت و چون قاضی زاده شیعه حاضر شد با او  
بطریق عتاب خطاب نموده فرمود که علای شیعه از جهت  
چند خلاف مفاد صریح قرآن مجید را بما و سایر مردم افاده  
میکند قاضی زاده عرض نمود که حاشا و کلا بلکه آنچه علای  
شیعه افاده میفرمایند غیر مفاد صریح آیات قرآنند است  
تو ابکی متان جنت مکان فرمود پس از جهت چند مفاد آیه  
و ضو که غسل است شما صبح با تعلیم مینمایند قاضی زاده شیعه  
بارد بکسر عرض نمود که آنچه مفاد صریح آیه وضو است صبح  
و غسل اصلا فیهیده نمیشود قاضی زاده سنجوز این کلام  
قاضی زاده شنید بیتاب شد از جانب شاه یکی متان بنکام  
مختص شد و بقاضی زاده متوجه شد گفت که جمیع قرآن

این سخن



قلیل از جمله را نصب خوانده اند و باعتبار وجود حرف عطف لابد  
است از معطوف علی که آن هم منصوب باشد و در این کلام که  
منصوب است و صلاحت معطوف علی باید بودن دارد کلام و بیو هم  
و باید که است بر چنانچه رو و سها را باید شست یا بهی را هم باید  
شست تا مکلف از عهد تکلیف بیرون آمده باشد و الا لازمه  
آید که مکلف مخالفت حکم الله تعالی و مفاد صریح آید که چه کرد  
باشد قاضی زاده شیعه فرمود که غلط گفتی زیرا هر فعل و فاعل  
را هرگاه آن فعل متعدی باشد ناچار است از مفعول پیش  
فاصله که فعل و فاعل است و مفعول و جوه هم است و این که  
عظمت بر آن و هر دو عضو را باید شست همچنین است و اگر  
فعل و فاعل است و مفعول بر و سگ است چون حرف مانع  
از حقوق نصب پس محل منصوب است تا مفعول و اسمها باشد و  
از جمله را اگر نصب بخواند عطف خواهد بود بجهل بر و سگ و اگر  
بجهل بخواند عطف بر لفظ آن و بنا بر هر دو تقدیر از جمله چون

عظمت بر و سگ باید که چنانچه سر را مسح میکند یا باها را هم  
مسح کند تا از عهد تکلیف بیرون آمده باشد و الا مخالفت حکم  
الهی و مفاد صریح آید قرآن کرده خواهند بود قاضی زاده شیخ گفت  
چرا نشاید که چون از جمله بر و رو واقع شود عطف بر لفظ و سگ  
نباشد بلکه بواسطه جریا باشد و هرگاه منصوب باشد عطف  
بر این که باشد و این تاویل مثل شما است در صورتی که عطف  
بر محل قاضی زاده شیعه در جواب او گفت عطف بر محلی است  
مشروط بشرطی و مشتمل بر اصل و قاعده باشد از امور متفرقات  
خواست و این قاعده را تاویل نامیدن مخالفت قاضی زاده  
جریا را تاویل است و اطلاق لفظ تاویل بر آن صحیح است و بنا بر  
که کنیم نزاع میان ما و شما از مقوله قاضی زاده تاویل و ظاهر است  
و رجحان ظاهر بر ما و قول معمول اصولیین است و بر تقدیری که  
عطف بر محل تاویل باشد تاویل ما بر تاویل شما ارزش وجد رجحان  
دارد آنکه تا عطف بر قریب ممکن باشد بر بعد عطف

نمودن جایز است که در صورتی که ضرورتی اعی باشد و در بعضی  
فیه ضرورتی اعی نیست **انکه** هرگاه در حکم در صورت  
نصب عطف بر ایدیم باشد در صورتی که عطف بر آن منع خوا  
بود **انکه** جوار از امور متر و کد شاذ است و اهل  
عربیت تصریح فرموده اند که جوار بر اندام نیست که قیاس بر  
معتبر باشد مادام که ضرورتی باشد و ضرورت در کتاب  
بآن خلل صاحتست چه جای اضمحلت **انکه** هرگاه  
اختلاف در احکام الهی ممکن بوده باشد و فرائض موافق یکدیگر  
تواند بود این اول خواهد بود زیرا در صورت عطف بر عید  
و جوار حکم الهی مختلف و فرائض متافیه میشوند **چهارم** **انکه**  
از اخش منقولست که جوار کلام الهی واقع شده و قول او در  
نزد علای عز و جلال و لغت جنتست **انکه** جوار و شوق  
بشر و طبیعت که در مانع از آن شروط مقتود است  
**انکه** یکی از آن شروط که منتهی ترین مبراست نیست

که سبب انباشت در معنی نشود و در بعضی ظاهر است که جوار  
موجب انباشت و این بدانند تا مثل ظاهر است حاصل کلام **انکه**  
قاضی زاده شیعه گفت بنا بر وجوه مذکوره ظاهر شد که ظاهر است  
دال است بر هیچ بقصوری و ان کتاب تکلیفی بر با وجود مرجع  
قریباً و بلکه را بعد عطف نمودن و جوار قابل شدن صدا  
و غیر فون **انکه** علم منوال صفة شدت و از قوانین عربیت بلند  
است و چون سخن اینجا رسیده قاضی زاده سنی چون از برای این  
جوابی نداشت ازین شاخ و شاخ دیگر چیست گفت مدارشتر  
باینها در وضو و وضوی باینست چنانچه در صحیح بخاری از انس  
بن مالک روایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
انجست بیان کیفیت وضو آب طلبیده وضو ساخت و بایها را  
نشست و فرمود که این وضو نیست که حضرت الله تعالی  
نماز قبول نکند مگر باین وضو **انکه** **انکه** **انکه**  
که قاضی زاده ماوراء النهر چون پیش ازین گفت و گو مذکور



بود که ظاهر آید دلالت دارد بر غسل و قول تسبیح خلاف مدلول  
آیه است و علای شیعه مردم را اغوا کرده اند و بر خلاف عقاید  
آیه دلالت نموده اند و از اینکه خلاف این دعوی بر او و پیروان  
ظاهر گردید پای وضوی بانی را در مجلس یاد شاه شیعه و غایب  
شیعه از هیچ بخاری که ایشان را کلامی مبدعند بیا آورده  
بود بر منکاسی او این بود که از شاخ و شاخ جستن و دلیل  
انقطاع و غیر است لکن قاضی زاده شیعه ازین چشم پوشیده  
گفت که این قول تو بچندین وجه باطل است اول آنکه این چرخ  
در طریق امامیه وارد نشده و برایشان حجت نشود **دوم** آنکه  
فاضل نیشابوری که از اعاظم علمای شافعیه است در تفسیر خود  
در باب جزم بودن شیهه که میان حنفی و شافعی در این اختلاف  
و ابو حنیفه بر روایتش که در هیچ بخاریست مستند شده که او  
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عدم جرئت بطله را  
روایت نموده گفته که چون بنیامیه در اختفای آثار عقلی است

طالب ساعی بودند و آنحضرت شیعه را جز سوره و داند شاید که  
افس بواسطه خاطر ایشان این روایت را هم یافته باشند و اختلاف  
در روایتش واقعست که باز در هیچ بخاری جرئت سون اند  
روایت شده دلیل این قولست در بنابر قول نیشابوری روایت  
افس حجت نباشد **سوم** آنکه این حدیث خبر واحد است و  
غیرالدین رازی و غزالی خبر واحد را حجت نمیدانند و قول علمای  
امامیه با اعتقاد نیز اینست **چهارم** آنکه بر تقدیر حجت  
خبر واحد نافع آیه قرآنی تواند بود زیرا نافع آیه قرآنی باید که در  
تواتر بنیز آید باشد چون قاضی زاده شیعه این قول او را بانه  
و چون باطل کرد این را این شاخ و شاخ دیگر جسته بنابر قول  
لذا کونتم شیعی قتل ما شئت  
**و در تفسیر این آیه**  
گفته اند در مستن با در وضو اجماع علمای اسلام است و اجماع  
ایشان حجتست و تخصیص و نسخ آیه قرآنی نیز باجماع توانند  
قاضی زاده شیعه این مرتبه نیز از انقطاع و غیر او چشم پوشیده

گفت که این قول تو بریده ظاهر بطلانست که بطلان نیز بطلان  
هم ظاهر است قاضی زاده ما وراء النهری گفت چون قاضی زاده  
گفت بواسطه آنکه ازین اجماع یا اجماع مبتدا در که اتفاق جمیع  
اهل حل و عقد زانست محمد صلی الله علیه و آله است خواسته با  
اجماع اهل سنت را که از قبیل اطلاق لفظ کل بجز باشد اول  
ظاهر بطلانست زیرا شیعه امامیه و غیر ایشان انحاء و  
تابعین و تابعین تا جمیع کثری مخالفت با مذهب غسل دارند  
و اما ثانی بوجوه متعدده باطلست و آن جمیع را قاضی زاده در  
تصنیف بسطی داده که ایراد شد درین کتاب میباشد است بواسطه  
آنکه بطلان ثانی بطلان شق اولی در ظهور کمتر نیست زیرا  
چون تواند بود که اتفاق جمعی که بطلان مذکور ایشان بر خصم  
ظهور داشته باشد بر خصم حجت باشد با کسی آن اتفاق را خصم  
بطریق استدلال ایراد نماید حاصل کلام آنکه قاضی زاده چون  
وجوه بطلان شق ثانی را مفضلا ایراد نموده بعد از آن گفته که

چون حکایت غسل و مسح با یخار رسید و بر اهل مجلس ظاهر گشت که  
درین مسئله حق با شیعه امامیه است همه ایشان خصوصاً اهل  
اطراف بقتضی احد آقای مشهور برخاسته اقلی که اهل روم و مستعد  
بود و از مراتب علمی بی بهره نبود بلکه کمال فنی داشت تصدیق نمود  
قول بسج را و از اعتقاد غسل در گذشتند و بعد ازین حکایت  
بخلافت غیر شده قاضی زاده ما وراء النهری را ثبات خلافت  
ابوبکر باجماع مستند شده بوده **و الله اعلم و انی کونید** کجی  
قاضی زاده در اینجا نیز بسطی که از شرح و بیان بیرونست کلام  
را داده و اکثر مقدماتی که در مجلس مناظر مذکور شده بود  
ایراد نموده لهذا اولی نمود که مختصری از مجموع آنچه قاضی زاده  
در تصنیف خود ایراد نموده درین کتاب نقل شود و اطلاع بر  
باقی گفتنهای او اگر کسی را هوس باشد از تصنیف او حاصل گرداند  
حاصل کلام آنکه چون قاضی زاده ما وراء النهری را ثبات  
خلافت ابوبکر باجماع مستند گردید قاضی زاده در جواب او گفت



ایند حاصل اینست که جماع حجیت را شاید و ختم بر آن  
کرد اند ظاهر و هویدا است که بر خلافت ابوبکر رونداد و مخالفین  
نیز که معتقد خلافت ابوبکر اندیم باین قایلند و اعتراف دارند  
لذا بعضی از ایشان که فی الجمله و فوقی از سیر و تاریخ دارند و  
دانسته اند که حکما بر جماع صورتی ندارد و دعوی آن صحت  
بر دلیل است دست از جماع برداشته خلافت ابوبکر را  
بیعت عمر و چند کس دیگر اثبات نمایند و قاضی زاده از برای  
این قولش مذکور از وی و عضدی و غیره را بطریق استدلالت  
ایراد نموده و از مواضع عضدی نیز نیزه که مفید این قولست  
در تفسیرش ایراد نموده و بعد از آن بطریق استبعاد گفته که ظرف  
اینست که او را بجز بیعت عمر خلیفه الله و خلیفه رسول الله  
نمیخوانند و اطاعت او را بر جمیع اشیاء واجب میدانند و گفته اند  
که هرگز از این حکایات و اعیان اعتقاد خلافت ابوبکر بریم  
رسد و خلافت او را حق دانایند و خدا تعالی است و او را

علاج فساد عقل یا بدکردن و یا اعتراف بعد از آن و بغض آل محمد  
صلی الله علیه و آله باید نمود و مستعد جحیم و عذاب باید باشند  
قاضی زاده بعد از این گفت و گو و دیگر مقدمات که  
برابطه دعوی جماع خلافت ابوبکر قاضی زاده ماوراءالنهر  
ایراد نمود گفته که او ساکت شد چیزی در جواب نگفت لکن  
احمد آقای جرح اقلی که ایلمی و مرمود گفت که چون حضرت پیغمبر  
صلی الله علیه و آله ابوبکر را از برای پیشنای میزد و در عرض بویست  
مؤثر و مرمود این را نیست بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره  
بخلافت وی نموده باشد زیرا در میان اصحاب چون او را باین امر  
مخصوص ساخته معلوم میشود که او در رتبه پیغمبر امتیازی از دیگران  
داشته پس امر خلافت نیز از این حیثیت با و منزه او را باشد قاضی زاده  
گفت که جواب باین بدو وجه است **وجه اول** آنکه دیگر  
مقدم ابوبکر در پیشنای یا با امر الهی بوده یا با امر الهی بوده  
عزلش یا با امر الهی بوده یا باقی این تواند بود که نصبش با امر الهی باشد

و عزلش نه با امر الهی باشد زیرا لازمه آن آنکه آنحضرت عاقل است  
الهی کرده باشد و این عاقل عقل و شرعت پس ماند که اگر  
نصبش با امر حضرت الله تعالی باشد عزلش همچنین باشد پس امر تمام  
ناصح امر اول باشد و چون چنین باشد تقدیر او در نماز است  
را فاشاید و اگر نصبش برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و عزلهش با امر  
حضرت الهی بوده ایحال شبیه تقویض خواندن سوره بر اوست  
با و خواهد بود و این ظاهر است که در صورت هم تقدیر او  
صلاحیت استدلال بر خلافت ندارد و اگر نصب و عزلش هر دو  
برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده پس این هم مثل شیخ اول خواهد  
بود که ثانی ناصح اول باشد **وجه چهارم** انجوا با اینکه قیاس  
در مذاهب امامیه معمول نیست و اعتبار ندارد پس بر ایشان  
باین نحو استدلال توان کرد مع هذا انچه اصلست در قیاس که  
پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را بنا بر امر کرد باید ثابت باشد  
در نزد امامیه و جامع میان اصل و مقتضی ظاهر باشد و اصل که

امیر پیغمبر است صلی الله علیه و آله بنا بر امر کرد شیعه ثابت نیست  
و آنچه در اکثر کتب اهل سنت مذکور است درین باب فیه مطلقا  
ایشان نیست بلکه تقیض مطلوب ایشانرا افاده میکند مثلا  
انچه در جمع بین الصحیحین عبیدی مذکور است اینست که بعد از آن  
که ابوبکر با امامت نماز مشغول گردید حضرت را در عرض خفیه  
حاصل شد نوعی که قدرت بر بیرون آمدن در خود دید پس برین  
بر فضل بن عباس و علی بن ابی طالب نموده پای مبارک بر زمین کشید  
پس رو برداشت و ابوبکر را از پیشنازی عزول ساخت و چون ضعف  
غالب بود نشسته نماز را تمام فرمود و این معنی صحیحست بر این که  
اول تقدیر را ابوبکر را شاره پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده و  
از این جهت چون تقیضی در خود یافت با وجود استیلا یضعف  
نا توانی بخوی که پای مبارک بر زمین کشان بجهاد آمد و او را عزل  
نمود پس آنچه علما اهل بیت میفرمایند که امر بنا بر ابوبکر را پیغمبر  
صلی الله علیه و آله نکرده بود بلکه عایشه بیرون رفت پیغمبر از حبشه



31

در این آیه تفسیر برضاء خود نموده از جماعتی که در تحت شجر  
یا آن حضرت بیعت کردند و از جمله ایشانند خلفای ثلاثه پس  
اگر خلافت ایشان رضای جناب حضرت الله تعالی نبوده  
چون حضرت الله تعالی اظهار رضای ایشان میفرمود و از اینجا  
ظاهر میشود که طایفه امامیه میگویند که صحابه مخالف  
نصوص وارده در باب خلافت امیرالمؤمنین نموده اند و از این  
جهت مستوجب سخط ربانی و غضب الهی شده اند محمد در جواب  
بیان دلیلت اقرار و اوراق گوید که قاضی زاده جواب این قول  
را هم در تصنیف غایت طول داده لکن ما آنچه از انجمله  
مفید متعاست در این مقام ایراد می نمایم یکی آنکه گفته اند  
جواب که اظهار رضای الله تعالی در آنوقت خاص و آن فعل  
خاص که بیعت باشد دلالت ندارد که رضای حضرت الله  
تعالی عموم داشته باشد بجمیع از منتهی زمان و فان حضرت  
رسالت صلی الله علیه و آله را هم شامل باشد و دیگر آنکه

رضا بمؤمن در این به شاید از جهت اخراج غیر مؤمن باشد که بآ  
اعتبار که در این مقام مؤمن بودند و غرض حضرت الهی در تعلیق  
این باشد که پیغمبر اصلی الله علیه و اله از این کاه گردانده  
حضرت الله تعالی ندایست که از همه حاضرین تحت شجره و  
باشد بلکه رضای حضرت او مختص در آنها که منصف  
ایمان باشند و اگر نه چنین باشد لازم می آید که قید مؤمنین  
در اینجا بیاوریم باشد زیرا احادیث اقتضای آن ممکن بود مثل  
الذین و امثال آن و مؤیدین احتمال است قول حضرت الله  
تعالی که فرمود *فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ* زیرا در این مقام نایب دگر  
از این فقره ظاهر نمیشود الا اشاره بمنافقین پس از این آیه  
فهمیدن می شود که رضای الله حضرت تعالی در این مقام  
موقوف بر تحقق ایمان و بیعت است و از مجموع حاضرین تحت  
شجره منصف باین دو وصف باشد مجموع است و از این جهت  
حضرت الله تعالی و تقدس اهل بیعت را بعضی اوصاف متصف

نمود تا فهمیدن شود که رضای حضرت او بعضی از این طایفه  
متحقق است که جامع جمیع اوصاف مذکوره باشد و دیگر  
فرموده که *فَأَنزَلَ الْبُكْرَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنزَلْنَا لَهُم مِّنَّا قُرْبَانًا* و کلام  
نقله *أَنَا وَنُفَقَدْنَا* که محو و سبب محو خیر است که ابی بکر و عمر  
همینست فرموده ناموس اسلام را بنیاد دادند و در روز سیم حضرت  
شاه ولایت پناه فتح آن اختصاص یافت و ابواب فوخت  
الهیة بر روی قبال و اجلاش کثوده شد پس معلوم میشود که  
رضای حضرت الهی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و  
تابعان و در محاربه خیر است زیرا بیعت شجره فتح خیر و  
تحصیل معانی کثیره مجموعا مخصوص آن حضرت است پس معلوم  
شد که رضای حضرت الهی نیز حاضرین عموم ندارد و بر تقدیر  
عموم بر همه لازم ندارد که شامل جمیع از منزه و اوقات  
و منتهی یا اتمام حکومت آن سه گشتن باشد و دیگر آنکه چون  
علم حضرت الهی بر نقص بعضی اصحاب تعلق گرفته بود لهذا در



آیه دیگر فرموده که **فَمَنْ يَكُنْ قَارِئًا بِكِتَابٍ عَلَى غَنِيٍّ يَسْأَلُ**  
 میشود که حضرت حق بجهان و تعالی در این ایام طعن و طعن خطا  
 می نماید که نمود و موافق پیغمبر صلی الله علیه و الله شکسته  
 عجا با نمودند و قیام عظیمه از ایشان صادر گشت و اقوام  
 گوید که چون قاضی زاده این بحث را در تصنیفش زیاده از حد  
 طول داده و ایراد هر آنچه موجب تطویل است و آنچه در اینجا  
 ایراد نمود بود در فهمیدن مقصود کافی است لهذا باین قدر  
 اختصار شد **فصل ششم** در ذکر مجلس اول مناظره و یکی از  
 سادات معاصرین که در مراتب علمی از اکثر اهل زمان ممتاز  
 در مدینه مشرفه با یکی از علمای مخالفین چنانچه خود مذکور  
 ساخته و آنچنین است که در وقتی از اوقات قضای لایسیا  
 و نجابت پناه مذکور مقوض بوده و در آن اوقات این فاضل  
 مخالف که در مدینه مشرفه با او مناظره نمود و از قضای ایشان  
 بلا ارمع در اینجا یک چند توقف نموده بوده و بر سر ایراد احوال

و مذهب سیادت پناه مومنی ایه اطلاع تمام بهم رسانید  
 بود و از اینجا بکدام معظه رفته بواسطه فضل و دانش  
 که داشته در اینجا اعتبار تمام و حاصل شده بوده تا  
 آنکه از جانب قیصر روم تدریس مدینه مشرفه علی کثرت  
 الصلوة والسلام با و داده شده و خبر تدریس و اعتنا  
 اوقتی بلاد مرشد که سیادت پناه را اراده طواف  
 بیت الله الحرام و زیارت سید و سرور نام علیه صلوات  
 الله الملک العالم در خاطر بوده و چون این خبر بجمع  
 سیادت پناه رسید بود نهایت خوف بهم رسانید و  
 رفتن فکری میشوند بعد از فکر بسیار چون شوق در  
 یافت طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت سید  
 انام و ائمه کرام علیهم صلوات الله الملک العالم زود  
 او میشود و بنا بقضا داده با خود میگوید که عاقبت تو  
 اینکس را لابد و ناچار است چه بهتر از آن که در همین

مکانی بواسطه مذهب حق و محبت ائمه طاهرين صلوات  
الله عليهم اجمعين روح اينکس را از لباس تنهارى ساقى  
و اينکس بفوز شهادت فايز گرد پس بنا بر اين جناب  
سيادت پناه مشغول به نيته اسباب سفر شدن منوجه  
مکه معظمه شرفها الله تعالى ميشود و بعد از  
طواف الله الحرام در مکه معظمه با سادات عظام بنه  
حسين که در مدينه طيبه ساکن و در آن سال بواسطه  
عمرى مکه آمدن بودند محسوس شدن از احوال فاضل العجا  
مذکور متخصر گردیدن سادات عظام بعد از اطلاع  
از ماجرای سيد و آن فاضل جناب سيد کهنه بودند  
که چون چنين است بهتر است که از اینجا بازگشت  
نموده بد يا خود منوجه شويد که مبادا از انضال  
مضل بذات شريف شما از يقى برسد لکن بنا بر غلبه  
شوق زيارت حضرت سيد و لادام و ائمه صلوات

الله عليهم خود را تشکين نوانستند و باز از اینجا رضا  
بقضا داده منوجه يثرب شدن بودند و بعد از دريافت  
زيارت حضرت سيد المرسلين عليه صلوات الله  
رب العالمين خانه از محبت سکني در آن بلاد طيبه  
استیجار نموده قرار گرفته بودند و چون فاضل مذکور بقصد  
جناب طالع کرديد حضرت مقلب القلوب جل جلاله  
دل او را از عداوت نمودن منقلب ساخته کمال اشفاق  
بدیدن جناب سيادت پناه ميروند رفته او را نهايت  
دعوى نموده التماس رسيد يا رکود که شايد جناب سيادت  
پناه را بنزل خود فرود آورده و جناب سيد قبول فرمود  
و چند روز که جناب سيد در مدينه طيبه بودند  
فاضل مذکور هر روز صبح و شام بدیدن ایشان ميرفته  
مناظرات ميانۀ ایشان واقع ميشد خصوص در مسئله  
امامت لکن سيادت پناه دو مجلس مناظره خود را با او



در مسئله امامت در تصنیف خود که در امامت تشنه  
ایراد فرموده مجلس اقول چنان بوده که بعد از قدری  
از مکالمه در مسئله امامت بناسبتی فاضل سنی بطریق  
کتابه گفت که ما هیچ یک از فرق اسلامی را بدیندایم  
و بشما بدین گویم همه ایشان را بنسبت الهی گذاشته ایم  
جناب سید در مقابل گفته این قول صورت ندارد زیرا  
چنانچه صاحب شکوة از ابن عمر روایت نموده که رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود که در امت من واقع  
خواهد شد آنچه در بنی اسرائیل واقع شد خدا تعالی بآل  
النفل حتی انک در بنی اسرائیل کسی را ندادی خود را کرده  
باشد علایقه در امت من نیز کسی چنین خواهد کرد و بنی  
اسرائیل منفرد و بفساد و در فرقه شدند و امت من منفرد  
بفساد و سه ملت خواهند شد ایشان در امت خواهند بود  
الایات سه نفر هستند یا رسول الله آن ملت که است و تو

آنچه من و احباب من برانیم و در روایت دیگر واقع شدن  
که زود باشد که امت من منفرد شوند بفساد و  
سه فرقه کل ایشان در امت اند الا یک فرقه پیر بدلیل این  
حدیث بعضی از امت را بداید دانست و بداید گفت  
زیرا بنا بر دو احتمال منقول حرف جریا خلود یا دخول  
بفساد و در فرقه غیر باجیه در دو رخ لازم است و شاید  
نیست که مستحق خلود یا دخول در عذاب الیم کافر و عاصی  
میباشد و بداندستن کافر و عاصی بلکه دشمنی با ایشان  
واجب و لازم است چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید  
لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ  
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ  
وَلَعَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِحَسَبِ شَرِّ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
فرمود آن الدین یک قوم ما اکثرنا من الزینار و الله  
یزید ما یبغضه للناس فی الکتاب و انک یلعنهم الله

وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ عَمَّا قَالُوا وَكَرِهُوا مَوَدَّةَ  
أَصْحَابِ النَّارِ إِنَّ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا حَقًّا فَهُمْ  
مَا وَعَدْنَاهُمْ حَقًّا فَالْوَأْنُ لَهُمْ فَأَذَنُ مَوْذَنٍ بَيْنَهُمْ  
أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ فاضل سنی در جواب گفت  
تمه همین حدیثی که از ابن عمر را یاد نمودی یعنی هر ما انا  
علیکم و اخطای در لالت دارد بر اینکه همه اصحاب پیغمبر  
صلی الله علیه و اله سالت طریق نجات باشند و همچنین  
کمی که بطریقه اصحاب باشد از امتان جناب سید  
در جواب فرمودند که حاشا و کلا که همه اصحاب باین معنی  
که صحبت پیغمبر صلی الله علیه و اله را در آن فرود فرستید  
نجات باشند زیرا در میان اصحاب باین معنی جماعتی هستند  
که ضلالت ایشان منطبق علیه کل است چون عبد الله  
بن سلول و اخاب و چنانچه سوره منافقین بر آن ملحق  
و شهادت و مانند بنی امیه و بنی مروان چنانچه و

و در کتب معتبره از ابن عمر را یاد نمودی  
و در کتب معتبره از ابن عمر را یاد نمودی

وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الْكُفْرَ إِلَّا قُلُوبًا لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةُ  
الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ از ابن عمر است و پیشابوری در تفسیر  
خود از ابن عباس و عطاء و سعید بن مسیب روایت نموده  
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله در خواب دیده  
که بنی امیه بر منبر او میجیند مثل جستان و زینیه و گفته  
که شجره ملعونه ایشانند و فخر رازی نیز خواب پیغمبر صلی الله  
علیه و اله را چنین یاد نموده و گفته مراد از شجره ملعونه  
بنی امیه و حکم بن ابی عاص و اولاد او مید و بعد از آن گفته  
که پیغمبر صلی الله علیه و اله چون این خواب را دید با یوکر  
و عمر اظهار نمود و چون تفرق شدند رسول الله صلی الله  
علیه و اله شنید که حکم بن عاص خواب آنحضرت را یکی  
خبر داده این بر آن حضرت گران آمد و عمر را با فاشای این  
متمم داشت و بعد از آن ظاهر شد که حکم بن عاص در عقب  
در استماع قول آنحضرت نموده پس رسول الله صلی الله





و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این امر خود را مودک  
 بلعن کرده بود چنانچه فرمود لعن الله من خلف عن عیش  
 اسامه و عمر بر خلاصه داد بیه یا ایها الذین آمنوا اتخبروا  
 الله و الرسول اذا دعاکم عن موده چون حضرت رسول  
 الله صلی الله علیه و آله دوات و کاغذ طلبید که وصیت  
 نامه بنویسد که بعد از او امانت او گمراه نشوند و ممانعت  
 و در همان مجلس برخلاف آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا  
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی خلفای ثلاثه  
 با جمعی دیگر عمل نموده در حضور آنحضرت اوازها بلند  
 کردند بخدی که آنحضرت ایشانرا اخراج فرمود چنانچه  
 محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود آورده که ما شنید  
 بالنبی قال اشوفکم انکم لا تضلوا بعدی قال عمر  
 ان النبی غلبه الوجع و غلبه ما کاب الله حبنا و احلکوا  
 و کثر اللفظ قال هو ما عني بلعني عندی الشارح و خرج از عیال

يقول ان الزریه ما حال بین رسول الله و کتابة و دیگر  
 عمر گفت منعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا اخرهما  
 و احاطت علیهما و عثمان طرید رسول الله صلی الله علیه  
 و آله را جاداد و غیر اینها چنانچه در کتب سیر مذکور است  
 و مع هذا هر یک از خلفای ثلاثه بایک دیگر مخالفتها  
 کردند تا آنکه غایت قوی قتل عثمان میداد و ابن سعو  
 او را تکفیر می نمود تا آخر الامر جمعی از صحابه با اتفاق قوی  
 و او را کشتند و چون ثابت شد مخالفت خلفای ثلاثه با  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بایکدیگر و بسیار از  
 امور حرم حاصل نمیشود بآنکه طریقه کدامیک از ایشان  
 طریقه پیغمبر است صلی الله علیه و آله زیرا اینها در حق  
 نبی باشند و این که ایشان در باقی افعال بطریقه آن  
 حضرت هستند یا نه در این هم حرم حاصل نمیشود لکن  
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون با اتفاق علم احکام است



و بدلیل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود اقصایکم  
 علی و اعلمکم علی و دیگر فرمود انا مدینه العلم و  
 علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و هر یک از خطا  
 با آنحضرت در فتاوی و مسائل محتاج بودند و آنحضرت  
 با ایشان محتاج نبود چنانچه مشهور است که عمر هفتاد  
 مرتبه گفت کولاعلی هلك عن عمر و هیچ یک از مخالفان و  
 نقل نکرده که آنحضرت در امری از امور مخالفان پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و مع هذا عمل الخادیت بسیار از  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در وجوب متابعت آنحضرت  
 و این حق با او است نقل کرده اند و هم نقل کرده اند  
 که در واقع اختلاف نمک با و باید نمود چنانچه روایت  
 نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بشار بن یاسر  
 فرمود سیکون فی امتی بعدی هتات و اختلاف حق  
 یختلف الشیخ بینهم حتی یقتل بعضهم بعضا و یبوء بعضهم

عن بعض اصحابنا یقول یقتلک الفتنه الباغیه و انت اذ ذاک  
 مع الحق و الحق معک ان علیا ان یدلیک فی ردی و کن  
 یخرجک من هدی یا عمار یقتلک قمارا عان به علیا علی  
 عدوه قلنا الله یوم الهمیمه قلاده من در و من قتل عمار  
 به عدو علی قلنا الله و شاح من نار فاذا رايت ذلک  
 فمیک یهذا الذی عن یمنی یعنی علیا علیک السلام  
 فان سلك الناس کلهم وادیاً و سلك علی وادیاً فاسلک  
 وادیاً سلكه علی و دعا الناس طریاً عماراً و علیاً لا  
 یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعنی طاعنی من  
 طاعة الله خلاصه معنی این حدیث آنست که زود باشد  
 که در امت من بعد از رحلت من امری عظیم و اختلافی بود  
 دهد تا آنکه شمشیر بکشد و یکدیگر را بکشند و از  
 هم بیزار می جویند یا عمار ترا بکشند و هر که بر امام حق  
 عصیان و در بند و در انحال تو بر حق باشی و حق با تو باشد

ای عمار علی ترا هرگز ضلالت نیندازد و از طریق هدایت  
ترا بیرون نبرد هر کس که شمشیر حایل کند او را در روز  
جزا ملک اکبر قلاعه از برای در روی هر کس شمشیری بقصد  
نصرت دشمن علی حایل کند بر کون و حایل بخضر نبیا  
کردن بند از آتش پس هرگاه که بینی تو ای عمار آن روز را  
پس بر تو باد مشابعت کسی که بر جانب راست من ایستاد  
یعنی علی و علی علیه السلام در آنوقت در جانب راست  
آنحضرت ایستاده بود پس اگر همه مردمان براپی روند و  
علی آنها براپی رود دست از دامن علی بردارای عمار بگوید  
رو که علی می رود و مردمان او را که از ای عمار علی همیشه بر  
هدایتست ای عمار فرمان برداری علی فرمان برداری  
منست و فرمان برداری من فرمان برداری خدای عزوجل  
است و دیگر احمد بن مزدویه از عایشه روایت کرده که  
او گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله الحق مع علی

و علی مع الحق بدو رحمت ما دار یعنی علی و حق مثلان زمان  
همند میگردد حق بر طرف که علی میگردد و این زمان  
که این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله کمال  
مبالغه است بر حقیقت امیر المؤمنین علیه السلام و  
ام سلمه رضی الله عنهما نیز از آنحضرت صلی الله علیه  
و آله روایت نموده که علی مع القرآن و القرآن مع علی لن  
یغترقا حتی یردا علی الخوض و نیز بطریق منعده از ابن  
عباس و ابی ذر غفاری و کوع مرویست که رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرمود مثل اهل بیتی کمثل سقینة  
تخرج من ركب فها نجي ومن تخلف عنها غرق و غیر ذلك  
من الروایات پس بنابر این باید که طریقه امیر المؤمنین  
و اولاد طاهرین و صلوات الله علیهم طریقه حضرت رسول  
الله صلی الله علیه و آله و طریقه نجات باشد و مراد بها  
امیر المؤمنین علیه السلام و ابو ذر و سلمان و مقداد و



عمار و حذیفه و ابو ایوب و جمعی دیگر از اصحاب که طریقه  
 امیر المؤمنین علیه السلام را داشته اند و دست از  
 دامن او برنداشته اند و دیگری با بر و نکرین اند و بهر  
 امیر المؤمنین علیه السلام نیست مگر شیعه اشاعری  
 پس اهل نجات ایشان باشند و پس فاضل سنی گفت اختلاف  
 که تو اختلافاتی که تو از خلفای ثلاثه نقل کردی اختلاف  
 که در سایل اجتهاد است و درین شک نیست که طریقه  
 امیر المؤمنین و اولاد طاهرش طریقه رسول الله صلی  
 الله علیه و آله سبیل نجات است لکن طریقه ثلاثه طریقه  
 امیر المؤمنین و اولاد طاهرش و علیم السلام است و  
 این که طریقه شیعه طریقه امیر المؤمنین و اولاد او علیهم  
 السلام باشد ثابت نیست جناب سید فرمودند این که  
 کتب اختلافات خلفای ثلاثه اختلافات اجتهادیه است  
 صورت ندارد و این شخص معلوم است که قول غیر

درین  
 باب

صلی الله علیه و آله رحی است بدلیل قول حضرت الله تعالی  
 چنانچه فرموده و ما یطق عن الهوی ان هو الا و حی یوحی  
 و مخالفان تو ایمن صلی الله علیه و آله مخالفان رحی است  
 و شک نیست که مخالفان رحی کفر و زندقه است و  
 بر تقییر تسلیم که قول آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 موافق نفعی که من عند الله تعالی باشد نباشد و اجتهاد  
 باشد چنانکه که مذهب شافعی است و رتبه اجتهاد  
 هم از خلفای ثلاثه مسلم باشد میگویم اجتهاد در مقام  
 اجتهاد آنحضرت جایز نیست چنانچه اصولیین تصریح  
 نموده اند و از آن جمله عضدی در شرح مختصر گفته لایحوز  
 مخالفته علیه و السلام فی اجتهاده لانه قد اقرن بمو  
 وهما فاطمه و آلها که اکثر امور و کلام خلفای ثلاثه من  
 شده اند مخالف احکام الهیه است از آنجمله خلافت که  
 من عند الله تعالی برای امیر المؤمنین علیه السلام مقر بود

غصب نمودند چنانچه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما آتاک  
 الیک من ربک بران دالت که اگر مفسرین و محدثین  
 سنی و کلم مفسرین شیعه و محدثین تصبیح نموده اند  
 که این آیه در غنیمت نازل شد در باب خلافت و اما  
 امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نزول این آیه در کتبا  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت را بخلاف نصب  
 فرمود سَلُوا عَلَیَّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَمَّ كُنْتُ نَزَّحَ یَا بَنَی  
 اِیُّهَا الْبِیْ اَصْبَحْتُ مَوْلَا یَوْمَئِذٍ لِّكُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ  
 وَحَاسِبٍ ثَابِتٍ اَنْصَابٍ دَر آنروز در باب تنبیت  
 خلافت آنحضرت صلوات الله علیه قصید انشائی  
 بعضی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید حضرت  
 او را تحسین فرمود و عمر و عاص نیز قصید گفته که این  
 بیت از آنست بِالْمَحْدِیْ عَرَفَ الصَّلَاحَ وَفَی تِلْکَ اَنْبَیَ  
 الْکِتَابِ هُوَ النَّبَا الْعَظِیْمُ وَفُلْکُ نُوحٍ وَابَابُ اللَّهِ

اَنْقَطَعَ الْخَطَابُ وَمُحَمَّدٌ بَجْرِ طَبْرِی کَشَنَه که حدیث غیر  
 از هفتاد و پنج طریق بن رسید و این عقد در کتاب  
 بصدد پنجاه طریق این حدیث روایت نموده و غیر از آیات  
 و احادیث دیگر هم برخلاف امیر المؤمنین علیه السلام  
 دلالت تام دارد چنانچه بر منطبع ظاهر و هویدا است  
 و دیگر عمر حج تمتع و منعه نسارا و مقالات در مهر نیا  
 را منع نمود و دیگر میراث جده را نمی کرد و غسل رجلی  
 را وضع نمود و انکار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 بر قول و فعل خلفای ثلثه و بر قاضیان که مخالف  
 قول خدا و سنت مصطفی بود اشتهر از آنست که کسی  
 انکار آن تواند کرد و از اینجهت بود که چون عبد  
 الرحمن بن عوف بعد از عمر دست امیر المؤمنین علیه  
 السلام را گرفت گفت بیعت میکنم بکتاب خدا و  
 سنت مصطفی و طریقه نجیب آنحضرت قبول طریقه



شیخین فرمود و عثمان قبول کرد پس اگر طریقه شیخین  
مردی آنحضرت میبود و موافقت با کتاب خدا و سنت  
مصطفی داشت تصریح با آن احتیاج نبود و بر تقدیر صحیح  
بایستی که امیر المؤمنین علیه السلام با آن راضی  
شود و مخالفان امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه اهل  
بیت علیهم السلام با اهل سنت در اصول چون عدل  
و توحید و نفی صفات زاید بر ذات حضرت باری عز  
اسمه و عدم جواز رؤیت و عصمت بنی و امام نبوت  
خلافت و امامت بنص نبی و امام و اختیار و بودن افعال  
عباد و فروغ فقهیه و موافقت شیعه امامیه با ائمه  
علیهم السلام ادل دلائل است بر آنکه مذهب حق  
غیر طریقه امیر المؤمنین و اولاد طاهرین و علیهم السلام  
است و این بر منطوق پوشیدن نیست با آنکه کثیری از  
علمای اهل سنت تصریح نموده اند باینکه مذهب شیعه

امامیه مذهب ائمه اهل بیت است چنانچه عند  
در شرح مختصر گفته که شیعه اعرف بذهب ائمه  
خودند و قول ایشان از ائمه ایشان مقتولست و دیگر  
غیر از این بر سبیل تشیع در ائمه کتاب محصل گفته و نقل  
از سلیمان بن جریر از زندی نموده که او گفته که ائمه رؤس  
دو اصل وضع نموده اند که یکی بر ایشان ظرف غنی است  
یا فیکر قول پیدا و دیگری قول بقیه و این هر دو نیست  
مگر مذهب شیعه اثناعشریه و ابن اثیر نیز در جامع  
الاصول در بیان حدیث ان الله یبعث لکل امة علی  
راس کل مائة من حی ذلک ایدیه علی بن موسی الخضا  
علیه السلام مجدد مذهب شیعه امامیه شهره قال  
بجامع الاصول فی توجیه ما روی عن النبی صلی الله  
علیه و آله ان الله یبعث لکل امة علی راس کل  
مائة من حی ذلک ایدیه الخضا ان کل واحد من العلماء

نزل الحديث على مذهبه والاول حمله على العموم  
ولا يلزم ان يكون المجدد في رأس كل مائة واحدا بل قد يكون  
اكثر لان من يقع على الواحد والجمع ولذلك لا يلزم ان  
يكون المبعوث فيها خاصة كما ذهب اليه بعض العلماء  
فان انتفاع الناس بغيرهم مثل اولي الامر واحكام  
الحديث والقرآن والوعظ والزهادة ايضا كثير وتاويل  
الحديث على هذا اولي واحد من التهمة واشبه بالحكمة  
فان اختلاف الامة رحمة وتقريرا قول المجتهدين منعين و  
ح ذلك المذاهب التي عليها المدارج الاسلام  
وهي مذهب الشافعي والحنيفة ومالك واحمد ومذ  
الامامية ومن كان المشار اليه من هؤلاء على رأس كل  
مائة وكذلك المشار اليه في باقي الطبقات واما  
من كان قبل هذه المذاهب فلم يجمعوا على مذهب امام  
ولم يكن قبل ذلك الا المائتين الاولى وكان على ايها

من اولي الامر عمر بن عبد العزيز ومن الفقهاء بالمدينة  
محمد بن علي الباقر والقاسم بن محمد بن بكر وعدهما  
كثيرا من الفقهاء وغيرهما ثم قال واما من كان على رأس  
المائة الثانية فمن اولي الامر المائون ومن الفقهاء  
الشافعي والحسن بن زياد من اصحاب ابي حنيفة واشبه  
من المالكية واما احمد فلم يكن اليوم مشهورا فانه  
مات سنة احدى واربعين ومائتين ومن الامامية  
علي بن موسى الرضا ثم قال واما من كان على رأس المائة  
الثالثة فمن اولي الامر المقداد بن اسحق ومن الشافعية ابو  
العباس بن شريح الى ان قال ومن الامامية ابو جعفر محمد  
بن يعقوب الرازي ثم قال واما من كان على رأس المائة  
الرابعة فمن اولي الامر القادر بالله ومن الشافعية ابو جعفر  
احمد بن اسحاق الرازي ان قال ومن الامامية الموسوي وظاهر  
ابن كنانة رتب مذهب الامامية بامير المؤمنين



علیه السلام وائمة اهل بیت علیهم السلام نکرده و  
 اکثر توجیع بکتاب اهل سنه که مذکور شد و  
 غیر اینها بکفی شاید تراورد را اینکه میگوید مشک باقی  
 نماند و چون ثابت شد که مذهب اهل المؤمنین  
 و ائمه اهل بیت علیهم السلام طریقہ پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سبیل نجاست بر تو لازم است که رجوع  
 بحق نمایی و الا داخل خواهی بود در زمخیم **حکم الله علی**  
**قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم**  
**عذاب الیم** و چون سخن پایجا رسید شب نزدیک باختر  
 رسید و فاضل سنی بر خواسته و عدل صحبت را لب  
 دیگر داد و برفت **صلوات الله و علی** در ذکر مجلس  
 دوم مناظره جناب سیادت پناه یاهمین فاضل  
 سنی چنانچه جناب سید خود را پرده نموده اینست که  
 چون شب دیگر شد فاضل سنی باز بجا نه سید آمد

بعد از آن که در هر باب صحبتها داشتند بر سر  
 مناظره در مذهب آمدند فاضل سنی گفت هر یک از  
 فرق اسلامیہ آیات و احادیث را مطابق مذهب خود  
 تاویل میکنند و هر یک متشک بدلیل شده اند و ازین  
 جهت که معرفت سبیل نجاست مشکل و قدیر حق را باطل شود  
 کردید جناب سید در جواب فرمودند که اگر کسی سلب  
 نقض مذهب اسلاف از خود بکند و بمضمون حدیث دع  
 ما یریک الی ما لا یریک غفلت نموده چشم از احادیثی که محل  
 تمت است پوشاند و احادیث صحیح که از تمت دور است  
 با کتاب اهل اصل سازد با سهل و جی معرفت تمام سبیل نجاست  
 او را حاصل میگرد چون فاضل سنی این قول جناب سید  
 را تصدیق نموده او را تحسین نمود جناب سید جرات بهم زد  
 گفت حدیثی تارک فکر الثقلین را بطریق متعدده علماء  
 شعرا نقل کرده اند از آنجمله ثعلبی که ما را غایب علی ای شمس

در تفسیر خود روایت نموده که حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله فرمود اینها الناس این تارک فیکم الثقلین <sup>طینین</sup>  
 ان اخذتم بهما الرضوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب  
 الله جمل ممدود ما بین السماء و الارض و قال الى الارض  
 و عترتی اهل بیتی و الا و انما ان یفتقر و احق یردا علی الخوض و  
 بطریق دیگر ابن مغازی شافعی در مناقب خود از ابوسعید خدری  
 روایت نموده که او گفت فرمود حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله انی و شک ان ادعی فاجیب فانی ترک فیکم  
 الثقلین کتاب الله جمل ممدود ما بین السماء و الارض  
 و عترتی اهل بیتی و ان اللطف الخیر الخبر فی انما ان یفتقر  
 حتی یردا علی الخوض فانظر و اما اذا تعلقونی فیها و همچنین  
 بطریق متعدد از نزدیکان ثابت روایت کرده اند و یکی از آن  
 طرق طریقست که احمد بن حنبل در مسند از قاسم بن جحان از  
 زید بن ثابت روایت کرده که او گفت قال رسول الله صلی الله

علیه و آله انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله جمل ممدود  
 ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انما ان یفتقر  
 حتی یردا علی الخوض و خلاصه مضمون همه این احادیث اینست  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرمود که نزدیک است  
 که بنفوس قدسیه من ندای رجعی از حضرت اعلی برسد و حق  
 شوم بخاطر بفرمود و من لجا بکم بدستی که واکداستم  
 در میان شما دو امر سنگین یکی کتاب خدا که رسانی است  
 کشیده شدن از آسمان بر زمین و دیگری اهل بیت من و لطف  
 خیر من خیر داد که کتاب خدا و عترت من بهم پیوسته  
 اند و از هم جدا نخواهند شد تا بر مسند بن و لب جوض کوش  
 پس اگر تمسک بقرآن و اهل بیت من بکند و دست در دامن  
 مشایخ ایشان زند هر کس ضلالت نیفتد پس چشم بگشاید  
 و نظر کند که بعد از من با ایشان چه طریقه از مشایخ  
 و مخالفان مشلوك خواهد داشت و در این حدیث دلالت



بر هفتامری که همه آنها معتقد شده اند اما می باشد  
 آنکه ائمه اهل بیت افضل و اعلم و اکملند از کل اهل عالم و  
 آنکه ائمه اهل بیت معصومند بجهت آنکه حضرت  
 پیغمبر ایشان را قرین قرآن ساخته و قرآن ظاهر است که ظاهر  
 که افضل و اکمل چیزهای عالم است و معصوم است بدلیل  
 کرمه لایا تیه الباطل من یدیه و لا من خلفه پس ایشان  
 که قرین و مساوی قراندی باید افضل و معصوم باشند و  
 دیگر هرگاه اهل بیت از قرآن هر کجا شوند پیر در جمیع احوال  
 ملتزم احکام قرآن خواهند بود پس خطا از ایشان جایز نیست  
 و مرتکب صغیره و کبیره نشوند و عصمت نیست این معنی  
 سیم آنکه ائمه اهل بیت عالمند بعلوم قرآن و نتیجه محتاج  
 الیه انسانسان از جلال و حرمان و غیر آن و الا تشریک بقرآن  
 و تست ایشان بظایر و بمعنی خواهد بود چهارم آنکه در  
 برخلاف متابعت او امر و نوافر قرآن پنجم آنکه متابعت ایشان

در بیان عصمت

موجب نجات از درکات ششم آنکه اهل بیت امام خلیفه  
 رسول الله اند زیرا امام و خلیفه بر حق نبی باشد مگر کسی که  
 معصوم و باین صفات و منصوب از سید کاینات علیه  
 افضل الصلوات باشد هفتم بقای یکی از اهل بیت است  
 بقاء تکلیف چون سخن جناب سید یا یحیای سید و فاضل  
 سنی را جواب نمود بجناب سید خطاب نموده گفت اینها  
 چیست که میگویند تو سنی میشوی و نه مرشیعه جفا  
 سید گفت مطلوب من در این گفتگوها جلد نیست بلکه  
 مطلب اینست که بر تو ظاهر کرد که اگر کسی را در دین دامن  
 گیر باشد بنا بر این قاعده که مذهب ایشان میشود  
 خود را از درکات هلاکت خلاص ساخته بدو جانشین  
 برساند و یکی را فاضل سنی گفت آنچه حضرت امام جعفر  
 علیه السلام گفته باشند من قبول دارم و بر سر خود میگذارم  
 لکن آنچه از او نقل می نمایند معلوم نیست که از امام جعفر





متواتر فاضل سنتی گفت در این باب احادیث صحیحیه بسیار  
 جناب سید فرمودند که پیش مذکور شد که استدلال در  
 مطلبی که شرعی و متنازع فیہ باشد باید که تجدیدی باشد  
 که از تمام خصم دور باشد و لهذا من در این دو مجلس مناظره  
 غیر احادیث که اهل سنت تصحیح آن نموده در کتب خود ایراد  
 نموده اند مذکور نشاختم پس تو باید که در باب حرمت  
 منعه حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در پیش  
 ما و شما متواتر باشد بگوینی و از این همه گذشتم که پیشتر  
 ما و شما متواتر باشد بلکه حدیثی هم که در پیش  
 اهل سنت متواتر باشد ندارد اما احادیثی که در نزد  
 اهل سنت مقبول است بر شرعی و حلال بودن منع  
 همان قول عمر است که همه علمای اهل سنت نقل کرده اند  
 که او گفت ثلث کتب علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و آنا اخرهن و اخرهن من منعه الحج و منعه النساء و غیره

اول قول شرعی و حلال بودن منع

علی خیر العمل و بر روایت دیگر گفت شعثان کاشا علی عهد  
 رسول الله و آنا اخرهن و اخرهن منعه الحج و منعه النساء و غیره  
 اصولیین تصحیح نموده اند بحث نیست چه جای آنکه ناسخ  
 حکم قرآنی باشد فاضل سنتی چون از جواب عاجز شد و بنا بر  
 قول اذالم تسمع فیما قلنا من الله و آله یا شعثان کاشا علی عهد  
 کاشف از غمی پیغمبر است جناب سید گفت این بسیار بی  
 صورتست زیرا همان گفته عمر که ثلث کتب علی عهد  
 رسول الله صلی الله علیه و آله یا شعثان کاشا علی عهد  
 رسول الله صلی الله علیه و آله یا شعثان کاشا علی عهد  
 اخر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و این که گفت آنا  
 اخرهن یا آنا اخرهن اصراحت با این که منعی را بخود  
 نسبت داده و از نااهی و محرمست نه رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و اگر بر فرضی که مناه پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 میبود بایستی که بعبارتی که مفید این باشد بگویند زیرا قول

الله صلى الله عليه وآله درد لما تأثرو بقولش بیشتر از  
 قول عمر میباشد و این بر عمر هم ظاهر بود لهذا این را به  
 الحدید در شرح نوح البلاغه گفته که عمر باین توجیه میگوید  
 نیست فاضل شی در اینجا نیز چون جوابی نداشته و نتوانسته  
 بوده که ساکت شود گفت علمای ما قول این را از الحدید را  
 مقبول نمیدانند جناب سید گفت قطع نظر از قول این را به  
 الحدید شما که اهل لسانید اگر اضااف بدهید و تا  
 قنایید پیدانید که قول عمر غیر از این که مذکور شد  
 فهمید نمی شود و متذکر اینست روایت محمد بن اسمعیل  
 از عمران بن حصین که او گفت بمبارقی که فارسی اینست  
 نازل شد آیه منعه در کتاب الله پس ما با رسول الله صلی  
 الله علیه وآله بان عمل می نمودیم و در قرآن آیه تحریر کن  
 نازل نشد و رسول هم نمی خواند تا وقتی که وفات  
 کرد و مردی برای خود گفت آنچه خواست و بعد از آن گفته

که آن مرد عمر بود و از ابن عباس منقولست که او گفت ما  
 منعه را حلال میدانیم و از رسول الله صلی الله علیه وآله  
 شنیدیم که آنرا حلال نمود و خصم داد بکردن آن و ما اگر  
 منعه **فصل ششم** در ذکر منظر فاضل دیگر از اهل  
 زمان که در بلاد هند یا یکی از فضلاء اهل خلاف رو  
 داده و آن اینست که فاضل مذکور نقل نموده که در بلاد  
 هندوستان و با فاضل سنی در باب حدیث مشفق علیه  
 من مات و لم یغفر له امام زمانه مات میتة جاهلیة گفت  
 و کو واقع شده بود فاضل سنی بعد از خرفاتی که گفته  
 و جواب شنیده بوده و جوابی دیگر نداشته پس بعد از آن  
 که مراد از امام زمان حال می تواند بود که پادشاه هند یا  
 روم باشد جناب فضیلت پناه شیعه در جواب فرمودند  
 که چون می تواند بود و حال آنکه الائمه من قریش منقو  
 علیه کل است و کسی را در آن خلاف نیست و هیچ یک از آن



پادشاهان که گفتی قرشی نیست فاضل سنی گفت تواند بود  
 که امام من باشد جناب فضیلت پناه فرمودند که اوزید  
 مذهب است پس باین باید که تو مذهب او را اختیار کنی  
 آنکه بموت جاهلیت نمیری یا آنکه این قول منافقین است  
 است که علمای اهل سنت روایت کرده اند که خلیفه  
 و امام مختار است در دوازده پسر فاضل سنی بموت  
 گشته جوابی از این قول نگفت لکن در تعیین دوازده  
 خلیفه و امام منکم گشته از ابو بکر ابتدا کرده تا آنکه  
 دوازده خلیفه تعداد نمود چنانچه معاویه و یزید و عبد  
 الملك و پسر او و ابی اسحاق از داخل دوازده خلیفه و  
 امام نمود جناب فضیلت پناه فرمود که اگر چه ایشان  
 که توقع اذن خودی قرشید اما از ذریه رسول الله  
 صلی الله علیه و آله نیستند و حال آنکه احمد بن حنبل در  
 سندش و سدی و تفسیرش گفته که این دوازده خلیفه

باید که این از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله باشند  
 و این حجر مناجاد و صواعقش از سعد بن جبر در یکجا و در جای  
 دیگر از ابن شیبیه و این دوازده از سعد بن جهمان و از  
 شعبه نقل کرده اند که با ایشان گفتند که بنی امیه  
 را اعتقاد نیست که ایشان خلیفه اند ایشان گفتند که بنو  
 رقاده و غمک و بیک بلک ایشان ملوک و شریترین ملوک  
 و در روایت شعبه واقع شده که اول ملوک معاویه است  
 یا آنکه لازم می آید که اگر زمان امام علی باید که باشد  
 دیگر آنکه این حجر در صواعقش از ثقات خود روایت نموده  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده در هر زمانی در  
 امت من غادله از اهل بیت من میباشد که از دین تحریف  
 که اهلان و حمله مبطین تا ویل جاهلین را فتنی کند و  
 بدستی که امامان شما از نزدیک سازند اندک  
 عز و جل پس باید تا مثل نماید که چه کن را واسطه میسازید

خود و خدای خود دیگر و این غوده سعید بن جبیر از ابن  
عباس در حدیث طولانی که رسول الله صلی الله علیه  
و آله بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود مثل تو و مثل  
اولاد تو در امت من بعد از من گشتی فوج است که بران  
نشست تجات یافت و گویی که از آن خلف و زید غرق  
شد و مثل شما مثل ستاره ها است هر یک غروب کند دیگر  
طلوع می نماید تا روز قیامت و غیر اینها چون سخن خراب  
ضمیمت پناه باینجا رسید فاضل میهنوت گفت جوابی نگفت  
**فصل ششم** چهارم در ذکر مناظره ابو جعفر مؤمن الطاق  
با ابن ابی حذره که یکی از افاضل اهل خلافت بوده و آن نیست  
که صاحب فضول الحق از شیخ ضری نقل نموده که او گفت  
در کوفه وقتی از اوقات جمع کثیری از گروه شیعه و سنی در  
جمعیت داشتند و ابو جعفر محمد بن مؤمن نیز در آن جمعیت  
بوده این طایفه سخن جماعت شیعه را مخاطب داشته گفت

ای گروه شیعه بدانید که ابوبکر را چنانچه چهره است که شما  
انکار آن ممکن نیست و او بسبب این چهار چیز از کل جماعه  
افضل و اکمل است یکی آنکه با رسول الله صلی الله علیه  
و آله در یک محل مدفونست و دیگری آنکه در ثنین رسول الله  
صلی الله علیه و آله بوده در غار سیم آنکه رسول الله صلی  
الله علیه و آله او را با ثمن ناز و مایه ساخت در وقت  
رحلت چهارم آنکه او صدیق است در این است مؤمن الطاق  
رضی الله تعالی عنه بر آشفته گفت ای ابن ابی حذره بعون  
الله تعالی بر تو ثابت خواهم کرد انشاء الله تعالی که  
امیر المؤمنین علیه السلام از ابوبکر و سایر اصحاب افضل  
است و آنچه تو در اثبات افضلیت ابوبکر مذکور ساختی  
بر تو لازم میسازم که آن جمله مشاب و مطاعن اوست و حق  
اطاعت علی علیه السلام را بدلیل قتل و نقض رسول الله صلی  
الله علیه و آله بر تو مبایع می نمایم و این جماعت که در این مجلس



حاضر اند میز باشند اما آن چهار چیز که تو دلیل فضیلت  
ابوبکر را حتی یکی آنست که او با پیغمبر صلی الله علیه و آله  
در یکجا مدفونست و حال آنکه این دلیل مخالف است  
زیرا حضرت الله تعالی نمی فرمود از دخول بخانه رسول الله  
صلی الله علیه و آله بی اذن حضرتش و این نمی خصوصیتی بایام  
حیوة آنحضرت نداد و بلکه عام است بایام حیات و  
مات پس دخول در خانه حضرتش در ایام مات بی اذن  
معصیت و مخالف امر خداوند عز و جل باشد و معلوم تو  
حضار این مجلس است که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر  
ببند ابواب جمیع صحابه نمود با مر حضرت الله تعالی آیت  
علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه و عباس را باقی حق  
تک شدند پس رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه  
خواند و در خطبه گفت که حضرت الله تعالی موسی را  
ما مژگانید که در مسجد او کی خواب نکند و ساکن نباشد

مکروه و ذریت او بدرستی که علی نسبت بمن غیر از هر  
بنوسی و ذریت علی غیر از ذریه هر وند پس غیر علی را در سجده  
من خواب و مقاربت زنان حلال نیست همه حضار مجلس  
مؤمن الطاق را تصدیق نموده گفتند چنین است که کفایت  
پس مؤمن الطاق رضی الله عنه گفت ای ابن ابی حذره در  
دین تو توبه شد و این که حکم کردی و گفتی ابوبکر تا اثبات  
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بگویند حضرت الله تعالی  
سکینه بر رسول صلی الله علیه و آله در غار فرستاده بانی  
این جنده گفت بل پس مؤمن الطاق رضی الله عنه  
فرمود که آیا مؤمنان در سکینه با آنحضرت شریک  
بودند یا نه ابن ابی حذره گفت بل مؤمن الطاق رحمة الله  
فرمود که چون در غار سکینه بر صاحب توانا زل نشده نهید  
میشود که او مؤمن نبوده باشد و خزن او هم مؤید اینست  
و صاحب بن علی بن ابی طالب علیه السلام در آتش بجای

پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیدن جان خود را فدای آنحضرت  
نمود تا آنکه حضرت الله تعالی بفعل او امانت که مباحثات  
نموده و من الناس من یبغی نفسه ابتغاء مرضات الله در  
شان و شرف نزول یافت بگویند که منزلت صاحب  
تو در آن شب بیشتر است یا علی بن ابی طالب علیه السلام  
همه حضار گفتند راست گفتی ای مؤمن الطاق پس مؤمن  
الطاق رحمه الله گفت ای بنی حذر نصف دین تو  
تباه شد و این که گفتی که او صدیق امانت بوده نه چنین  
است زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود انا صدیق  
الکبیر و صاحب قول لازم است که از برای علی علیه  
السلام استغفار کند بدلیل قول الله تعالی که فرموده  
وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا  
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ لَعَلَّ حُضْرَهُمْ كُفِّرَتْ عَنْهُمْ  
ای مؤمن الطاق پس گفت ای بنی حذر سه ربع دین تو

تباه شد و این که گفتی ابوبکر امانت مردم کرد در محض موت  
رسول الله صلی الله علیه و آله این فضیلت او نیست بلکه  
دلیل نقص اوست زیرا که اگر آن بامر رسول الله میبود  
بایستی که او را عزل کند و دیگران که اگر امانت بی امر  
رسول الله صلی الله علیه و آله بود میگویم که چون بران  
مطلع شد با وجود ضعف و صعوبت کوفت بمجد آمد و او را  
دور گردانان بر مردم حجت نگیرد و اگر بام آنحضرت بود  
میگویم از باب واقع سوره برات بود که اول او را نصب  
نمود و بعد از آن بامر حضرت الله تعالی او را عزل نمود چون  
قابلیت آنرا نداشت پس این دلیل واضح بر عدم استحقاق او  
بر کبر خلافت و امانت را اما در باب علی بن ابی طالب  
علیه السلام میگویم که دلیل فضیلت او قول حضرت الله  
تعالی است که فرمود یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا  
مع الصادقین زیرا که مفسرین اتفاق دارند که این در شان



نازل گشت و مع هذا آیه دیگر هم بر این دلالت دارد چنانچه  
فرمود و الصابرون فی البأساء والضراء وحين البأس أولئك  
الذین صدقوا وأولئك هم المتقون چون در اتفاق کل  
امت است که امیر المؤمنین علیه السلام از هیچ معرکه فرار ننمود  
و صبر او در باسأ و ضراء بیش از همه بود بلکه از هزار یک  
بنودند و فضیلت او آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرمود این تارک فکرم الثقلین از امت کبریا تر تقبلوا  
بعدي کتاب الله و غیر فی و امثال این بسیار است که مع  
ثابت ذکر هم ندارد و حضرت ارگشتندی مؤمن الطاق در همه  
اینها که گفت صادق چنین است که گفتی پس مؤمن  
الطاق گفت ای بنی حذر همه دین تو نباه گشت اما دلیل  
عقلی بر وجوب اطاعت علی بن ابی طالب علیه السلام اینست  
که با اتفاق علی بن ابی طالب علم از کل بود و این را کجی انکار  
نمی تواند کرد و عقل را که مستبر و وجوب اطاعت علم چون سخن

مؤمن الطاق یا بنجار سید بن ابی حذر و شمسار شد  
از مجلس بیرون رفت و اهل مجلس متفرق گشتند و هم صاحب  
فصول الحق نظیری نقل نموده که چون حضرت ابو عبد الله  
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از دار دنیا رحلت  
فرمود ابو حنیفه بمؤمن الطاق رضی الله تعالی عنه از روی  
شهادت گفت امام تو میرد مؤمن الطاق با بدیهه گفت آری  
امام من مرد اما امام تو بلیس تا وقت معلوم نخواهد مرد  
و هم صاحب فصول الحق نظیری نقل نموده که او گفت ابو  
حنیفه روزی بمؤمن الطاق گفت تو بر جنت قایلی مؤمن الطاق  
آری قایلم ابو حنیفه گفت پس هزار دینا بر این دین و چون گفت  
کم از من بیکر مؤمن الطاق رضی الله تعالی عنه فرمود تو ضایع  
بر این که بصورت انسان رجعت خواهی کرد و بصورت ملک  
و خوک رجعت خواهی نمود تا من آنچه میخواهی شوی بدی هم  
صاحب فصول الحق نقل نموده که روزی ابو حنیفه با مؤمن

الطاف در بازار میگذشت تا که جارجی جازد که طفل  
 که شده هر که یافته باشندشان دهد مؤمن الطاف گفت  
 طفل گشت ندیدن اید اما اگر بیک گشتن میخواهی نیست در  
 پیش من راه میرو و اشان با بوحیفه کرد و دیگر مریست  
 که بعد از رحلت حضرت امام جعفر علیه السلام گفت  
 با مریدان خود که آنچه بخواب فرمود همه حق بود الا سه  
 مسئله یکی آنکه بندگان فاعل عتبار است و دیگری آنکه  
 خدایا برانسان دید چون تواند بود که خدا موجود باشد و او را  
 نتوان دیدیم آنکه شیطان در دوزخ معذب خواهد بود  
 چون تواند بود که شیطان از آتش معذب باشد و او آتش باشد  
 چون جنس از جنس متاخر نیست این سخن را چون بملول شنیدند  
 سنگی برد و سه بوحیفه را بشکست مردم او را از این فعل  
 سزاقش کردند و گفتند سر امام را خوب نکردی که شکستی  
 بملول گفت من از این سر شکستن سه شبهه او را حل کردم

زیرا او گفته امام جعفر را قول این بود که خدایا برانسان دید  
 چون تواند بود که خدا موجود باشد و او را نتوان دید پس  
 با و میگوید که دردی که در سر هست موجود است  
 پس چون نتوان دید و دیگر گفته امام جعفر را قول اینست  
 که شیطان در آتش دوزخ معذب خواهد بود چون تواند بود  
 که شیطان از آتش باشد و از آتش معذب باشد و حال آنکه  
 جنس مؤدی جنس نیست با و میگویم سنگی که سرترا  
 شکست خاکست و سرترا خاک پس چون سر را شکسته اند  
 رسانید بر تو دیگر گفته که امام جعفر فرموده که بندگان  
 فاعل عتبار است و نه چنین است بلکه بندگان آنچه میکند  
 کرده او کرده خداست پس با و میگویم که این سنگ را هم خدا  
 بنورده از ما میخ کرده تا کرده خداست **فصل ششم**  
 در ذکر کجایات عجیبه و غریبه که از ذکر آنها دل موالیان  
 امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی مرتضی صلوات



الله علیه واولاده المعصومین جلایا بد از آنجمله حکایت  
شاه طاهر دکنی است و آن اینست که قاضی نورالله مجتهد  
در مجلس المؤمنین نقل نموده که در اوایل و قاضی که شاه  
طاهر رضی الله تعالی عنده تشریف ازانی فرمود حضرتش را  
بواسطه استیلا اهل عناد در نزد نظام شاه پراغباری  
نبود تا آنکه بعد از چندگاه عبد القادر پسر نظام شاه که  
پدر را با او کمال الفت و محبت بود بیدار شد و بیداری او  
امداد یافت و شدت تمام بهم رسانید و نظام شاه را  
معلق بآن پسر مرتبه بود که روزی روی خود را بپا  
تمام بست نامی که طبیب و معالج آن پسر مشغول بود  
مالی که گفت اگر تو ظاهر کنی که فرزند بلند من از این  
مرض جان نخواهد برد مگر آن که پاره از سینه مرا بد  
علاج او باید بکار برد مرا بگوی تا سینه خود را شکافند  
پاره از آن بیرون آورم و بنویسم و ندوزی و بیاورد و مال

فرمان فقرای کا و مسلمان میداد شاه طاهر چون این حال  
را مشاهده نمود بنظام شاه گفت که شاه را باید که  
چیزی نذر دوازده امام کند تا فرزندش شایا بد و با خود  
مقرر نماید که بعد از حصول شفای فرزند از چندین  
بند را با علمای این دنیا و بناظره امر فرماید و هر مذهب و  
طریقه را که من بعد اثبات نماید شما اثر اختیار کنید نظام  
شاه گفت دوازده امامی که میکوی کیانند شاه طاهر  
گفت اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که یکی از  
چهار را راست که اهل سنت بترتیب خاص خلیفه رسول  
الله صلی الله علیه و آله میدانند و بعد از آن امام حسن  
و امام حسین و همچنین حضرت بقیة الله دوازده امام  
علیهم السلام را شاه طاهر مذکور ساخت و چون شب د  
آمد بعد از شب نشین نظام خوابید بخواب رفت و شاه  
طاهر بنزل شریف خود تشریف برد و از آن جراتی که کرده بود

امام علیهم السلام را در پیش نظام شاه نام برده بود خایف  
و هراسان گردید که مبادا ندر نظام شاه مقبول درگاه  
حضرت اله نشود و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر  
و جانی پیش برسد اسب خود را زین نموده مکل شد و منتظر  
بود که اگر کسی را فوت در دست حضرتش بطریق در رود و  
چون صبح صادق طلوع نمود خادمان نظام شاه یکی بعد از  
دیگری بسرعت تمام بطلب شاه طاهر آمدند و هر چند  
شاه طاهر قفل می نمود تا خبر بیاورد و بشنود مفید یا ممد  
او را بعنف و قهیل تمام باز در نظام شاه بردند و چون نظام  
شاه را نظر بآوافتاد حضرتش را استقبال نموده گفت آنچه  
میخواستی که بعد از مناظره با علای این دیار اختیار  
کنم بگو تا من آن را هب شوم و بعد از آن گفت و گو شروع  
بنقل آنچه در آن شب با و رو داده بود نمود گفت در آن شب  
شب که مرغ عبد القادر نهایت اشک داشت و یافته بود و

لحاف را از اضطرابی که داشت از روی خود انداخته غش  
کرده بود من چون این حال مشاهده نمودم از غایت خرو  
اندون بخواب رفتم دیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
با من میگوید که نظام ما دمی که پسر تو عبد القادر  
حجت نیابد بنا ایمان نمی آوری اینک لحاف را بر سر کشید  
و همین دم بعنایت الهی عرق کرده حجت کامل میابد اما  
تو نیز ازینتی که در دل کن ایندی برنگردی چون از خواب  
بیدار شدم دیدم که لحاف بر سر عبد القادر گسترده اند  
و عرق بسیار کرده و بعد از لحظه که عرق و خشک گردید  
بیدار گشته بنشست و آثار حجت از روی هویدا بود و از  
روی اشکهای صاد و طعام طلبید شاه طاهر گفت اکنون  
بموجب عهد و پیمانی که کردید اعتقاد کنید که بعد  
از رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه بلا فصل علی  
بن ابی طالب است و بعد از آن حضرت یازده فرزند او بر تین نام



اند و پیکران که بر آنحضرت تقدم نموده اند صاحب خلافت  
 نبوده اند و بر باطل اند لکن الحال مصلحت در اظهار اینست  
 نیست زیرا امرای شاه همگی در مذهب اهل سنت اند و  
 ما داعی که جمعی از پناه شیعه در این دیار بهم نرسد  
 کاری پیش نماند و در آخر نظام شاه صبر بر تقیه نکند  
 نمود و در یکی از روزهای عید بهیدگاه رفته بدو توفی شاه  
 طاهر طالب علم از اهل عراق طلبید و فرمود که بر بالای منبر  
 عیدگاه رود و خطبه بنام دوازده امام بخواند و نام ابوبکر  
 و عمر و عثمان را مذکور نماند و چون چنین کردند امر او  
 و ضییرالملک که در نهایت استقلال بود خبردار شد  
 همگی یکبار از حوالی نظام شاه دور شدند و در سرکهای  
 شهر با توابع خود ایستاده بدفع آنجا دغا داده نمودند و  
 چون نظام شاه دانست که سرغشته ضییرالملک است و از  
 استقلال داده پیش خود خواند و چون و بخدمت نظام شاه

آمد حضرتش و او را معاتب ساخته گفت ترا کاردی بجائی رسیدن  
 که با من مخالفت بورزی و ایضا الخال فرمود تا چشمهای او را  
 کندن بدستش دادند و او را از اینجا بیرون بردند و در میان  
 اتباعش گذاشتند و چون سایر امرای آن خاندان را دیدند خائف  
 شده هر یک بجای خود را میدویدند و بعد از آن شاه طاهر چه  
 الله تعالی با علای آن دیار مناظره نموده حقیقت خلافت  
 حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و بطلان خلافت  
 اجماعی ثلثه از اصحاب سلفه و سایر کتب معتبره ایشان  
 برایشان ثابت کرد و ایندو همه معترف گردیدند و نظام شاه  
 مرید و منقاد شاه طاهر گشته نهایت انقیاد نسبت باو  
 بعمل می آورد و منقاد آن و غاد شاه نیز دست توکل و  
 انابت بدانان ارشاد آورده مذهب حق شیعه را اختیار  
 نمودند و مذهب تشیع در مقامی ملک دکن اشتهار یافت  
 الحمد لله علی حسن توفیق **و دیگر** عجیب اینست که

صاحب فصول الحق از تاریخ واقعی نقل نموده که در موصول  
شخصی بوده که پاسانی شهر را و تعلق داشته و آن عدو  
الله دشمنی تمام با حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب  
علیه السلام داشته و پیوسته آنحضرت را سب نموده  
اتفاقا شبی شاعر ملک در خواب می بیند که پیغمبر صلی الله  
علیه وآله با اتفاق امیر المؤمنین بخانه آن عدو آمده اند  
پیغمبر صلی الله علیه وآله با آنحضرت خطاب نموده فرمود  
که بنزد من از این پاسبان را که او سب میکند ترا  
پس آنحضرت شمشیر میان دو کف اوزه را ورا کشد و  
چهل کس دیگر هم غیر آن شاعر در آن شب این خواب را دیدند  
و چون صبح شد آمدند را کشته و میان دو کف او را شکافتند  
دیدند پس اهلش آنحضرت قاتل و ساعی شدند و چون این خبر  
منتشر شد آن شاعر و چهل کس دیگر بر این حال مطلع گردیدند  
یک یک بنزد ملک آمدند و از آن خواب خبر دادند پس

ملک فرمود که بکسی منعوض نشوند که او را علی بن ابی طالب  
بفرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله کشته و هم از کتاب کتبی  
نقل نموده که باز در موصول مردی بوده که او را احمد بن  
احمد و را العدوی میگویند و او نیز با حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام کمال عداوت داشت و در یکی از سالها جمعی  
بطواف بیت الحرام می رفتند و بنزد ایشان آمدن گفتند  
من بشما اینست که چون بدینه رسید در پیش مرقد رسول  
الله از زبان من آنحضرت خطاب کنید که عجب باز تو  
که دختر خود را بعل دادی و او را بر کنیدی یا از او چه دیدی  
که او را پسندیدی شکم فریه یا سر زکام را خوش کردی  
و چنین کاری کردی با آن جماعت قسم داد که البته این پیام  
مرا به پیغمبر رسانند و چون ایشان بدیده آمدند پیغام آن  
عدو الله از خاطر ایشان محو شد و فراموش کردند اتفاقا  
شبی یکی از ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب



دید که میفرمود پیام آن مرد را چنان رسانیدید و چون به صاحب  
و آن جمع از خواب او مطلع شدند بنزد مظهر بیغمه صلی  
الله علیه و آله آمدن پیام را بگذاشتند و چون شب در  
در خواب دیدند که آنحضرت بخانه آمدن آنکار دیس  
او را برین کار دراز کاف او پاک کرد و در زیر در خانه کال  
گذاشت و آنرا از خاک پوشانید پس آن جمع این خواب و تائید  
آنرا در جای نوشته یاد داشت کردند و چون بموصل آمدند  
شنیدند که آنقدر گشته شده و خاک بموصل جمعی از همسایه  
و غیر همسایه بملک آن محبوس ساخته پس آن جمع بنزد ملک  
آمدن صورت حال را مشاهده نمودند و عرض کردند و چون این  
بخانه مرد رفتند حال را چنان دیدند که آن جماعت دین بود  
و چون ملک عرض کردند ملک حکم بخارجی محبوسین نموده و  
بسیب این واقعه جمع کثیری بتشیع مایل گشته از این مذهب  
خود بری گشتند ان الله یهدی من یشاء و الاصل المستقیم

و هم صاحب فصول الحق از کتاب تاریخ آل سلجوق که جامع  
حمید الدین محمد الدین نیشابوریست نقل نموده که چون سلطان  
ملکانه وفات کرد از اوسه پسرش سلطان خیر و سلطان  
محمد و سلطان بزرگیان و اکبر ایشان سلطان سخر بود و چون  
او پوسنه بنماز و طاعت حضرت معبود حقیقی جلّت عظمت  
قیام میداشت بعضی امراء سلطان ملکانه را اعتقاد این بود  
که او صلاحیت پادشاهی ندارد و باید که یکی از بنی  
اعتماد الب ارسلان پادشاه کرد زیرا ایشان را قناییت شد  
و استعداد هست و بعضی دیگر را عقیده این بود که چون او  
وارث ملک است باید که او بر تخت سلطنت و فرمان  
دهی قرار گیرد پس بعد از گفت و گوی بسیار رای همه ایشان این  
قرار گرفت که صورت حال را با هم بنظر بگیرند و حق جوین که در  
زمان افضل ضلایه در مرو مدرس بود عرض نمایند و آنچه او  
بفرماید عمل آورند پس اتفاقاً بخانه او آمدن عرض کردند پس او

سلطان سحر را اختیار نموده گفت که او وارث ملکست در  
همچو مذهب جابر نیست که غیر او بر تخت سلطنت قرار گیرد پس  
همه امر اتفاق نمودند سلطان سحر را بر خود پادشاه کردند  
و او همیشه بعد از دعا و در عیث پروری قیام مینمود و در  
رواج شریعت غزالی اهماق داشت اتفاقا در روز جمعه  
در مسجد جامع میان شیعه و سنی در مذهب گفتگو واقع  
شد اهل سنت جمعیت نموده آن شیعه را کشتند و چون  
سلطان سحر بر این حال مطلع گردید بخصم اصول و فروع مذهب  
شیعه ساعی شد پس از علای ظاهر و از مشایخ اهل سلوک  
تفتیش حقیقت مذهب شیعه مینمود و از قول هیچ یک نتوانست  
خاطر او را حاصل نماید آخر الامر همه انجماعت که علای ظاهر  
و مشایخ اهل سلوک بودند بسلطان سحر عرض کردند که  
تفتیش حقیقت مذهب شیعه را از حکیم ثنائی غزنوی که  
در آن زمان سلم الثبوت همه علای ظاهری و باطنی بود

نماید و آنچه او بفرماید سلطان سحر اختیار کند پس مقرر  
چنان شد که ابو نصر بن بکر بن اسحق که افضل الفضلا  
و مدرس بود این مسئله را از جناب شیخ اسعلا م نماید ابو  
نصر صورت نزاع را نوشته بایکی از شاگردان خود بخدشت  
شیخ فرستاد و چون حضرت شیخ بر مضمون آن نوشته مطلع  
گردید قصیده انشا فرمود و در آن قصیده ابو نصر بن اسحق را  
مخاطب داشته و فرمود که بیت از پی سلطان ملک  
شه چون نیداری دعا تخت و تاج پادشاهی جز که سحر  
داشتن از پادشاه رسل آخر و با باشد بگو جز علی و عترتش  
محراب و منبر داشتن مر مرا باری نکوناید ز روی اعتقاد  
حق هر ایدن و دین پیرو داشتن انکه او را بر علی داری  
مقدم می سخن نیست او را در دو کتی قد و قدر داشتن  
هست ثویلاک شیطان کنها و وصف غیر محض که آمد  
ز جلال کهنه باور داشتن و چون فرستاده از غزنو باز آمد



و این جواب را آورد و گویند این جواب را افشا نمود و  
سلطان خیر را بر این داشت تا حکم کند که مذهب یکی منقض  
شعبه نشود و هر کس در مذهب که هست کسی را با او کار  
نباشد و دیگر از نواد حکایات حکایت مباهله ملای  
روز بهمان شیراز است با مولانا تقی شوشتری چنانچه در  
فضول الحی مذکور است و آن چنین است که در سال هزار  
از هجرت ملای روز بهمان شیرازی که از اعظم فضلاء  
اهل خلافت و شافعی مذهب بود از دیار خود هجرت نموده بجز  
هندوستان شد و در پیش اکبر پادشاه اعتبار قیام بهم  
رسانید منصب کابیری را و مقوض گردید و با علان محمد  
شافعی سعی تمام میکرد و ترویج مذهب شیعه و چون اکبر پادشاه  
از دار دنیا رحلت نمود پسر و سلطان سلیم بر تخت سلطنت  
قرار گرفت و از وسعت مشرب که داشت مقرر فرمود که  
طوایف هر یک مذهب خود عمل نمایند و کسی را کاری نباشد و

در مجلس اوصاحب ادیان و مذاهب مختلفه راه داشتند تا  
روزی در مجلس سلیم پادشاه ملای روز بهمان در تقی مذهب  
شیعه سخن خیزد می گفت و مولانا محمد تقی شوشتری متحمل نشد  
ابطال سخنان او می نمود تا آنکه میانی ایشان گفتگوی  
بسیار و مناظره بیشه تا واقع شد سلطان سلیم از این زرده  
شد و گفت طرفه چیز نیست که از طرفین پیوسته مناظره ها  
میدهد و حق ظاهر نمیکرد بلکه حیرت بیشتر میشود مولانا  
محمد تقی شوشتری از قول پادشاه دلشک شد و گفت من باز  
بهان در حقیقت مذهب مباهله میکنم سلطان سلیم گفت  
مباهله چیست گفتند با و که در مباهله مدتی را معین  
میشوند و در طرفین آن مدت طرفین یکدیگر را دعا و  
نفرین میکنند باین طریق که از طرفین برخواستند بالای یکدیگر  
شود و آنکه برخواست ساله باشد و آسبی بدو نرسد پادشاه  
را از این معنی بسیار خوش آمد و ایشان دست یکدیگر را گرفته

تایست روزی که کردند در شب هفدهم خادمه ملا  
روزیان پنج راغی در دست بکتاب خانه ملا بواسطه کوی  
میرود از آن پنج راغ آتش بکتاب خانه می افتد و ملا خود را بکتاب  
خانه میاندازد که شاید آتش را علاج کرد یا که بچند  
بیرون آورد درهای کتاب خانه بهم آمدن کایهای آخوند  
با آخوند و خادمه آخوند همه میسوزند و چون پادشاه و امرا  
و سایر مردم بر این مطلع شدند همگی بیوفاداری مذهب شیعه  
و مولانا محمد تقی را آمدند و از امرای عظیم گردید و غایب و یا  
اولوالعصر را قتل و اوراق کوبید که در وقت کوفتن پادشاه  
روم دارالخلافه بغداد را بدید و آن بدین بودم و مشاهده  
نمودم که لشکر از بغداد رفتن شهر دست بشا را دراز  
کردند و در بغداد خانه غایب که تاراج نشد آن خانه  
پنجای محمد نامی که اوشیعه خالص اعتقاد در پیش میبرد  
بغداد بود آنرا الامرچین مسووع شد که او را همیشه بوده

سستی و پیش از آنکه بغداد را بگیرند در ایام محاصره آمدند  
سختی پنجای محمد گفته بود که چون سلطان را پادشاه بجا  
و در نهایت صلاحیت ممکن نیست که بغداد را بگیرد پس  
الحال قوا از مذهب تشیع در کد و سستی مذهب شوقا من  
تر الحافظ غایب و نگذارم که آسب از لشکر و مینو برسد  
حاجی محمد بعد از استماع این قول از او باز میگوید که از شاه  
الله بیاری امیرالمؤمنین من ترا محافظت خواهم کرد و چون  
شب تاراج در می آید جمعی از لشکران بخانه آن مرد سستی میروند  
و هر چه از اثاث البیت و غیره بود بر میگیرند و آن هم اکتفا  
نموده و رطوف و جواب خانه در مجلس بودند شاید چیزی  
دیگر بدست آورند که کجی با آن مرد صاحب خانه بر میخورند  
و او را اولاد هفت میسند بجهتی که زیر جامه راهم از پای و  
بیرون میآورند و بعد از آن او را میزدند که هیچی نشان  
دهد و او خود را بخوبی از پنجا از دست خلاص ساخته از راه



بخانه حاج محمد می اندازد و چون در آتش باران بسیار بدو  
 هوا هم شدت داشت آن مرد از سترها بسیار مناشستن بود  
 که آن روزان پسر حاج محمد افتاده گفته بود که مراد  
 حق هسایکی مرا بجای آورد پس حاج محمد اول او را میبوشا  
 و ثانیاً باو میگوید که دیدی دست ولایت امیر  
 المؤمنین را پس آن مرد انصاف داده از مذهب خود بگری  
 جسته مذهب شیعه میگرداخته **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ**  
 و هم را قمر او را گوید که از تنه شنیدم که میگفت  
 در قریه فلوج که در حواله بغداد است و در آنجا شیعه  
 و سنی بسیارند و از اهل آن قریه جمعی که نصف ایشان  
 شیعه و نصف دیگر سنی بوده اند کشتی در درجته بغداد  
 داشته اند که از آن کشتی مدار خود را میگذرانید  
 اتفاقاً روزی کشتی مذهب میان پیافند و قدری کشتی  
 میبکنند و بعد از آن باهم میگویند که ماهی غامی و از طریق

استدلال و قوفی نداریم پس باید که بطریق دیگر حقیقت  
 هم را بدانیم یکی از ایشان میگوید که سنی از عمر و شیعه از  
 علی علیه السلام باید ماهی استدعا نماید از دعای هر کدام  
 که ماهی بکشتی افتد مذهب او حق و مذهب آن دیگر  
 باطل است پس اول مرتبه سنیان از پیشوای خود یعنی عمر  
 ماهی مکترا استدعا نمودند و بطلب نرسیدند و چون  
 شیعیان از جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه استد  
 عا یافتند ماهی از آب بیرون آمدن بلند شد و بکشتی افتاد  
 سنیان گفتند شاید که این اتفاق باشد یکی دیگر استد  
 عا یافتند پس شیعیان یکی دیگر درخواست کردند و بی فاصله  
 مطلوب حاصل شد دیگر سنیان گفتند شیعیان که  
 اگر سه مقام شود دیگر در حقیقت مذهب شما شبهه نمی  
 ماند چون شیعیان سیم را استدعا نمودند و در آن روز  
 ماهی بکشتی افتاد پس سنیان از روی عین مذهب تشیع

شد از مذهب تبرافودند ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء  
والله ذو الفضل العظيم و دیگر از نوادر حکایات چنانچه  
صاحب فصول الحوائج محمد بن مؤمن شیرازی نقل نموده اند  
که غفر الله له حموی واعظ بغداد روزی بر سر کفنه که  
خانم خلفای علی بن ابیطالب گفت سلونی عنی ما دون العرش  
من هم از علای دین اسلام میگوید همین را و از مادون  
عرش خبر میدهم ناکاه زنی از جمله زنانی که در گوشه  
نشسته موعظه او را میشنیدند سر آورد و گفت ای شیخ  
و پیشوای مسلمانان دعوی بر زنی کردی باری بگو که عقد  
عتمامه که بر سر داری چندانست شیخ گفت ای زن لعنت  
خدا بر تو یا بر شوهر تو یا در چنانچه رسول الله فرموده اند  
که از خانه بیرون آید اگر زنی از شوهر بیرون آمد تا  
بخانه خود معاودت نمودن حضرت الله تعالی و ملائکه  
برو لعنت میکنند و اگر باذن شوهر آمدن بیرون آمدن بر شوهر

لعنت میکنند تا آنکه آن زن بخانه خود باز آید پس از آن  
چون این حدیث را از شیخ بشنید گفت ای شیخ خیانت کردی  
و طر قیامانت بجای آوردی در روضه و در روضه نیز در این مدتی  
که تو واعظ و ناظمی تا بسیار مجلس وعظ و نصیحت تو  
می آمدند از چه جهت این حدیث را بر ایشان نقل نمی نمودی  
و که تان میور زیدی و دیگر میگویند که نکاح زن از رسول  
الله صلی الله علیه و آله را بعد از وفات آنحضرت از جهت  
چه جایز نبود شیخ گفت زیرا رسول الله در حال امانت حکم  
زندان دارد پس چنانچه نکاح زن زندگان جایز نیست نکاح  
زنان رسول الله پیرا از این جهت جایز نیست و حرام است  
زن گفت راست گفتی ای شیخ اما من بگویم که خروج زن  
از خانه خود و بخت علی بن ابیطالب را با بی اذن رسول  
الله صلی الله علیه و آله بود یا باذن آنحضرت بود اگر میگو  
ی باذن آنحضرت بود کافر میشوی و اگر بگوئید که بی اذن آن



حضرت بود بنکر که چه لازم می آید و اعظم بهوت گشته  
در جواب چیزی نگفت دیگر با آن زن باو خطاب نموده  
گفت ای شیخ من شوهر ندارم و کنیزی بودم از آن جعفر بن  
محمد الصادق علیه السلام و حضرتش مرا از مال خود آنا  
نموده در سلك احرار در آورده و حضرت را مجلسی از چمن  
گفتار او مشجب شد بر رسول الله و عترت طاهرین حضرت  
صلوات فرستادند و دیگر از نواد رحکایان ایشان  
که هم صاحب فصول الحق از تاریخ خلفای بنی عباسیه  
که غیر بنی ظهیر شپرازی جمع نموده نقل کرده که روزی  
که منوکل عباسی در مسند فرمان دهی قرار گرفته با رغام دا  
بوده و در میان آن جماعت چشمش بر مردی افتاد که او را  
وضع دیگر بود پس او را طلبید پرسید که از چه قبیله  
نام داری آن مرد گفت از قبیله نخث و منصور نام دارم منوکل  
گفت بعد از رسول الله خلیفه بر حق کیست آن مرد گفت آنکه

و سنه الخطوب و صانع الخروب کان و الله یحیی الطامی  
و سید ما خیرا اسد الله الغالب علی بنی طالب منوکل  
گفت بنی نیدا و راپس یکی از خضر خفیه باو گفت بگو که ابوبکر  
مرد گفت یا امیر المؤمنین ابوبکر بود منوکل گفت دیگر که بود  
مرد گفت الطاعن بالرحین و الضارب بالسیفین و هاجر  
الفریقین و یایع البقیعین و مصلی القتلین ابوالحسن علی  
بنی طالب باز منوکل گفت بنی نیدا و راپس خفیه باو گفتند  
بگو عمر مرد گفت یا امیر المؤمنین آن عمر منوکل گفت  
دیگر که بود مرد گفت ابن عم الرسول و زوج البتول  
الذی نزل الله فیہ ایمنا و لیکم الله و رسوله و الذین  
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون  
اعنی مولانا و مولی القتلین علی بنی طالب منوکل گفت  
بنی نیدا و راپس باو گفتند بگو عثمان مرد گفت یا امیر المؤمنین  
آن عثمان بود منوکل گفت دیگر که بود مرد گفت یا امیر

حجاج بن یوسف منوکل گفت یا اخ الخشت این بار که تو  
 علی بود چون او را ترک نمودی گفت یا امیر هرگاه اسم  
 علی را بر زبان راندم امیر بزدن من مرا گردی پس از زدن تو  
 ترسیدم و گفتم که بآن سه قرین بود مذکور ساختم تا  
 از تو امن باشم منوکل گفت غایبش افضل بود یا فاطمه مرد  
 گفت یا امیر غایبش افضل بود منوکل گفت بچه دلیل  
 مرد گفت زیر احضرت الله تعالی میفرماید فضل الله الحامد  
 علی الفاعلین درجه و غایبش جهاد کرد و فاطمه از خانه  
 خود بیرون نیامد پس غایبش از او افضل باشد منوکل گفت  
 هرگز کسی از بنو مخنف شیعه نبوده و چون تو شیعه  
 شد در میان ایشان مرد گفت اگر امانم دهی میگویم  
 منوکل گفت ترا امان است مرد گفت بواسطه آن  
 من شیعه ام که ما در وجه من زنا کار نبوده  
 و من جلال زاده ام و از زنا حاصل نشد ام پس منوکل

گفت او را از بغداد اخراج نمایند

تمت الحجاب بعون الملك

الوقاب

م

۲

۲۲۲  
 ۲۲۲  
 ۲۲۲



کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تبریز

چهارمین و دو

ب

براساس



